انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۴۱

هدیهٔ دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲

مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده

درباره

سیّد جمال الدین

مشهور به افغانی

جمع آوری و تنظیم

اصغر مهدوی　　　ایرج افشار

۱۳۴۲

چاپخانهٔ دانشگاه تهران

فهرست مندرجات

مقدمه

قسمت اول : مدارك بازمانده از سيد جمال الدين

الف - دفاتر يادداشت شخصى سيد ۵

ب - نوشته‌هاى حواشى كتب

اول كتب خطى ۱۴

دوم- كتابهاى چاپى ۱۷

ج - پيش‌نويس وسواد مكاتبات سيد بخطخود او(عربى و فارسى) ۲۲

د - مسودهٔ مقالات ومؤلفات ۲۳

ه - سيد وفراماسونرى ۲۴

و - تأليفات چاپى سيد ۲۶

ز - مكتوبات خطاب به سيد

اول مكتوبات فارسى

۱) مكاتيب اقوام ۲۸

۲) مكاتيب اشخاص ۲۹

دوم مكتوبات عربى ۳۴

سوم مكتوبات تركى ۷۱

چهارم نامه‌هاى اروپائى و كارتهاى ويزيت

۱) نامه‌هاى معشوقه ۷۲

۲) نامه‌هاى ديگران ۷۳

۳) كارتهاى ويزيت ۷۴

ح - مدارك مختلف ۷۶

ط - روزنامه‌ها ۸۰

ى - اشعار سيد ۸۱

قسمت دوم : اسناد خانوادهٔ امين الضرب

الف - تقريرات سيدجمال‌الدين درطهران ۹۱

ب ـ مکتوبهای سید جمال‌الدین
۱) خطاب به‌حاج محمد حسن ۹۳
۲) خطاب به محمدحسین آقا ۹۳
۳) خطاب به‌آقا محمد جواد اصفهانی(مسکو) ۹٤
٤) خطاب به‌ملاعلی عرب ۹٤
٥) پاکتهای خالی ۹٥
ج ـ مکتوبهای اشخاص راجع به‌سید
۱) آقا محمد جواد اصفهانی (مسکو) ۹٦
۲) حاج محمدحسن ۹۸
۳) محمد حسین آقا ۹۹
٤) میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف (مسکو) ۱۰۰
٥) آقاشیخ محمدحسن (قم) ۱۰۱
٦) میرزا جعفر (مسکو) ۱۰۱
۷) حاجی میرزا خلیل ۱۰۲
۸) آقا محمدعلی اصفهانی (کرمانشاه) ۱۰۳
۹) ملاعلی عرب (کرمانشاه) ۱۰٦
۱۰) امین‌السلطان ۱۱۰
۱۱) حاجی سیاح ۱۱۰
۱۲) متفرقه ۱۱۲
د ـ منقولات از دفاتر کوپیه ۱۱٦
هـ ـ مدارك متفرقه
۱) یادگار زندگانی ۱٤۲
۲) تکفیرنامهٔ روزنامهٔ اختر ۱٤٤

قسمت سوم : اسناد متفرقه

الف ـ منقولات از روزنامهٔ اعتمادالسلطنه ۱٤۹
ب ـ نوشته‌های سیدجمال‌الدین درپاریس ۱٥٤
ج ـ اشعار برهان‌الدین بلخی ۱٥٤

فهارس ۱٥٦

فهرست تصاویر

	برای شرح آنها به‌صفحات ذیل مراجعه شود
۱ تا ۱٤ - نمونه‌های دفاتر یادداشت	ص ۱ تا ۱۲
۱۵ - نمونهٔ کتاب لغت عربی به‌فارسی	ص ۱۲
۱۶ و ۱۷ - رسائل خط محمدهادی اسدآبادی	ص ۱۲ و ۱۳
۱۸ تا ۲۵ - یادداشتهای حواشی کتب	ص ۱٤ تا ۲۱
۲۶ و ۲۷ - مکتوب به‌یکی از رجال عثمانی	ص ۲۲
۲۸ تا ۳۱ - عرضه‌داشت به‌ناصرالدینشاه	ص ۲۲
۳۲ تا ۳۸ - مکتوبات عربی سید	ص ۲۲
۳۹ - نمونهٔ تاریخ افغانستان	ص ۲۳
٤۰ - درخواست سید برای ورود به‌مجمع فراماسونری در مصر	ص ۲٤
٤۱ تا ٤۳ - مکتوبات مربوط به‌فراماسونری	ص ۲٤ و ۲۵
٤٤ تا ۵۲ - نامه‌های سیدهادی	ص ۲۹
۵۳ تا ۷۰ - نامه‌های میرزا شریف	ص ۲۸
۷۱ تا ۸۳ - نامه‌های میرزا لطف‌الله	ص ۲۸
۸٤ تا ۸۶ - نامه‌های ابوتراب عارف افغانی	ص ۲۹
۸۷ - نامهٔ حاج سیاح به‌سید	ص ۳۰
۸۸ و ۸۹ - فرامین محمداعظم‌خان	ص ۳۲
۹۰ تا ۹۲ - نامه‌های میرزا محمد باقر بواناتی	ص ۳۲
۹۳ و ۹٤ و ۹۵ - نامهٔ اعتمادالسلطنه (محمد حسن)	ص ۳۲
۹۶ تا ۱۰۵ - نامه‌های ابراهیم مویلحی	ص ۳٤ تا ٤۶
۱۰۶ تا ۱۲۵ - نامه‌های ابراهیم لقانی	ص ٤۶ تا ۵۳
۱۲۶ و ۱۲۷ - نامهٔ ادیب اسحق	ص ۵٤ تا ۵۵
۱۲۸ و ۱۲۹ - نامهٔ اسماعیل جودت	ص ۵۷

۱۳۰ تا ۱۳۲	- نامه‌های عانابلونت	ص ۶۱
۱۳۳	- نامهٔ عباس البابی	ص ۶۲
۱۳۴ تا ۱۴۰	- نامه‌های شیخ محمد عبده	ص ۶۴ تا ۶۷
۱۴۱ تا ۱۴۴	- نامهٔ معشوقهٔ سید	ص ۷۲
۱۴۵ و ۱۴۶	- عکس معشوقهٔ سید	ص ۷۲
۱۴۷ و ۱۴۸	- کارت‌ویزیت مربوط به وعدهٔ ملاقات با ویکتور هوگو	ص ۷۳
۱۴۹ تا ۱۵۳	- تذکره‌های سیدجمال‌الدین	ص ۷۶
۱۵۴ تا ۱۵۷	- عکسهای سیدجمال‌الدین	ص ۷۶
۱۵۸ تا ۱۶۳	- مصاحبه با سیدجمال‌الدین	ص ۸۰
۱۶۴ تا ۱۶۶	- تقریرات سید بخط محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)	ص ۹۱
۱۶۷ تا ۱۹۴	- نامه‌های سید به حاج محمدحسن امین‌الضرب	ص ۹۳
۱۹۵ تا ۱۹۷	- نامه‌های سید به محمد حسین آقا (امین‌الضرب ثانی)	ص ۹۳
۱۹۸ و ۱۹۹	- نامه‌های سید به آقامحمد جواد	ص ۹۴
۲۰۰ و ۲۰۱	- نامه‌های سید به ملاعلی عرب	ص ۹۴
۲۰۲ و ۲۰۳	- صورت اجناس خریداری برای سید در کرمانشاه	ص ۹۴
۲۰۴	- مکتوب امین‌الضرب به امین‌السلطان	ص ۱۱۰
۲۰۵	- سواد دستخط ناصرالدین‌شاه	ص ۱۱۰
۲۰۶	- مکتوب امین‌السلطان به حاج محمد حسن	ص ۱۱۰
۲۰۷	- تلگراف حاج سیاح به امین‌الضرب	ص ۱۱۰
۲۰۸	- نامهٔ حاج سیاح به امین‌الضرب ثانی	ص ۱۱۱
۲۰۹ تا ۲۱۱	- نامه‌های حاج محمد حسن به سید	ص ۱۲۴
۲۱۲	- نامهٔ حاج محمد حسن به محمد جواد	ص ۱۳۴
۲۱۳ تا ۲۱۵	- فقه اسلامی	ص ۱۵۳
۲۱۶ و ۲۱۷	- دو مکتوب از سید محمد رفاعی به سید	ص ۱۵۳

مقدمه

آنچه درصفحات این کتاب انتشار می یابد مجموعه‌ایست از مدارك و اسناد چاپ‌نشده وشرح و وصف آنها،مربوط به‌زندگانی و افکار سید جمال‌الدین ، مرد سیاسی شرقی مشهور قرن گذشته . این اسناد و مدارك بی‌تردید کمك مهمی به‌تکمیل و تصحیح اطلاعات‌ما دربارهٔ‌سوانح زندگانی پرحادثه‌وعقایدو اندیشه های انقلابی ، اما اثربخش‌آن مرد، خواهد کرد .

سیر وجریان زندگانی سید جمال‌الدین، اگر چه‌بیش از هفتادسال ازمر گش نمی گذرد، چنانکه باید روشن نیست . کتب و مقالاتی هم که در بارهٔ او نوشته شده (حتی مقالهٔ بسیار محققانهٔ سید حسن تقی‌زاده که بهترین تحقیق دراین‌خصوص است) هیچ یک‌حاوی کلیهٔ‌اطلاعات مربوط به‌سوانح عمری و بخصوص‌وقایع سی‌سال اوّل زندگانی او نیست .

محققان هنوز نتوانسته‌اند براین‌حقیقت دست یابند که وی اصلاً ایرانی‌بوده یاافغانی، درایران‌متولد شده‌بوده‌است یا درافغانستان .متأسفانه‌مدارکی‌هم که‌درین مجموعه گردآوری شده‌است هنوز این‌مطلب را بخوبی‌روشن‌نمی‌سازد، گرچه‌درپیوند اووخانواده‌اش با اسدآباد همدان شکی‌باقی نمی‌ماند‌این سؤال پیش می آید که چرا سیدخودرا (مطابق‌سندشمارهٔ۹ ۲) بعنوان یکی‌از اهالی‌افغان و کابلی‌و ازسادات کنر معرّفی‌می کرده‌است .درصورتی که‌در صحت این‌نسبت شک‌نکنیم باید فرض کنیم که خانوادهٔ سید بعللی که برما مکشوف نیست، و شاید روزی کشف شود، از افغانستان مهاجرت کرده و دراسدآباد مسکن گزیده‌اند . سابدون آنکه بخواهیم در بارهٔ ملیت سید حکمی بکنیم‌بایداین‌را بپذیریم که او ازلحاظ فکری‌خودرامتعلق‌به هیچ محل و طائفه‌ای‌نمی دانسته‌وازاین گونه‌قیود آزاد بوده‌ودردنبال‌افکارآزادی‌طلبی‌خود‌می رفته

و درسفرهای دور ودراز خود جز درپی مقصود واحدی نبوده‌است وآن مقصودرا که عبارت از آزاد وسربلند کردن مسلمانان بوده‌است از هر چیز برتر می دانسته‌ودرین راه از هیچگونه فداکاری و کوششی خودداری نمی کرده است : در عثمانی برای سربلندی ونجات عثمانیان و درمصر برای استخلاص مصریان و درهندوستان برای آزاد کردن هندیان ودرافغانستان برای متحدساختن مردم آن خطه‌وبالأخره‌درایران برای رهائی بخشیدن دولت آن زمان از کشمکشها وزور گوئیهای دولتهای خارجی وآزادی مردم ازصدمهٔ عمال حکومت استبدادی می کوشیده‌است . ولی سید جمال‌الدین درهمه جا با نیرنگهای عجیب وغریبی مواجه شده و دستهای ناپیدائی برسینهٔ اومیزده است چنانکه درهرمملکتی اورا با آغوش باز و عزت واحترام می‌پذیرفته‌اند و پس ازچندی اورا با ذلت ومشقت طرد می کرده‌اندو کسانی‌را که درحول‌و حوش او بوده‌اند بعذاب وشکنجه وحبس‌و تبعید می‌انداخته‌اند . اما تعلیمات افکار تازه وانقلابی سیداز لوح ضمایر پاك نمی‌شده‌است واگر مدتی یاران او محکوم به‌خاموشی می‌شده‌اند درانتظار فرصت می‌نشسته‌اند تا دو باره کارهای خود را ازسر گیرند . از این رواست که برجریدهٔ تاریخ قرن‌اخیراسلام‌و مسلمین ودردفتر وقایع‌مربوط به‌مساعی ایشان درطی این مدت در راه آزادی و حریت، نام‌سید جمال‌الدین مشهور به‌افغانی ثبت است و بسیاری‌از کسانی که‌خواسته‌اند درطی‌این‌مدت‌علم آزادی و استقلال را بردوش بگیرند خودرا منتسب به‌سیدجمال‌الدین دانسته‌اند .

گذشته ازمجهول بودن ملیت اصلی‌سید جمال‌الدین ، هنوز براهل تحقیق و مورخین معلوم‌نشده‌است که سید درکدام‌شهرونزد کدام‌عالم‌تحصیل علم کرده‌است . حتی نکاتی از حوادث و اتفاقات مربوط به‌فعالیتهای سیاسی او در افغانستان وهند و عثمانی براهل تحقیق و تجسس مکتوم‌است .

درخصوص اطلاعات علمی و سابقهٔ تحصیلات او با پیدا شدن اسناد کنونی می‌توانیم روشنتر حکم بکنیم . مسلم است که درمدت اقامت در مصر

علوم فلسفی و اصول‌فقه اسلامی را تدریس می کرده‌است و درهمان ایام کتب ریاضی وفلسفی و کلامی مورد مطالعه‌وتحقیق اوبوده وبرآنها شرح وحاشیه می‌نوشته‌است. نیز ازاین اسناد برمی‌آید که کتب مربوط به‌قواعدزبان و کتابهای اصولی و خودآموزهای زبان ترکی و فرانسوی‌را خوانده بوده است.

سید جمال‌الدین بتناوب در افغانستان و هند و مصر و عثمانی و ایران فعالیت سیاسی‌داشت. در هند مقاله می‌نوشت وخطابه ایراد می کردو مردم‌را برعلیه ظلم و استثمار می‌شورانید. ناگزیر از هند اخراج شد. در مصر اگرچه درس می گفت، دست ازافکار سیاسی برنمیداشت‌و بهمین‌علت از آنجا هم رانده شد. در استانبول پیروان متعدد داشت وبارجال و بزرگان نشست و خاست‌می کرد. بیروت تبعیدگاه دوستان و هواداران‌مصری و استانبولی اوبود. درایران هم می‌خواست که مقاصد فکری و سیاسی خودرا عملی سازد و بهمین‌منظور دو بار به‌ایران‌آمد وباشاه‌و رجال ایران مذاکرات سیاسی‌نمود، اماهردوبار اخراج شد.

شهرت سیاسی اومربوط به‌دوران اقامت اودرپاریس ولندن است، چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به‌عنوان «اتحاد اسلامی» رونق بخشد وروزنامه بنویسد وافکار فرنگیهاوسیاستمداران ممالک‌مهم آن عصر را بخود متوجه سازد.

***

خوشبختانه گنجینهٔ بسیار ارجمند و مهمی مربوط به زندگانی او از آفت حوادث‌ایام و گزند تصاریف روزگار دراماں مانده وبشرحی که خواهد آمد دردست است و درین کتاب به‌اهل تحقیق و متجسسان‌تاریخ مشرق درقرن گذشته معرفی و شناسانده می‌شود.

این مدارك‌واسنادسه دسته‌است. یك‌قسمت که‌اهمیت‌آن بیشتراست مکاتیب و اوراق‌و دفاترو یادداشتهاوعکسهاو کتابهائی‌است که‌ازآن سید جمال‌الدین بوده‌و در

دو سفر ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ قمری آنهارا درمنزل مرحوم حاجی محمدحسن امین دارالضرب بجا گذاشته است. میدانیم که سید هردوبار بمنزل امین الضرب ورود کرد و مهمان وی بود و حاجی هم سیدرا چون مرادو پیری روحانی می دانست و نسبت به او اعتقادی دینی و روحی داشت.

این اسناد که واجد اهمیت فوق العاده درشناختن سیدو پی بردن به زوایای تاریک افکارو زندگانی اوست اسنادی است که درخصوص هویت سید و خانوادهٔ وی و مسافرتهای ابتدائی وسابقهٔ تحصیل و تدریس و ارتباطات او بارجال مهم افغانستان و انگلیس و مصر و عثمانی اطلاعات بسیار مهم و تازه‌ای را بدست می‌دهد و قطعاً محققان با مراجعهٔ به این اسناد می‌توانند سرگذشت صحیح تر و کامل‌تری از حیات پرهیجان و شورانگیز سید تدوین کنند.

قسمت دیگر اسناد متعلق به خانوادهٔ امین الضرب است. این اسناد عبارتست ازمکاتیب سید به حاج محمد حسن و حاج محمدحسین آقا امین الضرب ثانی و مکاتیب یاسواد مکاتیب شخص حاج محمدحسن و اداره و نمایندگان و طرفهای حساب اودر خارجه و ولایات به‌سید یادرخصوص سید. این اسنادو بخصوص مکاتیب شخصی سید به حاجی محمدحسن امین دارالضرب متضمن برمطالب و نکات مفیدو مهم درباب عقاید و افکار سیدست.

قسمت سوم شرح اسناد ومطالب متفرقی است که ازکتابخانه های مشهد و پاریس و استانبول بدست آمده‌است.

***

اسناد و اوراق وکتب سید که درخانهٔ امین الضرب بوده است سالهای دراز از طرف حاج محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی) حفظ و حراست شده است. درین سالهای اخیر دوست ارجمند من دکتر اصغر مهدوی دانشیار دانشگاه تهران با

شوق تمام جمیع آنهارا ازمیان خزانهٔ گرانبهای مکاتبات و نوشتجات پدری خود مجزا ساخت و بمن که از افتخاردوستی ومحبتش برخوردارم افتخار بخشید تا در خدمتش به‌تنظیم وترتیب این مجموعه و فهرستهای آن بپردازم .

موجب نهایت شادمانی است که کار طبع این مجموعه بپایان رسید و اینک آن‌را بدوستداران تحقیقات تاریخی ومخصوصاً علاقه‌مندان به‌احوال سیدجمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی تقدیم می‌دارد .

تهران ، ۲۰ شهریور ۱۳۴۲

ایرج افشار

مجموعهٔ

اسناد و مدارك چاپ نشده

دربارهٔ

سید جمال الدین

شهیر به

افغانی

قسمت اول

مدارك بازمانده از سيدجمال الدين در طهران

الف - دفاتر يادداشت شخصى سيد

ب - نوشته‌هاى سيد در حواشى كتب (خطى و چاپى)

ج - پيش نويس وسواد مكاتبات سيد بخط خوداو (عربى و فارسى)

د - مسودات مقالات و مؤلفات سيد (بخط خوداو يا ديگران)

ه - سيد وفراماسونرى

و - تأليفات چاپى سيد

ز - مكاتبات خطاب به سيد

I - مكاتبات فارسى

(۱) مكاتبات خويشان

(۲) مكاتبات اشخاص

II - مكاتبات عربى

III - مكاتبات تركى

IV - مكاتبات اروپائى وكارتهاى ويزيت

ح - مدارك مختلف

ط - جرايد

ى - اشعار سيد

الف - دفترهای یادداشت شخصی

۱- دفتر اول : جلد میشن سیاه قطع بغلی ۵۰ ورق (صحافی ایرانی) بخط سید جمال الدین (مگر درموار‌دی که کاتب دیگری است ونام او ذکرمی‌شود) .

ص ۱ : بعضی ارقام وحروف بطور سیاه مشق .

ص ۲ : «درروز عیدقدیر (کذا) درسنهٔ هزاردویست وهفتادوپنج دربندر معمورهٔ بمبئی درمسجدحاجی‌حسین تحریرشد ، اقل خلق الله عبدالجواد خراسانی» .

ص ۳ : سفید.

ص ٤ - ٦: جداول ارقام و اعدادی که جمع آنها ازهرطرف مساوی است .

ص ۷ : اعداد اسماء الحسنی .

ص ۸ : جداول اعداد .

ص ۹-۱۰ : سفید .

ص ۱۱-۱۳ : شرحی است بقلم‌سیدو بخط او در احوال خودش بامضای «جمال الدین الحسینی ، عبدالله بن عبدالله فی بلدة هرات فی‌شهر جمادی‌الاول سنهٔ ۱۲۸۳»

خلاص حافظ ازین زلف تابدار مباد — که بستگان کمند تو رستگارانند

(تصاویر ۱و۲و۳)

* * *

ص ۱۳ : سواد مکتوبی که بسردار محمد اعظم‌خان نوشته‌است درشهر کابل «فی لیلة‌السبت فی الکابل فی‌جمادی‌الاخره فی‌سنة ۱۲۸٤».

(تصویر ۳)

ص ١٤ : «غزل گفته شد در منزل شاه‌رود بسطام [بامضاء] جمال‌الدین الحسینی»

عهد کردم گر از این ورطهٔ غم جان ببرم

یک سره سر به‌در درگه جانان ببرم [1]

نظمه جمال‌الدین الحسینی

۱- چون کلیهٔ اشعارسید درقسمت«ی» نقل‌خواهدشد دراینجافقط مطلع‌اشعار ذکرشده‌است .

بعد یک رباعی :

« ای یار پری چهرهٔ من در تو وفا نیست
ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست »

(تصویر۴)

ص ۱۵ : اول یک رباعی و بعد قطعه‌شعر ۱۸ بیتی به‌مطلع :

«عشق بورزید که عشق عاقبت
رهبر هر پیر و جوان می‌شود

نظمه جمال‌الدین الحسینی فی‌المشهد المقدس»

ص ۱۶-۲۰ : ساقی‌نامهٔ جمال‌الدین الحسینی به‌مطلع

مغنی بیا لحن نو ساز کن
ز نو داستان خوش آغاز کن

«ساقی‌نامه نظمه جمال‌الدین الحسینی فی‌المشهد المقدس فی‌شهر صفرالمصفر (کذا) سنة ۱۲۸۳»

ص ۲۰ : ایضاً دوبیت عربی ودوبیت فارسی .

ص ۲۱-۲۲ : مکتوب ادیبانه آمیخته با عبارات عربی «جواب نامهٔ دوست مهربان سیدهادی ازمشهدمقدس نوشته‌شد». مطلب آن درتشکر ازنامهٔ سیدهادی‌است که «ازدست‌محمد حسن رسید» .

– دوبیت شعرهم درذیل همین صفحه هست .

(تصاویر۵و۶)

ص ۲۳ - ۲٤ : صورت چهار فقره خطبه در توحید و صفات الهی « در بلدهٔ قندهار در شهر شعبان ۱۲۸۳ . »

ص ۲۵ : اشعار عربی : « النظم للجمال الدین الحسینی نظمه فی بلدة قندهار » و [قسمتی دیگر] «درشهر قزنی (کذا) فی‌شهر جمادی (کذا) ۱۲۸٤ . »

ص ۲٦ : جملات پند و اندرز مانند : « ناتوان را دریاب و . . . ، در شهر قزنی (کذا) جمادی‌الاولی ۱۲۸٤. »

ص ۲۷ : چند عبارت عربی درافکار فلسفی .

ص ۲۸ : سفید .

ص ۲۹ : یک‌بیت ترکی ازاشعار فضولی : «دریوم چهارشنبه ۱۰ شهر محرم‌الحرام ۱۲۸٦ جناب آقا شیخ محمد فرمودند » .

ص ۳۰ - ۳۲ : سفید .

ص ۳۳ : ازاشعار حاجی ملاهادی سبزواری بخط عبدالجواد خراسانی دربندربمبئی درمسجد حاجی حسین ۱۴ ذی حجة ۱۲۸۵ کتابت شده است .

ص ۳۴ : دوبیت شعر ازسید .

ص ۳۵ - ۳۶ : دوورق نیمه بریده شده است وبعضی کلمات فارسی وعربی درمعانی لغات برروی آنها نوشته شده است .

ص ۳۷-۳۸ : سفید .

ص ۳۹ : بعضی عبارات عربی باامضای «جمال الدین الحسینی الاستنبولی» .

ص ۴۰ : ایضاً بعضی عبارات عربی باامضای «جمال الدین الحسینی الاستنبولی» ودر پائین تر «جمال الدین الحسینی» .

ص ۴۱ : ایضاً بعضی عبارات عربی با امضای «جمال» و «جمال الدین الحسینی» .

ص ۴۲ : ایضاً .

ص ۴۳ : ایضاً «جمال الدین الحسینی» .

ص ۴۴ : ایضاً «جمال الدین الحسینی» .

ص ۴۵ : ایضاً .

ص ۴۶ : « جمال الدین الحسینی الاستنبولی » و « جمال الدین الحسینی فی بلده قزنی» (کذا) .

ص ۴۷ : ایضاً «جمال الدین» .

ص ۴۸ : سفید (بعدازاین صفحه دوورق بریده شده است) .

ص ۴۹ : ایضاً «جمال الدین الاستنبولی» .

ص ۵۰ - ۶۵ : سفید .

ص ۶۶ : غزلی ازطرزی افغان .

ص ۶۷ : نسخهٔ طبی .

ص ۶۸ - ۷۵ : رسالهٔ طبی - «درکابل دربالا حصار شهر جمادی الثانی ۱۲۸۵» .

ص ۷۶ : نسخهٔ طبی .

ص ۷۷ : سفید .

ص ۷۸ : دراصطلاحات اوزان «کابل جمادی الثانی ۱۲۸۵» .

ص ۷۹ : سفید .

ص ۸۰ : عباراتی «من التحفة النصایح» (؟) ونقل دو بیت فارسی، بعد اسماء عده‌ای از مردم قندهار[۱]، بعد دو بیت از حافظ .

ص ۸۱ : دو بیت ترکی با معنی آن ، بعد اسامی چندتن از مردم فاضل کابل[۲] ، بعد اسامی چندتن از مردم فاضل هرات[۳] .

ص ۸۲ : یک جملهٔ عربی ، بعد «فی لیلة ٤ ، محرم الحرام در مسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی شیخ لطف‌الله البحرانی الساکن فی الشیراز ابن اخ الشیخ حسین ناظم الشریعة المشهور بالظالم» .

ص ۸۳ : عبارتی عربی با امضای «عبدالله جمال الدین الحسینی» ، بعد «در قندهار در بازار شکارپور درسرای حیتن هندو درشهر رجب نوشته شد در جواب ملا عبدالاحد پسر قاضی غلام سنهٔ ۱۲۸۳» [ممکن است که این تاریخ رجب ۱۲۸۳ مربوط به کاغذ عبدالاحد بوده نه جواب ، زیرا طبق تواریخ مذکور در ص ٤٦ همین دفتر سید در شعبان ۱۲۸۳ درقندهار بوده‌است] ، بعد مکتوبی از سید در باب تقاضای خلاص کردن یکی از علماء که درحبس امیر افغان بوده‌است «فی لیلة الاحد فی الکابل فی البالاحصار للامیر محمد اعظم خان» .

(تصویر ۷)

ص ۸٤ : یادداشت نجومی .

ص ۸۵ : سفید .

ص ۸٦ : تصویر پرگار متساوی .

ص ۸۷ : ارقام ابجدی .

ص ۸۸ : تصویر پرگار متساوی .

ص ۸۹ : تمرین ارقام واعداد اروپائی .

۱- ملاعبدالحق حرقه ، ملامحمد صدیق تلمیذ ایشان ، قاضی غلام ، ملاعبدالاحد پسر ایشان ، صوفی بردرانی ، ملاخواجه محمد تلمیذ ایشان ، ملامحمد رحیم اسحاق زئی تلمیذ صوفی ، ملاعبدالرحیم پسر ملاحبو ، ملاعبدالحق طل ، ملامحمدی ، قاضی عبدالرحمن خان ملا ، قاضی سعدالدین پسر ایشان ، قاضی عبدالسلام برادر قاضی عبدالرحمن .

۲- ملانصرالله فوت شد ، ملامشکی عالم درموشکی (کذا) ، ملاچولی در هر علم ماهر ، ملا اسنکدر (کذا) درعلم عربیه وحدیث .

۳- ملامحمود ، ملاعبدالله قاضی اناردره ، ملاعبدالفتاح ، ملامحمدعمر ، ملاابوالحسن قائنی .

ص ۹۰ : حروف ابجد و ارقام آن وحساب ابجدی ، بعد حروف اسم « جمال الدین سید محمد مهدی (ج)» .

ص ۹۱ : «توقف درقندهار ۸ماه از ماه شعبان تا ربیع الاول ۱۲۸۴ منزل دربازار هرات ،

— خروج ازمکان مشرف شهر جمادی الاول ۱۲۸۲ ،

— دخول در **ط ه** (ظ: طهران) اواخر شهر رجب المرجب وخروج شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۳ منزل قرب مسجدجامع ،

— ورود در **ط و س** (ظ:طوس) شهرصفر المصفر (کذا) ، خروج شهرجمادی الاول (کذا)منزل درخانهٔ ملاحسین خیابان بالا ،

—ورود بلدهٔ هرات اواخر جمادی الاول (کذا) بمنزل درسرای نوربیک، توقف $\frac{\text{سنهٔ}\ ۱۲۸۳}{\text{تونف}\ ۴۰}$ ،

— ورود درشهر کابل در یوم جمعه ۲۰ شهر جمادی الاخر (کذا) ۱۲۸۴ منزل در بالاحصار ،

— خروج از کابل در ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۲۸۵ ،

— خروج ازقندهار در ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۵» .

(تصویر ۸)

ص ۹۲ : یادداشت لغوی عربی باامضای جمال .

ص ۹۳ و ۹۴ : سفید .

ص ۹۵ : «هوالغالب علی کل العباد ، آنچه بدخواهان می خواهند بگویند . ای دل بیا که مابه پناه خداورویم . زنچه آستین کوته دست دراز کرد (کذا !) فسیعلم الذین ظلموای منقلب ینقلبون . چکنم باخلق زمانه که دیدهٔ بصیرت ندارند وآیهٔ صم بکم عمی فهم لایعقلون در شأن ایشان نازل شده . آه آه ازدست صر[ا]فان گوهرناشناس ، هرزمان خرمهره را با درّ برابر میکنند . انت المشتکی یاالله من ایدی الفاسقین و انت المرتجی یاالله من ایدی الظالمین خلصنی یاربی من ایدی الفسقة الفجرة الکفرة بحق[ال] کرام البررة الهی عظم البلاء و برح الخفاء وانقطع الرجاء و خابت الارض ومنعت السماء نعوذ بک من کیدالاعداء و شماتة الاحباء ، جمال الدین الحسینی الاستنبولی . »

ص ۹۶ : شکوائیه وافکار فلسفی مورخ ۱۳رجب ۱۲۸۵ و ازآن معلوم می شود که آن را هفت روز قبل ازخروج ازکابل نوشته است .

(تصویر ۹)

ص۹۷ : شرحی دراحوال خود که درشهر کابل دربالاحصار درشهر رجب ۱۲۸۵ نوشته است وباعبارت «الغریب فی البلدان والطریدعن الاوطان جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» ختم می‌شود .

(تصویر۱۰)

ص۹۸ : سفید .

ص۹۹ : پنج بیت شعرفارسی ظاهراً ازمولانا .

ص۱۰۰ : «دریوم جمعه‌در۱۲شهررجب۱۲۸۵ درمنزل‌سردارذوالفقارخان درنهایت‌پریشانی خاطروافسردگی (ظ : افسردگی) دل‌درشهر کابل نوشته‌شد تاچه پیش‌آید» .

بعد بعضی یادداشتهای متفرق .

۲- دفتردوم : جلدعطف میشن رویه کاغذ رنگی ، کارهندوستان قطع وزیری کوچک ، درآستر بدرقه طرف دست‌راست نوشته شده «مال‌آقاعالم جمال‌الدین الحسینی» ، تعداد اوراق موجود ۸٤ ، بین اوراق ۱ و ۲ چهار ورق قیچی شده . - صفحاتی که چیزی ازآنها وصف‌نمی‌شودسفیداست .

ص۳-۷ : وصیة بطرس‌الاکبر الروسی ، متن‌عربی (بخط مصری مانند است وبهرحال بخط سید شباهت ندارد) .

ص۹ : احوال الشمس .

ص۱۱ : احوال القمر .

ص۱۳ : احوال‌الزهره .

ص۱۵ : احوال‌عطارد .

ص۱۷ : احوال‌زحل .

ص۱۹ : احوال‌المشتری .

ص۲۱ : احوال‌المریخ .

ص۲۳ : دو بیت شعر عربی .

ص۲٤-۲۹ : «باب‌مایؤول الیه امرالمسلمین» (مقاله‌درباب وضع‌مسلمین وانحطاط ایشان) ، ظاهراً از آثار سید است و بخط «سید احمد الحکیم الازهرالبحراوی الحنفی کتبه هذه المقالة فی‌شهرصفر سنة ۱۲۹٤» .

روی‌آستربدرقه دست‌چپ قسمت داخلی نوشته‌شده :

— «عدد کتب موجوده ٤۳۲» .

— بعضی نسخه‌های طبی باامضای جمال‌الدین الحسینی (یکبار) وجمال‌الدین (پنج بار).

ص۱۴۳ - ۱۵۶ : فهرست کتب سید که بترتیب موضوعی مرتب شده‌است.

(تصویر ۱۱)

ص۱۵۸ : «درلیلهٔ عاشوراء دهم شهرمحرم‌الحرام داخل لج گردیدم ودرآن زمان درمصراقامت داشتم سنهٔ ۱۲۹۳».

(تصویر ۱۲)

— روی اوراق ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ مهر «جمال‌الدین الحسینی ۱۲۷۷» زده شده و بین اوراق ۸۲ تا ۸۳ دوورق قیچی‌شده است.

۳ـ دفترسوم : قطع رقعی جلد ضربی باترنج در طرفین جلد. دفتری است پرورق و خط کشیده شده که بعضی یادداشتها ازدوطرف آن شده‌است (یک ورق قبل‌از ورق‌شماری قیچی شده‌است). ورق‌شماری‌را ازچپ‌وراست بفارسی وفرنگی جدا کرده‌ایم.

ص۱ : «درشهر استانبول درجوار سلطان‌فاتح درخانهٔ‌حاجی‌بیک وهبی نشسته‌ام و در کتب جفر مطالعه میکنم جمال‌الدین الحسینی الافغانی».

ص۴ : نقل یک‌حدیث شریف باامضای «جمال‌الدین الحسینی».

ص۵ - ۱۲ : جداول جفری.

***

ص3 : عین‌عباراتی که درص۹۶ دفتراول (سند۱) نوشته شده ودرجای‌خود نقل‌شد باهمان تاریخ مجدداً تحریر و امضای ذیل آن پاك شده است.

— بعد چند بیت فارسی.

ص4 : «جواب دوست‌مهربان سیدهادی‌همدانی نوشته شد درشهرمقدس» باامضای «عبدالله جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» (عین همان‌است که دردفتر اول ص۲۱-۲۲ نوشته شده) مورخ صفر۱۲۸۳.

ص5 : نقل‌همان‌مکتوب که به‌سردارمحمداعظم‌خان نوشته‌شده‌ودردفتراول ص۱۳ آمده‌است.

ص6 : نقل‌همان مطلب که دراستدعای خلاصی یکی‌ازعلما دردفتراول ص۸۳نوشته شده.

ص6 - 7 : «هوالله تعالی مجملی ازحال افغانستان».

(تصویر ۱۳ و ۱۴)

ص8 : غزل از بیدل.

ص9 : غزل از بیدل.

ص10 : بیتی‌از امیرعلی‌شیر نوایی بترکی که ازسید علی رمزی استنبولی شنیده‌است مورخ شهررجب‌المرجب۱۲۸۶(ظ دراستنبول).

— بعد سه بیت فارسی .
— بعد ابیاتی که «نقل از کتاب نشئت رومی نوشته شد» .
— بعدیک غزل بدون تخلص .

ص11 : سه بیت ویک رباعی .
ص12 - 13 : رباعیها وابیات واحد (ظاهراً ازخود سید) .
ص14 : اشعاری‌ازمغربی‌وعراقی .
ص15 : یک‌رباعی .
ص16- 17 : «درمدح حضرت رشیدی‌پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد :

بختم زسر برفت و نگار از کنار هم — تابم دگر نماند ونه صبر وقرار هم
. . . . — . . . .
رومی درین ولا به‌تولای حضرتت — دارد امید عز و دگر افتخار هم

جمال‌الدین الحسینی رومی‌لغب (کذا) در ۱۰شهر محرم‌الحرام در استنبول ۱۲۸۷ درخانهٔ حاجی‌بیک‌وهبی ممیزاول ضرب‌خانه خسته درجوار سلطان محمد فاتح» .

۴- **دفترچهارم** : دفتررحلی‌ساخت‌انگلیس، درلغت‌عربی‌بعربی‌بطورخلاصه، تألیف‌خودسیدوبخط او ، درانتهای لغت ذیل حرف یاء نوشته شده : «فی شهر جمادی الاولی ۱۲۹۷ فی حیدرآبادالدکن» ودرذیل‌همین‌عبارت‌آمده : «فی‌سلخ الشوال فی‌حیدرآبادالدکن» . درهمین‌دفتر ٤ورق ازآخر رونوشت چهارمکتوب عربی‌است به‌مخاطب مجهول ودر صدر سه‌نامهٔ اول علامات (اح م هم س) دیده میشود .

۵- **دفترپنجم** : دفتررحلی‌ساخت‌هندظاهراً ، درلغت‌عربی‌بفارسی‌بخط‌خودسید ، درانتهای‌آن‌نوشته شده : «درشهر ربیع الثانی ۱۲۹۷ درحیدرآباد دکن» .
(تصویر۱۵)

اوراق انتهای این‌دفتر مسودهٔ لغت‌عربی بعربی اوست .
درابتدای‌این‌دفترآمده:«فی‌الخامس العشره‌من الجمادی‌الاولی‌سنة۱۲۹۷ حیدرابادد کن».

۶- ظاهراً دفتر نشانیهای ارسال عروة الوثقی ، باستناد این عبارت غلط فرانسه :
Ce livr pour gournal el orvited ouisca arap (sic) .

۷- مجموعه‌ای ازپنج‌رساله ازرسائل فلسفی‌بلیناس، درصفحهٔ‌اول بخط‌مدادی : «جمال‌الدین‌الحسینی الاستنبولی الافغانی الکابلی» .
انتهای‌رسالهٔ‌دوم : «وانامحمدهادی‌الحسینی‌السعدآبادی‌فی‌شهرذیحجة‌الحرام ۱۲۸۲».
(تصویر ۱۶)

در انتهای رسالهٔ سوم آمده : «وانا محمد هادی الحسینی الاسعدآبادی در شانزدهم شهر ذیحجة الحرام ۱۲۸۳ در دار الخلافهٔ طهران . . . صورت اتمام

پزیرفت (کذا) امیدوارم که جناب آقا در وقت مطالعه و رجوع بر کتاب بنده را فراموش نفرمایند».

(تصویر ۱۷)

— بخط سرخ ذیل همین عبارت امضای «جمال الحسینی» دیده می‌شود که در تصویر منعکس نشده است.

رسالهٔ چهارم - رسالهٔ عربی بخط سید وظاهراً انشای او ودرصفحهٔ اول آن «صحیح جمال الدین الحسینی» ومهر مربع دیده می‌شود.

— صفحهٔ آخر رساله «کتبه جمال الدین الحسینی فی ۱۶ شهر شوال المکرم سنة ۱۲۸۲».

— یک رباعی وبعد این بیت:

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند ای شیخ پاکدامن معذوردار مارا

- «آه از سوز دل من که عالم را میسوزاند وآتش بجهان درمی‌زند. جمال الدین الحسینی».

- صفحهٔ بعد: غزل جناب آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی خرقانی.

رسالهٔ پنجم - «این کتابچهٔ وجدیه از هفت کتابچهٔ مناجات العاشقین بنظم کشیده است اورا سالک مسالک قدس آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی»، با رقم «کتبه جمال الدین الحسینی»، ۷ ورق.

ب ـ نوشته‌های حواشی کتب *

اول ـ کتب خطی

۸ـ مجموعهٔ دو رساله :

۱) الواردات فی سر التجلیات ظاهراً تألیف شیخ محمد عبده که بنام «سید جمال‌الدین الافغانی» نوشته شده و بخط «ابراهیم بن علی اللقانی المصری المجاور بالجامع الازهر» و مورخ پنجشنبه سلخ [ ] ۱۲۹۱ است ، ۲۷ ورق .

۲) رساله‌ای درمباحث فلسفی ازعلی مبارك ، ۳۸ورق .

۹ـ مجموعهٔ شش رساله :

۱) اقسام‌العلوم ابن‌سینا بخط «امین رضا بن رضا بن علی‌رضا الساکن بمصر المحروسه» ، رجب ۱۲۹۲ ، ۱۰ورق .

۲) رساله درعرفان بزبان عربی گویا تألیف خود سید ولی بخط اوست. پایان نسخه چنین است: «کتبه عبدالله جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (بعد روی این کلمه بخط قرمز اضافه شده «الکابلی» و بعد «الافغانی») فی بلدة قندهار فی یوم الاحد ۲ شهر ذی‌الحجة الحرام ۱۲۸۳» . درحاشیه باقلم سرخ نوشته شده : «درشهر رجب درشهر استنبول درقرب جامع فاتح درمحل مکتب نشسته‌ام سنهٔ ۱۲۸۶ جمال‌الدین الحسینی» . ایضاً در کنار صفحه بامداد سیاه نوشته است : «در شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر قرب قلعه مشغول تدریس فلسفه میباشم» ، ۱۲ورق .

(تصویر ۱۸)

۳) رساله‌در «کیفیت تغییر صورت اجسام مع بقاء صورتها عن نوعیة‌الاصلیة الباطنیه

---

* ـ سید جمال‌الدین کتابخانه‌ای داشته که در مصر در توقیف مانده بوده‌است وچنانکه دراسناد دیده می‌شود باو اجازه می‌دهند که کتب را خارج کند . کتب وی از مصر به‌بندر بوشهر حمل و سپس از آنجا بطهران آورده می‌شود . درینجا بمعرفی آن قسمت از کتب او می‌پردازیم که متضمن براطلاع وخبرونکته‌ای دربارهٔ او ویاحاشیه‌ونوشته‌ای بخط اوست .

والعمل منها» ، بخط سید وظاهراً تألیف او (ناقص است) ، یک ورق .

۴) رسالة فی الصناعة مشتملة علی اربعة اعمال الاولی تفصیل المادة . درپایان دارد : «کتبه بیدی فی دار السلام البغداد (روی بغداد خط کشیده وبخط قرمز نوشته الشریف) وانا الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان جمال الدین الحسینی الاستنبولی» (بعد با خط قرمز روی الاستنبولی الکابلی نوشته شده است) ، ۴ ورق .

(تصویر ۱۹)

[هفت ورق درینجا بریده شده است]

۵) رسالهٔ چاپی «فی الهواء الاصفر» .

۶) رسالهٔ چاپی سنگی در میقات .

۱۰- مجموعهٔ چهار رساله :

۱) السعادة والاسعاد تألیف ابوالحسن عامری [۱] ، ۱۳ ورق + ۲۶۹ ص + ۴ ص سفید به قطع رقعی .

۲) نصائح الملوك افردون ، ۶ ورق در آخر این رساله سید نوشته است : «در سراچهٔ امیر دوست محمد خان درسلخ شهر صفر ۱۲۸۵» . بعد سه ورق سفید است .

۳) نصائح الحکماء - اخلاق الشقی ، ۳ ورق ، ازین رساله ببعد ظاهراً خط سید جمال الدین است ودر انتهای آن بخط سرخ سید نوشته است : «منقول از نسخهٔ مکتوبه در کابل ۱۲۸۵ درمصر درسلخ ذی القعدهٔ ۱۲۹۳ جمال الدین» .

۴) نصائح الهرمس المثلث بالحکمة . رقم خاتمهٔ کتاب پاك شده وفقط کلمهٔ سلخ آن بجا مانده است ، ۵ صفحه .

۱۱- تذکرهٔ خواجه نصیر الدین طوسی در هیأت ، با حواشی بخط سرخ که ازسال ۱۲۹۳ شروع شده است ، از جمله : «کتبه جمال الدین فی مصر القاهره فی شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۹۳ فی زمان حکومة اسماعیل خدیو مصر» (ورق ۱۲ ر) ومورد دیگر : «رمضان ۱۲۹۳» (ورق ۵۰ ر از انتها) ، انتهای نسخه چنین است : «کتبه البشیر محمد نعیم المستاری لسیده ومولاه واستاده السید جمال الدین الحسینی ۹۱ [۱۲]» ، حاشیه بخط سید جمال و بقلم سرخ : «هذا منتهی الابعاد المعلومة المقادیر واما بعد محدب الفلک الاعظم

۱- این کتاب ازروی نسخهٔ دیگری باهتمام استاد مجتبی مینوی درسلسلهٔ موقوفهٔ دکتر یحیی مهدوی (ویسبادن ۱۹۵۷) طبع وبه این نسخه نیز درمقدمهٔ آن اشاره شده است .

فلایعلمه الاالله‌تعالی ، درشب دوشنبهٔ۱۳شهر شوال درمصر محروسه در درب تبان
این تعلیقات منقوله از شرح نظام‌الدین نیشابوری به‌ختام‌پیوست ، کتبها جمال‌الدین
الحسینی۱۲۹۳» ، درکنار همین‌صفحه بخط سید : «فی شهر جمادی‌الاولی فی مصر
المحروسة سنةهجریه ۱۲۹۳ جمال‌الدین الحسینی.»

(تصویر ۲۰)

۱۲ـ شرح حکمة‌العین شاه میرک بخاری ، ۱۴۹ورق ، بخط عبدالله بن میرزا گدا از قریهٔ دشت
ایلاق از قرای بدخشان با حواشی برقم «سید رحمه‌الله تعالی» در غالب صفحات .
سیدجمال‌الدین درانتهای نسخه نوشته است : «درسنهٔ۱۲۹۳ درمصر محروسه‌شروع
به‌تدریس کتاب حکمة‌العین نمودم ازبرای جماعتی ازطلبهٔ علم ازهر ودرسنهٔ۱۲۹۴
درشب پنجشنبه ٤ ۲جمادی‌الثانی بختام پیوست ودرهمین سال روسیه بادولت عثمانیه
محاربه‌مینمود ازطرف‌آسیاواز طرف‌روملی ، جمال‌الدین‌الحسینی(مکرر)» .

(تصویر ۲۲)

۱۳ـ حاشیهٔ حکمة‌العین ملا میرزاجان ، محتوی بر عبارتی از سید جمال الدین باین شرح : «در
شهرصفر درمصر مشغول مطالعهٔ‌حکمة‌العین بودم ۱۲۹۳ جمال‌الدین الحسینی الکابلی».

۱۴ـ مجموعهٔ دو رساله :

۱) انتخاب ترجمهٔ سرمکتوم ازامام فخررازی مورخ ۱۰۷۳ بخط محمدسلیم‌ذوالقدر
(با عناوین سرخ در حاشیه‌که شباهت بخط و مرکب قرمز مورد استعمال سید
جمال‌الدین دارد) .

۲) بخورات الکواکب السبعه . در آستر بدرقهٔ این نسخه نوشته شده : «بتاریخ
۷شهر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ ۱۲۸۵ در بندر معمورهٔ بمبئی بخدمت سید جمال‌الدین
صاحب‌رسیدیم ، الحمدلله رب‌العالمین بعدازهفده سال بخدمت کسی که صاحب‌ذوق
بودمشرف‌شدم ،صحیح محمدالمشهور» (کذا). درورق a۱ امضای «جمال‌الدین الحسینی»
دیده می‌شود .

۱۵ـ مجموعهٔ دورساله :

۱) تفسیر ابن‌سینا ازسورهٔ اخلاص وفلق وناس بخط احمد عبدالغنی النجیلی‌الشافعی
البحیری (ظ) مورخ ۱٤ ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۲ ، ۷ورق .

۲) رسالة فی تحقیق مذهب الصوفیه والمتکلمین والحکماء المتقدمین، بخط همان شخص و مورخ شنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۹۳.
(این مجموعه از کتبی است که برای سید جمال الدین کتابت شده است).

۱۶ ـ لغات قرآن (نزهة الخاطر وتحفة الحاضر طریحی) بخط یوسف بن علی العراوی (ظ) مورخ ۱۱۱۳، درروی ورق آخر سید جمال الدین نوشته است: «جمال الدین الحسینی الاستنبولی، الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان».

۱۷ ـ مجموعهٔ دو کتاب:

۱) حاشیه برشرح عضدی، ناقص.

۲) شرح قاضی عضد از تفتازانی مورخ ۱۰۸۶، در پشت ورق آخر مهر وامضای سید جمال الدین هست ودرهمین ورق بخط دیگر آمده است: «بعون الله تعالی وردت الی القزوین فی ۱۵ شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۴۱ الی مدرسة پنج علی اللهم احفظنا من جمیع البلیات ووفقنا لتحصیل العلم وادفع عنا الموانع بمحمد ص وآله الطاهرین.» [ازاین عبارت ممکن است استنباط کرد که سید این کتاب را درقزوین بدست آورده بوده است].

۱۸ ـ رسالهٔ فلسفی بی نام مجهول المؤلف، بخط جدید مصری، گویا تألیف خود سید جمال الدین است. ابتدای آن: «نحمدك یا ملهم الصواب ومنزل الکتاب ونصلی ونسلم علی نبیک الخاتم الذی اشرقت مقالته فی سماء العالم وآله وصحبه ومن یکون من حزبه، امابعد فهذه بارقات حق ولمعات ...»، و انتهای آن: «ان انت قد وعیته ینبئک عن صنع الخبیر والی قدرته یشیر فاحفظ وانظر الی احکام الصنع واعتبر تکسئ ثیاب الکمال وتذهب عندك وساوس الخیال».[۱]
(تصویر ۲۱)

دوم ـ کتابهای چاپی

۱۹ ـ اخلاق ناصری: خواجه نصیر طوسی ـ چاپ سنگی بمبئی، ۱۲۶۷ ق. خوانده وعلامت گذاری[۲] شده است.

۲۰ ـ اشارات: ابن سینا ـ چاپ سنگی طهران، ۱۲۸۱ ق. فهرستی خطی تا ص ۱۳۶ از مطالب بر آن الحاق شده وآثار محو امضاء ومهر سید در آن مشهود است. کتاب خوانده شده است و علامات وخطوطی در آن دیده می‌شود. در حواشی کتاب منقولاتی از محاکمات بخط سید وجود دارد. قسمتی ازورق آخری کتاب که بر آن مطالبی نوشته شده بوده

۱ـ مسودهٔ این رساله بخطی که ظاهراً ازسید نیست ودارای خطخوردگیها وتصحیحاتست هم در ۲۶ ورق موجودست.

۲ـ سید بسیاری از کتابهایی راکه خوانده علامت گذاری کرده و این علامات غالباً با مداد وبشکل هلال است. نمونهٔ آن درتصویر شمارهٔ ۲۵ دیده می‌شود.

است پاره شده وجزئی ازعبارت که باقی مانده باین شرح است : «. . . سال ۱۲۹۱ شروع بتد[ریس شد] . . . » . پشت همین ورق نوشته شده : «شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۷ وارد محروسهٔ مصر القاهره شدم درجنب سیدنا الحسین سکنی اختیار نمودم، مشغول تعلیم گردیدم ، جمال الدین الحسینی. » و در دنبال آن افزوده است : «شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر جنب قلعه مشغول تعلیم کتب بودم، جمال الدین الحسینی». (تصویر ۲۴)

۲۱- افکار الجبروت فی ترجمة اسرار الملکوت: ترکی است . قسمتی از آن خوانده وعلامت گذاری شده وبر پاره‌ای ازمطالب عنوانی راالحاق کرده‌است .

۲۲- تاریخ الخلفاء سیوطی : چاپ سربی هند، ۱۲۷۳ ق . در صفحهٔ آخر آن این عبارت دیده می‌شود : «جمال الدین الحسینی درشهرشوال المکرم درشهر استنبول ۱۲۸۶» .

۲۳- تاریخ قدماء المصریین المسمی قناصة اهل العصر من خلاصة تاریخ مصر: تاریخ اوغسطوس ماریيت بک ترجمهٔ عبدالله افندی، چاپ بولاق، ۱۲۸۱ق. در صفحهٔ اول این عبارت دیده می‌شود : «دریوم الثلث ۲۶ شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۲۹۰ هجری هرمان را که در جیزهٔ مصرواقع است زیارت شد و عجائب آنها که بنظر رسید موجب حیرت گردید، جمال الدین الحسینی» .

۲۴- تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسیة : چاپ هند (ظ کلکته)، ۱۲۵۸ق . خوانده شده وبعضی حواشی باعلامت «ج» دارد که ظاهراً از آن سیدجمال است .

۲۵- تعلیم لسان: چاپ[عثمانی]، ۱۲۸۶ق. درتعلیم زبان فرانسه به ترکی است . سید بعضی قسمتهای آنرا خوانده وتوضیحاتی برآن نوشته است .

۲۶- توضیح وتلویح : (حاوی تنقیح الاصول صدرالشریعهٔ بخاری وحاشیهٔ تفتازانی)، چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲۶۷ق . برصفحهٔ اول مهر مربع دیده می‌شود . کتاب تماماً خوانده وعلامت گذاری شده است . درحواشی آن تعلیقاتی از سید وجود دارد . سید برای بعض از مطالب عناوینی وضع و منقولاتی هم از «فناری» برآن الحاق کرده‌است. درصفحهٔ آخراین عبارات دیده می‌شود : «جمال الدین الحسینی. ۱۲۹۰- درروزپنج‌شنبه ۱۴ شهر شوال المکرم تلویح الاصول تدریس ومطالعه به‌انجام پیوست ، الحمدلله رب العالمین و تدریسش در مصرالقاهره سنهٔ ۱۲۹۰ از هجرت محمدی صلعم اتفاق افتاد و علی قدرالامکان تا باب محکوم علیه تصحیح گردید و بعضی از فناری

بر هوامش کتاب نوشته شد ، جمال الدین الحسینی الافغانی» (با انضمام مهر گرد مورخ ۱۲۸۷) .

(تصویر ۲۵)

۲۷ ـ حاشیهٔ سیدعلی برشرح شمسیه : چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲۴۳ ق.ـ خوانده و بعضی حواشی برآن الحاق شده است .

۲۸ ـ حاشیهٔ لاری علی القاضی میر: چاپ مصر، ۱۲۸۳ ق .ـ خوانده شده است ودر صفحهٔ اول آن این عبارت دیده می شود: «مالکه جمال الدین الحسینی الافغانی الساکن فی مصر القاهره فی اول ذیحجة الحرام» .

۲۹ ـ الحاوی للمسائل النفائس (تاریخ): چاپ بولاق، ۱۲۵۴ ق.ـ درورق اول سفید آن این عبارت هست : «من سکنة کابل من اهالی الافغان ـ السید جمال الدین من سادات کنر» .

(تصویر ۲۳)

۳۰ ـ خلاصة الحساب شیخ بهائی وهیأت قوشجی : چاپ سنگی طهران . خوانده و علامت گذاری شده و یک ورق نوشتهٔ پشت ورو بخط سید درباب مرکز تدویر قمر به اول کتاب چسبانیده شده است.

۳۱ ـ شرح جامی : چاپ سربی هند (ظ کلکته) .ـ درصفحهٔ آستر بدرقهٔ آن این عبارات دیده می شود: «جمال الدین الحسینی الطوسی[۱] مالک هذا الکتاب اقل الطلاب جمال الدین الحسینی، دریوم شنبه دربندر کلکته بودم واین مکتوب را نوشته شدم (کذا) ـ در کوی نیک نامی مارا گذرندادند» ، بعضی یادداشتهای دیگر هم هست که ارزش تاریخی ندارد. تاصفحهٔ ۲۰۲ کتاب خوانده وحاشیه هایی ازعبدالرحمن وعبدالحکیم وعبدالغفور وعصام الدین و «حم» وجمال الدین الحسینی برآن الحاق شده است . در ص ۱۶۵ ذیل حاشیه ای نوشته شده : «فی شهرشوال فی مصر ۱۲۹۲» ودرص ۱۸۷ ذیل حاشیه ای «سنهٔ ۱۲۹۲» را ذکر کرده است . درآستر بدرقهٔ طرف دست چپ جلد فهرست کتب ملکی خود را نوشته که به امانت داده بوده است . اسامی قرض گیرندگان باین شرح است : «حاجی محمدابراهیم، آقاسیدحسن، آقامحمداسمعیل، آقاشیخ احمد، آقاشیخ محمدتقی، آقاشیخ نصرالله» .

۳۲ ـ شرح چغمینی : چاپ سنگی، خوانده وعلامت گذاری شده وبعضی حواشی از خود بر آن الحاق کرده است .

۳۳ ـ شرح مطالع الانوار : چاپ استانبول، ۱۲۷۷ ق . خوانده و علامت گذاری شده و بعضی

۱ ـ تنها موردی است که نسبت خودرا «طوسی» نوشته است .

حواشی از خود بر آن الحاق و برای مطالب آن عنوانهایی وضع کرده است.

۳۴ـ شرح مواقف قاضی عضد: تألیف سیدشریف، چاپ قسطنطینیه، ۱۲۸۶ ق. - برای مطالب کتاب عناوینی باجوهر قرمز وضع کرده است.

۳۵ـ فرائد شیخ مرتضی: چاپ تبریز، ۱۲۷۹ ق. - درصفحهٔ آخراین عبارت دیده می‌شود: «کتب دفعهٔ ثانیه که ابتیاع شده است ازین قرار است، جمال الدین الحسینی (با انضمام مهر) حفظه الله تعالی» و بر پشت جلد دست چپ نوشته: «حجیت مظنه مرحوم مغفور رضوان مکان خلدآشیان قدوة المحققین وخلاصة المدققین شیخ مرتضی اعلی الله مقامه ورفع درجته ۱۲۸۲».[1]

۳۶ـ مرآة الشروح (شرح سلم محمدمبین): چاپ سلطان المطابع هند، ۱۲۶۶ ق. - درآستر بدرقهٔ دست راست نوشته است: «سئلت من حسین/شاب ازهری هل رکبت ارطال سکة الحدید قال نعم قلت ما السبب فی حرکة هذه الارطال اجاب العلم فی شهر صفر ۱۲۹۱». (این کتاب بادو کتاب چاپی دیگر تجلید شده).

۳۷ـ مطول تفتازانی: چاپ طهران، ۱۲۸۰ ق. - برصفحهٔ اول پشت جلد این عبارت دیده می‌شود: «فی یوم الاربعاء فی ربیع الثانی فی جوشن خطی فی بلدة مصر فی الجمله سنة ۱۲۸۶».

۳۸ـ مکالمهٔ صبیان: (ترکی فرانسه Ollenderof) چاپ استانبول، ۱۲۸۳ ق. سید آنرا خوانده و بعضی یادداشتها و ملاحظات برای فرا گرفتن زبان فرانسه بر آن نوشته است.

۳۹ـ منتهی الارب: چهارجلدی، چاپ کلکته، ۱۸۳۶ ق. - درصفحهٔ اول جلد اول ابیات زیر که ظاهراً بخط خود سید دیده می‌شود:

ای جمال الدین مراد پاك دین	آفرین بر جانت از جان آفرین
ای مهین دارای فضل و معرفت	وی بهین دریای جود و مکرمت
ای جهان عزت و اقبال حال	ای خزانهٔ رأفت و کان کمال
ای ز بودت بود هر نابود بود	هستی‌ات بر هستی گیتی فزود
ای جهان راجان وایمان راصفا	ای به یاران یار مولا بر سما

۴۰ـ المیبدی (هدایه): چاپ سلطان المطابع هند، ۱۲۶۸ ق. - این کتاب تماماً خوانده و علامت گذاری شده است. بضمیمهٔ آن «حاشیهٔ میبدی . ن تصنیف مولانا اصفهانی» طبع و تجلید شده ونیمی ازآن هم قراءت و علامت گذاری گردیده است. (شرح تهذیب چاپ هند نیز بااین دو کتاب جلد شده).

---

۱ - این عبارت می‌تواند اماره‌ای باشد بر اینکه سید از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است.

۴۱ ـ *Le chemin le plus court*، مجهول المؤلف . سید تاصفحهٔ ۳۰ آنرا خوانده و معانی کلمات مشکل را بر کنار صفحات نوشته است .

۴۲ ـ *Le commandant Rivière et l'expédition du Tonkin* تألیف Ch. Baude de Maurceley چاپ پاریس ۱۸۸۴ . این نسخه ازطرف مؤلف به‌سید اهداء وبرآن نوشته‌شده‌است :

A mon ami Cheik - Djamal-ed-din Afghan bien cordialement.

۴۳ ـ *Eléments de la grammaire française* تألیف Lhomond چاپ قسطنطینیه ۱۸۷۰ .- سید این کتاب‌راخوانده وبرحواشی آن بقصد فرانسه یادگرفتن یادداشتهائی کرده‌است.

۴۴ ـ *Handbuch der neuren französischen Sprache und Literatur* تألیف K. A. Menzel چاپ برسلو ۱۸۳۹ . این کتاب‌را «کاتی» که باستناد مکاتباتش معشوقهٔ سید بوده به‌سید اهداء کرده و برپشت آن این عبارت فرانسه را نوشته است :

Souvenir de Kathi pour son cher Dinike[1]- London, le 29 Mars 1886.

۴۵ ـ *Plus d'Angleterre* ، مجهول المؤلف، چاپ پاریس ۱۸۸۷ .- سیدآنرا خوانده ومعانی لغات واصطلاحات مشکل راکه نمی‌دانسته به‌زبان عربی درکنار صفحات نوشته است .

۱ ـ Dinike - نظیر ملتکه وننلد که اسمی است که معشوقه ازلفظ «دین» برای سید ساخته وسیدرا بدان‌خطاب کرده است .

ج - پیش‌نویس و سواد مکاتبات سید[1]

۴۶ ـ مسودهٔ مکتوب فارسی بخط سید، ظاهراً خطاب به یکی از رجال عثمانی، آنرا در احوال سیاسی ملل افغان و هند نوشته است.

(تصویر ۲۶ و ۲۷)

۴۷ ـ مسودهٔ «عرضه داشت» فارسی به ناصرالدینشاه قاجار در باب کیفیت مأموریتی که از طرف ایران در روسیه داشته است. این نسخه (یعنی سواد) را که در کیف دستی او بدست آمده هنگام خروج از ایران نوشته و در بعضی از کتب بطبع رسیده است [2].

مسوده‌ای که در کیف دستی چرمی سید بدست آمده و عکس آن در اینجا چاپ شده مدادی است.

(تصویر ۲۸-۳۱)

۴۸ ـ مسودهٔ پنج مکتوب بعربی (در هشت قطعه) و بخط سید که آنها را در موقع عبور از ترعهٔ سوئز (موقعی که از هند بصوب اروپا می‌رفته) نوشته است. مخاطبین اشخاص مهم و معتبری بوده‌اند ولی نام هیچیک معلوم نیست. این مسودات روی کاغذهای رحلی بزرگ نوشته شده و در عکس برداری کوچک شده است.

(تصویر ۳۲-۳۸)

۱- سواد مکاتبات دیگر که در دفاتر بوده پیش از این معرفی شده است.

۲- نخستین بار در «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم‌الاسلام (طهران، ۱۳۲۸ ق) و پس از آن در «تاریخ مشروطهٔ ایران» تألیف کسروی و کتابهای دیگر طبع شده است.

د - مسودهٔ مقالات و مؤلفات

اول - آنچه محققاً یا محتملاً ازاوست

۴۹ - اوراق مسودهٔ تاریخ افغانستان و یادداشتهای مقدماتی کتاب مذکور بزبان عربی بخط سید (۳۶ورق) . نمونهٔ یک ورق از ابتدای فصل سوم آن در قسمت عکسها بطبع رسیده است . این کتاب طبع شده است.

(تصویر ۳۹)

۵۰ - مداخلة الانگلیز فی مصر ونتائجها ، بزبان عربی ، بخط سید وبدون تاریخ (یک ورق) .

۵۱ - چهار فقره مقاله بزبان عربی و به خطوط مختلف درمسائل سیاسی که احتمال انتساب آنها به‌سید ضعیف نیست (۸ورق) .

۵۲ - مکیدة الشرقیین که‌ظاهراًصورت‌مذاکرات‌مجمعی‌ازشرقیهاست.مطالب آن به صورت‌مذاکره ومباحثه است . مجلس مذکور درشهر «لیورنه» دردسامبر ۱۸۸۳ تشکیل شده‌بوده است . این نوشته‌ها بخط سیدجمال الدین است (۳ورق) .

***

دوم - آنچه مربوط به تألیفات وافکار اوست

۵۳ - ترجمهٔ عربی نیچریه، مورخ ۱۲۹۸ ق. (۳۲ورق). ازصفحهٔ ٤ ببعد بخط‌وترجمهٔ خود سیدست (باقلم خوردگی) ودرآخرصفحهٔ ۹٤ این‌عبارت‌نوشته شده :«انتهی الکلام بقلم کاتبه جمال الدین الحسینی الافغانی فی شهر محرم ۱۲۹۸ ، ثمانیة[۱] و تسعین و مأتین والف هجریة، والله اعلم» .

۵۴ - مسودات دو کتاب داستان بزبان فارسی و ناقص که بخط ایرانی است . مطالب این دو کتاب از نوع داستانهای انتقادی است (٤٦ورق).

۵۵ - جزواتی ازیک کتاب خطی بزبان عربی مجهول الاسم ومجهول المؤلف‌وناقص. مطالب آن ازمسائل فلسفی است (۸ورق) .

۵۶ - رساله‌ای به‌زبان عربی راجع به‌وضع تاریخی‌وسیاسی افغانستان که از کتاب «جون‌لاموان» تلخیص شده است(۶ورق) .

---

۱ - دراول «سبعة» بوده وروی آن‌خط کشیده ودربالای آن «ثمانیة» نوشته شده است .

هـ - سید و فراماسونری

۵۷ـ سواد تقاضانامهٔ دخول در مجمع فراماسونری قاهره مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ ق (۱۸۷۵ م) باامضای جمال الدین الکابلی .

(تصویر ۴۰)

۵۸ـ صورت جلسهٔ خطی مجلس تذکر فوت یکی از اعضای فراماسونری در سال ۱۸۷۶ در یازده ورق که شباهت بخط سید دارد .

۵۹ـ دعوت نامهٔ چاپی عربی لوج کوکب الشرق در قاهره مورخ ۲٤ ژانویه ۱۸۷۷ برای شرکت در جلسهٔ فوق العاده (غیر اعتیادی) .

۶۰ـ دعوت نامهٔ چاپی بزبان ایتالیائی از Luce d' Oriente (لوتشه دورینته) A.G.D.G.A.D.U برای شرکت در مجلس تذکر یکی از اعضاء مورخ اول فوریه ۱۸۷۷ با ترجمهٔ ملخص بزبان عربی بامضای «کاتب سر" نقون سکروج» .

۶۱ـ دعوت نامهٔ چاپی بزبان فرانسه برای شرکت در جلسهٔ لوج اکبر Grand Lodge of Egypt که زیر نظر پرنس حلیم در تاریخ ۵ مارس ۱۸۷۷ تشکیل میشده است .

۶۲ـ مکتوب عربی بامضای نقون سکروج از «لوج کوکب الشرق» خطاب به سید مورخ ۷ ژوئن ۱۸۷۸ درخصوص انتخاب سید بریاست لژ در آن سال .

(تصویر ۴۱)

۶۳ـ دعوت نامهٔ خطی بزبان ایتالیائی صادر شده از Mazzini (A.G.D.G.A.D.U.) فراماسونری جهانی طایفهٔ ایتالیائی (Famiglia Italiana) مورخ ۱۸۷۸ با دو مهر از محفل Mazzini و محفل Nilo ، دربارهٔ مجلس تذکر یکی از اعضای لژ ایتالیائی .

۶۴ـ دعوت نامهٔ چاپی عربی لژ کوکب الشرق مورخ ۱۵ مه ۱۸۷۸ برای شرکت در جلسهٔ فوق العاده بامضای کاتب السر" یوسف الخوری .

۶۵ـ دعوت نامهٔ خطی از لژ نیل بزبان فرانسه مورخ ۲ مه ۱۸۷۸ با ترجمهٔ ملخص عربی برای شرکت درجلسه .

٦٦ ـ مکتوب فرانسه مورخ ۱٦ اوت ۱۸۷۸ از لژ نیل برای شرکت در جلسهٔ تذکر دوتن از اعضاء.

٦٧ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۸۷۸ با خطاب «جمال الدین افندی Venerable لژ کوکب الشرق» برای شرکت درجلسهٔ مراسم معارفهٔ یکی از اعضای لژ اسکندریه.

٦٨ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ٥ فوریه ۱۸۷۹ از لژ مازینی (Mazzini) برای شرکت در جلسهٔ انتخاب دوعضو جدید.

٦٩ ـ مکتوب فرانسه مورخ ۳ فوریه ۱۸۷۹ از لژ یونانی قاهره برای شرکت درجلسه.

٧٠ ـ مکتوب عربی مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۹ خطاب به حسن افندی صبح امین صندوق لج کوکب الشرق با امضای نقون سکروج (N. Sacroug).

٧١ ـ مکتوب فرانسه از پاریس مورخ ۲۷ مارس ۱۸۸٤ م با امضای G.:. Langgassez. این مکتوب داخل پاکتی است با خطاب Le Chikh Afghan وخطاب خودنامه با علائم اختصاری ماسونهاست. ازین مکتوب برمی آید که سید تقاضای عضویت وورود در لژ پاریس را داشته است وبرای مذاکرهٔ حضوری باا و این نامه را نوشته‌اند.

(تصویر ٤۲ و ٤۳)

٧۲ ـ جزوهٔ چاپی .*Bye-Laws of the faith Lodge of Instruction*. No 141. [London], 1879

٧۳ ـ دفتر دستورالعمل مربوط به تشریفات جلسات لوج درجةالاولی والاسطی (خطی).

٧٤ ـ *Instruction pour le grade symbolique d' apprenti*. Paris, 1867.

٧٥ ـ *H. T. Lamb Manufacturer of Masonic Jewels* .... London, 1848. (کاتاکگ نشان ساز فراماسونها).

٧٦ ـ دستورالطغمه المصونیة فی مصر، سنة ۱۸۷۳ (چاپی).

و ـ تألیفات چاپی سید

۷۸ ـ «حقیقة مذهب نیچری وبیان حال نیچریان»، چاپ سنگی، [هند]، ۱۲۹۸ق.

۷۹ ـ ترجمهٔ اردوی آن وبهمان اسم توسط مولوی سیدعبدالغفور متخلص به شهبازعظیم آبادی مدیر روزنامهٔ «اخبار دارالسلطنهٔ کلکته» . چاپ سنگی، کلکته، ۱۸۸۳م.

طابع ترجمهٔ اردو ابومعین محمد عضدالدین است که سید بدو نامه‌ای در اجازهٔ طبع کتاب نوشته بوده و در انتهای همین‌چاپ طبع شده است. نامه‌ای‌هم خطاب به مترجم درابتدای کتاب درج گردیده است (رجوع‌شودبه سندشمارهٔ ۱۳۹۱.۱۱).

۸۰ ـ طبع دیگری از «حقیقة مذهب نیچری» با تفریظ مدیر روزنامهٔ «فرهنگ» که بدستور حاج محمد حسن کازرونی طبع شده است. چاپ سنگی، بمبئی۱۲۹۸؛ ق.

۸۱ ـ شش مقالهٔ فارسی که دردورهٔ اول (دوازده‌شماره وبقول خودشان دوا ده «نشان») مجلهٔ «معلم شفیق» چاپ‌حیدرآباد از محرم ۱۲۹۸ (دسمبر ۱۸۸۰) تاذی‌الحجهٔ ۱۲۹۸ (اکتوبر ۱۸۸۱)چاپ شده است. مقالات مذکور بشرح زیرست :

درشمارهٔ اول : فوائد جریده ،

در شمارهٔ دوم : تعلیم و تربیت؛

در شماره‌های سوم وپنجم وهفتم : اسباب حقیقة سعادت وشقای انسان ،

در شماره‌های هشتم ونهم : فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،

در شمارهٔ دهم : فواید فلسفه ،

در شماره‌های یازدهم ودوازدهم : شرح حال اگهوریان باشوکت وشان .

۸۲ ـ تتمة‌البیان فی‌تاریخ الافغان ، چاپ سربی، (۷صفحه ازاول کتاب افتاده‌است).

۸۳ ـ مقالات جمالیه ، جمع آوری و چاپ توسط محمد عبدالغفور شهباز البهاری،چاپ سنگی ، کلکته، ۱۸۸۴م .

فهرست مقالات مندرج درآن عبارت‌است از :

فواید جریده ،

تعلیم و تربیت ،

اسباب حقیقت سعادت وشقای انسان،
فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،
فوائد فلسفه ،
شرح حال اگهوریان،
تفسیر مفسر،
لکچر درتعلیم وتعلم در۸نوامبر ۱۸۸۳ درالبرت هال کلکته،
قصر مسدس الشکل سعادت،
اسباب صیانت حقوق،
فضایل دین اسلام .

ز ـ مکتوبات خطاب به سید

اول ـ مکاتبات فارسی

(۱) مکاتیب اقوام

مکاتیب میرزا شریف مستوفی اسد آباد خلف مرحوم میرزا حسین مستوفی و برادر بزرگ میرزا لطف‌الله.

۸۴- مورخ غرهٔ رجب ۱۳۰۱ / ۲۷ آوریل دائر بر وصول عروة‌الوثقی و اعلام قصد مسافرت میرزا لطف‌الله به پاریس. (تصویر ۵۳ و ۵۴)

(تصویر ۵۵ و ۵۶)

۸۵- مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱. (تصویر ۵۷-۵۹)

۸۶- ایضاً مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱. (تصویر ۶۰-۶۳)

۸۷- مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ / ۹ اویت از اسد آباد همدان در جواب سید

۸۸- مورخ ۲۰ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۱ (این نامه توسط ابوتراب عارف افغانی که در بیروت بوده است ارسال شده) (تصویر ۶۴ و ۶۵)

۸۹- ایضاً مورخ ۲۰ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۱ (این مکتوب خطاب به ابوتراب و ابوتراب آنرا برای سید فرستاده بوده است). (تصویر ۶۶-۶۸)

۹۰- یک پاکت با مهر میرزا شریف صادر شده از اسد آباد همدان به پاریس مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱. (تصویر ۶۹-۷۰)

مکاتیب میرزا لطف‌الله خواهرزادهٔ سیدجمال‌الدین و برادر میرزا حسین

۹۱- مورخ [۱۳ رجب] باستناد مکتوب دومی، دائر بر رسیدن عروة‌الوثقی و اظهار شوق نسبت به دیدار سید وقصد حرکت به پاریس.

(تصویر ۷۱ و ۷۲)

۹۲- بدون تاریخ در اشاره به نامهٔ اول و در همان موضوع.

(تصویر ۷۳ و ۷۴)

۹۳- بدون تاریخ و در جواب مکتوب سید و اظهار اینکه سید مسیح‌الله فوت کرده و نیز

اظهاراتی درباب بهاءالله ووضع مبلغین او.

(تصویر ۷۵-۷۸)

۹۴- بدون تاریخ ، این مکتوب ظاهراً خطاب به ابوتراب عارف افغانی است درموضوع اینکه عکس سید به اسدآباد رسیده وتوسل به ابوتراب برای عزیمت به پاریس.

(تصویر ۷۹-۸۱)

۹۵- یک پاکت بامهر لطف‌الله، صادرشده ازهمدان به پاریس مورخ ده رجب ۱۳۰۱ .

(تصویر ۸۳و۸۴)

مکاتیب سید هادی (حاج محمد هادی الحسینی) (۱) فرزند سید طاهر

۹۶- مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱ ازاسدآباد.

(تصویر ۴۴-۴۶)

۹۷- مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ (شش صفحه) از اسدآباد .

(تصویر ۴۷-۵۲)

(۲) مکاتیب اشخاص (بترتیب الفبائی)

۹۸- ابراهیم بن عبدالله الحسینی از اصفهان به طهران مورخ ششم جمادی الثانیه ۱۳۰۴ باخطاب «آقا سید جمال الدین المشتهر بصباح» دراحوال پرسی .

۹۹- ابوتراب عارف افغانی ازبیروت مورخ ۱۲ مارس ۱۸۸۲ در جواب مکتوب غرهٔ مارس سید وبیان عدم آزادی جراید درشرق .

(تصویر ۸۴و۸۵)

۱۰۰- ایضاً ازاو مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۰ / ۹ جمادی ۲، راجع به ارسال تاریخ افغانستان که نایاب بوده است برای خود سید وبرای صنیع الدوله ومیرزا شریف (به همدان).

(تصویر ۸۶)

۱۰۱- ابومعین محمد عضدالدین از کلکته به پاریس مورخ ۲۰ فبروری ۱۸۸۳/ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۰، درباب نشر ترجمهٔ نیچریه (رجوع شود به سند شمارهٔ ۷۹) .

۱۰۲- احمدعلی میرزا مورخ ۹ جولای ۱۸۷۲ دراحوال پرسی.

۱۰۳- عریضه با پاکت به مهر اسدالله از اصفهان به طهران درباب ارسال چهارجفت جوراب کردستانی ویک دستکش اصفهانی جهت سید .

۱- دریکی ازمکاتبات، نسبت خود را اسعدآبادی ودردیگری اسدآبادی می‌نویسد .

۱۰۴ - میرزا جعفر (برادرحاج‌سیاح) ازمسکو به‌طهران درمطالبهٔ وجهی که‌به‌سیدقرض‌داده بوده است وتقاضای وصول‌آن توسط محمد جواد (درمسکو).

۱۰۵ - ایضاً ازوازروسیه به‌طهران درمطالبهٔ هزارتومان طلب خود با عجزوالتماس.

۱۰۶ - میرزا حسین‌بن‌حسن ریشهری معروف به میرزا حسین‌اهرمی از بوشهربه‌پاریس، مورخ ۲۷ شوال ۱۳۰۱ در اظهار مسرت ازنشر عروة‌الوثقی و ردنیچری و بیان اعتقاد وانتظار خود به «ظهور». ازجمله نوشته است: «خلاصه مدتی است که هدف تیر لعن وطعن اهل این دیارم وشب وروزچشم به‌راه انتظارم وامیدوار فرج ازعنایت آفریدگارم» ونیز ازسید درباب‌ادعای مهدی درمغرب اینطور سؤال می کند: «وآیا خردجال‌ظهور کرده‌ومی کند وآن کیست‌ومر کبش‌چیست وخروجش‌از کجاست.. وآیا تکلیف بنده ومعتقدین این اطراف چیست.»

۱۰۷ - ایضاً ازو ازبوشهر به‌طهران مورخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۴ دراحوال‌پرسی و اظهار دلتنگی ازرفتن سید.

۱۰۸ - رسول یارخان ازحیدرآباد به لندن مورخ سلخ ربیع الاخری (کذا) ۱۳۰۰ توسط نشانی Rev. J. Louis Sabunjir در جواب نامهٔ سید (باحاشیه‌ای‌از حسین یارخان).

۱۰۹ - ایضاًازوازحیدرآباد به‌پاریس‌مورخ ۲۲ رمضان ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی (باحاشیه‌ای از حسین یارخان).

۱۱۰ - ایضاً ازو ازحیدرآباد به‌پاریس مورخ ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی.

۱۱۱ - رضا قلی ازشوشی مورخ ۲۴ اکتابر ۱۸۸۹ در دوورق. ظاهراً به تفلیس برای سید ارسال شده بوده‌است، زیرانوشته‌است که ازتفلیس انتظارجواب‌دارم. موضوع نامه‌خواستن وساطت سید درکار خودش است. (این نامه‌در کیف سیاه‌دستی بود)

۱۱۲ - حاجی‌سیاح به‌پاریس‌مورخ غرهٔ ذیحجة‌الحرام ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی. ازین‌مکتوب‌برمی‌آید که سید را از هنگام اقامت در مصر می‌شناخته است. مطالبی درباب‌روابط خودبا ظل‌السلطان و نیز نشر عروة‌الوثقی دارد.

(تصویر ۸۷)

۱۱۳ - عبدالغفور متخلص به‌شهباز از کلکته به‌پاریس مورخ ۸ مه ۱۸۸۴ دراخبار سیاسی هندو اعلام وصول عروة‌الوثقی واظهارتمایل به‌ترجمه وطبع آثار سید (این‌شخص مدیر روزنامه‌های «صدق» و «نور بصیرة» و «اخباردارالسلطنهٔ کلکته» بوده‌است، رك سند ۷۹).

۱۱۴ - ایضاً از او از حیدرآباد (بدلیل آنکه در اواسط نامه گفته است به کلکته خواهم رفت) به پاریس، مورخ ۲۷ جولائی ۱۸۸۰ در احوال پرسی. ضمناً می نویسد: «قصیدهٔ ستر بلونت [را] که «باد و گردباد» نام دارد هنوز به نظم اردو ترجمه نکرده ام».

۱۱۵ - میرزا علی آقا (ساکن لندن) از لندن به پاریس، مورخ ۲۲ جیون ۱۸۷۴ در تبریک نسبت به نشر عروة الوثقی (خط مکتوب ایرانی است و ظاهر آنویسنده همان است که در نامهٔ مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸۴ (سند ۱۲۵) میرزا محمد باقر بواناتی به او اشاره و نوشته شده است: «علی آقا و سایر یاران ایرانی تحیت و ثنای فراوان می رسانند».

۱۱۶ - «فیض» (ظاهراً چنین خوانده می شود) مورخ ۲۰ ربیع الاخر ۱۲۸۹ روی کاغذی با علامت Robert College (Constantionple) در احوال پرسی، بزبان ادیبانه و ممزوج با اشعار و چنین آغاز می شود.

ای ضیاءالحق جمال الدین راد — اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی حلقها تنگ و نحیف — گر نبودی خلقهاست وضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی — غیر این منطق لبی بگشادمی

۱۱۷ - «قندهاری» به طهران (پس از اینکه سید از بوشهر بسوی طهران حرکت کرده) مورخ ۱۱ جمادی الاولی در احوال پرسی.

۱۱۸ - میرزا کریم صراف شیرازی از شیراز به طهران مورخ ۹ جمادی الاولی ۱۳۰۴ در احوال پرسی.

۱۱۹ - لسان الملک سپهر (هنگام اقامت سید در طهران) در باب ارسال کتاب «نخبهٔ سپهری» جهت سید، بانضمام یادداشتی در معرفی حکیم ریحان[۱].

۱۲۰ - محسن قصاب (و فرج الله) از طهران به بیروت مورخ ۵ صفر ۱۳۰۱ خطاب به ابوتراب عارف افغانی و در احوال پرسی از سید. عنوان مکتوب چنین نوشته شده است: «... عارف افندی ابوتراب منسوب جناب مولانا سید جمال الدین الافغانی در بندر بیروت».

۱۲۱ - «محمد» در عذرخواهی از اینکه طبق وعده نمی تواند به حضور سید برسد (مربوط به ایام اقامت طهران است).

۱۲۲ - حاج سید محمد ابراهیم عالم اصفهانی از شیراز به طهران. در آن می نویسد که شما را

۱- ظاهراً این حکیم ریحان طبیب یهودی شیرازی است که ذکر او در ص ۴۰۲ «تاریخ کاشان» تألیف عبدالرحیم ضرابی (طهران ۱۳۴۱) آمده است.

در شیراز در منزل حاجی عبدالمجید شیرازی دیدم . ازسید تقاضای توصیه به‌ظل‌السلطان می کند تادراصفهان خانه‌ای به‌او بدهند .

۱۲۳ - محمد اعظم‌خان (افغانی) در جواب سید و اظهار ملال از رفتن سید (پشت فرمان مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۸)

۱۲۴ - ایضاً ازو در اجازه به سید که قصد رفتن بسمت پیشاور داشته‌است (پشت مکتوب مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۹)

۱۲۵ - محمدباقر البواناتی الایرانی[۱] (با امضاء فرنگی M. Baker of Persia) از لندن به‌پاریس [به‌زبان‌عربی]، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۴ باخطاب جمال الدین الحسینی الافغانی درموضوع رسیدن شمارهٔ ۱۱ عروة‌الوثقی وتبریک نسبت به‌نشر آن.

(تصویر ۹۲)

۱۲۶ - ایضاً ازو مورخ ۹ ژوئیه ۱۸۸۴ درجواب نامهٔ سید وتشکر از رسیدن عروة‌الوثقی واظهار میل به‌مسافرت پاریس جهت دیدن سید و هشت بیت شعر فارسی در مدح ومنقبت سید به‌فارسی .

(تصویر ۹۱)

۱۲۷ - ایضاً ازومورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸۴ ، مکتوب منظوم (مثنوی) در تعریف و تمجید ازعروة‌- الوثقی وخود سید .

(تصویر ۹۰)

۱۲۸ - محمدحسن بن علی مراغی (صنیع‌الدوله‌ـ‌اعتمادالسلطنه) ازطهران به‌پاریس، مورخ ۲ اوت ۱۸۸۴ در تبریک انتشار عروة‌الوثقی وتمجید زیاد ازسید .

(تصویرهای ۹۳-۹۵)

۱۲۹ - ایضاً ازو وبدون تاریخ در احوال پرسی و خواستن رسالهٔ شیخ محمد عبده و تاریخ افغانستان تألیف‌سید.

۱۳۰ - محمد حسن بن علی (ظاهراً اعتمادالسلطنه) دردعوت ازسید برای‌آمدن به‌خانهٔ اووذکری

---

۱ - میرزا محمدباقر بواناتی‌معروف به کفری ازایرانیانی است که به‌اتهام بی‌دینی ازایران خارج شد وسالهای‌درازدر انگلیس‌اقامت‌داشت . وی به‌ادوارد براون فارسی آموخته‌وبعضی اشعار خودرا درلندن طبع کرده است. درباب احوال وافکار وی به کتابهای «یك‌سال درمیان ایرانیان» و «تاریخ مطبوعات وادبیات ایران» تألیف ادوارد براون ونیز به‌شرح مبسوطی‌درجلد اول کتاب «دانشمندان وسخنسرایان پارس» تألیف رکن‌زادهٔ آدمیت مراجعه‌شود .

ازامین‌الدوله بنحوی که از ارتباط امین‌الدوله وسید حکایت می کند (این‌مکتوب در کیف سیاه بوده است).

۱۳۱- محمد حسین (؟) هنگام اقامت سید درطهران مورخ ۱۶ جمادی‌الاولی [۱۳۰۴] در سؤال ازوصول مکتوبی که حاجی‌سیاح محرمانه برای‌سید فرستاده بوده است.

۱۳۲- ایضاً ازو مورخ ۲۳ جمادی‌الاولی در احوال پرسی از سید واطلاع دادن ازحرکت خود به اردستان.

۱۳۳- محمد طاهرمنیف از ویشی (فرانسه) به پاریس مورخ ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۲ در اظهار تأسف از اینکه سید را در پاریس ندیده است (بعلت آنکه سید به لندن رفته بوده است).

۱۳۴- ایضاً ازو از ویشی به لندن مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در اظهارشوق نسبت به ملاقات‌و بیان تأسف ازعدم ملاقات درپاریس.

۱۳۵- ایضاً ازو ازویشی به لندن مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در جواب نامهٔ دوم سید و اظهار اینکه به لندن خواهم‌آمد.

(جمیع مکاتبات محمدطاهر منیف بااشعارعربی وفارسی وجملات ادیبانه آمیخته است).

۱۳۶- محمد عارف‌خان منشی‌ومترجم دارالترجمهٔ خاصهٔ همایونی ازطهران به پاریس مورخ ۱۶ جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۰۲ در تشکر ازرسیدن رسالهٔ [نیچری] وتقاضای ارسال‌ابونظاره و کسریهای عروة‌الوثقی.

۱۳۷- محمد مهدی آسوده ابن حیدر علی ازشیراز به اصفهان مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰۴ در اظهار دلتنگی از مفارقت.

۱۳۸- محمد مهدی حکیم تبریزی ازاسکندریه به پاریس‌مورخ ۳۱ مارس ۱۸۸٤ دراظهاروصول عروة‌الوثقی و توضیحات مفصل در باب چگونگی ارسال آن تا بدست سانسور نیفتد.

۱۳۹- ایضاً ازو ازاسکندریه به پاریس‌مورخ ۲۸ یونیو (ژوئن) ۱۸۸٤ در جواب سید. سعیش برآن بوده‌است که مکتوب را به فارسی سره بنویسد. دراین مکتوب اظهار کرده است که روزنامه بهترتیب که هست به دست اهلش‌می‌رسد. معلوم می شود از موزعین‌عروة‌الوثقی درمصربوده است. درین نامه زنگیان (سودانیها) را می‌ستاید واعراب را ملامت می کند.

۱- ازین‌شخص‌دومکتوب فارسی‌خطاب به سفیرایران دراستانبول‌مورخ ۱۲۹۱ درباب اخذ رسوم تحصیلیه از متعلمین‌ایرانی در عثمانی جزء مجموعهٔ اسناد کتابخانهٔ وزارت امور خارجه (ش ۶۱۷۸) موجودست ومعلوم می‌شود که وی درمملکت عثمانی‌صاحب مقامی‌درامورمعارف بوده است.

۱۴۰ - محمد واصل ازحیدرآباد به پاریس مورخ ۱۰ رجب ۱۳۰۱ در جواب مکتوب سید ودرباب ارسال عروة الوثقی به حیدرآباد برای عده‌ای ازمعاریف که نام آنها را درمکتوب می‌آورد . درذیل‌همین‌نامه شخصی بنام عبدالدین فضل المکی مطالبی به عربی درباب ارسال‌عروة الوثقی نوشته است.

۱۴۱ - ایضاً ازو ازحیدرآباد به پاریس‌مورخ ۱۸ رجب ۱۳۰۱ دربارهٔ توزیع عروة‌الوثقی .

۱۴۲ - ایضاً ازوازحیدرآباد به پاریس مورخ ۲۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۱ دربارهٔ عروة‌الوثقی وشرحی در باب اختلافات مسلمان وهندو درهندوستان .

۱۴۳ - حاج نصرالله شیرازی ابن‌حاجی‌حیدرعلی ازشیرازبه اصفهان . پس‌از عزیمت سید از شیراز درعذرخواهی‌نوشته‌شده‌است .

۱۴۴ - ایضاً ازو ازشیرازبه طهران (مطابق‌اشاره‌ای که درآن به مکتوب حاجی کریم صراف شده درجمادی‌الاولی ۱۳۰٤ تحریر گردیده‌است) دراحوال‌پرسی واطلاع دادن از اینکه حاجی‌میرزا کریم صراف طبق‌نظرما نرخ اجناس‌را تنزل‌داده است.

***

۱۴۵ - عریضهٔ شخصی از طهران درباب اینکه سید و حاجی امین‌الضرب به شکایات مالی او رسیدگی کنند.

۱۴۶ - عریضهٔ عده‌ای (ظاهراً خطاب به محمداعظم خان حاکم کابل) و درتعزیت به اودرباب فوت امیروحکم به اخراج کسی‌که اورا مخرب دین اسلام می‌خوانند (کیست؟ معلوم نیست) .

۱۴۷ - شش‌قطعه مکتوب بدون خطاب وغیرمعلوم‌وخالی‌ازاهمیت.

دوم - مکاتبات عربی[1]

۱۴۸ - ابراهیم بیک مویلحی[2] از آستانه (استانبول) به لندن مورخ ۲٤ آوریل ۱۸۸۵ : گمان

---

۱ - آقای محمد تقی دانش‌پژوه از راه لطف جمیع این‌نامه‌ها را قراءت وترجمه کرده‌اند ودراینجا خلاصهٔ مضمون آنها نقل‌می‌شود .

۲ - از این‌شخص که ساکن‌استانبول‌بوده ومدتی‌دربلژیک واطریش‌وبلاد دیگراروپاسفر کرده‌است مکاتبات ومقالاتی‌به دست داریم . بعضی‌ازین‌مکاتبات باپاکت وبعضی بدون پاکت‌است.وبعضی‌ازپاکتها خطاب به سید وبعضی خطاب به محمد وهبی‌بیک (برادرابراهیم مویلحی) است . میان‌ابراهیم‌مویلحی

بقیه در صفحهٔ بعد

می کنی که من ازعهدهٔ امانت داری بر نمی آیم وبعید می‌دانید ما بتوانیم این کار را بانجام برسانیم . آن مردی که فرستاده شده بود کار خود را مکتوم داشت و کار ما را کشف وبالردسالسبوری وشما ملاقات کرد ولرد چرچیل را در منزلش نیافت . خبر این ملاقاتها را آقای مستروولف بما داد . ماخواستیم نزد این فرستاده برویم تامطلب را به او بگوئیم ولی صلاح ندیدیم ، از ترس اینکه اوبداند که ما می‌دانیم . درهمین هنگام اسماعیل بیک باارتین افندی مستشار خارجی ملاقات کرد و به او گفت که پادشاه دستور داده که اسماعیل را بخواند و دربارهٔ بعضی از کارها بااو مشورت کند و او به اسماعیل بیک وعدهٔ روزیک شنبه را داد . من تاکنون در انتظار نتیجهٔ این ملاقات هستم . سپس نزد آن مردی رفتیم که بمن پیشنهاد کرد که درخواست مسافرت خارجه بکنم . آن شخص مارا دید و بما گفت که کار شما جنبهٔ سیاسی پیدا کرده است . بزودی حضرت علیه بشما التفات و توجهی خواهد کرد . آن شخص فرستاده هم ازاحوالات سیدآنچه می‌دانست بپادشاه گفت . برشما ست که بوسیلهٔ مستروضع خود را بفهمید وبالردچرچیل وسالسبوری ملاقات کنید . لازم است وصلاح. من هم دراینجا آنچه صلاح است می کنم. اسماعیل بیک تنها باوولف ملاقات کرده و شما را ستوده وقدرت معنوی شما راشرح داده است . من هم باو گفتم که ما باید از شما در اینجا پیروی کنیم . من با وولف ملاقات کردم وبه او گفتم که‌ماباید درمصر ازتوتبعیت کنیم . این کار بصلاح مصراست . من به‌وولف گفتم بشما می نویسم که شما نامه‌ای به برادرم بنویسید... پس ازآنکه آثارمأموریت شما قدری کشف شود درآنجایک جشن وطنی بگیرند. این جشن به‌مأمورشماشأنی‌خواهدداد که‌لرد دفرنیه بآن‌مقام‌نرسیده‌وهمین‌مایهٔ‌خشنودی

بقیه ازصفحهٔ قبل

واسمعیل‌جودت دوستی وروابط برقرار بوده‌است . ودراغلب ازنامه‌های‌هریک ازین دو، ازآن دیگری ذیلی‌وعبارتی دیده می‌شود . تشخیص اینکه نامه‌ها کدام خطاب به سید است ازاینجا معلوم شود که در دونامه‌ای که پاکت آنها باقی‌مانده سید را«سیدی ومولای» ودردونامه‌ای که پاکت آنها باقی‌وخطاب به محمد وهبی‌بیک است اورا«اخی‌وعزیزی»خطاب کرده است وماهمین‌اماره رامناط‌تشخیص گرفته‌ایم. ابتدا مکاتباتی راکه مورخ است وبعدآنها راکه بی‌تاریخ‌است معرفی‌می کنیم.

برای شما مقالاتی می‌فرستند که درلندن حزب محافظه کارخواهد شد وپیروان هم برای شما مقالاتی می‌فرستند که درلندن حزب محافظه کارخواهد شد وپیروان هم
در اثناء مأموریت شما در روزنامه‌ها نشر شود. برشما لازم است که مستر را ازاین فکر آگاه سازید ولرد چرچیل هم را بگوئید وبه برادرمن وبه سلیمان پاشا و شریفی (شریعی ؟) و دیگر دوستان. من شکی ندارم که آنها فوراً باین کار خواهند پرداخت. چون می‌دانند که همین مایۀ خشنودی حضرت علیۀ ومسترالانگلیسی و خشنودی خدیو خواهد بود. جشن ملی ازطرف اهالی درین باره برای رئیس مأموریت ترک ومسترالانگلیسی مایۀ خشنودی سلطان است. ملت خوشحال می‌شود که سلطان درین کار مداخله کرده ومیان اووحکومت انگلیس توافقی شده‌است. شمادرین باره هرچه صلاح می‌دانید بکنید. ممکن است متن نطقی را که درین جشن باید بخوانند شما بفرستید. شک نیست که خدیو ازین مطلب شاد می‌شود و جنابعالی خود را برای این کار آماده کنید. من به برادرم نامه‌ای فرستادم، بعدازآن که اوبه «سید» محمد نامه‌ای نوشته، درهنگامی که من درآستانه بودم و کارهائی بادولت داشتم. بامستر وولف هم درین‌خصوص واهمیت مصرصحبت کردم. به برادرم نوشتم که باوولف ملاقات کند. شماهم به اوبنویسید که وظائفی را که ما در عهده داریم درهنگامی که شما درمصر هستیداو انجام دهد. می‌دانم که این فکرو اندیشه خبرش به‌پادشاه می‌رسد وخواهد دانست که شما مؤسس آن هستید. مستر وولف به اسماعیل بیک گفته‌است که‌صلاح دراین است که بامن نیایی وبعدازمن بیائی ومن دنبال تومی فرستم وبه من نامه‌ای داد که من درمصر باو برسانم که اگر بامن یا به‌درخواست‌من بیائی مصریان خیال می‌کنند که توانگلوفیل‌هستی. چون اشاعه دارد که درپارلمان‌لندن‌بودی. پس باید که پادشاه تورا بخواهد وازطرف اوبیائی. چون هردوطرف می‌دانند که توصادقی واین امرسبب خواهد شد که افکارعمومی را بنفع خود جلب کنی.

(تصویر ۹۶ و ۹۷)

۱۴۹ - ایضاً ازو از وین به لندن (به نشانی بلنت) مورخ دوشنبه ۹ سپتامبر ۱۸۸۵: من ساعت ده پیش از ظهر به وین رسیده‌ام و ساعت ۱۰ شب از اینجا می روم. امیدوارم لرد چرچیل هرچه زودتر به وولف دربارۀ من نامه‌ای بفرستد ومن‌هم ازطرف شما نامه‌ای خواهم فرستاد. من به این‌مطلب خیلی اهمیت می‌دهم واگر لرد تلگراف کند بهتر است.

۱۵۰ - ایضاً ازو از وین (Hotel Cammer) به لندن‌مورخ. ۱۰ سپتامبر ۱۸۸۵ (تاریخ مهرپاکت): من به زیرو روی کارنگریستم وفهمیدم که لازم است لرد چرچیل به وولف برساند

که من ازطرف شما فرستاده شده‌ام و همین مسأله را اهمیت می‌دهد و مایهٔ شکوه وجلال می‌شود و به هر گونه هدف خود می‌رسیم . اگر تلگراف کند بهترست. من امروز نامه‌ای برای شما به لندن نوشتم ودرآن نامه نامه‌ای ازحضرت خانم بود واین نامه را برای احتیاط به شما می نویسم .

۱۵۱- ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمد وهبی بیک (تاریخ مهر پاکت ۱۹ سپتامبر ۱۸۸۵) : پس ازچهار روز اقامت درقرنطینه به استانبول رسیدم و بتوسط ابراهیم بیک رائف رفیق شما درسفارت پاریس باینجا وارد شدم و او مطلب رامی‌داند . من او را در کشتی دیدم و باو گفتم که من گذرنامه ندارم واودر بارهٔ من کوتاهی نکرد . مأمورین عثمانی بمن دستور دادند هرچه درلندن کرده‌ام بنویسم، تااینکه اطمینان پیدا کردند. حسب‌الامر نزد اسماعیل بیک هستم ووضع سر کاررانمی‌دانم . بطوری که دریافتم سید و مرا نزد ایشان شأنی خواهد بود . (باحاشیه‌ای بخط محمد پسر ابراهیم بیک خطاب به عموی خود دراحوال‌پرسی)

۱۵۲- ایضاً ازو واسماعیل جودت از استانبول به لندن مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ : « سرگذشت خودو کارهای خود را در لندن تقدیم کردم و بااسماعیل بیک جودت نزد محمد افندی رفتم و او اوراق راگرفت و وعده داد که بدربار خواهد رساند (در ۲۴ جاری) بما گفت مادرانتظار طلب آنها باشیم و چون دولت انگلستان تغییر کرده سید گرفتاری ومشغولیات پیدا کرده . من بامحمد نزد اسماعیل بیک هستیم ومنتظر نتیجه هستیم . اسماعیل بیک برای ما کوشش می کند در نزد مستردولن واطلاع یافته که شما دربارهٔ من باونامه نوشتید . اسماعیل خواهش دارد که سفارش به دولن بکنید. من نامه‌های حلیم پاشاوشی‌باشی وشیخ عبده رارونویس کردم‌و برای شما فرستادم ،همچنین نامه‌های ابونظاره را . اطلاع پیدا کردم که محمد عبده ۸۰ هزار فرانک باسم‌شمادر تونس گرفته‌است،ولی‌خیر الدین درصورت ۵ هزار فرانک قلمداد کرده است. کارهائی که تابحال کرده‌اید بنویسیدتامن بحکومت استانبول اطلاع بدهم. نظرخودتان را وهمچنین مذکرات خود را با وزرابرای برانداختن‌خاندان محمد‌علی برای ما بنویسید . تقاضای پول‌دارم .

درذیل نامه اسماعیل‌جودت نوشته:من به مستروولف‌چه بگویم، زیرا اواز من می‌پرسد ومن باو وعده ونوید می‌دهم . بعد مویلحی‌می‌نویسد : جودت همان

کسی است که روزنامهٔ اعتدال را توقیف کرده است . به خانم بلنت سلام برسان.
اسماعیل پاشای خائن در کارلسباداست .

(تصویر ۹۸و۹۹)

۱۵۳ - ایضاً ازو واسماعیل جودت از استانبول به لندن خطاب به محمدوهبی بیک مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ : ابی نظاره می خواهد فتنه های برپا کند . سید جز خیر ما را نمی خواهد . من پول می خواهم . تلگرافی حواله کنید .

۱۵۴ - ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به محمد وهبی بیک (تاریخ مهر پاکت ۳ اکتوبر ۱۸۸۵) : درخواست می کنم سید را ببینید تا افکار خود را دربارهٔ حوادث کنونی به من بنویسد تاموجب اطلاعی برای من بشود . مردم هیچ در فکر ما نیستند ، مگر آنچه برای ایشان سودمنداست . مسألهٔ وولف وانگلستان رافراموش کرده اند. حوادث اخیر باعث تأخیر نامه شد . من در طیمس خواندم که مسألهٔ بلغارستان از دسیسه های انگلیس است . به سید بگوبه وضع مادی هم فکری بکند (بادوحاشیه از جودت ومحمد).

۱۵۵ - ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمدوهبی بیک مورخ ۱۹ اکتوبر ۱۸۸۵. درآن خواهش کرده است که نامهٔ جوف رابه سید برساند ودرذیل نامه اسماعیل جودت نوشته است : دست سیدراازطرف ماببوس وامیدوارم همهٔ شما رازیارت کنم.

۱۵۶ - ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۱۲ اکتوبر [۱۸۸۵] : «من می خواهم روش دیگری در رساندن مطالب به شما پیش گیرم . از شما درخواست می کنم یک کلمه در تلگرافها درج کنید . اگر آن شخص فرستادهٔ ما بشما رسیده بنویسید Je suis mieux و اگرنوشتید Je suis malade می فهمیم که آن شخص نزد شما نیامده . من می گویم که آن مرد بعاقبت زیاده روی ودروغ گفتن بامردم هنگامی که محمد درآستانه بوده گرفتارآمد . او بامحمود افندی ملاقات کرده وبامرسلطان رساندن او به سید بهتر تلقی شده است تاآنکه بااو بعربی صحبت کند وجواب از او بگیرد . من نزد اغرب پاشا می روم واو می تواند بامن فرانسه صحبت کند . من باید بدانم آن فرستاده نزد شما آمده یا نه ؟ می خواهم بروم نزد وولف، ولی یک قروش پول ندارم ونمی توانم حرکت کنم . سلام به بلنت وخانمش برسانید.

۱۵۷ - ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۹ نوامبر ۱۸۸۵ (این مکتوب داخل پاکتی است مورخ ۱۰ نوامبروخطاب به محمد وهبی بیک) : تلگراف رسید وآن

مارا بوحشت انداخت . پیش ما چاره‌ای نیست . ازشما انتظاردارم که تا بیستم ماه انتظار بکشید. سزاوارنیست که ما را دراین مرکز وحشتناك بگذارید وسفر کنید. زیراسفرشما، درحالی که ماچنین‌هستیم، به‌من ومحمد و به‌آن‌مرد صاحب‌عائله‌ای که جزخدمت به ملتش غرضی ندارد زیان می‌رساند . توراب‌ه شرافتت قسم می‌دهم که تا آخر. ۲ این‌ماه تحمل کنی. اگر پس‌از آن چیزی حاصل‌نشد امر واگذار بخداست‌و مولای ماهم عذرش را انجام داده است . (در صفحهٔ مقابل بخط مدادی ـ اخبار حوادث جنگهای‌بالکان ووقایع عثمانی‌وسودان‌ظاهراً بخط سید).

۱۵۸ـ ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید بدون تاریخ و بدون پاکت : وولف به اسماعیل بیک جودت اطلاع داد که آنها کسی‌نزد شما فرستادند تادربارهٔ‌آنچه که من بآنها نوشته ام تحقیق کنند . خوشوقتم که آنها صحت گفته های مرا خواهند دریافت . این امرتفتیش‌هم جز براساس کوچک شمردن مسلمانان نزد خود نیست. گمان می کنند که کارهای بزرگ جز از فرنگیها برنمی‌آید . همان آقای‌اسماعیل ـ بیک بامستروولف ملاقات کرده وبه او گفته من‌دوروزاست باتو مذاکره می کنم تاابراهیم را نزد من بخوانی ومن میخواهم اورا ببینم . چون این گزارش را بیک بمن‌داده است صلاح دیدم نزد وولف نرویم، مگرآنکه سلطان بما اجازه دهد. ما به مسترتلگرافی زدیم که امروزمریضم‌وبا بیک به سرایه رفتیم . اکنون طبق اخطار جدیدکسی نمی‌تواند به سرایه برود مگرآنکه به دربانان نشان و نام کسی را که می‌خواهد در سرایه ببیند بگوید و آنها این ورقه را بداخل سرایه ببرند و اجازه بگیرند . مادرسرایه نزد محمود افندی رفتیم . اواسماعیل‌بیک راکه دید روترش کردو باخشم گفت مرا دراین کارمداخله‌ای نیست . نزد دیگری‌بروید . دیگرمهلت نداد ماسخن رابگوئیم. سپس مانزدمستروولف‌رفتیم‌وازما احترام کرد وازشماپرسید که‌آیاشمارا ازمصرتبعید کرده‌اند یاخود بیرون رفته‌اید؟ گفتم نه (مقصودابراهیم است) وپرسید دوباره می‌توانید به مصر بروید. من به مصرنخواهم رفت مگرآنکه شما (سید) مرا بآنجا بفرستید . و من به او گفتم از وقتی که شما به اینجا آمده‌اید ومی‌خواهید باحضرت‌علیه دوست باشید وضع مصرتغییر کرده‌است . من به‌جنابعالی (سید) می گویم که اگرمن بااسماعیل بیک به مصرمی‌روم شما هم کمک کنید باو من با همت بیک راهی غیر راه محمود افندی درپیش می گیرم . بهرحال مامحتاج دستور شما هستیم که چه بکنیم . خواهش‌می کنم به مستر بلنت وخانم ومسترهوب

سلام برسانید . به شمامی گویم که وضع ما ازلحاظ مادی خیلی بد است . اسماعیل بیک هفتصد گینی در محکمهٔ ابتدائی مختلط مصر دارد . اگرصلاح بدانید بآقای عطاوی بگوئید صد گینی باو بدهد، پس از سؤال از محکمه . اگراین کار رابکنید عائله‌ای را از بدبختی نجات داده‌اید .

۱۵۹ - ایضاً ازوخطاب به محمد وهبی‌بیک بدون تاریخ : . . . نامهٔ جوف را به سید برسانید . . . [درذیل] خواهش می کنم جواب محمود ساجی را برای من بفرستید . همچنین پاسپورتی راکه به سید داده‌ام وهمچنین پاسپورت محمد را.

۱۶۰ - ایضاً ازو خطاب به سید بدون تاریخ : پول ندارم . . . مبتلا به روماتیسم شده‌ام . . . گمان می کنم فرستادن پول ازلندن غیرازراه تلگراف فایده‌ای ندارد .

۱۶۱ - ایضاً ازوازلندن[1] خطاب به سید بدون تاریخ : من درلندن هستم. جوابهائی بشما نوشته‌ام ولی از شما نامه‌ای ندارم نمی‌دانم چکنم . خواهش می کنم ده گینی برای من بفرستید واز محمد هم به من اطلاع بدهید. بعد ازاین نامه‌ای نمی‌نویسم مگرآنکه شما مکتوبی بنویسید . (شخصی که اسمش لایقرأ است) نمی‌داند که من اینجاهستم وازآنچه درروزنامه‌ها اززبان بلنت نوشته‌اند متحیرمانده‌ام . شب گذشته درخانهٔ خود باکسانش مانده وبه خانهٔ بلنت فرستاد تاجستجو کنند ببینند چه نامه‌هائی راجع به مهدی هست . چیزی نیافت .

۱۶۰ - ایضاً ازو از سرحد بلژیک خطاب به سید (این نامه‌عکس است نه اصل) : . . . در سرحد مرگ هستم . میان مرگ و من فاصلهٔ تلگرافی‌هم نیست ! ساعت ۶ بعد از ظهر کلمان کمیسر به هتل آمدودراطاقم رابسختی‌زد. ووارد که‌شد دستور«ناظرداخلیه» را به من‌نشان داد که باید از فرانسه خارج شوم . مرا به سرحد بلژیک رسانید . اکنون دریک ده کوچکی انتظارجواب ترا دارم.»

۱۶۲ - ایضاً ازو از لندن باخطاب « المعروض لسدة مولاناامیرالمؤمنین » بدون تاریخ : « من کاتب سر اسماعیل پاشا خدیو پیشین مصر بودم . به من در چهار سال پیش دستورداده بود که روزنامهٔ اتحاد را در پاریس منتشر سازم. پس از بیرون آمدن سه شماره ازآن بمقصد خود به سفارت دولت پاریس رفتم تا از عواقب این کار

---

۱ - کاتب‌درذیل‌نامه نشانی‌لندن خود را داده .نیز از نامهٔ پسرش (محمد) مورخ ۵ سپتامبرمعلوم می‌شود که ابراهیم مویلحی درسپتامبر ۱۸۸۵ درلندن بوده است .

بپرهیزم وازآنچه که اوهنگام احضارم به وین ازمن درخواست کرده: (که مقاله‌ای انشا کنم وبوسیلهٔ سیمون یهودی که نزداوبود به‌مکه بفرستم تااوبلباس مسلمانی درآید وآنرادرآنجامیان حاجیان نشردهد) خلاصی پیدا کنم. همهٔ این قضایا را به «نقولا کی افندی» مشاور دولتی گفته‌ام. او از نامه‌ها و دستورهائی که از طرف اسماعیل پاشا دربارهٔ اتحاد ورسالت به من رسیده بود اطلاع یافت ووعده داد که حضرت‌علیهٔ شاهانه‌مراعفومی کند. چندماهی درانتظارماندم تااینکه ناگزیر درخواست دوم اسماعیل‌پاشا راپذیرفتم. مخصوصاً اوبخاطرمن حسین پاشای تونسی رابه‌پاریس فرستاد ومن قصدم این بود که نسبت به دولت نیکخواه باشم و خدماتی کردم که مسیو «جلیان» کنسول ژنرال دولت در رم گواه آنست. نامه هائی که من به عرابی‌پاشا نوشتم و مقالاتی که درین تاریخ در مصرنشر کردم گواهی می‌دهد که من‌نسبت به دولت وشاه مخلصم. ولی‌بدبختانه ناگزیرشدم که بدستورمخدوم‌خود شمارهٔ چهارم اتحاد را نشردهم ورساله‌ای هم تألیف کنم که شروط خلافت‌وبیعت ولوازم‌آنهاوآنچه‌را که پس‌ازپیامبرتاقیام ابی‌مسلم ونقل‌خلافت ازخاندان اموی به عباسی‌واقع شدبی‌هیچ غرض‌شخصی درآن بگنجانم، تامردم‌را روشن‌سازد وآماده برای‌پذیرفتن‌فرستادگان و نوشته‌های مخدوم خود بسازم و درخفابااوبیعت کنند. چون‌خبراین روزنامه به سفارت‌پاریس‌رسید ترسید و گناه‌بزرگ‌رابگردن‌من گذارد... اگراین فکرچنانکه‌می گویند و کارکنان سفارت ادعا می کنند از من می‌بود من در جای‌دیگری‌مانند سویس‌یالندن این کار را می کردم و می‌توانستم درآنجاروزنامه وکتاب نشردهم. من یقین می‌دانم که اسلام بادولت علیه وابستگی دارد و در عروة‌الوثقی درین‌باره مقالات کثیری نوشته‌ام. اکنون به لندن‌آمده‌ام تاباخلوص نیت به شاه خدمت کنم.

(تصویر۱۰۰)

۱۶۴- ایضاً ازو، مقاله‌ای است درچهارورق: «نویسندهٔ این‌سطورابراهیم مویلحی، چهل سال دارم. ازخاندانی‌بدوی‌ام که اکنون قسمتی‌ازایشان درمصروقسمتی‌دیگردرمویلح، شهری در جزیرة العرب درکنار دریای‌سرخ، هستند. جدم سید احمد مویلحی به مصرآمد وماند وتجارت کرد. پدرم سید عبدالخالق مویلحی در ۱۲۸۲ مرد ومن ۲۰ ساله بودم و تحصیل خود را تمام کرده بودم. بابرادرم عبدالسلام بیک مویلحی همان‌راه تجارت راپیش گرفتم ومن‌عضو«مجلس التجار» وعضومجلس ابتدائی‌قاهره شدم. سپس‌درتجارت پنبه زیان زیادی‌دیدیم ونزدیک‌بود تجارتخانهٔ ما ورشکست

شود . خدیو پیشین چنین صلاح دانست که وضع ما را سامان دهد و بمن ۴۰۰ لیره داد تا برادرم تجارت خود را ادامه دهد و به من و برادرم رتبهٔ دوم داد . او چون در سال ۱۸۷۹ از وزارت مختلطه روگردان شد ، خدیو چنین مقتضی دانست که بتقاضای مردم این وزیررا معزول کند . من وسید بکری نقیب الاشراف را که خویش مابود خواست ودستور داد که ما دانشمندان و وجوه مردم را قانع کنیم که عزل این وزیررا ازاوبخواهند، بی آنکه نامی ازخدیو ببرند . من هم آنها راقانع ساختم، زیرا مردم ازاومتنفربودند . آنها به خانهٔ سید بکری آمدند و طوماری را که مهر کرده بودند نشان دادند که مااین وزیر بیگانه را نمیخواهیم و به من دستور داد به اسکندریه بروم تا بزرگان آنجا را به خانهٔ سید بکری بفرستم (برای این مقصود). من این کار را کردم واین طومارها آماده شد وسید بکری آنهارا به خدیو وبه راغب پاشا نشان داد . خدیو این وزارت را منحل کرد و یک وزارت وطنی به ریاست شریف پاشا تشکیل داد . خدیو به من دستور داد که بزرگان را وادار کنم تا از او بخواهند که ریاض پاشارا به اروپا بفرستد، چه او عضو این وزارت مختلطه بود. خدیوبه اواذن مسافرت داد، اما پس ازآنکه به من امر کرد که مقاله‌ای درتقبیح اودر روزنامه‌ها بنویسم . کابینهٔ جدید که بنیان گرفت راغب - پاشای ناظرمالیه ازخدیوتقاضا کرد که من بااو باشم ومرا « ناظرقلم عربی» کردو نظارت «قلم عرضحالات» را با«قلم ترکی مالیه» به من محول کرد و مراعضوانجمن تسویهٔ دیون جاری کرد . درهنگامی که دولتهای فرانسه وانگلیس اصرار کرده بودند که خدیومعزول شود، خدیوفعلی مصرامین بیک انگلیسی را که ازخواص خود بود نزد من فرستاد که من سیدبکری را وادارم تا ازپدرش [خدیوسابق] بخواهد که هرچه زودتر دست از کاربکشد، ازترس اینکه مبادا سلسله ووراثت ایشان ازبین برود. من به فرستاده گفتم که استعفای خدیوبرای مصرمضراست ، چه دودولت خارجی در مملکت مداخله کرده بودند و همین کار اجحافی بحقوق دولت عثمانی بود . توفیق پاشا ازین حرف من کینه پیدا کرد . چون خدیو روی کارآمد وشریف پاشا از وزارت استعفا داد ، ایوب پاشا بدستور خدیو مرا ملزم کرد که ازین کارها دست بکشم . تاریاض پاشا از اروپا مراجعت کرد وطالب ریاست وزرائی بود . شاهین پاشا وراغب پاشا به من گفتند خوبست از مصربروی وبه خدیوسابق ملحق شوی که مبادا ریاض پاشا از توانتقام گیرد. بوسیلهٔ خیری پاشا ازخدیو فعلی اجازهٔ

مسافرت به خارج گرفتم و به ناپل نزد خدیو پیشین رفتم و برخلاف آنچه از او امید داشتم دیدم ودانستم که او اکرامی که سابقاً در حق من می کرده‌است دروغ بوده . درین مدت برمن بسیار سخت گذشت. خدیومی‌خواست که خانوادهٔ خود را به‌آستانه بفرستد وبه شیخ‌الاسلام درین باب نامه نوشت ولی اجازه ندادند و او به ویشی رفت و به پسرش حسین پاشا (ساکن ناپل) نامه نوشت که مرا نزد او بفرستد (به ویشی). چون بآنجا رسیدم به من دستور داد که بپاریس بروم وادیب افندی اسحاق نویسندهٔ جریدهٔ مصر را به اومتمایل سازم . آنجاکه رفتم فهمیدم این‌شخص به بیروت رفته وروزنامه را رهاکرده است . وقتی بخدیو اطلاع دادم دستور داد به ویشی بروم و ازمن‌خواست که خودم روزنامه‌ای انتشار دهم بدون آنکه نام خود را برآن بگذارم و آنرا اتحاد بنامم و افکار اورا در آن منعکس کنم . بپاریس‌رفتم‌وبه این کارپرداختم. اوبه پسرش‌حسین پاشاکه درپاریس بود تلگراف کردکه من به کرادس[؟] نزدیک وین برای ملاقات خدیوسابق بروم‌تادر مهمانیی که‌آنجاداده می‌شودحاضرباشم. من درایستگاه وین‌ماندم‌واومرابه‌وین برده ملزم کردکه رسالهٔ جداگانه‌ای دربارهٔ خلافت بنویسم و مضمون آنرا هم به من املاکرد . چون بدستور اوآن رساله رانوشتم دستورداد که‌آنرا درپاریس‌مخفیانه چاپ‌کنم و به من گفت‌آنرا بدست سیمون یهودی‌الجزایری که درناپل‌نزد او بود بدهم تا به لباس مسلمانی درآمده‌آنرا به مکه ببرد ودرمیان حاجیان درروزعرفات منتشرسازد . وقتی که بخودآمدم دروسط راه‌پاریس‌دریافتم که این کارخطرناک وباعث‌تفرقهٔ مسلمین است وبنفع کسی است که درغربت سرگردان است و ذره‌ای ایمان ندارد و دین‌را دام‌اغراض‌خود کرده است . ولی می‌دانستم که من درغربت به او نیازمندم و چاره‌ای جز اطاعت ندارم . چون به پاریس رسیدم به سفارت عثمانی رفتم و امررا باطلاع آنجا رساندم تابلکه خلاص شوم[۱]. من به نقولاکی افندی مصلحت‌گذار این‌مطلب راگفتم وخواستم که حقیقت را بدربار شاه اطلاع دهد . او و وابستهٔ نظامی سفارت ، ابراهیم افندی رائف ،گفتند که این رساله را بچاپ برسان و بگذارما آن را پس ازخروج ازمطبعه ضبط‌کنیم . تمام نسخه‌های چاپ‌شده ومسوده راآنها ضبط کردند. [ترجمه بطورخلاصه] .سپس بژنورفتم وخدیو بمن‌ظنین‌شد ومستمری مراقطع کردند.سپس به لیوورن در ایتالیا رفتم و ماهانهٔ من

۱ــ پشت‌ورق دوم نوشته : ریاض پاشا به همهٔ وسایل زندگی‌من درمصرتعدی کرد .

که هزاروسیصد فرانک بودهزارفرانک شد . درین شهر که بودم سیدجمال‌الدین‌-
افغانی از هند به پاریس آمد و چون در مصرباهم دوست بودیم مکاتبه کردیم و
متفق‌شدیم که باید روزنامهٔ عروة الوثقی رانشرکرد و اودرپاریس‌این‌روز نامه را
بیرون داد وازحقوق دین‌ودولت دفاع کرد ومردم را بنام امیرالمؤمنین به‌وحدت
اسلامی برانگیخت‌وهمین‌خود مایهٔ کدورت‌خدیوسابق‌شد ودانست که من‌درین کار
دستی‌دارم . پس‌مرا به‌رم‌خواست(درسال گذشته) وملامتم کرد ودستورداد که‌درین
امرمداخله نکنم . دوباره به لیوورن برگشتم. حسین‌پاشای تونسی‌هم‌به من گفت
که مخالفت خدیوبرای تو ضرر دارد ، باید چیزی بنویسی که ازاو ضرر نزنند ،
وگرنه‌ماهانهٔ‌توراقطع‌می کندوخوبست که شمارهٔ چهارم‌اتحادرادرپاریس نشردهی .
اوبامن به پاریس‌آمد . من‌هم به‌سید جمال‌الدین درآنجاگزارش دادم و او آنچه
ازین روزنامه چاپ شده بود ازمن گرفت تانشرنشود . خدیوسابق فهمید وبه ناپل
تلگراف کرد تا ماهانهٔ مرا قطع کنند . حسین پاشای تونسی‌هم از ایتالیاگریخت .
دستورصادرشد که مرا ازفرانسه تبعید کنند . من به بروکسل رفتم . سیدجمال‌الدین
به من‌نوشته بود بهتراست به لندن‌بروی ودرروزنامه‌ها حقیقت‌را بنویسی‌ونیرنگی
که خدیوسابق بتوزده است نشان دهی . من‌اسماعیل افندی‌جودت را دیدم وگفتم
که من نسبت بدربار شاهانه اخلاص دارم و عریضه‌ای‌بآنجا نوشته‌ام تا از من
خشنود باشند . سپس‌به‌آقای بلنت برخوردم . دیدم که سیاست این است که باید
به‌دولت علیه خوش‌بین‌بود ودانستم که خدیو سابق از دست دولت انگلیس‌رهائی
ندارد وخدمت دولت بهتراست ازاتلاف وقت . سید جمال‌الدین‌هم این‌راپسندید و
گفت که درشرق بکاری بپردازو اوباحزب محافظه کاران لندن ارتباطی داشت و
من هم او را تقویت کردم . لرد چرچیل که هند رفته بود از هند برگشته و
سفارشهائی ازسید جمال‌الدین برای بعضی ازفرمانروایان‌هند‌باخود همراه برده بود
می‌دانست که سید جمال‌الدین در میان مسلمانان نفوذی‌آنجا دارد وهمین‌امرمایهٔ
تقویت‌ارتباط سیدوحزب محافظه کارشده بود. آنهاسیاستی‌راکه گلادستون‌درسودان
و مصربکار می‌برد مشوش کردند و نیت‌بدی راکه نسبت به دولت علیه داشت
متزلزل‌ساختند.همین‌رادرپارلمان‌وروزنامه‌هابهانه ساختندوافکارعمومی‌رابه‌تقبیح
سیاست‌او گرایش دادند.دولت‌محافظه کارکه ساقط شد کابینهٔ‌جدید به‌سید جمال‌الدین
نامه نوشت واورا ازپاریس به لندن خواست . او جواب داد من به لندن نمی‌آیم

مگر آنکه برای مسلمانان سودی داشته باشد. آنها مأموری فرستادند وآن مأمور باسید حاضرشد و لرد چرچیل در آنروز او را دید. همچنین سالسبوری ووزرای انگلستان چندین بار باسید ملاقات کردند وتأخیری که من دراین مورد کردم برای آن بود که مطالب را بدربارعثمانی اطلاع بدهم. انگلیس‌ها از سید جمال‌الدین می‌پرسیدند که افکارمسلمانان هند وافغان دربارهٔ دولت روس چگونه است. سید بآنها گفت که کشورهای هنددردست مسلمانان بود، شما آنهارا گرفتید وایشان نسبت به شما کینه می‌ورزند و دوست می‌دارند کشورشان از دست شما بدست دیگران بیفتد، اگرچه این موضوع را آشکار نمی کنند. اماافغانهامردمی هستند زمخت وسخت وهمواره درپی خونخواهی هستندوآن خونهائی که میان شماوایشان ریخته‌شده‌است فراموش نمی کنند. امیرآنجا اگرچه درظاهر باشما است ولی‌نمی‌تواند ازرأی‌پیروان خودش سرباز زند. پس باید رابطه‌ای میان اینهاباشد و این جز رابطهٔ دینی نیست که مورد خوشنودی‌دولت علیه است‌واین امرجز بااتفاق شما باخلیفهٔ‌عثمانی میسرنمی‌شود. پس باید اوراراضی کنید واعلان کنید تاهندیها وافاغنه این‌مطلب را بدانند که شما باعثمانی‌هستید (درروزنامه بنویسید). دولت روس در سراسر هند جاسوسهای گوناگونی‌دارد که درهریک‌ازکارهای شمامداخله می کنند.هرچه زودتر باید سلطان عثمانی را خوشنود کنید. به نظرمن باید مشیخهٔ اسلامیه درهند شعبه یا نماینده‌ای داشته باشند تامردم به یقین بدانند که شما بادولت علیه‌متحد هستید. این‌مطلب را بعضی ازوزرا قبول کردند وسید هم به «سر» گفت که باید وزرای دیگررا هم قانع کنید که بدربار عثمانی این مطلب را اطلاع دهند و او درانتظاراین اقدام است. بااودرمسألهٔ مصرهم مذاکره شده است و وولف چندین بار پیش از سفرلندن بااو گفتگو کرد. سید بآنها گفت ناگزیر باید معین کنید که چه وقت ازمصر خارج می‌شوید، وگرنه هندیها و افاغنه باور نمی کنند که شمادربار عثمانی را راضی کرده‌اید. وزرا گفتند ما ازفرانسه می‌ترسیم چه اگر برویم آنها جانشین‌ما می‌شوند. پس باید ما تامدتی یک نوع حمایتی ازمصر بکنیم. سید گفت همین خود دلیل خواهد شد تا فرانسه بگوید من از ترس ایتالیا از طرابلس باید حمایت کنم و کشوراطریش بگوید که من باید ازترس روس از متصرفات عثمانی حمایت کنم وهلم‌جرا،وشمادلیلی براین مطلب ندارید که می گوئید ما بایدازممالک متعلق به عثمانی‌درآسیا حمایت کنیم، زیراشما درمستملکات اروپائی‌عثمانی‌سهل-

انگاری می کنید و همین امر بزیان عثمانی وخود شماست و نمی‌توانید هند را نگاه بدارید. گذشته ازین، حمایت ازمصر موجب انقلاب سودان است وموجب آن می‌شود که مردم مصر هم بآنها ملحق شوند. شمادیدید که درمسألهٔ سودان چقدررنج بردید، وای برآن روزی که این انقلاب بخارج سودان بکشد. آتش این جنبش را دهانه‌های توپ شما خاموش نمی کند وسلاحی درآن مؤثرنخواهد بود! تنها بنام سلطان خلیفه این جنبش ها خاموش می‌شود. روزی که مستر وولف او را دیدار کرد درین باره بااو گفتگوی بسیارداشت واوقانع شد که حمایت ضرورتی ندارد. سید جمال الدین بدربار شاهنشاهی عرضه کرد که انگلیس برای حفظ منافع خود در مقابل دشمن بدربار عثمانی نیاز دارد و چون تعهد کرده‌اند که دولت عثمانی را راضی بدارند دیگربرای دولت درخارج معارضی نخواهد بود واگر باانگلیس قرارگذارده شود که درموعد معین ازمصر بیرون بروند مسألهٔ سودان بنام اعلیحضرت خلیفه بی آنکه سلاحی بکار برود حل می‌شود. خودمن اگرخلیفه بپسندد این خدمت را انجام خواهم داد.

العبد ابراهیم مویلحی

(تصویر ۱۰۱ تا ۱۰۵)

۱۶۵- ابراهیم اللقانی ازبیروت مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۸۳/۷ ربیع الثانی ۱۳۰۰ (در ۲ صفحه):
من خود راناتوان می‌بینم وهر گاه بفکرمکاتبه می افتم ترسی درمن ایجادمی‌شودوچیزی جزناتوانی وسر گردانی حس نمی کنم، اگرچه آنرا دربرابر حلم و کرم سید خودم تخفیف می‌دهم وامیدوارم ازبی ادبی و گستاخی که در نامه نویسی مرتکب می‌شوم معذورم بداری.
[پس ازیک صفحه مدح سید] چون ماترا که بجای روح وزندگانی ماهستی ازدست دادیم خوعم خیعامه (نادان بدنام) وهیرع (مرد بد دل وسست) درانتظار فرصت بود تامارا متلاشی سازد. به خیانتی که بما کرده است اکتفا ننمود وپلیس (ضابط) را برمابر گماشت که مواظب ما باشند وازماجدا نشوند. مردم را ازما رماند تاآنجا که ما ازمردم بیگانه شدیم. اگر به قهوه خانه‌ای می‌رفتیم، مردم از آنجابیرون می‌رفتند وبازارقهوه‌چی‌ها کساد می‌شد و کسی نمی‌دانست چرامردم ازآنجامی‌روند. من وسعید برای شوخی گاهی چنین کاری را می کردیم، ولی بعداً به قهوه‌چی‌هارحم کردیم و نرفتیم. ما میان مردمِ مصر مانند سامری درمیان پیروان موسی بشمار آمدیم. روزنامه نگاران ومردم مصر که اتباع سید بشمارمی آمدند می‌خواستند

خود را تبرئه کنند. بجز صاحب روزنامهٔ الاهرام که هرگاه فرصتی می‌یافت از ما یاد می‌کرد، بخصوص هنگامی که انگلیسیها برمصر چیره شدند، او آشکار گفته بود آنچه درمصر رخ داد ثمرهٔ تخمی است که جمال‌الدین وشاگردانش پاشیده‌اند. روزنامه های بیگانه دربارهٔ هیچکس بد نمی‌گویند. مخبر روزنامهٔ تیمس، گویا به گمان من پس از دیدار کردن از سید او را ستوده، است، لیکن می‌خواست تفتیش کند و عیبی در او بیابد و نیافت و پشیمان شد. همین قدر گفت چشمانش برق می‌زده است و نمیدانم ازین عبارت چه میخواسته! شاید کور بوده و سید را بینا دانسته است!

از «جریدة الحکومة» یادی نمی کنم. کروفری کرد وسجعی گفت و خسته شد و خوابید. سایر جراید را مکلف کرد که این فضولات را بصورت خویش بمالند. جز «مرآة الشرق» که سرباز زد و شش ماه تعطیل شد. او وعده داده بود که مفاسد دولت علیه رابگوید، ولی‌ترجیح داد تعطیل شود و مفاسد را نگوید. وقتی دانستیم آنها چه کسانی هستند وچه می‌خواهند دربارهٔ ما اجرا کنند ماباشرافت و همت عالی و زیربار ظلم نرفتن و بدون تکیه بکسی و باك نداشتن و برای نیل به مقصود خود، ازهیچ خدعه‌ای فروگذارنکردیم، جزاینکه پس ازرفتن‌سید شکایتهائی در نظمیه از من کردند، همان کسانی که در مراة الشرق مفاسد آنها برملاشده بود. نخستین بار، هنگام رفتن‌سید، دنبال‌من آمدند ومن نزد مسیو «فجری» رفتم وقضیه رادرمیان نهادم. او گفت مترس، من ترا باکسی همراه می کنم که ترا بخوبی وخوشی بازگرداند، مبادا تو در جواب سست بیائی و یااینکه جز حقیقت چیزی بگوئی. من‌وقتی‌فهمیدم که این شکایتها ازآن اشخاص است خدا را شکر گفتم و بادو کلمه‌آن شکایات را رفع کردم. نظمیه درین زمینه به آرزوی خود نرسید. ماشش ماه دررنج و شکنج بودیم و راز مولای ما درین ششماه بطرز عجیبی آشکار گشت. گروهی‌ازمردم اسکندریه از خاندانهای «سرسق»، «قطه»، «زغیب» و «مخلع» که سخنان تو درآنها اثر کرده بود جمع شدند و خواستند ترا برگزینند وهمان‌را که‌تومی گفتی بگویند. گروهی‌ازمسلمانان‌راباخود یار کردندو روزنامه‌ای نیم عربی و نیم فرانسوی تأسیس کردند وهدف سخنان سید را درآن می‌خواستندنشر کنند. درنخستین روز، این‌روزنامه شهرتی پیدا کرد که مشهورترین روزنامه‌های اروپا پس ازچندین سال‌بآن نرسیده‌بود، ولی تند رفتند، تابجائی که

روزنامه‌های عربی وفرانسوی محلی بسبب دشمنی و تملق به ریاض پاشا از این روزنامه بد گفتند و گمان کردند که این روزنامه کار شریف پاشا است. ولی او ایشان را قانع کرد و آن چند خاندان لایحهٔ اصلاحی تهیه کردند و توسط عده‌ای بمصر نزد خدیو فرستادند ودرخواستند که خدیو بآن عمل کند. ولی خدیوراخوش نیامد ،اماچاره‌ای جزخاموشی وتحمل نداشت. آنها لایحه‌های دیگری غیرازین که می‌خواستند درمصراجراشودتدوین کردند ولی بدبختانه، ریاض پاشا که بازرس کل (ناظر النظار) بود چنین گمان کرد که مردم مصر شایستهٔ چنین آزادی نیستند. همین تنهاعیب او بود. اوناظرمطبوعات راکه درآن هنگام مردی ایتالیائی بود مکلف کرد تاجریدهٔ مزبور راتعطیل کند. این‌شخص از این کار استنکاف کرد وناظر مطبوعات (یارریاض پاشا) ناظرخارجی را مجبورکرد که بخلاف عادت معمول اقدام به تعطیل آن روزنامه نماید. آن گروه چاره‌ای جز این ندیدندکه مطلب رابادولت درمیان بگذارند ودولت به نفع ایشان حکم داد. پس‌خواستند روزنامه را دوباره منتشر کنند، ولی‌مسلمانانی‌که باآنها بودند پراکنده شده و نفاقی در میان ایشان افتاده بود. گفتند ما بمصریها می‌خواستیم خدمت کنیم ، نه به‌خودمان. چه همهٔ ما رعیت دولت بیگانه‌ای هستیم ودرامان ازحکومت استبدادی مصر و بی‌نیاز از آزادی او. چون مصریان نمی‌خواهند درین‌خدمت شرکت کنند ماکاری نداریم. هنوزشش ماه نگذشته بود که مابمقام بلندی رسیده بودیم وشیخ محمد عبده‌تحریر وقایع را در دست گرفته بود و برادران ما مانند شیخ عبدالکریم و سعدزغلول و سید وفا و شیخ داغر وشیخ محمد خلیل و نوری‌علی بیک بامحمد عبده مشارکت جستند. من دبیر دوم نظارت براشغال [مشاغل] بودم. خلاصه آنکه هیچیک از دوستان شما نبود که بمقامی‌نرسد. مردم ازاین امر تعجب کردند و ما را جادو گر پنداشتند. همین باعث شد که ازما می‌ترسیدند و بمااحترام می کردند، تابجائی که ما در خلوت ازین تغییر می‌خندیدیم. احترام ما بجائی رسیده بود که هرگاه مادر مجلسی وارد می‌شدیم همه گوش می‌شدند و خاموش می‌ماندند واین ثمرهٔ تخمی بود که استاد ماپاشیده بود. ما از این موفقیت مست نشدیم بلکه از «خررنبور» می‌پرهیزیدیم. اواول‌خودرا ازمامی‌دانست وهمین که‌دیدماپیش‌رفته‌ایم ازما برگشت ودست ازحمله بمابرنمی‌داشت، مگردرزمان وزارت ریاض که‌نفوذی نداشت ومهجورشده بود. حوادثی که اخیراً رخ داده موجب ترس بیشتری برای

شده است . در کاری وارد نمی‌شدیم و بآزادی خواهی میلی نداشتیم بلکه می‌دانستیم که کارگردانان ناتوانند و جاهل . در مصر جنبشی نمی‌شد مگر آنکه آنرا از آثار سید وشاگردانش می‌دانستند . خدا را شکر می کنیم که او درین حوادث درمصرنبود . بعد کار بجائی رسید که خواستند در کارها تصفیه‌ای کنند و جوانان شایسته را بکار بگمارند و ما را برگزیدند . محمد عبده گذشته از تحریر وقایع بریاست مطبوعات شرقی (عربی و ترکی و غیره) رسید، اگرچه اوجز عربی زبانی نمی‌دانست . این بنده مفتش داخلی شدم و سعد زغلول معاون آن . کارما بالا گرفت، ولی همین برای‌مانزد دوستداران خدیو گناهی بود. گذشته ازین‌ماوبخصوص ابراهیم ازحد خود تجاوزنکردیم وبه هیچ حزبی‌نگرائیدیم و جز رای زنی و طرف مشورت شدن کاری نمی کردیم وجزپرهیز ازاسباب جنگ چیزی نمی‌خواستیم و می کوشیدیم وسوسه‌های « مسترمالت » کنسول انگلیس‌را دفع کنیم واورابطرف خود بیاوریم. مردم، جز گروه کمی، ازاینکه دستهٔ مابوزارت رسیده بود وحکومت شورائی‌شده‌بود خوشحال بودند. به سخن رانیهای مامی‌آمدند وبیشتربه شاگردان سید اعتماد داشتند ، وزرا هم ما را برای سخن‌رانی می‌خواندند . شهرت ما زیاد شد و همین گناه دوم ما بود . پیروان خدیو ما را ازگروه فرمان نابران بشمار آوردند . بادسیسهٔ « مالت » حوادثی‌رخ داد و وزارت ساقط شد . کاربجائی کشید که انگلیس ضربه‌ای بمصرزد که هیچ آیینی آنرا تجویز نمی کرد و وحشی‌ها هم چنین ضربه‌ای را نیکونمی‌دانستند،چه رسد به متمدنین . بادسیسه‌های خدیوو سلطان پاشامصردرجنگی که درگرفت شکست‌خورد . دولت سران گروه راگرفت و گمان می کرد بااین کار به آرزوی خود می‌رسد وانگلستان درراه فتح مصرفدائی ومال‌خود رامجاناً صرف کرده است . ما ازجملهٔ زندانیان بودیم . قطع داشتیم که ما را خواهند کشت و فرزندان ما یتیم می‌شوند . انگلیس بدلخواه خود برتمام مصرمسلط شد وسلاحها راگرفت وخدیوخود سلامت ماند. بعدبه محاکمهٔ‌اسیران پرداختند . من پانزده ماه (الاچندروز) درزندان‌بودم واینک‌زندان رابرای‌مولای خودم وصف می کنم تااو که اکنون درفرانسه است اگربخواهد بداندکه‌درآنجا چنین‌زندانی‌هست یانه؟ حجره‌ای بود که روزنی‌نداشت ، مگر سوراخ کوچکی در سقف باشبکهٔ آهنی‌تنگ . نورازآنجا نمی‌تابید مگر درآن وقت که آفتاب برآنجا می‌تابید . مرطوب بود و بدبو . دولحظه آنرا برای قضای حاجت باز می کردند ،

درصبح وعصر. حتی‌ما رابدلخواه نمی گذاردند که قضای حاجت کنیم ، نمی گذاشتند چراغ روشن کنیم و سیگار بکشیم و کتاب وقرآن بخوانیم و چیزی بنویسیم و نمی گذاشتند روزنامه و کتابی بما برسد . حتی‌داشتن کاغذ و کبریت برای‌ماممنوع بود . بما توهین می کردند و به قتل تهدید می‌شدیم . نمی گذاشتند که دوستان وخانوادهٔ مانزد ما بیایند . اگرغذا و لباس برای ما می‌آوردند نمی گذاردند ما آورندگان را ببینیم وخودشان آنرا بما می‌رسانیدند وگاهی‌هم اشتباه می کردند . خودشان آنچه را می‌خواستند می‌خوردند و بقیه را پیش ما می‌انداختند ،کاسه می‌شکست ولباس‌ما آلوده می‌شد و غذا روی زمین می‌ریخت. آیا در اروپا چنین چیزی هست ؟ اگر کبریتی می‌خواستیم بیک لیرهٔ انگلیسی‌بما می‌فروختند. محمد افندی صدر یک دوات و یک قلم را به سیزده لیره خرید . انگلیسها بازرسانی راگمارده بودند که ازما درهفته سؤالاتی‌بکنند وشکایات ما رابشنوند . ماازترس توفیق بایشان چیزی نمی گفتیم . درزندان همدمی نداشتیم وهمیشه بفکرمحاکمهٔ آیندهٔ خود بودیم . می‌دانستیم که این محاکمه بضرر توفیق تمام می‌شود و مسؤولیت‌بگردن اوخواهد افتادوانگلیس باتأییدی که ازاومی کند رسوا می‌شود، خدیو بالرد دوفرین دربن‌زمینه مذاکراتی داشت . مسأله بصورت سیاسی درآمده بود نه قانونی . با موافقت عرابی و رفاقه مسأله را باین ترتیب حل کردند که ما را تبعید کنند . خدیو برأی خود برخی را رهاکرد وبرخی را تبعیدکرد. من وشیخ محمد عبده را به بیرون مصرتبعید کردند. من‌نه سال و شیخ محمد عبده ده سال‌درتوکروهی‌سودان‌بودیم. این کاردراثرجدالی بود که‌میان‌علامهٔ فیلسوف‌علی مبارك‌پاشا وشریف پاشا درگرفته بود. آن یکی‌می‌خواست (مبارك‌پاشا) باتبعیدما تصنیفات ما رابخود نسبت دهد وشریف‌پاشا بااینکه باماپیوندی‌نداشت‌می‌خواست ما را رهاکند . این نکته را هم بگویم که ایشان در زندان میان شاگردان شما وسران‌گروه یعنی‌عرابی‌وهفت نفردیگری که مستحق‌اعدام بشمارآمده بودند فرقی نگذاردند . پس‌ازحکم‌تبعید، گروه گروه ما را بهرجاکه می‌خواستند می‌فرستادند. بگروه ماکه رسید ما را بزندان اسکندریه فرستادند تانوبت کشتی برسد . من در زندان مردی‌ریش‌دراز عجمی‌را دیدم که بیماربنظر می‌آمد . اوبمن‌سلام کرد و من خیال کردم اورامی‌شناسم . یکباره دیدم که او ابوتراب است . ازپیدا کردن این آشنا خوشوقت شدم. سرگذشت خودراپس از دوری‌ازسید درکتابی کوچک‌نوشتم

وهمیشه در آرزوی دیداراوهستم. دراین کتابچه حوادثی راکه پس ازدوری از سیدتاآغازحوادث اخیر(که آنرا عصیان نامیده‌اند)شرح داده‌اموددرآغازآن مناقب وکارهای سید رانوشته‌ام وحوادث اخیر راجداگانه درکتاب بزرگی نگاشته‌ام . در آن شبی که می‌خواستند ما را بگیرند دسته‌ای رابخانهٔ من و شیخ محمد عبده فرستادند و همهٔ اوراق ما را ضبط کردند . من نتوانستم چیزی از آن یادداشتها را بردارم و ماآنچه در خانه داشتیم فروختیم تابتوانیم درزندان زندگانی کنیم . ما چون به بیروت رسیدیم دستوردادند ازآنجاهم بیرون برویم و درسرزمین دولت علیه نباشیم . ناگزیر ازباب عالی استرحام کردیم ، چنانکه ابوتراب تفصیل آنرا برای شماگفته است . اگرباب عالی در خواست مارا نپذیرد چه چاره‌ای خواهیم داشت وچه باید بکنیم؟ ماکه نمی‌توانیم به اروپا برویم وپولی‌نداریم که درآنجا زندگانی کنیم. ما ازشما جواب این سؤال را می‌خواهیم؟ ما همیشه در رنجیم و وبر سیداست که راه چاره رابمابگوید. امیدواریم که بخدمت اوبرسیم. بابوسیدن عتبهٔ او سخن را بپایان می‌رسانم . شیخ محمد عبده درین هنگام حاضر است و مرا مأمور پابوسی‌ودست بوسی کرده است . اگرسیدبخواهد توسط ابوتراب یابرای‌من نامه‌ای‌بنویسد باین عنوان باشد : سید عبدالقادر افندی قبانی مدیر جریدهٔ ثمرات الفنون ، بیروت.

(تصویر۱۰۶ تا۱۹۷)

۱- ایضاً ازو از بیروت مورخ ۲۷ فوریه ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف افغانی) :
پیش‌ازین چهارنامه نوشته‌شد . یکی کوتاه ازخادم ابوتراب که بنام ادارهٔالبصیر ازراه پاریس‌فرستاده شد .

دومین‌نامه تفصیل سرگذشت خودش‌است که از راه لندن فرستاده است.

سومین نامه اعلام ارسال نامهٔ دوم است که در جوف نامهٔ اینجانب ابراهیم بوده است .

چهارم نامهٔ لقانی است که بپاریس فرستاده شده بنام البیصرو نامهٔ سوم جوف آن بوده است .

ابوتراب همیشه منتظردستور شماست . در دنبال آنست که بوسیلهٔ یکی از بانکها پولی‌برای شما بفرستد ، ولی‌می‌ترسد که شما را خوش‌نیاید ودیگرآنکه ازپاریس رفته باشید . زیرا ما درروزنامهٔ « الجوائب » بنقل‌ازروزنامه‌های پاریس‌خواندیم

که سید می‌خواهد به لندن برگردد ، هرچند تصور می کنیم که این حرف دروغ است . ازاین جهت از ارسال پول امتناع کردیم . ابوتراب گاهی فکرمی کند که به پاریس بیاید ولی بدون امر شماحرکت نمی کند ومنتظردستورهای شماست . ما دربیروت می‌مانیم ، دولت عثمانی دیگرامرنکرده است که مابیروت را ترک کنیم . به پادشاه عثمانی نوشته‌ایم که ماحاضریم نابود شویم وازکشورهای اسلامی بیرون نرویم ، آنها جواب نداده‌اند . خاموشی آنها دلالت برضای آنها به ماندن ما در اینجا دارد. وقتی که گفته بودند بایدماازبیروت خارج شویم مردم جمع شدند ونزد والی رفتند وازاین دستوراظهارنفرت کردند و از پیش والی بیرون نیامدند تاآنکه والی وعده داد که امردربارارا نسخ می کند . بیروتی‌ها همتی کردند . این همت را باهمت مصریان بسنج که درروز خروج توازمصر مردم بانهایت ترس از شورش عمومی پلیس بر گماشتند وجاسوسهائی در جاهائی که فرستادندتصورشورش می‌رفت، اما مصریها هیچ در فکر شورش نبودند بلکه ازته دل ترسیده بودند و می گریختند و حتی به دشمنی و تبری از سید تظاهر کردند . مصیبت بزرگتر برای آنها آن بود که فرانسویان ایشانرادرتحت انقیاد انگلیسی‌ها گذاردند.

(تصویر شمارهٔ ۱۱۸ تا ۱۲۱)

۱۶۷ - ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۳ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف) :

پس ازذکر درجهٔ تأثیرسیددرروحیهٔ خود کاتب می گوید: نامهٔ اخیرشما به ابوتراب در مابسیارمؤثرواقع شده‌است . درتمام وجودم جزدوستی واطاعت سید چیزی نیست . « فنحن جمالیون فی‌ای‌زمان وای‌مکان...». بدگمانی شمانسبت به مادراثر گفته‌های شیخ محمد عبده است که به سمع شما رسیده. من می گویم این سعایت است ، چنانکه درحاشیهٔ نامهٔ پنج روزپیش ابوتراب تذکردادم محمد عبده مورد احترام ریاض‌پاشا واقع شده ، بخصوص پس‌ازآنکه دانست که اویکی‌ازشاگردان شماست باواعتماد پیدا کرد وعبده بآن مغرورشد. ولی‌اوبهرحال دنبال حق می‌رفت ودنبال اغراض مردم نمی‌رفت. مردم تصورمی کردند که عبده بآنها آزار می دهد و حال آنکه عبده ازاین کارمبرااست . عبده ، بجای آنکه به سلیم نقاش که سیاست فرانسویان رادرتونس حمایت می کرد جواب بدهد، اورا درنامه‌های خود نصیحت می کرداما نقاش ازروش خوددست برنداشت ، تااینکه ریاض پاشا ازروزنامهٔ اوبدش آمد وشیخ محمد عبده‌را ازعدم توجه به نقاش توبیخ کرد . اوهم رفت ونقاش را سرزنش نمود . نقاش تصور

می کرد که شیخ از طرف خود این پیغام راآورده است و باشیخ دشمن شد. بستانی هم درین دشمنی شریک نقاش بودواین هردو درحق من بدمی گفتندوافترا می زدند. گمانهای مردم در بارهٔ شیخ محمد عبده از روی کینه و حسد است . بهمین جهت برای شیخ دوستی باقی نمانده، مگر بعضی ازپیروان شما. ادیب افندی وسعید بستانی دردشمنی باشیخ شاهکارها کردند . سعید بستانی درین اواخر بجای مهربانی باشیخ درشتی و وحشی گری بخرج می‌دهد . چه به مجلس تحقیق گزارشهائی داده که عبده سربازان را بر می‌انگیزد تا خدیو را بکشند . بدبختانه هنگامی که ابوتراب به مصررسید ما درزندان بودیم . درآن زمان ابوتراب فقط سعید و امثال او را دیده بود ودل اورا ازعبده پر کرده بودند بامیداینکه سید ازعبده برگردد . من درین نامه بشما حقیقت را می گویم تاحق برادری خود رابه عبده ادا کرده باشم . او از این نامه خبری ندارد مگر آنچه شما نوشته‌اید که در وفای مصریان شک دارید . امیدواریم نامهٔ توبرسد وحاکی بردلخوشی شما ازما باشد . من وعبده وابوتراب به دوست قدیم خود محمد بیک وهبی بهترین سلامها را می‌رسانیم ، وهمچنین به ابی‌نظاره.(ابراهیم - واناشاهد علی‌ذلک ابوتراب عارف).

(تصویرشماره۱۲۴ تا۱۲۵)

۱۶- ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۶ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام ذیلی کوتاه از ابوتراب عارف) :
مکرر نامه می‌نویسیم و منتظر جواب نیستیم . ما از خدا چیزی جزسلامتی‌شما نمی‌خواهیم . در ۱۲ مارس نامه‌ای برای شما درلف نامهٔ ابوتراب فرستادیم . ازشیخ محمد عبده شنیدم که نامه‌ای برای‌شما نوشته‌است . امیدواریم ازمصریهادل خوش‌شده‌باشید. بزودی مختصری ازحال مردم بیروت وضدیت مسلمین ومسیحیان خواهم نوشت . درمیان این‌مردم شخص‌شایسته‌ای ندیدیم جز جوانی که هنوز به سن ۲۵ نرسیده، یعنی‌همان کسی که عبده درنامهٔ خود باو اشاره کرده است ومن‌عکس‌او را برای شما بزودی می‌فرستم . من وابوتراب دست شما را می‌بوسیم .

سید عبدالقادر افندی قبانی دست شما را می بوسد و سلام بسیارمی گوید . مقاله‌های خودرابرای مابفرستید، والسلام ابوتراب عارف افغانی. مانتوانستیم آن شمارهٔ البصیر راکه مقالهٔ«الشرق والشرقیین»شمادرآنست بدست بیاوریم.

۱۶۹ - ایضاً ازو از بیروت [تاریخ تمبرپست خروجی ۲۸ ژانویه ۱۸۸٤ وروی پاکت نوشته است یوم خروج ۲۹ ربیع (کذا)] :

تلگرافی امر کردید بامنشاوی بیک دوست باشیم . اگرشیخ محمد عبده اوراستایش کرده برای آنست که او حیوان بارکش خوبی است (هفت صفحه در تشریح رذائل منشاوی) .

۱۷۰ - ابوتراب الکابلی الملقب بعارف (بدون تاریخ وباامضای او، ولی به خط اونیست):

شبی روزنامهٔ اهرام می‌خواندم ودرصفحهٔ چهارم مقالهٔ بی اساس وفاسد ورکیکی دیدم که تمام آن بی بنیاد بود . وقتی مقاله راخواندم پی بردم باینکه نویسندهٔ آن گویا یک نفرقفقازی است که عمامه وردا دارد وخود را محمد نامیده وهرفضیلت وخوبی را نابودمی کند وخود را محیی الدین لقب داده است. ولی آشفتگی حال او ازین مقاله پیداست وحتی کسانی که پست وشقی هستند وآن مقاله راخوانده‌اند بقدر نویسندهٔ آن شقی نیستند. ازروزنامه نویسان امیدوارم که چنین نوشته‌ای را درروزنامهٔ خود درج نکنند.

ابوتراب کابلی ملقب بعارف .

(در ذیل ابوتراب خواهش کرده است که مقالهٔ فوق را در «معارف» چاپ بکنند) .

۱۷۱ - ادیب اسحق ازبیروت مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۸۳ :

نمی‌دانم ازروزگاریا ازخود شما شکایت کنم که ما ا شما خبری نداریم یا بعضی ازدوستان راملامت کنم. من پس ازسفرسید فقط دو ماه در مصر بسر بردم . سپس به پاریس رفتم وآنگاه بشام برگشتم ودرآنجا بیمارشدم . یک سال درشام ماندم و بعد به مصر رفتم وحوادثی را دیدم و بعد جلاء وطن کردم وبیرون آمدم و باسکندریه رفتم . پیش از«یوم التل الکبیر» وازآنجاهم بیرون آمدم. خداراشکر که البصیر بما مژده داد که شما سالم به پاریس رسیدید . این روزها عده‌ای که ازکارشان برکنار شده‌اند وازمصر آمده‌اند پیش ما آمدند . ازآن جمله شیخ محمدعبده وابراهیم افندی وخادم شما ابوتراب. سبب تبعیدابوتراب راپرسیدم. گفته شد که اوپس ازآنکه بمصر رفت مدتی ماند تا آنکه «ابوالنظاره» رسید و درآن مقاله‌ای از سید بود . جناب خدیو شک کرد وجاسوسان را درپی او برگماشت و دستور داد که او را بگیرند ، شریف پاشا می‌خواست اورا آزاد کند ونتوانست . اورا گرفتند وبراه آهن سپردند و باسکندریه رساندند و باوافور او را باسید ابراهیم و مصریان دیگر به بیروت

فرستادند. وقتی به بیروت رسید باابراهیم پیش من آمدوقصه را به من گفت. روزدیگر هم آن دو رادیدم. بمن گفتند که پلیس ماودیگرتبعید شدگان مصری راخواست. من باآنها به نظمیه رفتم. معلوم شد که باب عالی دستور داده است تاآنها که در فتنهٔ مصردخالت داشته‌اند تایک هفته از خاك عثمانی بیرون بروند. این امر برما سخت بود. خصوصاًبرای محمدعبده که بااهل وعیال آمده‌است. بعضی ازمسلمانان این شهر راواداشتم تاپیش والی بروندوشفاعت ایشانرا بکنندبلکه آنهادر بلاداسلام بمانندو بآنها اجازهٔ اقامت دادند و آنها نزدیک به سی نفر بودند. ابوتراب منتظر فرمایش شماست. می‌خواهم نزد شما بیایم ولی‌چون زمستان است نمی‌توانم.

۱۷۲- ایضاً ازو ازبیروت مورخ ۱۰ اذار۱۸۸۳:

بعضی از رفقا درپاسخ دادن به نامه‌های امیران هند که دربارهٔ سیدنامه نوشته‌اند اهمال می‌ورزند.

البصیر مقالهٔاول «الشرق‌والشرقیین» را برای ما فرستاد. خواهش می‌کنیم بقیهٔ این مقاله را هرجا چاپ شده است‌برای مابفرستید. من اخبار عمومی‌مصررا برای‌شما نمی‌نویسم زیرا شما زودترازما بآنهاآگاه می‌شوید. اما دوستان:

۱) عبدالسلام بیک درخانهٔ خودسالم است.

۲) سلیم افندی نقاش بااجازهٔ دولت بمصر رفته است‌تابکارهای‌خودش برسد واز بابت خسارات مطبعهٔ خود ازدولت طلبکاراست.

۳) سعید بستانی دراثر شورش‌ازخدمت‌معزول شد ودوباره گمارده شد.

٤) اما ابوتراب- من‌باو گفتم شما وعده داده‌اید که بزودی اورا بپاریس‌ببرید واو ازین‌موضوع خیلی‌خوشحال‌است.

(تصویرشمارهٔ ۱۲۶و۱۲۷)

۱۷۳- احمد عرابی‌خطاب به شیخ‌محمد عبده از کلمبو(سیلان) به پاریس‌مورخ ۱۲محرم۱۳۰۲:

به سید جمال‌الدین‌حسینی‌افغانی‌وارث علوم‌انبیا ومرسلین‌و[غیره‌وغیره] درخواست سلام دارد. تقاضای ارسال عروة الوثقی برای خود و محمود فهمی پاشا بوسیلهٔ خود کرده است ونرسیده. شمارهٔ دهم آن بما رسیدولی‌شماره‌های‌دیگررا نیافتیم. ما از اطلاعات سیاسی دربارهٔ ظلم اروپائیان به مشرق محرومیم. چند شماره از عروة‌الوثقی را توسط شیخ اسماعیل‌صاحب وسید شریف علوی از بندرعباس بدست آوردیم. درخواست اشتراك داریم.

۱۷۴- احمد محمد بن علی از بندر بوشهر به طهران مورخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۰۴:
بجناب سید جمال الدین پس از سلام . آقای مقرب، میرزا علی محمد خان نایب-الوزاره به من گزارش داد که شما به طهران رسیده‌اید . منتظر دستور و فرمایش شما هستیم .
بهمین نامه ورقهٔ دیگری منضم است، به شرح ذیل:
پوشیده نماند راجع به املاکی که مال‌ماست و اکنون دردست فرزندان ناصربن راشد شاهبندر حیدرآبادی ازاتباع انگلیس است وحاکمی که به بندرعباس بیایدباید مطیع ورثهٔ ناصرشاهبندر باشد ورضایت آنها درپایمال کردن حق‌ماست . حاکم هم ناگزیر باید امررا برامین السلطان مشتبه سازد واو را بامابدکند . من ازجنابعالی درخواست می کنم امین السلطان راازما دلخوش کنیدونامه بنویسیدوتلگراف کنید تا مابه‌طهران بیائیم و بقیهٔ عمردرخدمت ایشان باشیم. من‌منتظراین اجازهٔ تلگرافی وکتبی‌هستم . اما ازآقای اعتمادالسلطنه صنیع الدوله درخواست کردیم کاری کند که جناب امین السلطان از ما راضی شود . اگر آقای امین السلطان راضی است باینکه ماحقوق‌خودمان رابناصرشاهبندرواگذارکنیم جنابعالی‌صاحب اختیارهستید . دراینجا خبری نیست که بشما اطلاع بدهیم. جناب ملک‌التجاردر ۲۱ شهرجاری به بندرجاسک و عباسی ولنگه رفته است .

۱۷۵- احمد منشاوی ازبیروت به پاریس‌مورخ ۱۸ [؟] ۱۳۰۱:
از نامهٔ محمد عبده معلوم شد که شما بمن‌التفاوت دارید. امیدوارم آنچه‌ابوتراب دربارهٔ من‌می گوید گوش ندهید .
(رجوع شود به سند شمارهٔ ۱۶۹ مکتوب ابراهیم لقانی) .

۱۷۶- اسماعیل‌جودت ازاستانبول به‌پاریس خطاب به سید مورخ سه شنبهٔ ٤ ۲مارس ۱۸۸۰:
علت ننوشتن نامه سهل انگاری نیست . عریضه هائی که به سلطان بوسیلهٔ پست نوشتید به ترکی‌ترجمه کردند و باودادند. او از من دربارهٔ شما سؤال کرد ومن هم آنچه باید باو گفتم . کاربجائی کشیده است که برای احضارشما بآستانه یا باید مرا بفرستند (بی‌آنکه کسی بداند) یاحسین افندی شهبندر حیدرآباد راکه امین خلیفه است وچندین زبان می‌داند وطرفدار اتحاد اسلام است .
بزودی هرچه درین باره اتفاق! افتد به شما اطلاع می‌دهم. کوشش کردیم که

ابراهیم بک مویلحی را عفو کنند و او را بخواهند . مخارج آمدن اورا فرستادم و منتظر او هستم ولی از ترس دسیسه‌های اسماعیل پاشا برضد اویکسی نگوئید . صندوقی که فرستادید باکشتیهای مساژری ماری تیم رسید ، ظاهراً این صندوق محتوی کتابهائی بود که دربارهٔ شرق و مسائل شرق است .

۱۷۷- ایضاً ازو از استانبول به پاریس مورخ دوشنبه ۲۷ ابریل ۱۸۸۵ (پاکت به اسم Mr . Isaac است) :

« نامهٔ مورخ ۱۶ جاری شما رسید . ما روز سه شنبهٔ گذشته به سرای یلدوز رفتیم و بوسیلهٔ سعادت لوحاج محمود افندی امین سلطان جواب را باو رساندیم و او برگشت . ما دربارهٔ افکارعالی شما و مصلحتی که درپیروی از شما هست ساعتی بحث کردیم . نتیجه این شد که من باشمامکاتبه کنم و شما درپاریس بمانیدتافرصتی بدست بیاید: چه آمدن شما الان شبهٔ سیاسی‌در بردارد . من ازشما این مطلب راکه در نامهٔ شما بود می‌پرسم ، نوشته‌اید آن مردی که درلندن هست فرصتی راکه یک قرن بعد هم بدست نخواهدآمد از دست می‌دهد به‌گمان اینکه خوب کاری می کند ، چون آن مرد دستور از اینجا می گیرد . بما بنویسید که آیا او برخلاف دستوررفتار می کند یادستورهائی که باو داده می‌شود موجب آنست که فرصت را از دست بدهد .

بازنوشته‌اید که وقت‌آن شده است که باحکومت‌افغان‌باید ارتباط پیدا کرد، مابشما گفتیم که خودتان می‌توانید باین هدف برسید نه دیگری . زیرا مناسبتهای زیادی شما باآنها دارید من جمله نسب شریف شما و جنسیت شما و نفوذ خویشان شما [قوة جاه اقاربکم] و شهرت اعمال شما در جهان اسلامی . ولی بما بگوئید که راه آن چیست ؟ چه هردو دشمن می‌خواهند بما نزدیک شوندامًا سیاست افغان هم بظاهرمیان دوطرف مردداست . اینکه‌ما باافاغنه هم سوگند شویم‌وسیاست آنها برما مجهول‌باشد و تمایل آنها را بیک طرف ندانیم صلاح نیست . حقیقت امر را درین زمینه بما بنویس که چه باید کرد . گفتند برادر ما ابراهیم بیک عفو شده است و اگربیاید به او کاری‌خواهند داد که لایق او باشد . »

(پسرش‌محمد بیک هم همین‌مطلب را باونوشته‌است) .

(تصویر شمارهٔ ۱۲۸ تا ۱۲۹)

۱۷۸- ایضاً ازو خطاب به سید مورخ شنبه ۱۶ مایو ۱۸۸۵ وبه نشانی 23, Rue Vignon :

نامهٔ شما به ما رسید و آنرا بوسیلهٔ کاتب سر به عتبهٔ اعلی رسانیدم وخوشوقت شد . به من گفت که بشما جواب بنویسم . . . من در ۲۶ آوریل گذشته بنام Isaac چنین نامه‌ای بشما نوشتم . از کاغذ شما برمی‌آید که آن نامه به شما نرسیده . نامه که برگشت ازپست می گیرم . ما درهمان تاریخ برای ابراهیم بیک نوشتیم که بیاید، ولی نیامد . همین موجب شبهه شده است . خوبست بگوئید که درآمدن تأخیر نکند. شاه مرا مأمور کرد که باشما مکاتبه کنم واز روش آن مرد که درلندن است سؤال کنم [تکرارمطالب مکتوب شمارهٔ قبل] . محمدبیک دست شمارا می بوسد .

۱۷۹ - ایضاً ازو از استانبول به لندن به نشانی وهبی بیک (خود نامه خطاب به سید ومورخ ۹ اکتوبر ۱۸۸۰ است) : روز شنبهٔ گذشته وولف از من پرسید که چه شخصی را نزد سید به لندن فرستاده‌اند؟ من گفتم تا کنون اطلاعی ندارم مگر اینکه در بازگشت از لندن شنیدم که سلطان می‌خواهد کسی‌را به طرف شما (سید) به پاریس بفرستد، اما برای حفظ ارتباط سیاسی‌خود باانگلستان از این کار صرف نظر کرده است . چون حالا رابطهٔ شما باانگلستان خوب شده است ممکن است کسی را بفرستد، ولی من نمیدانم اسم آن شخص چیست و چه شخصی خواهد بود ...

۱۸۰ - ایضاً ازو ازاستانبول به اسم ونشانی‌وهبی‌بیک . (نامه خطاب‌به سید و مورخ ۲۴ اکتوبر ۱۸۸۰ است) : آنچه ابراهیم بیک در نامهٔ خود نوشته است که باشما همرأی است ماهم آنرا می‌دانیم . شمامطمئن باشید . من درمکتوب بعدی پس‌ازاینکه با«عطوفت‌لو» مستشار وزارت امورخارجه ملاقات کردم آنچه راکه گفت بشماخواهم‌نوشت .

۱۸۱ - امین‌المدنی ازلیدن مورخ ۲۶ غسطس ۱۸۸۳ به پاریس : دردعوت سید برای شرکت در انجمن مستشرقین درلیدن واظهاراینکه این انجمن مجمع علمی‌است وجنبهٔ دینی‌ندارد. نام چندتن ازمشاهیرمستشرقین راکه در آن انجمن شرکت میکرده‌اند ذکر کرده است . کارلو (ازمستشرقین) هم سلام می‌رساند ومی گوید مامشتاق دیدارهستیم].

۱۸۲ - ایضاً ازو ازلیدن مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۳ به پاریس : مکتوب مورخ ۱۹ جاری رسید ... اینکه گفته‌اید که سخنان دانشمندان سلف دربارهٔ تعلیم دادن به مسیحیان و فروش کتب به آنها مختلف است نمیدانم این مطلب را درکدام کتاب دیده‌اید و چه کسی تحریم کرده وکه مباح دانسته است و به چه دلیل ؟ آقای کارلو به شما سلام میرساند . . . ده پانزده سال پیش در پاریس دانشمندی تونسی بنام شیخ محمد جزایری که نویسندهٔ روزنامهٔ برجیس بود با بعضی‌ازمشرقیها اختلاف‌داشت.

ازجمله مدعی بود که پوشیدن «برطینه» جایزست ورساله‌ای درین باره نشر کرد و تعلیم عربی‌را به نصاری جایز دانست و دلیلهای نقلی و قیاسی از مذهب مالکی آورد. شاید بعضی از کسانی که عربی می‌دانند مانند مسیوشفر نسخهٔ آنرا داشته باشند...

۱۸۳- ایوب از مصر مورخ ۱۴ مارس ۱۲۷۸ باخطاب شیخ جمال‌الدین: آنروزی که شما را در خانهٔ خود دیدم لذت بردم و آنرا همیشه به یاد می‌آوریم... طبیعت درافکار شما جوهر فلسفی غیرعادی ایجاد کرده است. محبت شما عمومی است و تبعیض قائل نمی‌شوید. این خاصیت کسانی است که عالم و فیلسوفند. قریحهٔ من عاجز از وصف شماست (پاکت این مکتوب شهری وبدون تمبرست).

۱۸۴- حمیدبن سلیمان جزری و محمد سعیدان (از سوسه) مورخ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ خطاب به سید درتقاضای اشتراك روزنامهٔ عروة‌الوثقی.

۱۸۵- خلفی افندی مدیر مدرسهٔ سلطانی بیروت مورخ ۴ سپتامبر سال ۱۳۰۲ به لندن به‌نشانی 10, James Street, Buckingham Gate (این مکتوب روی صفحه‌ای است از مکتوبی از ابوتراب عارف افغانی بفارسی مورخ ۱۲ سپتامبر). موضوع آن احوال پرسی است.

۱۸۶- خلیل غانم (Ganeme) مدیر روزنامهٔ Débats، کارت ویزیت خطاب به سید: لطف فرموده آقای دیولافوا را که مسیو رنان بمن معرفی کرده است بپذیرید. ایشان از سیاحان دوستدارمشرق وشیفتهٔ علم است.

۱۸۷- رشید حبیب مطران از بیروت مورخ ۱۶ ایار ۱۸۸۴: از انتشار عروة‌الوثقی خوشحالم و امیدوارم پیشرفت سیاسی داشته باشیم. احترامات مارا بپذیرید.

۱۸۸- رشیدالدحداح از دینار Dinard (فرانسه) مورخ ۲۰ آذار ۱۸۸۴ به پاریس: شمارهٔ اول عروة‌الوثقی رسید. آنرا پسندیدم. عربی شما بسیار سلیس وخطاب شما ملایم است واز وباء عجمی سالم است ودرمنشآت خود هدف خودرا خوب بیان می‌کنید. من درهمین اواخر به فتوای دانشمندان جامع ازهر دربارهٔ مهدی سودانی مطالعه کردم ونامه‌ای به صاحب جوائب نوشتم، اما اوآنرا نشرنکرد. اینک آنرا برای شما می‌فرستم که اگر بپسندید نشر کنید. آشکارا می گویم که درین مقاله نظر سیاسی ونظامی نداریم بلکه دربارهٔ مهدویت وبکار رفتن دین برای دنیا این رساله را نوشته‌ایم (مقاله بحثی‌است تاریخی در باب کسانی که از ابتدای اسلام تا سال

۱۰۲۸ ادعای مهدویت کرده‌اند و بیست و هشت نفرند).

۱۸۹- ایضاً ازو بدون تاریخ : چون عازم سفرم شب بمنزل من بیائید تا باهم صحبت کنیم.

۱۹۰- سالم بوحاجب از تونس مورخ ۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ : تشکر از اینکه او را مشترک عروة‌الوثقی کرده‌اند وتکریم نسبت به « شیخ سیدی جمال‌الدین الحسینی الافغانی» .

۱۹۱- سلیم عنحوری، تلگراف ازپرت سعید مورخ اول فوریه ۱۸۷۹ به مصر (قاهره) : برگشتم [بعدو کلمهٔ ناخوانا] . در پشت این تلگراف یادداشتی ظاهراً بخط سید است و مضمون آن اینست : نه مانند حسن افندی فهمی شیخ الاسلام پیشین آستانه باش که دشمن وطنش اغناتیف سفیرروس را چشم راست و پسرخود حیدر را چشم خویش می‌دانست . . . آیا تو می‌توانی همه مردم جهان را نابینا سازی و مطالب باطلت را در نزد آنها حق وظلمت راعدل جلوهٔ بدهی . . .

۱۹۲- سلیم محمود خنجی از کلکته مورخ ۱۸ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۰۱/۱۵ آوریل ۱۸۸۴ به‌پاریس: درتعریف روزنامهٔ عروة‌الوثقی وتقاضای ارسال‌آن .

۱۹۳- عانابلونت (Lady Anne Blunt) (انگلیسی) ازلندن به پاریس‌مورخ ۱۷ جولای ۱۸۸۴: آقای بلنت‌می گویددریکی ازروزنامه‌های انگلیس نوشته شده‌مردی‌ازراه‌خرطوم‌می‌آید و مدعی‌است که ازطرف سلطان غرب ، مهدی ، فرستاده شده است . لباس‌مغربیان به تن‌دارد و عربی‌صحبت می کند و می گوید که مسلمانم و چهرهٔ اعراب رادارد . اما نه مسلمان است نه عرب و جاسوس انگلیسی‌است . من یقین دارم که جاسوس است . ناگزیر بشما اطلاع دادم . از قول‌من به‌کسی‌نگوئید . سلام مرا به دوست عزیزم شیخ محمد عبده برسانید . اگر او در روز دوم (۲۱ جولای) یاپیش از آن بیاید فایده ندارد . پس‌ازآن هم پارلمان خاتمه می‌یابد و رجال سیاست پراکنده می‌شوند .

۱۹۴- ایضاً ازوازلندن به پاریس مورخ ۵ ژانویه ۱۸۸۵ : دوست ما امیرجمال‌الدین‌الحسینی، درین سال نو۱۸۸۵ بشماتبریک می گویم .

۱۹۵- ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ۲۰ مارس ۱۸۸۵ : از طرف قرین خودم بشما خبر می‌دهم که دربارهٔ آنچه در پیش مذاکره کردیم و بعضی‌ازنوشته‌های دیگر گفتگو شده‌است . حکومت اعراض‌راقبول‌نکرد وقانع‌نشد . اماطبق‌نامهٔ اخیری که ازطرف گلادستون بما رسیده است ممکن‌است توافقی‌درمورد فرستادن‌کسی برای بردن‌نامه بخرطوم‌بشود و مهدی را ازتعلیمات ودستورهای ولسلی آگاه سازند. ولسلی‌هم باید

آنچه ازطرف مهدی باو گفته می‌شود به حکومت گزارش دهد . من درین باره جوابی نوشته‌ام و گفته‌های ایشانرا بشما خبر می‌دهم . گمان می کنم حکومت می‌خواهد دربارهٔ صلح گفتگوهائی بکند و میل دارد که کسی قصد او را نداند . اگر کسی را بخواهند بفرستند من باید اورامعین کنم و باشما مشورت خواهم کرد که ابراهیم یا عبده یا دیگری رابفرستیم .

(تصویر ۱۳۰)

۱۹۶- ایضاً ازو ازلندن به پاریس مورخ ۲۲ آوریل ۱۸۸۵ :

جواب وزرا این است که ایشان امتیازی میان مسألهٔ مصر و مسألهٔ سودان نمی‌گذاردند و آن را یکی می‌دانند . دشواراست که ایشان بابلنت مکاتبه بکنند. دستوردادند که درخواستی از آنها نشود و امان نامه‌ای هم از طرف هیچیک از گماشتگان مهدی خواسته نشود واگرهم چنین درخواستی بشود آنها هیچ پاسخی نخواهند داد . دوست ما درین امرچه باید کرد ؟

(تصویر ۱۳۲)

۱۹۷- ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۵ :

دیروز در «کرابت» نامهٔ مورخ ۱۷ ژوئیه شمابما رسید . من ازآنجا تلگرافی برای شما فرستادم . امروز اینجا آمدم ونامهٔ مورخ ۱۸ شمارادریافتم . مابرای‌شمانامه‌ای ننوشتیم مگرآنکه می‌دانستیم برای‌شما فایده دارد . وقتی‌بیائید خواهیددانست که ما شمارا بیهوده نخواسته‌ایم .

۱۹۸- ایضاً ازوتلگراف از پاریس به لندن به نشانی 23, Rue Vignon ، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۵ (داخل پاکت مکتوب شمارهٔ قبل قرار دارد) : آیا نامه‌ها رسیده است ؟ بی‌تابانه منتظریم که کی خواهید آمد .

۱۹۹- ایضاً ازو مورخ ۲۰ اکتوبر ۱۸۸۵ : دردعوت به ناهار.

۲۰۰- ایضاً ازو بدون پاکت مورخ ۱۰ اوت ۱۸۸۵ : پاسخ دوست شما ملکم خان رسید . می‌نویسد بسیار ازدیدار شما خوشحال می‌شود وخواسته که فردا شنبه ساعت ۱۱ به منزلش به نشانی 80 , Halland Park بروید ما ساعت هشت فردا ازینجاحرکت می کنیم‌ونزدیک ساعت ده‌به 10, James Street می‌رسیم.

(تصویر ۱۳۱)

۲۰۱- ایضاًازو ، کارت ویزیت ظاهر آدرپاریس (نشانی Hotel Romain در Rue Saint Roch) دعوت به ناهاربه هتل‌مذکور.

۲۰۲- عباس، الداعی البابی المسجون فی عکا، از عکا به مصر بدون تاریخ (تاریخ مهر پست اسکندریه ۲۷ آوریل ۱۸۷۹):
مقالهٔ انتقادی شمارا که درجریدهٔ مصردرباب بعضی ازروزنامه های انگلیسی انتشار داده‌اید خواندم. جوابهای شمارا درست یافتم وبیان شمارا مبرهن دیدم. پس‌ازآن رساله‌ای از مدحت پاشا بدستم رسید که مؤید گفتار شما بود. لذا میل کردم که رسالهٔ مذکور را برای شما بفرستم (بامهری که سجع آن «یا صاحبی السجن ۱۲۷۳» است).

(تصویر شمارهٔ ۱۳۳۴)

۲۰۳- السیدعبدالرزاق (امام الولایة) مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲:
درخواست ارسال عروة‌الوثقی ودرخاتمه سلام به شیخ محمد عبده بانضمام مقاله‌ای درباب علامات مؤمن ومنافق (مورخ ربیع الثانی ۱۳۰۲).

۲۰۴- عبدالحسین (؟، امضا درست خوانده نمی‌شود) ازلیورنو (Livorno) درایتالیا به پاریس مورخ ۱۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱:
چون عازم رم بودم جواب به تأخیر افتاد. آنجا آگاه شدم که یکی از بزرگان ایرانی آمده‌است که هدف شما را دارد. پیش‌ازنامه نوشتن به شماخواستم بدانم آنها چه می‌گویند. دیدم گاهی می‌کوشند وگاهی عقب می‌نشینند، ولی‌من ازکمک به ایشان دریغ نکردم... امیدوارم دراجابت دعوت شما بیش از یکی دو هفته تأخیر نکنم.

۲۰۵- ایضاً ازو ازفلورانس (ایتالیا) به پاریس مورخ ۲۲رجب ۱۳۰۱ (لایقرأ است).

۲۰۶- ایضاً ازو از همانجابه پاریس مورخ ۲۲ صفر ۱۳۰۲: من بامشرکین مبارزه می کنم. اسماعیل پاشاست که درروزنامه‌ها برضد من وشما اقدام می کند. (دنباله لایقرأ است)

۲۰۷- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع الاول ۱۳۰۲: برمطالب شمارهٔ دوم ژورنال پاریس اطلاع یافتم. شکی باقی نمی‌ماند که این فصول... (لایقرأ است).

۲۰۸- ایضاً ازو ازهمانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ (لایقرأست).

۲۰۹- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی‌الاولی ۱۳۰۲ (لایقرأ است).

۲۱۰- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی الثانیه ۱۳۰۲: بیست روزاست که ضعیف‌المزاجم ومعالجه می کنم. من تقلید ازفقها می کنم... (لایقرأ است).

۲۱۱- عبدالله از چندن نگر (بنگاله) بدون تاریخ به پاریس: دراعلام وصول عروة‌الوثقی و تقاضای اشتراك.

۲۱۲- سید علوی بن سالم الکاف ، خطاب به شیخ محمد عبده از باندونغ (Bandoeng ، جاوه) به پاریس مورخ ۱۲ محرم ۱۳۰۲ : درخواست اشتراک عروة الوثقی.

۲۱۳- علی رفاعه مورخ ۱۵ ربیع الاول باخطاب « رئیس محترم جمال الدین» : درعذرخواهی مطلق (سه سطر) .

۲۱۴- شیخ عمر بن احمدالرشید ، کارت پستال از جاوه (Bandoeng) خطاب به شیخ محمد عبده به پاریس مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۸۴ : درخواست اشتراك عروة الوثقی .

۲۱۵- عمر بن صالح کاتب السلطان ، خطاب به سید مورخ ۵ شعبان ۱۲۹۹ (مقداری از نامه پاره شده) : درتمجید از سید وسلام به حاج عبدالعزیزعلی عارف افندی وشیخ رضوان . امروزساعت ۹ ازعظیم آباد به مرادآباد می‌روم والی . . .

۲۱۶- «محمد» (محتمل است که محمد عبده باشد) ازتونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ :
باآنکه هفده روز است که من در تونس هستم نامهٔ شما به تأخیر افتاده است . من دراینجا به علما وامرای تونس برخوردم وآنهارا شناختم و شما رابایشان شناساندم و گفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام «جمعیتی» است که سید درحیدرآباد هند تأسیس کرد وشعبی دردیگرممالک دارد . اما هیچ شعبه ، شعبه دیگررانمی‌شناسد و فقط رئیس ازآنها آگاه است. اینکه مامی‌خواهیم یک شعبه دراینجاتأسیس کنیم آنها پذیرفتند . من امروز کوشش می کنم که این جمعیت را تشکیل دهم . بیشتر اعضا ازدانشمندانند . یکی ازآنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابوحاجب . من بزودی نام هم‌قسمان را بشما اطلاع می‌دهم . دوست دارم که کسی بنام آنهامطلع نشود . بآنها گفتم که کسی برنام ایشان جزشماومن وخدا مطلع نخواهد شد . ازپول خبری نیست. هردری زدم ثمری نداشت مگراینکه زیاد تصریح کنم ومن این کار را دوست ندارم . دیروز قریب ده دانشمند که یکی از آنها شیخ سنوسی بود بخانهٔ من آمدند . شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته‌اند دیدم . بزرگان علما مرا برای شام بخانه‌های خود خواندند ، همچنین سنوسی. آنها بامن خوش رفتاری کردند. من امیدوارم شمانامه‌ای بفرستید. اگرمایلید بعنوان «العربی بسیس» بنویسید که به من می‌رسد ، یابهمان عنوانی که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگردرفرستادن نامه تأخیر نکنید ، چه جمعیت بنام شما تأسیس می‌شود . به گمان من پیشرفت می کنیم و ترسی دراینجا نیست . آنها غیرت دارند ودفاع می کنند ودرنهان ازجمعیت حمایت خواهند کرد . اگربدانید

که چقدر مردم به من اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدند که خزائنی در دست ماست واز غیب بماروزی می‌رسد. من ازهمین اعتقاد آنها بیشتر خوشحالم تااز خود مال. مبادا ترك نامه نگاری کنی ومقام مرا ازابراهیم بیک پائین ترقراردهی. نامه را روزپنجشنبه یا روز یک شنبه که روزپست تونس است بفرست.

محمد

همهٔ علما وامرائی که من دیده‌ام بتوسلام می‌رسانند ودست تورا می‌بوسند و عروه درنزد آنها همان منزلت «کتاب» را دارد وشما مقام بزرگی درپیش آنها دارید که مقام من درمقابل آن چیزی نیست. من بآنهانوید دادم که عروة پس ازبازگشت من منتشر می‌شود. تاکنون ایشان نمی‌دانستند که عروه برای همیشه تعطیل شده است. ابراهیم بیک اشتباه کرده. من بآنها گفتم که نامهٔ سید خواهد رسید و وقتی به «بکوش» برخوردم گفتم که سید به شما نامه خواهد نوشت، چنانکه در نامهٔ من نوید داده است.

۲۱۷- محمدبک (ناظرمعارف واوقاف) مورخ ۱۲ رجب ۱۲۹۶ (قاهره): دعوت به مجلس عمومی برای اختبار و امتحان شاگردان دارالعلوم.

۲۱۸- محمدالبکوش[۱] مورخ ۲۰ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۰۱/۲۶ آوریل ۱۸۸٤: درستایش سید واظهار خوشحالی ازاینکه سید درمیدان سیاست ظاهرشده است.

۲۱۹- محمدعبده مورخ ٥ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰:

از سوی تو به من حکمتی رسیده است که باآن دلها را منقلب می کنم وعقول را درمی‌بایم ودرخاطرهای مردم تصرف می کنم. تو به من قدرتی بخشیده‌ای. من ازتو سه روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حلول می کرد جماد انسان می‌شد. صورت ظاهر تودرقوهٔ خیالم تجلی کرد وحکمت تورا جلوه گرمی بینم. روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقلهای ما را روشن‌ساخت. مابرای تو اعدادیم و تو واحدی، ما مخفی و توآشکار. عکس روی تو (فوتغرافی) را من قبلهٔ نمازم گذارده‌ام وآنرا ناظراعمال وکردارخود قرارداده‌ام وآنرا درهمهٔ حالات برخودم چیره می بینم وجنبشی نمی کنم وسخنی نمی گویم وبهدفی نمی‌رسم و ازمقصدی باز نمی گردم تا در عمل خود بااحکام روح تومطابق آیم. من درپی حکم آن ارواح

---

۱ – این شخص همان است که «محمد» درمکتوب خود (سند شمارهٔ ۲۱٦) ازونام می‌برد.

سه گانه رفتم تا بخیر برسم و سخن حق را بلند سازم و شوکت حکمت و سلطان فضیلت را نیرو بخشم . من درین زمینه برای اجرای راههای سه گانه ابزار و آلتی بیش نیستم و از خود اراده‌ای ندارم نامبادا چهارگانه شویم . قوای عالیهٔ من در نامه نگاری بتو از من دور شد ، چه معلول در علت خود تأثیر نمی کند . نوشته‌های من در پیش تو جز تضرع وزاری نیست و گمان نمی کنم که من درین نامه‌ها پوشیده‌ای را آشکار بسازم . با این همه از غلق عبارت خود و مخالفتی که با قواعد بلاغت در آن هست طلب عفو می کنم . شفیع من آنست که عقل من از دیدن تو ناتوان است و اندیشهٔ من از خشیت تو در تو فرو نتواند رفت و چه شفیعی از مهربانی تو نسبت به ضعفا نیرومندتر است . در بارهٔ بلایائی که پس از فراق شما بما رسید چیزی نمی گویم و ابراهیم افندی لقانی بشما خواهد گفت . دشمنان قلب دولتلو ریاض پاشا را از تو و شاگردانت برگردانیدند و مرا هم از رفتن به شهرها درمدت چهارماه ممنوع کردند. نخستین بار که بریاض پاشا رسیدم مطلب را برای او کشف کردم و نزد او بمقامی رسیدم که همه برمن حسد بردند وحتی بسیاری از دوستان تو. این امیر جز آنچه حکمت تو می خواست برزبان نمی آورد و گویا تو در زمانی که در هند بودی سعادت مصریها را می خواستی . من از کمک با این اشقیای پست : ادیب اسحاق ، سلیم نقاش ، سعید بوستانی ، هلباوی و مانند ایشان باز ننشستم و دل آنها را اصلاح کردم و نمی خواهم خیانتهای آنها را بشما بگویم . شما مسیحی‌ها را بهتر می شناسید و این جمله با بعضی از مصریان از یک طویله اند . شرح حال ما را ابراهیم افندی به شما گزارش داده است . عده‌ای از راهزنان پیامبرنما در آزادی خواهی راه ما را پیش گرفته اند و از نیروی شمشیر و ناتوانی دولت سوء استفاده کرده اند و خود را داعیان حق و حامیان قانون جلوه داده اند و حال آنکه پیامبران هرج و مرج و موشهای سد نظم اند . این اشخاص در آغاز نسبت به تو و شاگردانت تعصب سختی داشتند تا آنکه فساد بر ایشان غلبه کرد. بدبختانه احمد عرابی نظیر آن بود صابی در بارهٔ ابوتغلب بن حمدان در هنگام جنگ عزالدوله پسر معزالدوله و فرار او بیان کرده است . ما اکنون سه سال است که به حکم آن مرد شقی جاهل در شهر بیروت هستیم، نه برای گناهی که مرتکب شده باشیم . اگر زنان و فرزندان ما با ما نبودند ما نخستین کسانی بودیم که بدنبال تو به پاریس می آمدیم . من هیچ از آنچه در نامهٔ خود به ابوتراب ذکر کردی و به مصریان بد گفتی و از نویسندهٔ این نامه و ابراهیم افندی نکوهش کردی مکدر نمی شوم . با قوت بیانی که داری باعث آن می شود که انسان در بارهٔ خود شک کند.

مصریان رابیوفامی‌شماری ولی‌ما ازآن‌دسته نیستیم. من‌می‌دانم که‌سکوت من ازیقین من نمی کاهد. پس‌ازاین مطلب بازگردیم. ازشماخواهش‌می‌کنیم که درحق مادو مرحمت بفرمائید: یکی فرستادن جدیدترین عکس‌خود، چه من‌دوعکس ازتوداشتم و یکی‌را اعضاء نظمیه‌ازخانهٔ من‌هنگام رفتن بزندان باکتاب ماسون‌که بخط تو بود ازخانه‌ام ربودند. دیگری را سعد افندی‌زغلول که ازخواص‌شماست ازمن گرفت. مرحمت دوم‌آنکه مقالات ادبی و سیاسی خود راکه در جراید می‌نویسی برای ما بفرستی. چه‌ماچندین‌دفترآماده ساخته‌ایم که‌آنچه درروزنامه‌هاهست‌درآنجابنویسیم وآنچه درروزنامهٔ «نحله»آمده واولین مقالهٔ «البصیر» رادرآن‌دفترها قید کرده‌ایم. تاکنون مقالهٔ شرق‌وشرقیان‌رانیافته‌ایم. بعلاوه‌آنچه درروزنامهٔ مصر درسابق‌از مقالات شما درج شده برای مابفرستید. من بشمامژده می‌دهم که مسلمانان بیروت‌و فرمانروایان آنجا بخصوص سیدعبدالقادرافندی قبانی وخانواده‌اش که از خاندان اصیل هستند برغم صاحب «جوائب» وهمچنین حاج محیی‌الدین‌افندی حماده رئیس انجمن‌شهروحسن‌افندی بیهم که ازبزرگان ودانشمندان‌آزادیخواهان بیروت‌هستند ازما پذیرائی کردند. این شخص اخیرقسم خورده است که نمیرد تاآنکه شما را ببیند. امیرسیدعبدالقادرجزائری به پسرش‌دستورداد که مرادیدار کند. اوآمدمرا دید واین‌جمله همگی‌ازفضل شما است. از شما درخواست می کنم که سطری چند بخط خود برای من بنویسید. [در حاشیه] : ابوتراب غالباً باماست و نیازمندی او را برمی‌آوریم. سفارش کردن اوبادیب ضرورتی‌ندارد. محمد عبده

(تصویرشمارهٔ ۱۳۴ تا۱۳۷)

۲۲۰- ایضاً ازو مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۰:

بزرگی‌من‌از بخت واتفاق‌و ازنزدیکی‌به شما است. به خدمت کردن به شماافتخار می کنم. پیش‌ازرسیدن نامه ازآنچه شما درروزنامهٔ «دبا» در ردمسیورنان نوشته وازاسلام‌دفاع کرده بودید مطلع‌شدم. ماگمان کردیم‌این کار ازبازیهای‌دینی‌است که آنرا مؤمنین می‌پسندند. ما حسن‌افندی را وادار کردیم آن دوشماره را برای ماترجمه کند. نوید دادیم که اصل‌عربی‌حاضرمی‌شودولزومی برای ترجمهٔ‌آن‌نیست. تو ازکسانی هستی که سردین را باشمشیر دین‌نمی‌بری. افسوس‌می‌خورم که در نامه‌ای‌که بمن و ابوتراب نوشته‌اید سخت از ابراهیم افندی سرزنش کرده‌اید. این کارجزدراثرسوء تبلیغ ابوتراب نیست. حال‌آنکه سیدابراهیم بهترین کمکهارا به ابوتراب کرده‌است. پیش‌ازآمدن‌مصطفی‌بیک بااومصاحبت داشت ودردرمان

او پیش اطبا زحمتها کشید و لباس و کتاب ابراهیم نزد ابوتراب بود و خود ابوتراب بیشتر اوقات نزد ما بود. اما آنچه را که دربارهٔ ادیب افندی و کار خود و ابوتراب نوشته‌ای شاید حکمتی دارد که از عقل ما دور است. بنظر من اجتماع شما با ابوتراب که شهوات حیوانی بر عقلش غلبه دارد برای شما زیان بخش است. چیزی که بیشتر مرا کدر کرد این است که ابوتراب وقتی می‌خواست برود وسلام شما را به ادیب برساند نامه را باو نشان داد و او آنچه را که در بارهٔ ابراهیم افندی نوشته بودید خواند و ابراهیم زیاد مکدر شد. ابوتراب در گزارشهائی که می‌دهد عجول است. آیا عجیب نیست آنچه از من بشما گفته بود پیش از آن بود که اصلا مرا دیده باشید. زیرا من در حبس حکومت مصر بودم و او این اخبار را از محسن جزار شنیده بود. من ابوتراب را سه سال ندیدم و پس از آنکه آن نامه را برای شما نوشت بملاقات من درزندان آمد و چیزی هم دربارهٔ شما از من نپرسید. امیدوارم کارهای ابوتراب برشما مخفی نماند.

ابراهیم افندی وعلی اللقانی و شیخ امین ابویوسف دمیاطی (که در حوادث مصر تبعید شده است) و شیخ احمد قبانی (فاضل بیروتی) وشیخ احمد عباس (از بزرگان و آزادیخواهان) بیروت وحسن افندی وهمه کسانی که تمایل به آزادی دارند دست شما را می بوسند.

(تصویر ۱۳۸ تا ۱۴۰)

۲۲۱- محمدبن عثمان سنوسی تونسی (جمعیة الاوقاف، تونس) ازتونس به پاریس مورخ ۸ جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۰۱:

شکایت از وضع سیاسی واجتماعی مسلمین وستایش ازعروة الوثقی.

۲۲۲- ایضا ازوخطاب به جمال الدین مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱: فتح باب مکاتبه با شما می کنم. مقاله‌ای اکنون برای شما می‌فرستم بشرط آنکه امضای آن محفوظ بماند. به محمد عبده سلام برسانید.

۲۲۳- محمدعلی وجعفر علوی از بندرعباس به پاریس مورخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۲: دراعلام وصول عروة الوثقی.

۲۲۴- محمد مویلحی از استانبول به لندن به نشانی 293, Vauxhall Bridge Road خطاب به ابراهیم بیک (پدرش) مورخ ۴ سپتامبر ۱۸۸۵:

امروز جودت افندی پیش من آمد و گفت من دربارهٔ پدر تو متحیرم . گفتم چرا؟ گفت کار من باینجا رسید و اطلاع یافتم آنچه که دربارهٔ تو امیدوار بودم و آنچه دربارهٔ او شده است مطلع شدم. من بمصر می روم ودولت هم بمن اجازه داد. من فردا بدربار می روم وماهانهٔ عقب افتاده و کتابهایم را می گیرم . نمیدانم تو با من می آیی یا می مانی . گفتم من به پدرم می نویسم تاچه دستور دهد . او گفت اگر پدر تو به تو جواب نداد وتو سفر کردی من در هتلی می مانم و منتظر نظر او خواهم بود . من گفتم پدرم اهمال نمی کند وازقضایا مطلع است. امشب ازشما جوابی رسیده و باو اطلاع داده ای که از جوابی که به مستر بلنت فرستاده است مطلع هستی . چون شایسته است که آدم بااین افندی روش قپاندار را در پیش گیرد. یعنی اول باید قضایا را سنجید و سپس افت آنرا تعیین نمود . من گمان می کنم او درین دفعهٔ دوم به مسافرت می رود و می خواهد به شهر خودش برود ولی از مکائد دولت مطمئن نیست . پس به افندی بگو که او سفر نکند، چه او ازاحوال مصر آگاه است. جواب برای من بفرست و مرا مأیوس مگذار. من پولی ندارم . برای تلگراف پول بفرست . باکی نیست که مولای استاد استعمال کند نفوذ فعلی خودش را که باانگلستان دارد . من سودی ندارد که درآستانه بمانم. سلام مرا باو و به محمد بیک برسان .من مشتاق دیدار او و برادرم خلیل هستم .

۲۲۵- ایضاً ازو خطاب به «وهبی» (پاکت) از استانبول به لندن مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۸۸۵، خود نامه مورخ ۱۹ سپتامبر بامضای محمد مویلحی و باخطاب « سیدی وعزیزی» است:

خواهش می کنیم توسط اسماعیل جودت برای ما پول بفرست. ما بیچاره ایم. خوشوقتم که شما به پدرم دستور داده اید که مرا بسوی شما بفرستد . پدرم از شما می خواهد که به ویکتوریا استیشن بروید و روزنامهٔ سن جیمس گازت را از روزی که او از لندن آمده است تاامروز بخرید وبعنوان اسماعیل جودت آنها را برای ما بفرستید . سلام مرا به نبیه شرق (سیدسلامونی) برسان.

درذیل نامه اسماعیل جودت نوشته است : «من مشتاق دیدار شما هستم» .

۲۲۶- محمود سامی از کلمبو (ظاهراً) مورخ ۲۷ اوت ۱۸۸۵ ، روی پاکت نوشته : «ابراهیم موله بیک ، لندن» :

درفکرشما بودم که نامهٔ مورخ اوت ۱۸۸۵ صبح امروز به من رسید . ازسلامتی مستر بلنت وخانم ایشان (لیدی آنا بلنت) وسلامتی شما خوشحال شدم . ازمن خواسته اید

که نامه‌ای به مشارالیه بنویسم ، ولی من باپست پیش آنچه اکنون درخواست کرده‌اید فرستادم . من از مخلصان او هستم زیرا او درراه نجات من می کوشد . آنروز که اوازسیلان به هند سفرمی کرد بااوبودم. اراجیفی دربارهٔ اوشنیده‌ام که باورنمی کنم . به برادرمان محمد وهبی سلام می رسانم . درین پست هم نامه‌ای به بلنت نوشتم .

خبرهای خصوصی رابما برسان و بنویس آیا بازگشت بهترست یاآنکه این حرفها حرفهای بیهوده‌ای بیش نیست .

۲۲۷- سید نصرت علی‌خان دهلوی مدیرنصرت الاخبار چاپ دهلی ، مهرپست بمبئی مورخ ۲۴ ژوئن ۱۸۸۴ خطاب به سید جمال‌الدین :

خبرشما ازاطراف وجهات بمن رسیده. امیدوارم ما وشما رسم دوستی درپیش گیریم تاوقتی که بملاقات یکدیگر برسیم . بنابرین من کتابهای خودم را موسوم به : تنقیح‌البیان فی‌رد تفسیرالقرآن لسید احمدالدهری و دیگر کتاب معلم چهل زبان رابرای شما می‌فرستم .

۲۲۸- نقولاحجی (جحی؟) « رئیس‌محفل لبنان» ازبیروت به مصر(قاهره) مورخ ۹ تموز عربی ۷۹ (روی‌پاکت مهراسکندریه مورخ ۲۵ژوئیه ۱۸۷۹ رادارد) : یکی‌ازبرادران محفل بیروت طلبی‌ازشخصی داشته و خواسته‌است که سید دروصول آن بدو کمک کند .

مکتوبهائی‌که نام کاتبان آنها شناخته نیست

۲۲۹- امضاء لایقرأ ، ظاهراً «ابراهیم» (بقیهٔ اسمش بکلی‌خوانده نمی‌شود) مورخ ۲۸صفر۱۲۸۷ خطاب به سید :

بهترین‌چیزی که قلم‌می نویسد نامهٔ دوستان است. آتش‌شوق‌خود رابانامه خاموش می کنم. شما مرا فراموش کردید ونامه‌ای ننوشتید و پرسشی‌نکردید واین خلاف روش‌شماست. جزء اول رحلهٔ ابن‌بطوطه راخواندم. دومین آنرا بوسیلهٔ‌سیدابراهیم افندی قزازی بفرستید . سلام مرا به سیدابراهیم برسانید .

۲۳۰- امضاء لایقرأ، ظاهراً«حلمی» خطاب‌به محمد عبده ومحمد افندی‌شوباشی به نشانی شوباشی 16, Rue de Sèze (پاریس) مورخ ۲۸ژانویه ۱۸۸۴:

جواب شمارسیدولی‌رفتن‌شمابه‌پاریس بخواست‌مانبوده‌است، بلکه خودتان این قصدرا داشته‌اید . طبق اوراق و تلگرافی که شوباشی بمن نشان داده است شما را بآنجا

خواسته‌اند. ازمن پرسیده بود گفتم که پارلمان تامدتی باز نمی‌شود و اعضای حزب آزادیخواه هم درلندن پراکنده‌اند لذا سفرشمافایده‌ای ندارد. گفت ما اگر پیش‌از پارلمان برویم روزنامه‌هاافکارعمومی‌را آماده می‌سازند. من گفتم که درروزنامه‌ها فایده‌ای نیست، چه مسألهٔ مصر از دست روزنامه‌ها بیرون رفته و بدست اربابان سیاست دولت افتاده است. چون دیدم تصمیم به سفردارد ونمی‌توانم اورامنع کنم وازمن کمک خواسته است مبلغی باوکمک کردم. بدانید که ما نمی‌خواستیم در امورشما مداخله کنیم. ازجیمس ومحمد بیک بپرسید.آنها دخالتی در امور کلی‌ما ندارند. ماوقتی که باشماها نخواستیم همکاری کنیم بااین اشخاص هم همکاری نمی‌کنیم. تعجب من درین است که شما مصلحت شخصی رابرمصلحت وطن‌خود که می‌خواهیدآنرانجات دهید ترجیح داده‌اید. حق آن است که مراگره‌کارخود بشمارنیاورید. خوبست که مصلحت کشورخودرا برمصلحت شخصی ترجیح دهید.

۲۳۱- بامضای «غ» مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ خطاب به استاد‌کامل. پاکت خطاب به محمد عبده به پاریس‌است، بدون تمبروآدرس‌خط فرنگی. روی پاکت نوشته‌است «این اولین نامه‌ای‌است که بدرخواست تو بتومی‌نویسم ودیگرنخواهم نوشت، هرچند تو بخواهی!»:

حال من‌خوب‌است. من‌سالم هستم. روزاول‌شهرجاری خدا بمادختری داد وماورا فاطمه نامیدیم. [دنباله دربارهٔ این‌دختروپسرعبده واطلاعات خانوادگی کاتب].

من عهد را فراموش نمی‌کنم و میثاق رانگاه می‌دارم و وجدانم شهادت می‌دهد که توهمانی که خود وصف کرده‌ای.

۲۳۲- امضای لایقرأ خطاب به شیخ‌جمال‌الدین‌افغانی ازاسکندریه به مصربدون تمبر مورخ ۲۹ ایار ۱۶/۷۷ جمادی‌الاولی ۱۲۹۴ و روی پاکت نوشته «عن‌ید اسحق افندی ادیب»: من‌قلم دردست گرفتم تااحساساتی که دربارهٔ شمادارم بنویسم‌ونتوانستم. حامل این‌نامه ادیب افندی بوده. مقداری درمعرفی این شخص اخیراست که از ادباو نویسندگان بوده و اندروماك را بنظم و نثردرآورده است.

۲۳۳- امضای لایقرأ بامهراسم«محمدعلی» مورخ ۲۳ . . . ۹۵ خطاب‌به فتوت‌لوافندی‌مأمورضبط: بعد التحریر به حضرت‌شما، دربارهٔ اعزام حسین افندی وکیل زوجش و دائی او عبدالواحد ساکنین‌محلهٔ جیزه تابحال‌آنها نیامده‌اند وباید بیایند. تأکیدکنیدفردا صبح آنها حاضرشوند وتأخیرنکنند.

۲۳۴- بدون امضاء وبدون تاریخ وبا مداد کوپیه نوشته شده است :

عزیزمن، باختصار می‌نویسم. چون مشغول نوشتن وفرستادن روزنامهٔ خود هستم که فردا صبح بدست شما می‌رسد. من باهمسرم آمادهٔ سفر به سویس هستم . کاغذی بمن رسیده و خوشوقت شدم . می گویم ای فرزندان مشرق وای دوستداران علوم وفنون مرا درستایش حبیب (آنتون) ملامت نکید . چون این مطلب راکه نوشتم باجمال الدین مشورت کردم . او بمن گفته‌است که بشما چه جوابی بدهم واین جواب شما رامسرورمی کند . اما درخصوص هم‌وطنان تو عبارتی که گفتم این سرزنش از باب مزاج است. قیمت قاموس را برای من بنویس . ازوهبی وجمال محبت مرانسبت بخودت بپرس .

سوم- مکتوبات ترکی

۲۳۵- اغوب (مهر) ناظر خزانهٔ خاصهٔ شاهانه بطور محرمانه از استانبول به لندن خطاب به ابراهیم بیک مویلحی مورخ ۲۸ شباط (فوریه) ۱۳۰۰ (ورود به لندن ۱۸ مارس ۱۸۸۵) : یک قطعه چک بالغ برپنجاه لیرهٔ انگلیسی که شعبه بانک عثمانی درلندن می‌پردازدمربوط به شما لفاً ارسال‌شد. ارادهٔ باب عالی آنست که باوصول این پنجاه لیره فوراًحرکت کنید واین موضوع کاملا محرمانه است. . . .

۲۳۶- سیدحسن (مهر) ابتدای نامه پاره شده است و نام مخاطب معلوم نیست . مورخ ۷ شباط ۱۲۸۶ (غرهٔ ذی‌الحجهٔ ۱۲۸۷) : سید جمال‌الدین که از اعضای سابق مجلس معارف عمومی و ازمردم افغانستان است چون بنابرامر شاهانه منعزل شده است می‌خواهد به حج برود وسیاحتی کند. بنابرین قصد عزیمت به آن حدود را دارد. سومی الیه شایان التفات است ودرایت و کمال‌خود را ظاهرخواهد ساخت . درحق او ازهیچ چیز دریغ نباید کرد . پس از ورود باید به حضورامیر مشرف شود و در حق او مساعدت کنند . تمنای مخصوص آنکه اورا ممنون ومسرورسازید .

۲۳۷- ریاض، بدون تاریخ باخطاب «مولانای معظم»: بواسطهٔ تغیرهواو کسالت مزاج چندروزی است که منحرف المزاج شده‌ام وبناچار گوشه گرفته‌ام وبدینوسیله به عرض تشکر مبادرت‌می ورزد.

۲۳۸- علی شفقتی خطاب به سید از رم به پاریس مورخ ۱۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ (مهر پاکت ۱٤

آوریل ۱۸۸٤) : فقط شمارهٔ چهارم عروة الوثقی‌را دیده‌ام . دیگرشماره‌های آن‌نیز قطعاً بهمین طرز است . بهمین‌جهت عاجزانه تبریک میگویم . علت عدم مخابره را پس از آنکه هشت تا ده روز دیگرخدمت رسیدم به عرض‌خواهم رسانیدوامید عفو خواهم داشت .

۲۳۹- ایضاً ازو خطاب به سید ازلندن به پاریس‌مورخ ١٤ مه ١٨٨٤: ازموقعی که به‌لندن آمده‌ام ملاحظهٔ آنکه هرروزه قصدآمدن به پاریس راداشته‌ام نامه‌ای ننوشته‌ام . علت تأخیر درحرکت احوال بحرانی اینجاست زیرا درانتظار نتیجه‌ای هستم.تاچند روزدیگربه پاریس‌حرکت می کنم شمارا خواهم دید.

۲۴۰- ایضاً ازو کارت ویزیت برای خدا حافظی در موقعی که از پاریس به لندن میرفته : عصر امروزبه لندن حرکت می کنم.

۲۴۱ـ محمدنورالدین (مهر) مورخ ۲۰/؟/۹۱ ازمکه : لایقرأست وازفحوای آن برمی‌آید که‌فقط دراظهار خلوص‌وعرض‌ارادت وسلام است .

چهارم - نامه‌های اروپائی‌و کارتهای ویزیت

الف ـ نامه‌های معشوقهٔ سید

۲۴۲- مکتوب فرانسه بامضای Kathi[1] مورخ ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ از پاریس به لندن خطاب به سید به نشانی :

Sir Willfrid Blunt
10, James Str.
Buckingham Gate

(تصویرهای ۱۴۱ تا۱۴۴)

این‌نامه بانضمام دوعکس‌ازهمان زن است که یکی‌دروین‌ودیگری در فرانکفورت گرفته شده‌است .

(تصویرهای ۱۴۵ و۱۴۶)

۱- روی‌دوپاکتی که ازین نامه‌ها باقی‌مانده است فرستنده نام‌خانوادگی‌خود را مادام Dreesen نوشته است . این زن سید را درنامه‌های خود Din و Mon cher Din خطاب می کند و از مطالب آنها برمی‌آید که معشوقهٔ سید بوده است .

۲۴۳- ایضاً ازو از پاریس به لندن مورخ ۲ سپتامبر ۱۸۸۵.

۲۴۴- ایضاً ازو ازلندن به بوشهر مورخ ٤ ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر.

۲۴۵- ایضاً ازو ازلندن به بوشهر مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر[۱].

ب - نامه‌های دیگران

۲۴۶- تلگرام بزبان فرانسه از پاریس، مورخ ۷ دسامبر ۱۸۸۳ ازطرف Henri Rochefort روزنامه نویس ومرد سیاسی فرانسوی درخصوص ارسال دنبالهٔ مطلب راجع به مهدی. . .

۲۴۷- مکتوب محرمانه بزبان فرانسه از قاهره (بانشانی Chepherds) خطاب به Emile Rochet مورخ ۱۸ دسامبر ۱۸۸۳ محتوی بر اطلاعاتی درخصوص اوضاع سیاسی ومالی ونظامی مصر وفعالیتهای مصریان وحوادث سودان و مهدی (بامضای لایقرأ).

۲۴۸- ایضاً مکتوب فرانسه از اسوان مورخ ۷ فوریه ۱۸۸٤ خطاب به E. Rochet (پاکت) درباب اوضاع سیاسی مصر واعراب.

۲۴۹- تلگرام از Pera به لندن مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۵ باعبارت Bonne augure (ظاهراً از معشوقه است).

۲۵۰- تلگرام از پاریس به لندن مورخ ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ به مضمون «امروز پنجشنبه بااولین ترن به لندن حرکت می کنم» (ظاهراً ازمعشوقه است).

۲۵۱- نامهٔ بدون تاریخ و بدون امضا (ممکن است مکتوب ناتمامی باشد) . از مطالب آن برمی‌آید که از خود سید است (یعنی دیگری از زبان او به فرانسه تحریر کرده است) . درآن اشاره ازشش سال توقف در مصرشده است وحاوی اطلاعاتی درباب حوادث سودان و مهدی وآشنایی باوست .

۲۵۲- کارت ویزیت F. H. Jeanmaire مبنی براعلام وقت ملاقات باویکتورهوگو.

(تصویر شماره ۱۴۷ و ۱۴۸)

۲۵۳- مقاله به فرانسه درباب مهدی وسقوط خرطوم بدست سودانیها (سه ورق) .

---

۱ - این دونامهٔ اخیر که برای سید به بوشهر ارسال‌شده بوده است سربسته بود ومعلوم می‌شود سید آنهارا اصلا بازنکرده بوده است .

ج- کارتهای ویزیت

-۲۵۴ Ahmed Riza Bey (احمدرضا بیک محصل مدرسهٔ اگرونومیک)
-۲۵۵ Ali Chefkaty (علی شفقتی)
-۲۵۶ Baird, Alexander
-۲۵۷ Bargigli(Mme de-)
-۲۵۸ Béghian, Haïgazn (محصل مدرسهٔ اگرونومیک)
-۲۵۹ Billing (Le Baron de-)(شارژدافر فرانسه)
-۲۶۰ Blunt, Lady Ann Isabella
-۲۶۱ Campbell, George
-۲۶۲ Cattauie, Elie M. (الی قطاوی)
-۲۶۳ Cygne(Le-), Emile
-۲۶۴ Davids, B. A. (University Calcutta)
-۲۶۵ Deloncle, Engène
-۲۶۶ Deloncle, François
-۲۶۷ Dieulafoy ,Marcel
-۲۶۸ Ditson, G. Leighton
-۲۶۹ Dulac, Hippolyte
-۲۷۰ Faris, Selim (سلیم فارس)
-۲۷۱ Gabet, G.
-۲۷۲ Ganem, J. (Débat جلیل غانم ، مدیر)
-۲۷۳ Ghantuz Cubbe, Le Marquis Antoine de-
-۲۷۴ Giacometti, G.
-۲۷۵ d'Hanens, Eugène
-۲۷۶ Hani, Nassralla (نصرالله حانی- بیروت)
-۲۷۷ Kazimirski, A. de Biberstein
-۲۷۸ Kouri, Nooman (نعمان خوری)
-۲۷۹ Libmond - Sindek

-۲۸۰ Lurion, Faust

-۲۸۱ Malvin, Mme
23, Rue Vignon, Paris (Appartements et Chambres Meublés)
[نشانی منزل اول سید در پاریس]

-۲۸۲

-۲۸۳ Michalla, Selim (سلیم مخلع)

-۲۸۴ Morsier, Mme E. de-

-۲۸۵ Negrier, Mme.

-۲۸۶ Saint John-Brenon, Edward

-۲۸۷ Sauaya, Dionisio

-۲۸۸ Sciaguri, Ibrahim (Alessandria)

-۲۸۹ Schamcham, S. (Paris)

-۲۹۰ Snow, Colonel Bereg

-۲۹۱ Sursock, Georges D.

-۲۹۲ Tabet, Paola (Roma)

-۲۹۳ Thomas, N. (نقولا توما محرر جریدة مرآة الشرق ومدیرسیاستها)

-۲۹۴ Thurman, Dr. Renaud

Wacayama, G. (مهندس نیروی دریائی ژاپن عضو هیأت مأموراروپا)

ح - مدارك مختلف

۲۹۵- تذكرهٔ مرور از باش شهبندريهٔ دولت عليهٔ ايران در مصر بشمارهٔ ۱۵۹ مورخ شنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۲۸۸ برای مسافرت به استانبول .

(تصویر ۱۴۹)

۲۹۶- تذكرهٔ مرور از قنسولگری ايران در وين بشمارهٔ ۳۲۰ مورخ ۱۸۸۹ برای مسافرت به روسيه .

(تصوير ۱۵۰ تا ۱۵۳)

۲۹۷- عكس نيمتنه ازسيد .

(تصوير ۱۵۴)

۲۹۸- عكس نشسته ازسيد (اين عكس تاكنون ديده نشده است) .

(تصوير ۱۵۵)

۲۹۹- عكس نشسته كه درطهران انداخته شده (دو نسخه)، روی يكی از آنها بخط حاج محمد حسن امين الضرب (ظاهراً) نوشته شده: « عين الانسان و انسان العين سيدنا ومولانا حاج سيد جمال الدين الحسينی اطال الله بقائه ۱۳۰۳ » .

(تصوير ۱۵۷)

۳۰۰- عكس نشسته كه درطهران انداخته شده .

(تصوير ۱۵۶)

۳۰۱- مكتوب بانك Anglo - Eyptian Banking Co. مورخ ۷ اوت ۱۸۸۳ در پاريس : بنابردستور . . . بيروت از بابت حساب عارف ۲۵۳ فرانك ارسال شد .

۳۰۲- صورت كتب مورخ اول شهر رمضان ۱۳۰۳ (ظاهراً از بوشهر) راجع به شش صندوق كتاب كه به طهران حمل شده :

صندوق اول ۹۵ جلد ، صندوق دوم ۱۴۰ جلد ، صندوق سوم ۶۴ جلد ، صندوق چهارم ۱۱۱ جلد ، صندوق پنجم ۱۰۲ جلد و ۲۴ جزء جريدهٔ عسكريه ، صندوق ششم ۶۴ جلد ، جمعاً ۵۴۹ جلد .

۳۰۳- ورقهٔ «ضبطیهٔ مصر» مورخ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۰ ارسالی به پاریس تحت عنوان «صورة ـ الشهادة المعتاد من الضبطیة مصر لابی تراب افندی بارسال عفش حضرة السید جمال ـ الدین افندی الافغانی الی السید عبدالنبی صفر به مدینة بوشهر» مشعر براینکه عفش سید درهفت بسته ازطریق سوئز به بوشهر حمل شده است. [محمولات مذکور درسال ۱۳۰۰ به بندر بوشهر فرستاده شده و در سال ۱۳۰۳ که سید به بوشهر وارد شده است درآنجا بوده است].

۳۰۴- سواد ورقهٔ شمارهٔ قبل.

۳۰۵- منظومهٔ عربی اثر رزق‌الله بن حسون دربارهٔ «قرص» که به جنرال حسین تونسی ارسال شده بوده است، مورخ ۱۰ کانون ۱۸۷۷ (۸ صفحه).

۳۰۶- نسخهٔ دوا.

۳۰۷- نسخهٔ دوا مورخ ۲ فوریهٔ ۱۸۷۹ در قاهره.

۳۰۸- صورت عریضهٔ عربی شیخ محمد عبده ومحمد شوباشی از پاریس به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۸۴ (ظاهراً ۱۸۸۳ درست است) به پرنس حلیم پاشا به استانبول و سواد جواب او مورخ ۱۷ فوریهٔ ۱۸۸۴ به شیخ محمد عبده به پاریس و ایضاً سواد رد جواب از شیخ محمد عبده ومحمد شوباشی از پاریس مورخ ۳۱ اوت ۱۸۸۴ از پاریس به حلیم پاشا (این سوادها بخط وتسجیل محمد المویلحی است).

۳۰۹- چند عبارت عربی درالوهیت بخط سید جمال الدین، آغاز: «الله هو مصباح النور...».

۳۱۰- عبارات عربی بخط سید، ظاهراً سواد مکتوبی است؛ آغاز: «الی حضرت الصدیق الصدیق الرفیق الرفیق...»، سفارشنامه‌ای است درباب شیخ موسی افغانی.

۳۱۱- ابیاتی چند عربی بخط سید، آغاز: «تعالی بنا نستبدل الصحو بالسکر...».

۳۱۲- چند عبارت عربی درمنطق.

۳۱۳- صورت کتب بخط مصری (سه ورق).

۳۱۴- فوق العادهٔ روزنامهٔ بصیرت (ترکی) مورخ جمادی الثانیه ۱۲۸۷ که در پشت و روی آن یک عبارت ودو بیت عربی بخط سید دیده می‌شود. درپشت همین ورقه مهر «عبده ابوتراب» نیزهست.

۳۱۵- چند جملهٔ دعائی و سه بیت از مثنوی بخط سید که ظاهراً مقدمهٔ مکتوبی است، آغاز: «بسم الله العطوف الرؤف...».

۳۱۶- قبض وصول مبلغ ده لیرهٔ فرانسوی بامضای چند نفر (بیروت ۱۸۷۹).

۳۱۷- پاکت خطاب به سید محتوی یک ورقهٔ دعوت نامهٔ چاپی عروسی بامضای حکیم اجی - سواری غردیا (بامهرمحمد) ظاهرآدرمصر، مورخ صفر۱۲۹۶.

۳۱۸- مکتوب عربی ادارهٔ پست مصر (قاهره) مورخ ۶ مه۱۸۸٤ دائر برتوقیف نسخ عروة - الوثقی.

۳۱۹- ورقهٔ چاپی ترکی مورخ ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۹۶ باعنوان «عدلیه ناظری‌سعیدپاشایه».

۳۲۰- چهاربیت عربی بخط محمدامین‌الالایلی دردعوت ازسید، مورخ۱۲۹۶.

۳۲۱- اعلان چاپی کتب موجود در کتابفروشی‌حبیب افندی (اسکندریه).

۳۲۲- پاسبورت بزبان فرانسوی از سفارت عثمانی درلندن مورخ ۸۵/۳/۲۳ بنام محمد صبری افندی.

۳۲۳- یک بیت عربی بخط خوش‌ثلث بامضای محمدالمویلحی مورخ ۱۲۹۵، شعراینست:

قد اقبل العام الجدید فارخوا عاماً جمال الدین فیه معضده

۱۲۹۵

۳۲۴- ورقه‌ای که روی آن بخط ناخنی محمد مویلحی مصراع دوم بیت مذکور در فوق بخط نستعلیق کتابت شده است.

۳۲۵- صورت حساب خیاطی درلندن مورخ ۳ فوریه۱۸۷۳.

۳۲۶- آمار «نظارة‌الداخلیة الجلیلة» در بیان واردات تجارت مصر مورخ ۱۸۷۸ (چهارورق).

۳۲۷- سه ورقهٔ چاپی بامضای G. Cipri (نام آژانس‌مالی درلندن وبروکسل‌وپاریس) دربارهٔ راه آهن اروپا ومصروتونس‌وهند (مورخ۱۸۸٤).

۳۲۸- سه ورقهٔ چاپی‌انگلیسی درمعرفی سه کتاب ازآثار M. Mull دربارهٔ بهشت گمشده، هملت وهند، (پاکت‌آن مورخ ۲۰ اکتبر ۱۸۸۵ و به آدرس لندن سید است).

۳۲۹- مکتوب چاپی بزبان فرانسه به امضای R. Debond مدیر Institution Debond درقاهره دردعوت برای حضور درجلسهٔ امتحان.

۳۳۰- جزوهٔ محتوی اشعارطرزی افغان بخط نستعلیق‌خوش(۸ورق).

۳۳۱- غزل ورباعی ازطرزی افغان.

۳۳۲- فهرست چاپی کتبی که در کتابخانهٔ خدیویه فروخته می‌شده در چهارورق (پشت صفحهٔ آخرآن چند عبارت عربی بخط سید درمنطق‌نوشته شده است).

۳۳۳- خط خوش‌نستعلیق شکستهٔ دخترحکیم ریحان مورخ سالهای ۱۳۰۳ قمری.

۳۳۴- ایضاً .

۳۳۵- ایضاً .

۳۳۶- ایضاً .

۳۳۷- ایضاً [۱].

۳۳۸- هذه مقالةلطیفة علی یدقابلها حسن احمد قاسم الحسنی الحنفی .

۱ـ نگاه کنید به سند شمارهٔ ۱۱۹ و حاشیه صفحهٔ ۳۱ همین کتاب .

ط ـ روزنامه‌ها[1]

۳۳۹- دورهٔ «عروة الوثقی» (شماره‌های ۷ و ۱٤ نیست وازشمارهٔ ۱۳ یک نسخه ، شمارهٔ ۱۷ سه نسخه، وشمارهٔ ۱۸ دونسخه اضافه است).

۳٤۰- شمارهٔ ٦٦ سال‌دوم ، مورخ ۸ فوریه ۱۸۸۳ روزنامهٔ «البصیر» چاپ پاریس که مکتوبی ازسید درآن‌چاپ شده است .

۳٤۱- شمارهٔ ۱٤ سال‌دوم‌مورخ سوم‌آوریل ۱۸۸٤ روزنامهٔ «شرف‌الاخباربهار» (کلکته ، ظ) محتوی برمقاله‌ای دربارهٔ سید .

۳٤۲- شمارهٔ ۳٦ سال اول مورخ ۱٦ مهٔ ۱۸۸۵ روزنامهٔ La Correspondance Parisienne نشریهٔ جمهوریخواهان مستقل‌چاپ پاریس‌محتوی برخبر کنفراس‌مادام Paschkoff دربارهٔ افغانستان که در ضمن آن از سید و فعالیت او دربارهٔ اتحاد اسلام صحبت کرده است.

۳٤۳- شمارهٔ ۳۸ سال اول مورخ ۲۰ مه ۱۸۸۵ همان روزنامه محتوی برمصاحبهٔ سه ساعتهٔ مدیر روزنامه باسیدجمال.

(تصویر شمارهٔ ۱۵۷ تا ۱٦۳)

---

۱ ـ آن روزنامه‌هایی دراینجا معرفی‌شده‌است که محتوی برآثار یا اخبارسیدست .

ی ـ اشعار سید

(منقول از دفتراول - سند شمارهٔ ۱)

غزل

عهد کردم گرازین ورطهٔ غم جان ببرم — یکسره سر به در درگه جانان ببرم

پای کوبان[و]غزل‌خوان به‌دوصدوجد وطرب — خویشتن رابه دردوست به قربان ببرم

سینهٔ خویش کنم چاك[و] گریزان ودوان — عرض خود را به درآصف دوران ببرم

گربخارا بروم ، کی‌رهم ازبیم هلاك — نیم جانیست خدا راکه به‌آسان ببرم

گرچه ره پرخطر و منزل مقصود بعید — جان ازین بادیه باهمت نیکان ببرم

سوخت جان ونیم ازدیو و دد ایرانی — رخت بربندم از[ین] ملک وبه توران ببرم

بروم خسته و رنجور و فکار وغمگین — داد با تختگه حضرت سلطان ببرم

گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم — شکوهٔ این دل صد پاره به یزدان ببرم

ای یار پری چهرهٔ من درتو وفانیست — ما رازتوزین بیش دگرتاب جفا نیست

این حب تو دائم که کشد عاقبم زار — دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

یارنگاری من از چهره برافکنده نقاب — مه[و]خورشیدشد ازپرتورویش به‌حجاب

پای کوبان‌وغزل[خوان]چوبه بازار آمد — ای بساعاشق دل‌داده که‌شدمست خراب

عشق بورزید که عشق عاقبت — رهبر هر پیر و جوان می‌شود

عاشق ازین پردهٔ غبرا دوان — تا به جنان دست زنان می‌شود

عشق چو[۱] غالب شود اندر مزاج — راز نهانیت عیان می‌شود

عشق چو[۱] برکرد سراز خانها (؟) — عقل سراسیمه نهان می‌شود

عشق کند جلوه به هر صورتی — گاه جسد گاه روان می‌شود

هست نهان عشق به هر ذره‌ای — زان همه دم در جولان می‌شود

زمزمهٔ عشق چو بر جان رسد — جان به تن ، اندر هیجان می‌شود

صخره اگر بشنود این زمزمه — جزو به جزوش همه جان می‌شود

---

۱ ـ اصل : چه

آتش عشق ار فتد اندر خیال رقص کنان در سیران می‌شود
سوزش عشق آید اندر نهان شورش عشاق از آن می‌شود
شورش من زعشق نهانی بود زان همه دم در غلیان می‌شود
پشه اگر عشق بورزد دمی همچو یکی پیل دمان می‌شود
عشق **بخارا** کشدم سو به سو جانم از آن در طیران می‌شود
تختگه عشق بود آن دیار عشق ازآن سوی وزان می‌شود
گر به **بخارا** بروم کی رهم این مرض آخر یرقان می‌شود
گر روم ، از درد غم آسوده‌ام ورنه همینم خفقان می‌شود
هر که دمی سوی **بخارا** گذشت تا به ابد دل نگران می‌شود
هر که بود پیشهٔ او عاشقی خوش دل از اینجا به جنان می‌شود

ساقی نامه

مغنی بیا لحن نو ساز کن زنو داستان خوش آغاز کن
بگو سر- های جهان کهن بیان کن رموز نهان و علن
زآغاز وانجام بر گو نخست رموز عیان و نهان گو درست
باهنگ خوش سر- هستی سرای به قانون نو اندرین دردرآی
الا چند در پرده مانی نهان بیا بادف و چنگ برگو عیان
زبالا وپستی ، زظلمت زنور زروز ازل تا به یوم نشور
یکایک به تار[و] به طنبورفاش بیان کن الاچنداز این ارتعاش
بیانی کن ازعشق وزعاشقی بگوشرحی ازشوق وز شائقی
که عاشق که معشوق عشق ازچه خاست جهان ازچه شدوزچه اکنون بپاست
گه ازپست آغاز و گه ازعلاء ز غبرا بگو نکته‌ها در سماء
بگوشمه ای ازنفوس و عقول بیانی که مدهوش گردد غفول
بوحدت چو[۱] آئی چنان گوسخن که نشنیده باشد کس اندر زمن
. . . . . . تاری از زلف تار پس آنگه بگوسر- وحدت به تار
بده ساقی آن آتشین آب را بساغر بریز آن می ناب را

۱- اصل : چه

شراب کهن ده که پژمرده‌ام   ازین دیر فانی دل افسرده‌ام
بده باده چندان که مستم کنی   زخود بیخود و می پرستم کنی
چو بخشیم از آن تلخ شیرین مذاق   کشم رخت ازین ورطه تا هفت طاق
چو[۱] مستم کنی ساز هو هو کنم   چو[۱] دیوانه آغاز کو کو کنم
بیان سازم اسرار بالا و پست   بگویم رموز نهان هرچه هست
همه سرّ وحدت بگویم عیان   که مدهوش گردد عقول جهان
زاعیان وصورت زهر گون فنون   بیان سازمت فاش با ارغنون
اگر چرخ با ما شود در ستیز   برو جرعه‌ای بادهٔ تلخ ریز
شود بیهوش رفته اندر خمار   از آن پس و گرماند او برقرار
چه باك اربود گیتی از ما به تنگ   که افضال جودش به ما هست تنگ
مرا می ده ای ساقی نیک رو   به می نامم از لوح هستی بشو
زجمشید و دارا بجز نام نیست   درین دیر جز تلخیت کام نیست
مده جز طرب ره در اندیشه‌ات   بجز می پرستی مکن پیشه‌ات
نگاری بدست آر سیمین بدن   غزل خوان وخندان وشیرین سخن
دگر جامی از می، دگر چنگ و تار   دگر گلبنی و لب جویبار
گهی دست بر تار و گه زلف یار   گهی مست مست و گهی هوشیار
به من نیز از آن تلخ یاقوت فام   خدا را تو جامی بده ای همام
می‌ام ده که اندوه یاران پار   ربودست صبر و توان [و] قرار
چو[۱] می نوشم آسایم ازهر غمی   شوم بیهوش و فارغ از عالمی
ز می می‌توان راه بالا سپرد   به می می‌توان ظلمت از دل سترد
ز می می‌توان کرد خرق حجب   که حاجت نباشد به جمع کتب
ز می احمد افلاك را کرده طی   به اسرار علوی ز می برده پی
دل آهنگ دیوانگی ساز کرد   ز نو ناله و گریه آغاز کرد
به یاد آمدش نجد و یاران نجد   چو[۱] آن اشتر مست آمد به وجد
خدا را عنان دل از دست شد   دگر باره شیدا و سرمست شد
گه آهنگ بطحا کند گه عراق   کشد نالهٔ سوزناك از فراق

۱- اصل : چه

گهی چون شترساز عف عف کند | چو دیوانگان افتد و کف کند
به ساقی بگو کی فدای تو جان | علاج چنین دل به می می‌توان
مرا آنقدر باده در حلق ریز | که بیخود فتم تا دم رستخیز
کشم رخت ازین سر به ملک عدم | چو[1] آنجا رسم طبل مستی زنم
زنم در عدم کوس شاهنشهی | به بند اندر آرم زمه تا سهی
جهانی بسوزانم ای محتشم | بدین لوح مستی قلم در کشم
بده ساقی آن راحت روح را | بده ساقی آن گنج مفتوح را
میم ده به آواز چنگ و رباب | به می وارهانم ازین پیچ و تاب
دو جامی از آن بادهٔ سالخورد | که براصل بودش کسی پی نبرد
به من ده که بس زار وافتاده‌ام | دل افکار و مستسقی باده‌ام
اگر حاجتم[2] را نسازی روا | به کوی سبو کش برم التجا
به میخانه آیم کنم صد فغان | زنم دست بردامن این و آن
گهی ناله و گاه زاری کنم | گهی دست حسرت بر سر زنم
خدا را به من ساقیا باده ده | دو صد جام زرینم آماده ده
میم ده که غم بار لشکر کشید | دگر جامهٔ طاقت از هم درید
مرا آتش عشق اندر دل است | مرا پای دل زعشق اندر گل است
ز می ساتکین را تو لبریز کن | از آن آتشین ، آتشم تیز کن
به می بیش کن شور دیوانه را | به آتش در انداز پروانه را
مرا ره دگر باره از دست شد | دگر بار دل گرم و سرمست شد
خراباتیان را ز من ده سلام | که دل بازبگرفت از کف زمام
پریشان و شیدا و دیوانه شد | زکعبه دوان تا به میخانه شد
دگر باره مستانه[3] زنار بست | به دیرمغان رفت وآنجا نشست
دلم را به می ساقیا چاره کن | کرم کن به تیغیش صد پاره کن
خرابات را ره پدیدار نیست | ندانم مرا راهبردار کیست
بشو ساقی از بهر حق رهبرم | به جامی ازین درد غم واخرم
مرا تا خرابات شو راهبر | به باده خرابم کن آنگه ببر

۱- اصل : چه	۲- اصل : حاتم	۳- اصل : مستان

ززهد و زطامات پاکم بکن | ببر تا خرابات خاکم بکن
کجا شوق باده به سر داشتم | کی از ذوق مستی خبر داشتم
مرا می پرستی بیاموختی | در آخر ز هجران می سوختی
چشاندیم زان بادهٔ خوشگوار | نهادیم ازآن [می] به رنج خمار
زرنج خمارم به می وارهان | به می وارهانم ز رنج نهان
بیا ساقی ای مونس جان من | شفابخش هر درد پنهان من
مرا ساقیا چشم بردست تست | که جام وصراحی‌می مست‌تست
چشاندی به می‌جرعه‌ها درنهان | ازآن‌پس به‌می‌مست کردی‌جهان
خوش‌آنگه شوم‌مست‌ازروی‌تو | گهی مست از باده گه مست تو
ببخشم دگرباره جامی شراب | بسازم به یک‌جرعه‌مست‌وخراب
چو مستم کنی تا به میخانه بر | مرا تا به میخانه مستانه بر
روم تا به میخانه خندان وشاد | دهم‌ملک‌هستی به یک‌جرعه‌باد
به فرق فریدون نهم پا ز ناز | نهم سر بر آن آستان از نیاز
زعالم کشم‌دست وزهرچه هست | کنم خدمت‌ازبهرعوران مست
دگر باره رقص جوانی کنم | در آن بزم عیش نهانی کنم
دگر باره شستی به تار آورم | همه پیر و برنا به کار آورم
به صد کوشش آموختم فن تار | که این‌فن‌خوش‌آخرآیدبه‌کار
ازین‌بزم‌خوش‌تر دگردر کجاست | درین بزم شاهان عالم گداست
همه بذله گویان ، همه سرخ‌رو | همه سرو قدان همه مشک مو
کشم‌دست برتارازچپ وراست | عراق عرب پویم از راه راست
حجاز[و]حسینی‌زنم گاه[و]راك | کنم پردهٔ چنگیان چاك چاك
به زنگوله‌وچپ[و]شهنازوشور | همه بزمگه را در آرم به شور
دلم باز دیوانگی سازکرد | کجائی کجائی دل آغازکرد
زمستی گذشت‌وزهرعیش‌ونوش | زهجران ساقی درآمد به جوش
همی گویدم دل که آن ماه‌کو | نخواهم می و ساغرآن شاه‌کو

به بند زلف توای مه چنان گرفتارم | که تابه حشرزبندت مراخلاصی‌نیست
سر نیاز من و آستان پیر مغان | که درجهان بجزاینم‌ذ گرمناصی‌نیست

بادهٔ مردم چه مستی بخشدت — مست باید شد به جام خویشتن

بیانک سحر و شعرک حکمةٌ — کلامک دُرّ و علمک نافع[1]

کتابک بحر و قولک جوهر — و امرک حکم و سیفک قاطع[2]

ردائک فضل و تاجک غرة — عبائک فخر و حکمک نافذ

و کفک جواد و عزمک ثابت — و عقلک دراك و فکرك حائذ

تخلقت بالخلق العظیم المکرم — وتوجت بالعلم الجلیل و بالفضل

فانت احق الناس قدراً و مرتبةً — لشغل الامارة و الحکم بالعدل

بلغت نهایات العلی فی القبائل — وفزت لغایات النهی والفضائل

و اعطاك تاج الفخر رب البریة — واوهب فضلاً مثل فضل الاوائل

چند باشی مبتلای خویشتن — آفت جان و بلای خویشتن

جهد کن زین بندگی آزاد شو — تا که خود باشی خدای خویشتن

الا ای دولت طالع که قدر وقت میدانی — گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال — با که گویم که درین پرده چها می بینم

(منقول از دفتر سوم- سند شمارهٔ ۳)

درمدح حضرت رشیدی پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد

بختم زسر برفت ونگا[ر] از کنار هم — تابم دگر نماند ونه صبر وقرار هم

ازصبح تابه شام وزشب تادم سحر — باچرخ در ستیزه و باروزگار هم

گردید در مذاق من از صبر تلخ تر — شیرین لبان روم و می خوشگوار هم

کومونسی که شرح دهم ز آنچه می کشم — از دهر دون وزین فلک کج مدار هم

کردم جدا به کج روی و کینه پروری — از دوستان جانی وملک و دیار هم

باب فرح بروی من خسته بسته شد — روز و شبم به آه شد و انتظار هم

۱ـ مصراع دوم را بصورت « ونثرك اعجاز ونظمك ساطع » عوض کرده است.

۲ـ عطائك موفور و کفك باذل — ورایك الهام و سیفك قاطع

جانم زمی تهی شد و بزمم زچنگ و رود | کاخم زساقیان و بت غمگسار هم
آخر بترس ای فلک کج رو از خدا | وزعدل وداد حضرت دولت مدار هم
آنکس که برگزید خدایش برای خویش | و ز بهر نظم ملک خداوندگار هم
آن گوهر محیط هنر پروری و داد | و آن آفتاب برج جلال [و] وقار هم
بحرعلوم و کان خرد معدن وداد | غوث امم غیاث ذوی الاقتدار هم
در منهج رشاد و طریق سداد و عدل | مقبول خاص و پادشه و کردار هم
رشدی ورا لقب[1] زخداوندگار شد | بادا سعادتش ز یمین و یسار هم
ای آسمان فیض و سخا و سحاب جود | برخاك رشحه‌ای ز عطوفت ببار هم
ذرات را وجود چو از بحر جود تست | از روی لطف چشم ز من برمدار هم
رومی درین ولا به تولای حضرتت | دارد امید عز و دگر افتخار هم

۱- اصل: لغب.

قسمت دوم

اسناد خانوادهٔ امین‌الضرب

الف - تقریرات سیدجمال به خط محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

ب - مکتوبهای سیدجمال‌الدین

۱ - به حاج محمدحسن امین دارالضرب

۲ - به محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

۳ - به آقا محمدجواد اصفهانی (مقیم مسکو)

۴ - به ملاعلی عرب (مقیم کرمانشاه)

۵ - پاکتهای خالی

ج - مکتوبهای اشخاص راجع به سید

۱ - آقا محمد جواد اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن در مسکو

۲ - حاج محمدحسن امین دارالضرب

۳ - محمد حسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

۴ - میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف اصفهانی (از مسکو)

۵ - آقا شیخ محمد حسن (مقیم قم)

۶ - میرزا جعفرخان (برادر حاجی سیاح)

۷ - حاجی میرزا خلیل اصفهانی

۸ - آقا محمدعلی اصفهانی (از کرمانشاه)

۹ - ملاعلی عرب (از کرمانشاه)

۱۰ - امین‌السلطان

۱۱ - حاجی سیاح

۱۲ - متفرقه

د - دفاتر کوپیه (سواد مکاتیب امین‌الضرب به سیدجمال‌الدین و مکاتیب راجع باو)

ه - نقل از «یادگار زندگانی» و تکفیرنامهٔ چاپی

الف - تقریرات سید جمال الدین در طهران

مطالبی است که در دوران اقامت سید درخانهٔ امین الضرب ، از طرف سید گفته شده‌و محمد حسین آقاامین الضرب ثانی آنها را بخط خود نوشته‌است . گاهی فارسی اصل‌است و گاه عربی . فارسی‌ها در تطبیقی که شد بشرح زیرست و همانهاست که میرزا لطف‌الله در «مقالات جمالیه» بطبع رسانیده است .

۱) مسودهٔ متن فارسی مقالات (۸ ورق) . پشت بعضی از آنها عربی‌هم دارد. روی بعضی از آنها نوشته « مقالهٔ فارسی‌است که انشاءالله باید اورا عربی نماید» و اوراق عربی مقاله (۶ ورق) .

۲) پاکنویس اول مقالات و یادداشتها بعربی که نامنظم است (۲۸ ورق) .

۳) پاکنویس دوم مقالات و یادداشتها در ۷۷ صفحه و ناتمام که از اول الی صفحهٔ ۱۶ شرح حوادث آن روزانهٔ عادی‌ست و صفحات ۱۶ و ۱۷ مقاله مانندی است که شاید املاء سید باشد . دنبالهٔ اوراق بشرح زیرست :

ص ۲۲- مقالة فی بیان عیش

ص ۲۴- طبایع الکلاب والقطط

ص ۲۶- ضلال الانسان

ص ۲۸- قصة الزاهد والسلطان

ص ۲۹- حکایت ، نقل از تلماك

ص ۳۱- مقالة منازعة العلم والجهل

ص ۳۳- استیزار السلطان

ص ۳۵- فی بیان التجارة

ص ۳۶- مقالة النوم

ص ۳۸- الغفله عن حالنا

ص ۳۹- مقالة العلما

ص ۴۱- سبب تطرق الفساد فی الاخلاق

ص ۴۴- مقالة النصحیة

ص ٤٥- فی بیان الغیرة

ص ٤٧-فی بیان الظلم

ص ٤٩- مقالة لزوم تربیة البنات

ص ٥١- شقاء الانسان فی حیاة الدنیا

ص ٥٢- مقالة شعر شاعر

ص ٥٤- (مقالهٔ بدون عنوان)

ص ٥٨- الکبر و العجب

ص ٦٠- الجاهل

ص ٦٢- ماهذه الغیوم ... (درسر - ص ١٥٧ مقالات جمالیه)

ص ٦٤- ایها الرضیع ... الی آخر.

(برای نمونه سه قطعه از آنها عکس برداری وچاپ شد)

(تصاویر ۱۶۴ تا ۱٦٦)

ب - مکتوبهای سیدجمال الدین

اول - خطاب به حاج محمدحسن امین دار الضرب(۱)

۱- مکتوب عربی ازحضرت عبدالعظیم درسؤال ازینکه آیامنزل برای اواجاره شده است یاخیر؟(حدود ۳ ربیع الاول ۱۳۰۳) (تصویر ۱۶۷)

۲- از مسکو ۲۰ ژوئیه ۲۸/۱۸۸۷ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۶۸ و ۱۶۹)

۳- « « ۱۴ اوت ۲۴/۱۸۸۷ ذی القعدهٔ ۱۳۰۴ (تصویر ۱۷۰ و ۱۷۱)

۴- ازپطرزبورغ ۹ فوریه ۲۶/۱۸۸۸ جمادی الاولی ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۲ تا ۱۷۴)

۵- « « ۳۰ آوریل ۱۸/۱۸۸۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۵ و ۱۷۶)

۶- « « ۱۰ ژوئیه ۱/۱۸۸۸ ذی القعده ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۷ و ۱۷۸)

۷- « « ۵ سپتامبر ۲۸/۱۸۸۸ ذی الحجه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۹)

۸- « « ۳ نوامبر ۲۷/۱۸۸۸ صفر ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۰)

۹- « « ۱ ژانویه ۲۸/۱۸۸۹ ربیع الثانی ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۴)

۱۰- « « ۲۷ مارس ۲۵/۱۸۸۹ رجب ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۲ و ۱۸۳)

۱۱- « « ۱۰ مه ۱۰/۱۸۸۹ رمضان ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۴)

۱۲- « « ۳ ژوئیه ۵/۱۸۸۹ ذی القعدهٔ ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۵ تا ۱۸۷)

۱۳- از کرمانشاه ۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۸)

۱۴- « « ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۹ تا ۱۹۱)

۱۵- ازبغداد ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۹۲ و ۱۹۳)

۱۶- ازبصره ۲۴ شوال ۱۳۰۸ امضاء و کلمهٔ بصره راحک کرده‌اند (تصویر ۱۹۴)

۲- خطاب به آقا محمدحسین آقا(۲)

۱ - از مسکو ۲۱ ژوئیه ۲۹/۱۸۸۷ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۹۵)

۲ - از پطرزبورغ ۱ مارس ۱۷/۱۸۸۸ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۶)

۳ - از پطرز ۲۰ آوریل ۱۸/۱۸۸۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۷)

---

۱ و ۲- عکس تمام این مکاتیب درقسمت تصاویرطبع شده‌است .

۳-خطاب به آقا محمد جواد اصفهانی[1]

(دائی‌زاده حاج محمدحسن)

۱- از پطرزبورغ بی‌تاریخ (ظاهراً اوائل ذی‌حجه ۱۳۰٤) (تصویر ۱۹۸)
۲- « « ۱٤ محرم ۱۳۰۵/۱۲ اکتبر ۱۸۸۷
۳- « « ۲۲ محرم ۱۳۰۵/۱۰ اکتبر ۱۸۸۷
۴- « « ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵/۲۷ ژانویه ۱۸۸۸
۵- « « ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵/۱ مارس ۱۸۸۸ (یا ۲۸ ج ۱۳۰۶/۲ /۱۸۸۹)
۶- « « ۷ رجب ۱۳۰۵/۲۰ مارس ۱۸۸۸
۷- « « ۱۸ شعبان ۱۳۰۵/۳۰ آوریل ۱۸۸۸
۸- « « ۱۱ شوال ۱۳۰۵/۲۱ ژوئن ۱۸۸۸
۹- « « ۶ ذی‌القعده ۱۳۰۵/۱۵ ژوئیه ۱۸۸۸
۱۰- « « ۱ ذی‌الحجه ۱۳۰۵/۹ اوت ۱۸۸۸
۱۱- « « ۲۶ محرم ۱۳۰۶/۲ اکتبر ۱۸۸۸ (تصویر ۱۹۹)
۱۲- « « ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۶/۲۷ نوامبر ۱۸۸۸
۱۳- « « ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱٤ دسامبر ۱۸۸۸
۱۴- « « ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱۶ دسامبر ۱۸۸۸
۱۵- « « ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱ ژانویه ۱۸۸۹
۱۶- « « ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶/۱۰ ژانویه ۱۸۸۹
۱۷- « « ۱٤ صفر ۱۳۰۶/۲۰ اکتبر ۱۸۸۸ (یا ۲۰ صفر) ۱۳۰۵/۱۸۸۷
۱۸- « « ۹ رمضان ۱۳۰۶/۹ مه ۱۸۸۹ (یا ۲۷ شعبان) ۱۳۰۵/۱۸۸۸

۴-خطاب به ملاعلی عرب

۱- از بغداد ۲۰ رجب ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۰)
۲- از بصره ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۱)
۳- صورت‌حساب ۲۱ جمادی‌الثانیه/۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۲ و ۲۰۳)
(صورت حساب تنظیمی از طرف آقا محمد علی اصفهانی نمایندهٔ حاج محمدحسن در کرمانشاه از اثاثیه و وجه نقد که به‌سید داده شده مورخ ۲۱ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ و به امضاء سید رسیده است).

۱- چون مطالب این‌نامه‌ها غالباً در احوال پرسی است از نقل آنها خودداری شد وفقط عکس دو نامه که مهمتر بود به چاپ رسید.

۵ - پاکتهای خالی

۱ - خطاب به حاج محمد حسن به طهران - تاریخ تمبر : پطرزبورغ ۱۸ آوریل ۱۸۸۷ .

۲- خطاب به حاج محمد حسین آقا از مسکو ، ۷ ژوئیه ۱۸۸۷ .

۳- « « « (احتمالاً در ۱۳۰۵) .

۴- « « « (« « «) .

ج - مکتوبهای اشخاص راجع به سید (خارجه و ولایات)[1]

۱ - آقا محمد جواد اصفهانی به حاج محمد حسن

(پسردائی حاج محمد حسن و نماینده او در مسکو)

۱- ۲٤ ذی القعدهٔ ۱۳۰٤ : «آقا سید جمال الدین فردا خیال پطرزبورغ دارند . دیروزهم در بنده منزل بودند. کاغذ هم به جنابعالی نوشته اند درجوف است.»

۲- ۲۵ ذی القعدهٔ ۱۳۰٤: «آقا سید جمال الدین امروز به پطرزبورغ رفت . بدرقهٔ ایشان تا راه آهن شد . »

۳- ۳ ذیحجة الحرام ۱۳۰٤ : «ازبابت کاغذ آقا سید جمال الدین امروزخواهم فرستادو آدرس پطرزبورغ اومعلوم نبود، تا امروز کاغذ او رسید درجوف گذاشتم فرستادم. »

۴- ۱۰ صفره ۱۳۰۵ : «ازپطرزبورغ سه هزار منات که به جنابعالی تلگراف کرده ام آقا خواسته اند جواب داده بودید سه هزار منات رابده، من هم فرستادم رسیدش را هم نوشته اند.»

۵- ۲۸ صفره ۱۳۰۵ : «عرض دیگر میرزا قنسول مکاریه که ساکن پطرزبورغ می باشد یک تفصیلی نوشته است جهت نشان گرفتن که بفرستم خدمت جنابعالی. اگرخرجی داشته باشد جزئی بدهد . ازقراری که معلوم می شود آقائی حاجی سید جمال الدین راخدمت جنابعالی واسطه کرده است. بنده هم تفصیل را فرستادم، لکن جنابعالی ملاحظه بفرمائید و بزیر فرش بگذارید که خیال می کنند نشان گرفتن خیلی کار سهل است. »

۶- ۲۳ ج۲/۱۳۰۵ : «عرض دیگر، مرقوم فرموده بودید که ازاحوالات آقا اطلاع بدهم. در پطرزبورق (کذا) تشریف دارند. تازگی تعلیقه ننوشته اند. »

۷- ۳ رمضان ۱۳۰۵ : «کاغذ آقا را فرستادم پطرزبورق. »

۸- [بی تاریخ] : «از دست من رفت (یعنی میرزا نعمت الله) . آقایی حاجی سید جمال الدین را واسطه کرد که ما را با او آشتی بدهند . . . ازآقا تازگی خبری نیست. »

۹- ۱۰ شوال ۱۳۰۵ : «عرضی دیگر از بعدازمکاریه بنده با میرزا نعمت الله گفتگو وسلام و علیک با هم نداشتیم تا چندیوم قبل کاغذ آقائی حاجی سید جمال الدین رسیدیکی جهت من یکی جهت آمیرزا نعمت الله که باید باهم سلام وعلیک داشته باشیدو آن کاغذ آقا

۱- درنقل مکاتیب رعایت رسم الخط اصل آنها شده است .

درجوف است ویکی هم جنابعالی مرقوم‌فرموده بودید ازاوحرفی نگوییم. بعدحضرات ایرانیهاجمع شدند ومارا باهم آشتی دادند. درعمل تجارتی باهم گفتگو نداریم. همین سلام علیک ظاهر می‌باشد.»

۱۰- ٤ محرم ۱۳۰٦ :«از بابت آقائی‌حاجی‌سید جمال‌الدین یک عریضه نوشته‌ام به ایشان که هرقدر وجهی‌لازم باشد مرقوم بفرمائید تابرسانم هنوزجواب نیامده.»

۱۱- ۱۱محرم۱۳۰٦ :«کاغذ آقارسید. فرستادم به‌پطربورق ازبابت تنخواه هم بایشان نوشتم هرقدرلازم باشد مرقوم بفرمائید تابفرستم هنوزجواب نیامده.»

۱۲- ۱۹ محرم ۱۳۰٦ :«کاغذ آقا را هم فرستادم هنوز جواب نرسیده است و پول‌هم تاحال نخواسته‌اند.»

۱۳- صفر۱۳۰٦ : «ازآقا حاجی سیدجمال‌الدین کاغذ رسید درجوف است . . . ازبابت کاغذ جهت حاجی سیدجمال‌الدین که نوشته بودید . . . »(دنباله مطلب در اثررطوبت رسیدگی‌محوشده است.)

۱٤- ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰٦ :«عرضی‌دیگردوهزارمنات آقارابه پطربورق‌فرستادم.خودشان‌خواسته بودندکه بفرست من هم فرستادم. کاغذ آقابی‌امین‌السلطان راهم فرستادم. هنوز رسیدپول‌راندارم. فردارسید پول ورسید کاغذ باید بیاید.»

۱۵- ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰٦ :«ازآقاحاجی‌سید جمال‌الدین دیروز کاغذ داشتم.ازاحوالات سلامت خودشان نوشته بودند. چندی‌قبل‌هم یک کاغذ به جنابعالی‌نوشته بودند. ظاهرآدرجوف کاغذی‌به حضرت‌اجل اکرم آقای‌امین‌السلطان فرستاده بودندکه‌بنده فرستادم بطهران. البته رسیده است.»

۱٦- ۲۵ذی‌القعده ۱۲۰٦[خطاب به‌محمدحسین‌آقا]: « عرض‌دیگرازقراری که معلوم‌می‌شود حاجی‌سید جمال‌الدین از خدایگانی پول خواسته است وکاغذ نوشته است و بمن هم نوشته‌اند عجالتاً بزودی پانصد منات بفرست تاخبر از حاجی برسد. من جواب خواهم نوشت که‌ندارم».

۱۷- ۲۱ محرم ۱۳۰۷[خطاب به محمدحسین آقا] :«خودم دیروزازمکاریه باآقایی‌حاجی‌سید-جمال‌الدین‌ازمکاریه به مسکوآمدم. امسال‌ایشان هم‌به مکاریه آمده بودندبه‌جهت تماشا وفردا هم عازم پطربورق می‌باشند. چند روزی درپطربورق‌هستند بعدعازم طهران می‌باشند. بااعلیحضرت همایونی ملاقات کرده بودند و ایشان را درطهران طلبیده بودند. خواهندآمد.»

۱۸- ۱۹ صفر ۱۳۰۷: «حاجی میرزا رضاخان بنان‌الملک که ازادارهٔ حضرت والا ظل السلطان (ذله‌السلطان) می‌باشد دیروز وارد مسکوشدند. آقایی حاجی سیدجمال‌الدین هم تا یک هفته دیگر بمسکوخواهندآمدکه باتفاق ایشان عازم ایران شوند.»

۱۹- ربیع‌الاول ۱۳۰۷ [به‌محمد حسین آقا] : «ازبابت آقایی حاجی سید جمال‌الدین امروز از مسکو عازم ایران شدند و ملازمان جناب خدایگانی را در بادکوبه ملاقات خواهند کرد.»

۲۰- ۲۵ رجب ۱۳۰۸: «قبض دوهزار منات حاجی سیدجمال‌الدین هم پیدا کردم درجوف است.»

۲۱- ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹: «ازقراری که معلوم شدآقایی حاجی سیدجمال‌الدین درلندن می‌باشند.»

۲۲- ۲۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹: «ازبابت آقایی حاجی سیدجمال‌الدین ازخودشان من کاغذی ندارم لکن کاغذی بایشان به همان دستورالعمل جنابعالی خواهم نوشت تاجواب بیاید.»

۲۳- ۷ صفر ۱۳۱۰: «ثانیاً عرض می‌شود تعلیقه‌ای که دردوم محرم مرقوم فرموده بودیدرسیدو کاغذآقایی حاجی سیدجمال‌الدین هم درجوف بود، هنوزروانه نکرده‌ام بواسطهٔ اینکه ازخودآقا نه کاغذی دارم و نه آدرس اورا دارم و پاکت اولی‌را به آدرس روزنامهٔ قانون فرستادم ورسید هم ندارم ازاوآدرسش‌را معلوم می‌کنم. آنوقت این کاغذ رامی‌فرستم.»

۲۴- ۱۷ صفر ۱۳۱۰: «بابت کاغذآقایی حاجی سیدجمال‌الدین هنوز نفرستاده‌ام بواسطهٔ آنکه آدرس لندن اورا ندارم وعلاوه شنیده‌ام به اسلامبول رفته است. بعدازمعلوم کردن خواهم فرستاد.»

۲- حاج محمد حسن به پسرش ازسفر فرنگ

۱- کاغذ پارهٔ نصفه ۱۲ شعبان ۱۳۰٤: «ظاهراً از محمودآباد [درمعیت سید]. درین نامه که پاره‌وناقص‌شده است جزئی ازنام سیدجمال‌الدین باقی‌مانده ودنبالهٔ آن محوشده است. درپشت‌نامه نوشته شده: «آقامیرزالطف‌الله رادعابرسانید. اگرنخواستند بروند شما کمال‌پذیرائی‌را بکنید جای دیگرنروند تاخودم بیایم».

۲- فرد حساب مشهدی حسن طهرانی نمایندهٔ حاج محمد حسن درمحمودآبادآمل:
«صورت مخارج زمان تشریف فرمائی حضرت ملجاءالانام آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی به طهران.

مخارج ازآمل الی دارالخلافهٔ طهران بتاریخ غرهٔ شهرربیع‌الثانی ۱۳۰۷ لغایت ٦

شهر ایضاً، بموجب صورتی که خدمت جناب مستطاب بندگان اجل مقرب الخاقان آقای آقا محمدحسین آقا دام اجلاله العالی داده شده ۱۲ تومان.

۳- سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۷ از محمودآباد به طهران در جواب نامهٔ ۱۲ جمادی الاولی پسرخود: «نوشته اید امروز بخاکپای مهر اعتلای مبارک مشرف شدم امر و مقرر شده است که جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای امین السلطان خدمت حضرت مستطاب آقا روحیفداه برسند و روزسه شنبه خودشان هم بخاکپای مبارک مشرف شوند خیلی مشعوف شدم واینکه درتلگراف شما از جناب مستطاب آقا سلام رسید مفهوم گردید که انشاءالله درخاکپای مبارک خیلی خوش گذشته است. البته مراتب را بنویسید.»

۳- محمد حسین آقا به پدرش از طهران

۱- ۳ شعبان ۱۳۰۴: [حاکی از اینکه سید از طهران رفته و همانطور که از نامهٔ ۱۲ شعبان امین الضرب استنباط می شود سید در آمل بوده است. درهمین نامه می نویسد که میرزا لطف الله سلام می رساند.

۲- ۱۶ رمضان ۱۳۰۴: «درباب رسالهٔ دوم مرقوم فرموده بودید نوشته وفرستاده شود بنده ازین رساله ها ندارم. یکی داشتم این اواخر جناب آقا فرمودند که این را بده. آنجا که رفتم یکی ازبرای تومی فرستم. امیدست که انشاءالله مرحمت بفرمایند. بعدنوشته خواهد شد. لکن دو سه نفرهستند که می دانم دارند شاید ازآنها بگیرم و نوشته بفرستم وفرستاده ام بیاورند.»

۳- ۵ شوال ۱۳۰۴: «این هفته خواستم عریضه خدمت جناب مستطاب آقا سیدجمال الدین سلمه الله عرض بکنم لکن چون معلوم نیست کجا تشریف دارند لهذا جسارت ننمود. کتاب ایشان راکه ردبردهری بود فرستادم آوردند و نوشته انشاءالله پنجشنبه ارسال بادکوبه خواهد شد.. . استدعا از خاکپای مبارک اینست که مرحمت فرموده مرقوم فرموده که جناب آقائی کجا تشریف دارند تا بعرض عریضه تصدیع افزای خاطرمبارک ایشان بشوم.»

۴- ۸ شوال ۱۳۰۴: «عریضه ای خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سیدجمال الدین سلمه الله به لسان عربی عرض نموده ام، بعد ازآنکه از نظرانور گذشت مرحمت فرموده چسبانده خدمت ایشان بدهید.»

۵- ۲۰ ذی‌القعده ۱۳۰۴ :«جناب حاجی سیدجمال‌الدین سلمه‌الله این هفته تعلیقه به‌افتخار حقیر به لسان عربی مرقوم فرموده بودند در جواب عریضهٔ بنده . انشاءالله جواب آنرا عربی عرض خواهم نمود . »

۴- میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف (ساکن مسکو)

(این شخص سید را در طهران دیده بوده است)

۱- ۱۲ ذی‌القعده ۱۳۰۵ :«خطاب به محمدحسین آقا : « جناب مستطاب آقای وحید فرید روحی و جسمی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند ولی حالا را در شهر نیستند بیک لاق (کذا) نزدیک پطرزبورغ تشریف برده‌اند. وجود مبارکشان قرین استقامت است».

۲- ۸ محرم ۱۳۰۷ :« باری اخبار جدید آنکه جناب مستطاب فریدالدهر و وحیدالعصر مولانا و آقانا شیخ جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی وارد مکاریه شده عزیمت ایران دارند. در نزدیک خاك وینه حضور همایونی رسیده و کمال لطف و مهربانی ازجانب اعلیحضرت اقدس همایونی شده ایشان را دوباره به ایران دعوت فرموده‌اند وحضرت اجل اشرف امجد هم اظهار مهربانی فوق‌العاده نموده و ازجناب آقا درخواست نموده‌اندکه مجدداً به ایران تشریف بیاورند.»

۳- ۲۰ ربیع الاول ۱۳۰۷ :«هرگاه جناب مستطاب آقای شیخ جمال‌الدین روحی فداه وارد شده باشند وخدمت ایشان رسیدید عرض بندگی حقیر موقوف بلطف سرکار.»

۵- آقا شیخ محمدحسن از قم

(این نامه‌ها همه بدون تاریخ و مربوط به ۱۳۰۷-۱۳۰۸ است)

۱- [بی تاریخ] «مخصوصاً استدعادارم خدمت جناب مستطاب جلالت نصاب شریعت و نجابت انتساب آقای حاجی سیدجمال‌الدین سعدآبادی سلمه‌الله تعالی عرض سلام داعی را اگر ملاقات می‌فرمائید برسانید. بکمال معرفت احقر را می‌شناسند. داعی اخلاص قدیمی دارد ودر نجف اشرف خدمت ایشان رسیده که اگریاد نمی‌آورند بفرمائید همان آخوندی که هم خانه و هم منزل باجناب شریعتمآب آقایی آقای ملاحسینقلی درجزینی بود و جناب عالی باجناب آقا سید احمد آنجا درس می‌خواندید و تشریف می‌آوردید و می‌بردیدالی آخر...»

۲- [بدون تاریخ]:«مرقوم فرموده بودید که روزها گاهی قلب تاریک خود را بنورجمال جناب

مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین دام افضاله العالی منور می فرمائید. همین فقره میزان خوبی است و اسباب کمال امتیاز است. هرگاه جناب مستطاب آقا بقوهٔ مغناطیسیهٔ وجود بابود خود جناب عالی را ازمراسم این نشأه‌های بود بصقع وجود اصیل و ظل بسیط جلیل و بادی خلت حضرت جلیل و وادی ایمن حضرت کلیم کشانید وآثار موت اختیاری رابه مفاد «موتوا قبل أن تموتوا» ازآن جناب به ظهوررسانید که برحس عیان خود دیدید که دیگر رغبت به این مشاغل ندارید واگر به زنجیرجنابعالی را ببندند پاره می کنید و به جانب جناب حق می روید و براین عذرها متعذرنمی شوید. خیلی خیلی ملتمس است که اگر آن تصرف ازوجود شریف دیدید البته به مخلص فانی اطلاع بدهید که خود را زنجیر کنم ومیخ طویلهٔ خود رادرب دولت منزل جناب آقا بکوبد تابمیرد. جناب آقا گویانظرمبارکشان نباشد، سالهادر نجف اشرف باجناب ایشان بوده و بامعلم ایشان جناب مستطاب قطب الاقطاب آخوند ملاحسین همدانی درجزینی درهمه موارد و مواقف جلیس وانیس ورفیق بوده و هست.»

۶- میرزا جعفر برادر حاجی سیاح (ازمسکو)

(بعد ازآمدن سیدبه طهران)

۱- تلگراف به طهران (درتاریخ ۲ ۱جمادی الاولی ۱۳۰۷: « جمال الدین آقا مطالب را هرطور هست تلگرافید منتظرم.»

۲- مکتوب محتوی برنقل تلگراف مذکور و بعد: « حال شش روز است که تلگراف کردم تاحال منتظربودم که ازجانب آقاتلگراف برسد که نرسید. متوقعم ازاحوالات جناب آقا مرقوم بفرمائید. چونکه دوستان آقا درینجا نگران می باشند و استدعا اینکه پاکت راکه جوف عریضه است مقررفرمائید خدمت جناب آقا زود برسانند.»

۳- [بدون تاریخ]: «مختصرعریضه‌ای است خدمت جناب علامی عصرمولاناشیخ جمال الدین آقا ادامه‌الله تعالی عرض نموده در جوف این عریضه جسارت نموده فرستادم. استدعا اینکه‌التفات فرموده مقررفرمائید پاکت رابحضورجناب مولانابرسانند. کمال نگرانی ازطرف جناب معظم الیه حاصل است که آیادرایران شایستهٔ احترامات درحق جناب ایشان بعمل می آورند یااینکه حضرات شب پره طبعان ازروشنائی آفتاب درقهرند.»

(مراجعه شود به‌سندهای شمارهٔ ۴، ۵ و ۱۰ درقسمت اول.)

۴- ۱۶ ذی القعده [۱۳۰۷]: «جناب مستغنی الالقاب آقایی شیخ جمال الدین از وقتی که از پطرزبورغ تشریف برده‌اند اظهار کم التفاتی در نهایت درجه نسبت به حقیر می‌فرمایند. نه به عریضه‌جات فدوی جواب می نویسند و نه به تلگرافها اعتنامی فرمایند. بطوریکه این دفعه حوصلهٔ ناقابل بنده تمام شده اظهار مطلب را برسر کارعالی می کنم وعریضه‌ای که به جناب آقا عرض کرده‌ام اصل مطلب در آنجا عرض شده. استدعادارم که همان عریضه را که به جناب آقاعرض کردم ملاحظه فرموده وخوانده به جناب آقا بدهید و حکم اوراخودتان بفرمائید. «زیرا که سردوست ازدشمن نهان به». حالت بنده که به آقا معلوم است و بعد از ملاحظه نمودن آن عریضهٔ بنده بر جنابعالی نیز معلوم خواهد شدآیا می‌توانم بیش ازین طاقت بیاورم. حکمش را ازجنابعالی می‌خواهم که به حقیقت بفرمائید که شایدبنده نمی فهمم ومقصرم.» (ایضاً به سندهای شمارهٔ ۱۰۴ و ۱۰۵ مراجعه شود.)

۵- [بی‌تاریخ]: «چندی قبل عریضه عرض کرده وسبب زحمت و مایهٔ دردسرشدم که مراسلهٔ جناب آقای کرام آقا سید شیخ جمال الدین رادرجوف آن فرستادم و استدعای رسانیدن اورا نمودم. بنده این زحمت رسانیدن عریضه‌جات رابه جناب عالی حسب الفرمایش خودآقامی‌دهم والاجسارت نمی‌شد. این دفعه نیزعرض کردم استدعای بندگانه دارم مرحمت فرموده برسانند. مطلب همان درخصوص طلب بنده ازآقاست. قلباًمیخواستم درین باب زحمت به جناب آقا ندهم. اما چکنم این طلبکاران بنده را به چهارچوبهٔ حیرت انداختند آنها بقدری زور می‌آورند و بنده باآقا عرض می کنم. خودشان اینجا می‌فرمودند که کتابهای فراوان دارم باید درطهران فروش بشود. برضای خدا بفرمائید بنده را ازین طلب کاران خلاص نمائید.» (ایضاً به اسناد شمارهٔهای ۱۰۴و۱۰۵ مراجعه شود.)

۷- حاجی میرزاخلیل اصفهانی

(که همراه امین الضرب ثانی به‌حج رفته وازاستانبول نوشته است)

۱- ۱۰ ربیع الاول ۱۳۱۰: «... جناب آقا هم زیاده اصراربرترک ازین راه رانمودند بلکه به طریق تحکم وحکم گفتند به جناب مستطاب آقای خودم حاجی محمدحسین آقاحفظه‌الله که مأذون به رفتن نیستید. بازهم جناب آقای‌خودم ترک عزیمت رانموده استخاره نمودیم...»

۸- آقا محمدعلی اصفهانی مستخدم دخانیه در کرمانشاه

۱- سه شنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۸: «عرض دیگر در چند یوم قبل جناب سلمه‌الله حاجی سید-جمال الدین آقا باتفاق پنج غلام وارد کرمانشاه، در دیوان خانه مهمان جناب حسام-الملک شدند. یک روز قبل از چاپار باتفاق آقا ملا علی خدمت ایشان رسیده مشرف شدم. کمال رضایت و شکرگزاری را از جنابعالی داشته دعاگو بودند. چاپار وارد و دستخط جنابعالی رسید. خدمت ایشان نموده ملاحظه کردند. یکصد علاوه بر یوم قبل شکر-گزاری و دعاگو بودند. بعد از آن صورت سیاهه داده که جهت راه ایشان خرید شود. صورت آنها را درظهر عرض شده بنظر شریف برسد. بواسطهٔ جناب حسام الملک بسیار بسیار مهربانی بایشان کردند و می کنند و فرمودند از ایشان خواهش کردم چند روزی کرمانشاه اذن بدهید بمانم شاید حالت خوب شود. قدری کمی کسالت دارند. جناب حسام الملک چهار پنج یوم اذن دادند. همه روزه دو دفعه خدمت ایشان رسیده‌ام. ازحضرات تجارهم بدوستی فدوی خدمت ایشان رفت و آمد کرده‌اند وازجانب حسام الملک دو نفر پیش خدمت مهماندار داده شام و نهار بقاعده موجودست. خلاصه اسبابی از فدوی خواسته‌اند. ریز

اسباب جهت جناب آقا: (گلیم سه ذرعی، سماور، سینی استکان، استکان نعلبکی وغیره) الی حال این اجناس خریده شده ولی فرمودند این اجناس در کوتی باشد کسی نداند. تااینکه اگر از توسط جناب حسام الملک پول و اجناس رسید فبها والا یوم روانه شدن خواهم برد. ولی تمام این سیاهه خریده شده موجود در کوتی. و از طرف حسام الملک بسیار مهربانی ودرخدمات جناب حاضر می باشد خلاصه حیف که چنان شخصی باین قصه‌ها مبتلی می باشند. ایران نباید نظم وصاحبی بهم رساند. خداوند انشاءالله جنابعالی [را] ازبزرگی نیندازد. خداوند طول عمری وعزت بدهد بتمام وابسته‌های سرکار که روز وشب بحق خداوند دعاگوئی سرکار برهمهٔ ماها لازم است. خلاصه خداوند [را] شاکریم که نان خورسرکار می باشیم.»

۲- غرهٔ رجب ۱۳۰۸: «ازبابت این دو صورت محاسبه هرچه حسب الحوالهٔ جنابعالی شد که خرید اسباب و نقدی که تسلیم جناب فخرالحاج حاجی سید جمال الدین شود باید موضوع بفرمائید ولی شرحی اول ازبابت جناب آقا عرض کنم که چقدر از رفتار سرکار عالی و خدمتگزاری به جناب ایشان در جمع ها ذکر کرده‌انه، جهت

وکیل‌الدوله جهت سرکار حسام‌الملک. وحضرات ایشان ازکل و جزء ازآن‌جمله جناب وکیل‌الدوله میل کردند که خدمتی به جناب ایشان کرده باشند. دم بدم فرمایش ایشان بود که هرچه لازم هست بفرمائید بنده هم اطاعت کنم. تعارف آب حمام! قربان در حضورجمعی یک دفعه جناب آقا بدر رفت وجوش سیادت ایشان راگرفت. در جواب وکیل‌الدوله فرموده‌ای مرد توهمه را جهت من تعارف خرج میدهی! هرچه کرم تو باشد حاضرکن. جناب آقا بحق خداوند درمجلس او راصورت دوغازکاسبی کرد. بعد ازآن ایشان رفتند سرکارفخرالحاج حاجی‌میرزاحسن‌خان که در بصره و مصر کارگذار ایران بودند که خدمت جنابعالی اول سلام رساندند ثانیاً فرمودند که جناب وکیل‌الدوله مبلغ سی‌تومان برات بغداد جهت جناب شما فرستادند جناب آقا این را شنید. در جواب ایشان دوکلمه شعری وبعد را دعای بسیار بسرکار که حاجی‌امین‌الضرب درطهران تادرخانه ایشان بودم چه‌کردم و آخردرشاه عبدالعظیم آمدم ماه بماه مبلغ شصت تومان پول مخارج منزل جهت شام ونهارداده وماهی‌ده تومان پول فقرا درکیسهٔ من ریخته‌است. حال مرا به این قسمتها آوردند. معزولی دولت به کرمانشاه. ازیوم ورود الی‌حال‌را دونفرروبروی بنده واداشته که پول و اسباب و مخلفات هرچه لازم است گرفته شود. بنده حاضر بودم فرمود محمدعلی این‌ساعت اسباب را حاضرکند فدوی آمدم کوتی واسباب و اجناس که حاضر کرده بودم بردم دیوانخانه. درحضورآجودان‌باشی وکسان حسام‌الملک وحاجی‌میرزاحسن‌خان الی‌سوزن وخیاطه تحویل داده حساب چه عرض کنم. بسیار شکرگذاری و دعاگویی بسرکار. خلاصه ازجناب حسام‌الملک دوفقره پول رسید. یوم اول‌سی‌وپنج تومان جهت غلامها تعارف آنها کردند یوم دوشنبه ۲۹ شهرحال [رجب] که تشریف می‌بردند ممدون (؟) بیست تومان پول نقد و چهار پنج قلم اسباب راه خورجین اسبابی آوردند. دوازده سوار بایوزباشی الی‌خانقی و مال‌سواری آوردند. جناب ایشان رادریوم دوشنبه ۲۹ شهرحال روانهٔ خانقی کردند. بسلامتی تشریف بردند و فرمودند از خانقی خدمت جناب فخرالحاج حاجی سیدجمال‌الدین شرحی گفته بود [ملاعلی] که شما به محمدعلی] بفرمائید خدمت جناب حاجی‌آقا بنویسید جناب ایشان بمن فرمودند که توامرا بنویسی اگر ضرر نداشته باشد فدوی عرض کردم چشم. جهت اینکه پول خرید برای آقاملاعلی روانه کند والا کارایشان خوب نمی‌شود عرض کردم چشم... و اجناس اسبابی که فدوی جهت ایشان

گرفتم تسلیم کردم باپول نقد، ریزاورا درعریضه عرض کردم بنظرمبارك برسدو ایشان. . . امضا فرمودند و در ظهر صورت آنها عرض شده جهت اطلاع عرض شد. . .

صورت که حسب الحواله جهت جناب سلالة السادات العظام فخر الحاج حاجی سید ـ جمال الدین خریده شده وتحویل ایشان دادم ودرظهراوامضا فرمودند نزداین جانب می باشد وثبت اودراین ورقه معلوم نموده اطلاعی داشته باشند ازقرارمذکورست ، بتاریخ ۲۱ شهرجمادی الثانی ۱۳۰۸.»

۳- ۸رجب ۱۳۰۸ : [تکرارهمان مطالب مربوط به خرید جنس واینکه سید درخانقی می ماند].

۴- ۲۲رجب ۱۳۰۸ : «عرض دیگرازجناب آقا حاجی سیدجمال الدین آلا الی حال اخباری نرسیده، سوارهاکه همراه بردند مراجعت نکرده‌اند. می فرمودند رسید خود راهمراه حضرات خواهم فرستاد وچندیوم درخانقی خواهم ماند. ایشان چشم براه بعضی مطلبها بودند. خلاصه این دو روزه خط ایشان همراه سوارها خواهد رسید.»

۵- ۲۸رجب ۱۳۰۸ : «اول اینکه درخصوص جناب مستطاب آقائی فخر الحاج حاجی سید ـ جمال الدین الی الیوم خبری نبود...(ناخوانا) روانه شدند نه ازخودشان و نه ازسوارها که باتفاق ایشان بودند وشهرت بسیارداشت که جناب ایشان رابردند دربغدادوتسلیم کارگذارایران کردند که درنزد ایشان محبوس باشند. الیوم خط مبارك ایشان ازبغداد جهت جان نثاررسید که وارد شهربغداد درخان حاجی عبدالصمد تاجر اصفهانی منزل دارم. بسیارآسوده شدیم وازقرارذکرایشان جهت جنابعالی دوکلمه مرحمت کردند درجوف خط آقا ملاعلی که ارسال طهران بفرمائید. آقاملاعلی را ندیدم سؤال کنم و چون روزپست ایشان درخانه عریضه‌جات را می نویسند انشاءالله تعالی چنانست و آسودگی جهت جنابعالی دارد. . . عرض دیگرتعلیقهٔ جناب آقا را در جوف فرستادم بنظرشریف انشاءالله برسد. . . خلاصه وقبض رسید اسباب وپول جناب آقا راخواسته بودید درجوف فرستادم . این فقره چشم بندی نمی‌شود خلاصه عرض بنده اینست . بنده کجاداد کشیدم که خدمت ایشان چیزی حواله شده. بخداوندقسم است که خودم وملاعلی فهمیده . والسلام. نمیدانم چه شده که جناب عالی اوقات تلخی فرموده اید. خلاصه مختارید.»

۶ـ ۵ شعبان ۱۳۰۸ : «درین هفته جواب دستخط جناب آقائی فخرالحاج حاجی سید ـ جمال‌الدین آقا را عرض کرده فرستادم. بواسطه معلوم نکرده بودند توقف خواهم کرد ویا عازم‌خواهم شد.»

۷ـ ۲ شعبان ۱۳۰۸ : «دویوم قبل ازبغداد سه چهارنفرازحضرات تجارنوشته بودند که جناب مستطاب آقائی حاجی سید جمال‌الدین را کارگذاربغداد جناب ایشان را فرستادند در بهرود [بیروت] . نمیدانم این بیچاره در طهران چه کرده که یک ولایت مندگار نمی‌شود ده یوم. خلاصه ولی دردوسه شهرشهرت دارد ، دراسکندریه را می گویند بهرود رامی گویند، که بعد معلوم شود. کجاتشریف برده است.

۹ـ ملاعلی عرب از کرمانشاهان طرف حساب امین‌الضرب

(مردی کم‌سواد بوده‌است)

۱ـ جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ :«دویوم قبل جناب آقای آقاسیدجمال‌الدین را به‌اتفاق پنج غلام‌سواروارد کرمانشاه کردند به کرمانشاه خدمت آقای حسام‌الملک رسیده بودند. فرموده بودند ملاعلی(۱) را بفرستیدبیاورند. بنده‌را جناب اجل احضارفرمودند. خدمتشان‌رسیدم حضورآ ازبزرگی جناب آقا خدمت آقای امیرحسام‌الملک عرض کردم. خیلی التفاوت ومحبت دربارهٔ آقافرمودند. خواهش کردم که مادامی که آقاتشریف[دارند]مرخص بفرمائید دربنده منزل باشند فرمودند. خیردوسه روزی جناب آقادر پیش‌خودم درست‌خدمت آقا بندگی بهم میرسانم. خیلی التفات دربارهٔ آقا فرمودند. مبلغ بیست تومان خود امیربه حضرات سوارهایی که آقا راآوردند مرحمت فرمود. خیاط فرستادآوردنددو دست لباس ازبرای آقادوختند. حال که درکرمانشاه تلگراف بسرکارکردم جواب رسیدخدمت آقا دادم. ملاحظه فرمودند. خیلی ازسلامتی‌وجود[. .]مسرورشدند به هرجهت‌ساعتی ازخدمت‌گزاری غفلت نکرده وخیلی‌درخدمت وفرمایشات آقاحاضرم. پست هنوزواردنشده است که تعلیقهٔ سرکارزیارت شود. مطالب که درخیال‌دارند آقا را چهار یوم دیگربااحترام روانه کنند بطرف بغداد. . .

جواب تلگراف هم رسید. ساعتی ازجناب‌آقا غفلت نکرده ونمی کنم. لوازماتی که دارندانشاءالله صورت داده می‌شود. فرمودند که بجناب‌عالی عرض‌شود اگرتعلیقه

۱ـ سید، ملاعلی را درطهران درخانهٔ امین‌الضرب دیده بوده وازآنجا اورا می‌شناخته است.

به آقا نوشته باشید خط حقیر باشد که به محلی که معین می کنند فرستاده شود. پاکتی به اسم جناب خداوندگاری داده اند اینک ارسال شد. یک خط به آقای سیدعبدالرحیم(۱) نوشته اند و خطی هم به امین الدوله. فرموده اند خط امین الدوله را بفرستم آقای - آقا سیدعبدالرحیم که برساند. کلاً درجوف پاکت سرکار ارسال نمودم.»

۱۴- ۲۲ جمادی الثانیه(۲) ۱۳۰۸: «دستخط آقای آقا سید جمال الدین درجوف وسفارشی ارسال خدمت مبارك شده. درهفته پست طهران رسید جواب عرایض بنده نرسید. تعلیقهٔ سرکار بجهت محمدعلی رسید سفارش جناب آقا را به اونوشته. او رابردم خدمت آقا معرفی کردم. مطالبی که نوشته بودید به محمدعلی تعلیقهٔ سرکار را داد آقا خواندند. یوم قبل سرکار اجل آقای امیرحسام الملک فرستاده خدمت آقا که فردا باید بروید. آقا چون حالتی نداشت ومنتظر جواب خط سرکا[ربود] بنده [را] فرستادند خدمت سرکار امیر مهلت شش یوم گرفتم که بعد ازشش یوم حرکت کنند باسوار. بنده آنچه ازقوه برآمد درخدمتگزاری کوتاهی نکردم. ازحالات من که آقا مطلع شد خیلی دلش بحال من سوخت. باری تازمان حرکت آنچه از قوه برآید کوتاهی نکرده و نخواهم کرد که درزمان حرکت آقا تا کرند بدرقهٔ آقا خواهم رفت که به آقا این دوسه منزل بد نگذرد. کرندهم چون علی مرادخان باایشان ازسرحد رد کند سفارش می کنم کمال خدمتگزاری به آقا بفرماید... مطلب دیگر آنکه آقا فرمودند خدمت سرکار عرض که اگر جواب کاغذهای آقا را ارسال می دارید درجوف خطی که به حقیر مرقوم می دارید بفرستید که به آقا برسانم، چون جا ومحل خود را معین کرده به این جهت عرض می کنم.»

۱- مقصود آقا سیدعبدالرحیم اصفهانی معین التجار کرمان است (متوفی ۱۳۱۲ در کرمان) که درهنگام اقامت سید درطهران اورا درمنزل امین الضرب شناخته ودر روز تبعید سید در حضرت عبدالعظیم حضور داشته است. این شخص برادری داشته بنام سید عبدالکریم که در رشت اقامت داشته و میرزا محمد رضای کرمانی اورا در هنگام مسافرت خود به استانبول در رشت ملاقات کرده بوده است در حوالی ذی القعدهٔ ۱۳۱۳ عازم کرمان شده و خبرقتل ناصرالدین شاه را در میان راه قم و یزد شنیده. محتمل است میرزا محمد رضا را درهنگام عزیمت بسمت کرمان در حضرت عبدالعظیم تصادفاً ملاقات کرده بوده باشد (مستفاد ازنامه های اصفهانی امین التجار مقیم رشت معروف به معیرونامه های سید عبدالکریم ازیزد).

۲- اصل: ربیع الثانی

۲- ۲رجب ۱۳۰۸: «و حرکت آقای آقا سیدجمال‌الدین راعرض، دویوم قبل تلگراف ورود خانقین آقارسیدازطهران تلگرافی‌هم ازجانب اجل اکرم آقای امین السلطان روحی فداه به کرمانشاهان به جناب آقای امیرحسام‌الملک کرده بودندکه سید رافرستاده یادر کرمانشاهان. آقای حسام‌الملک تلگراف کردکه امروزرسید اورا از خانقین‌دارم. درخصوص تنخواهی که درتعلیقهٔ ۱۷ج ۲ مرقوم فرموده بودیدآقای امین‌السلطان تلگرافاًحواله داده‌انداصل نداشت. بیست تومان امیرداده‌اند و۱٫۳ لیره محمدعلی به ایشان داده‌اند. اطلاعاً عرض‌می‌شود.»

۳- رجب ۱۳۰۸: «درخصوص‌جناب آقاسیدجمال‌الدین تلگرافی‌ازحاجی‌علی‌اکبرداشتم. نوشته بودفرداوارد می‌شوند. منزل‌ازبرای‌جناب درسرائی‌رفته گرفته بوده‌است. تعلیقه‌جات سرکار وقبله گاهی آقای آقا محمد حسین آقا را سفارشی کردم فرستاده تعلیقهٔ معین‌التجارآقا سید عبدالرحیم به حقیرمرقوم فرموده عریضه به‌آقا عرض، آنرا هم سفارشی کردم‌فرستادم.»

۴- ۱۵رجب ۱۳۰۸: «پاکت سرکاررا پاکت دیگرکه درین هفته ازطهران‌رسیده بودارسال خدمت‌آقا شد. انشاءالله جواب که رسید ارسال خدمت می‌شود...»

۵- ۲۷رجب ۱۳۰۸: «پوست‌بغدادرسید وتعلیقهٔ جناب آقای‌آقاسیدجمال‌الدین.رسیدیکی‌پاکت به اسم مبارك سرکار ویکی‌به اسم قبله گاهی‌آقا محمد حسین آقاروحی‌فداه. اینک در جوف این عریضه ارسال خدمت سرکار شده ملاحظه بفرمائید و جواب او را مرحمت فرموده سفارشی کرده درجوف تعلیقهٔ خود ازبرای حقیرارسال بداریدکه ازقراری که دستورعمل داده‌ارسال بغداد شود. شخص‌حاجی‌علی‌اکبری که‌دربغداد ازبرای‌آقا معین کردم آقا خیلی از محبتهای اونوشته بودند... پاکت بزرگی‌آقا بجهت آقای‌سیدعبدالرحیم‌معین‌التجارنوشته بودند. فرموده که‌پاکت‌آقای‌معین‌التجار رابرسانیدکه‌بدست دیگری‌نرسد. اطلاعاً عرض‌شد.ازقراری که معلوم‌می‌شود خیلی نوشتجات متفرقه در جوف پاکت‌آقا بود. بنده بموجب دستور عمل آقا علی حده سرپاکت را باسم آقا میرزا اسدالله محلاتی امین پست نوشتم که بدست خود آقا سیدعبدالرحیم برساند.»

۶- ۲۷ رجب ۱۳۰۸: «نوشتهٔ بغداد رسید. ورود آقائی آقاسید جمال‌الدین از بغداد رسید. عرایضی که از طهران از جمله خط سرکاررسیده همه را نوشته و جواب همه را

نوشته ارسال فرموده‌اند. اینک ارسال خدمت شده ملاحظه بفرمائید.»

۷- ۱۳ شعبان ۱۳۰۸: «حال تحریر چاپار بغداد رسید. حاجی علی اکبر همدانی نوشته در شب ۶ شهرشعبان آقائی آقا سید جمال‌الدین با محملهای(۱) پاشای بغداد او را بردند بطرف بصره. دیگر نمیدانم در بصره می‌ماند یا آنکه بجای دیگر خواهند برد. اما از قراری که نوشته خیلی به سختی او را برده‌اند و نوشته بود هر کاری در حق او کرده آقاسیدعلی قطب کرده. اطلاعاً عرض می‌شود.»

۸- ۲۰ شعبان ۱۳۰۸: «... و از حالت جناب آقا عرض کردم که او را از بغداد بردند بصره. حال هم عرض می‌شود گویا در بصره ... نگذارند. جای دیگر بروند یک پاکتی از آقای معین‌التجار رسید فوراً فرستادم در بصره بجهت آقائی...»

۹- ۲۷ شعبان ۱۳۰۸: «درخصوص آقائی آقاسید جمال‌الدین خط ۱۷ شهرشعبان از بصره رسید. نوشته بودند در بصره توقف کرده‌اند و مطالبهٔ جواب خطهای طهران کرده بودند. هفتهٔ قبل پاکتی سفارشی از آقای معین‌التجار رسیده فرستادم. اما جناب عالی جواب عرایض آقا را نداده اگر درین هفته رسید می‌فرستم والا سند پوستخانه(۲) خواهم فرستاد که بداند خط سر کار رسیده است.»

۱۰- ۱۷ رمضان ۱۳۰۸: «درخصوص جواب کاغذ آقا فرموده‌اید درجوف پاکت معین‌التجار فرستاده اید. بسیار خوب هروقت که رسید ارسال می‌شود.»

۱۱- غرهٔ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: «از سیدجمال‌الدین پاکتی ازبرای آقا سیدعبدالرحیم. رسید سابقاً آقا سید عبدالرحیم نوشته بود که کاغذ[را] بخوانید و مطالب لازمهٔ او را بمن نوشته و کاغذ که از او می‌رسد پاره کرده به آب روان ریخته باشید. حال یک پاکت بسیار بزرگی آمده است تکلیف را چه کنم. سر کار اطلاع بدهید که دانسته باشنم.»

۱۲- ۹ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: «خطی از آقا رسیده اینک درجوف است ملاحظه بفرمائید. جواب دارد جواب او را ارسال بدارید. بجهت معین‌التجار پاکت خیلی بزرگی هست نفرستادم... یک خط هم به اسم ایشان (محمدحسین آقا) از آقا رسید ارسال شد.»

۱۳- شهرصفر ۱۳۰۹(۳): «مدتی است از سیدجمال‌الدین اطلاعی نداریم. حاجی علی اکبر همدانی

۱- اصل: محفلهای

۲- مقصود قبض‌نامهٔ سفارشی است که درجوف آن نامهٔ سید را به طهران فرستاده بوده‌است.

۳- اصل: ۱۳۰۸

... از بغداد اطلاع داده باشد در بصره یا آنکه از بصره رفته، اگر خبری بود
خواهم نوشت.»

۱۰ - امین السلطان

۱- مکتوبی از حاج محمد حسن به امین السلطان دائر براینکه برای عیادت امین السلطان به اتفاق سیدجمال الدین رفته بوده‌اند. در حاشیهٔ آن امین السلطان از تشریف آوردن جناب آقا اظهار تشکر و عذر خواهی کرده است و اظهار کرده که بعداً خدمتشان خواهد رسید.

(تصویر شمارهٔ ۲۰۴)

۲- سواد بخط حاج محمدحسن ازدستخط ناصرالدین‌شاه خطاب به امین السلطان.
«بتاریخ ۲۳ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۷-جناب امین السلطان- بنا بود سیدجمال الدین را حاجی محمدحسن روانهٔ قم بکند. اگر هنوز درطهران است و نرفته‌است بحاجی محمد-محمد حسن بنویس که البته اورا روانهٔ قم بکند.»

(تصویر شمارهٔ ۲۰۵)

۳- نامه‌ای ازامین السلطان خطاب به حاج محمدحسن و درختام آن می‌نویسد: «از آقا سید-جمال الدین خبری دارید یاخیر؟» [ظاهراً پس ازحرکت دادن سید این مکتوب نوشته شده است].

۴- مکتوب خطاب به حاج محمدحسن بخط منشی باحاشیه‌ای بخط امین السلطان.

(تصویر شمارهٔ ۲۰۶)

۱۱- حاجی سیاح

۱- تلگراف ازاصفهان مورخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰٤ خطاب به امین الضرب.
«بتوسط جناب آقای حاجی امین الضرب حفظه الله تعالی خدمت جناب آقای وحید فرید آقاسید جلال الدین (کذا) حفظه الله تعالی تبریک ورود عرض می‌نماید. آقا میرزا-لطف‌الله ازهمدان آمدند وروانهٔ طهران شدند. جناب آقای سهام السلطنه سلام میرسانند.
احقرعباد سیاح.»

(تصویر شمارهٔ ۲۰۷)

۲- مکتوب [۱۳۰۵] ازمحلات پس ازورود میرزا جعفر بطهران.
«... این روزها هیچ اطلاع ازسلامتی وجود میمنت مسعود جناب وحید و فرید افتخار الحکماء آقای حاجی سید جمال الدین حفظه الله تعالی ندارم. مرحمت فرموده هرگاه اطلاعی حاصل است احقررا هم مطلع ومشعوف فرمائید...»

۳- مکتوب ۲۴ رجب [۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶] از محلات به طهران.

«. . . چندی است ازجناب وحیدالعصر فریدالدهر افتخار العلماء والفضلاء والفلاسفه والحکماء آقای حاجی سیدجمال الدین حفظه‌الله تعالی اطلاع ندارم. می دانم که جناب ایشان اینقدرها بی مرحمت تشریف ندارند. البته تعلیقهٔ جناب ایشان به احقرنمی رسد. اگرچیزی مرقوم فرمودید بدانند احقرهم چیزی ننوشتم. . »

۴- مکتوب ۱۰ صفر [۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶] ازسبزوارکه عازم مشهد بوده است.

«. . . ازجناب مستطاب وحید فرید آقایی آقای حاجی‌سیدجمال الدین حفظه‌الله تعالی اطلاع ندارم. انشاءالله بمژدهٔ سلامتی وجود مبارك جناب ایشان این غریب را مشعوف خواهید فرمود. . . »

۵- مکتوب ظاهراً [۱۳۲۸] خطاب به امین الضرب ثانی.

«. . . چون بهانه‌جوبوده که خود را یاد آورخاطر عاطردارم لهذاعرض می نمایم: بندگان اجل‌عالی خوب می‌دانند اول کسی که دربعضی خیالات بود چه اشخاص بودند. سبب ورود ایران مبرورجنت ورضوان آرامگاه آقای حاجی‌سید جمال‌الدین طاب ثراه فقیربودم ومعرفی آن حضرت را خدمت مرحوم مبرورحاجی آقا (امین - الضرب اول)طاب‌ثراه فقیر بامرحوم حاج محمداسمعیل‌صراف(۱) ازاصفهان نمودیم و مرحوم حاجی‌آقا تاهردرجه بزرگی‌فرموده که هرتخمی درایران زرع و روئید اگر مرحوم حاجی آقا تاآن درجه‌غیرت نمی‌فرمودند آن تخم زرع نمی‌شدوهدرمی‌رفت. خودحضرت‌اجل‌عالی‌به مکهٔ معظمه مشرف بوده فقیربادیگران درقزوین، پیرمردی که دربان خودتان وقزوینی بود مذکورداشته‌که مرحوم مبرور حاجی‌آقا فرموده بودندراضی بودم یک کروربمن ضرروارد آید وسیاح گرفتارنشود. همین‌عبارت ازآن مرحوم بیادگار در سیاحت‌نامهٔ فقیرثبت‌است. این ایام خیال‌اصلاح وطبع آنرادارم. درگرفتاری‌حقیرهرنوشته ازآن بزرگوارنزدحقیربودمفقودومعدوم‌شد. اکنون‌عرض مینمایم اگرازنوشتجات‌آن بزرگوارچیزی باشد مرحمت بفرمائید سوادآنرا برداشته

۱- حاج محمد اسماعیل صراف مقیم اصفهان که‌باحاج محمدحسن طرف مکاتبه و محاسبه بوده است، چنانکه از مکتوبهای دفترشمارهٔ ۵ کوپیهٔ حاج محمد حسن (صفحهٔ ۱۱۷ کتاب حاضر) برمی آید، یکی‌از معرفین سید بحاج‌محمد حسن‌بوده است.

عین آنرا تقدیم می‌دارم . اگر آنها مشکل باشد همین قدر زمان حرکت بامرحوم مبرور حاجی آقا سفر اول ورود سفر ثانی وحرکت به حضرت عبدالعظیم(ع) وازبست کشیدن وبردن ازحضرت عبدالعظیم (ع) رامرقوم بفرمائید وروز ورود خودتان بطهران از مراجعت سفرزیارت بیت‌الله زاده‌الله شرفاً را که برفقیر لازم . زیاده عرضی ندارد احقرداعیان سیاح . »

۱۲- متفرقه

۱- حاج ابوالقاسم معین التجاراز اصفهان مورخ ۲۵ صفر ۱۳۰۴ .

« . . . عرض دیگر اینکه جناب آقای حاجی سیدجمال الدین دام توفیقه که مدتی در یروپ بوده‌اند این اوقات تشریف به اصفهان آورده‌اند وحضرت اشرف والا (ظل السلطان) منزل ایشان خدمت جناب حاجی سیاح داده‌اند. خیال مسافرت طهران رادارند. جناب حاجی سیاح مخصوصاً به مخلص فرمودند که خدمت جنابعالی عرض نمایم زحمت کشیده درطهران خانه ومنزلی به جهت توقف جناب حاجی سیدجمال الدین معین فرموده که ساعت ورود معطلی ازبابت منزل نداشته باشند ومشارالیه خودش بادوسه نفرنوکر می باشد. یکطرف منزل خارج لازم دارد وهرقدروجه الاجاره قراربدهید خدمت جنابعالی خواهندداد. انشاءالله التفات فرموده منزل معین کرده و جواب عریضهٔ مخلص را مرقوم فرمایند که خدمت ایشان عرض شود . زیاده جسارت است . . . »

۲- جهانگیروزیرمعادن ناصرالدینشاه، رجب ۱۳۰۴ (خطاب به کیست معلوم نیست):

« فدایت شوم . الان درخدمت جناب مستطاب آقاسیدجلال الدین (کذا) سلمه‌الله تعالی و سرکارمعتمدالسلطان حاجی محمد حسن امین الضرب به جهت تبریک عید سلطانی مشرف است. این شرح را خدمت ملازمان عالی دام اقباله می نویسد . . . »

۳- حاج محمدعلی آقا کاشانی (پدرحسین نقوی) از مسکومورخ ۲۸ صفر ۱۳۰۶ .

« . . . باری زمانی که درپطربورغ بودم جناب آقای آقا سیدجمال الدین زیارت نمودم همیشه درخدمت آقاحکماء بودند. چون جناب آقا در هر مجلس اوصاف جناب عالی می کنند ومی فرمایند که درایران اگر کسی باشد فلان کس است باین واسطه جمیع حکماء آنجا یک نوع اخلاص غایبانهٔ به جنابعالی دارند یکی ازآنها بواسطهٔ راه آهن یک عریضه نوشته است ویک کتابچه هم نقشهٔ راه آهن را کشیده است داده بفدوی که بخدمت جنابعالی ارسال دارم. لهذا امروز آن عریضهٔ آن شخص حکیم با این عریضهٔ خود

ارسال کردم . . . باری درپطر بورغ جناب آقا خواسته این امر اصلاح کنند و این امر را یک جوری به جناب آقا اشتباهکاری کرده بودند که جناب آقا می فرمودند که بیائید بیست هزار منات یا ده هزار منات به اینها بدهید درین حسابهای شماروش بگذرد . پنج هزار منات هم به شما امسال بدهند و خدمت جناب آقا عرض کردم اینها اول بیایند حساب را روشن کنند بعد این کارها بشود . جناب آقا ابراز می‌فرمودند که خیر اول تو پول بده بعد اینکارها بشود، جان نثار تمکین نکردم.

۴- مکتوب بی امضا خوش خط بی تاریخ (اواخر ۱۳۰۷).

«. . . باری نمیدانم کی بحضرت عبدالعظیم (ع) می روید که من هم آمده بمعیت جنابعالی خدمت جناب مستطاب آقائی آقا سید جمال الدین ادام الله برکاته مشرف شوم که بی نهایت ازیشان خجالت دارم . شنیدم درچند روز قبل از مخلص گله فرموده بودند. اگرچه حق دارند، ولی خبر از حال مخلص ندارند. خود باید خدمت خودشان رسیده و عرض نمایم که نرسیدن خدمت ایشان درین مدت از چه بابت بود، بلکه انشاءالله بتوسط جنابعالی رفع گلهٔ جناب مستطاب معظم بشود . . .»

۵- ٤ جمادی الثانیه ۱۳۰۸، آقا محمد یزدی نمایندهٔ حاج محمد حسن ازقم.

«دودستخط مبارک حضرت مستطاب عالی روحی فداه باچاپاران فارس و کرمان واصل و زیارت گردیده... ازاوامر مطاع آگاهی حاصل گردید. درباب تشریف فرمائی بندگان آقای آقا سیدجمال الدین زید افضاله العالی بقم شرحی مرقوم فرموده بودید، دو یوم قبل افواهاً شنیدم جناب حاجی میرزا هادی را آورده‌اند و متحمل نشدم. دستخط مبارک جنابعالی که زیارت شد و معلوم شد آقای آقا سید جمال الدین بوده‌اند فوراً در حالتی که بوران شدیدی بود احرام شرفیابی خدمت ایشان رابسته به مهمانخانه رفتم. ازعدم سعادت وتوفیق ازفیض لقای ایشان محروم ومهموم شدم، چه که دو یوم قبل ایشان راحرکت داده‌اند و بکرمانشهان توجه فرموده‌اند . امیدوارم درهرجا تشریف دارند خداوند وجود مسعود ایشان را محفوظ فرماید .»

۶- ۱۲ شعبان ۱۳۰۸، آقا محمدهاشم اصفهانی از کربلا.

«. . جناب مستطاب آقای آقاشیخ جمال الدین مدظله تا ورود بغداد ایشان راجویا شدم. وارد شده‌اند . کربلاخدمت ایشان میرسم. تبلیغ سلام جنابعالی راعرض خواهم کرد. به حاجی عبود هم سپردم آقا که به نجف اشرف مشرف می‌شوند دیدن بروند. فرمایشاتی داشته باشند انجام بدهند . سرکارعالی اگر بجهت سرکار آقا بخواهید

پاکتی روانه بفرمائید جوف خط جهت حاجی عبود بگذارید، می رساند خدمت آقا...»

۷- ایضاً ازو مورخ ۷ شعبان ۱۳۰۸.

«... آقای آقاسیدجمال الدین راشنیدم که تابغداد تشریف آورده بوده‌اند وازبغداد روانهٔ بمبئی شده‌اند ...»

۸- ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ، آقا محمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن درمارسیل Marseille .

«... عرض دیگر ازقرار روزنامه‌جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظر آقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی ازخیالات فاسد بی‌معنی نوشته بودند، اینست که عرض می‌شود. درروزنامهٔ چاپ لندن نوشته‌اند که سید جمال‌الدین افغانی به لندن رفته است و باملکم‌خان نمک بحرام همدست و همعهد شده‌اند. شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایران من‌جمله وزیراعظم نوشته‌اند ودر روزنامه چاپ کرده‌اند من‌جمله آقا سیدجمال‌الدین هم بعد ازعزیمت ازطریق بغداد و بصره به برلن پای‌تخت آلمان رفته است ودرمجلس بیزمارك گفتگوها نموده است حالاهم درلندن باملکم به هم بسته‌اند و به این مزخرف گویی اقدام دارند وخیال‌می کنند که این مقولهٔ مزخرف را کسی اعتنا خواهد کرد. دربرلن جواب آقا سیدجمال‌الدین را بوضع بی‌اعتنائی داده‌اند، ولی درمقابل جناب جلالتمآب نظرآقا وزیرمختارشرحی از خیالات فاسدهٔ آقا سید جمال‌الدین درروزنامه‌جات فرانسه گذاشته ازبدو ورود مشارالیه به طهران وخیالات فاسد او واخراج نمودن اورا و مذمت زیاد ازو وملکم بیک نحو خوشی‌مضامین خوش درروزنامه جات فرانسه چاپ نموده که بگوش‌اهل فرانسه‌این بیانات وزیرمختارخیلی ملیح ومطبوع است. خداوند انشاءالله بحق تمام انبیاء و اولیای برحقش که وجود مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس‌شهریاری روحی‌وروح‌العالمین له‌الفداه را ازجمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات‌لاطائل‌این‌مردمان بی‌معنی‌مثل‌ذره‌است درمقابل‌خورشید و باید باطن هر کس که بهرلباس است بروز کند ونتیجهٔ اعمال‌وعقاید اومعلوم گردد. اطلاعاً عرض‌شد. ازفخرالملک هم اشاره‌ای کرده بودند که درلندن است واین روزها خیال‌عزیمت ایران را دارد. ولی بنظرم می‌آید این هم پلتیک باشد وفخرالملک هم تبعیت داشته باشد. خدا عالم‌است، العلم‌عندالله. دراینکه فخرالملک‌از ملکم‌خان خبیث‌ترومردودترست حرفی‌نیست.. خداوند انشاءالله این‌جزرآدمها را به غضب خود بسوزاند.»

۹-۱۰ شوال ۱۳۰۹ ، آقا سیدعبدالرحیم معین التجار کرمان .

«. . . راستی چندچاپارست خواسته‌ام شرحی ازآن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می کردم. حال عرض می کنم انتشاراتی بازبه کرمان ازاو رسیده. یقین سر کار دیده‌اید. کاغذی که ازبصره به جناب میرزا نوشته باز کاغذی اززبان ملت به تمام علما این ها را چاپ زده‌اند. جائی که کرمان رسیده یقین همه‌جا رسیده. متفکرم اینها به چه دردی می‌خورد. چه خیالی این مرد برسردارد. خواستم نسخهٔ آنرا برای سر کاربفرستم همین یقین کردم سر کاردیده‌اید همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیرنماید وشراین جنس دوپا را هم دورنماید. خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را . من که چنان ازین مرد می‌ترسم که اصلاً درکرمان اسم او را نمی‌برم. باوجود این یکی ازانتشارات درپست خانه باسم من بود تاباز کردم دیدم پنهان کردم که دورسرخودم هیچ ندیدند. این ازکجا فهمید من آمده‌ام کرمان. باری خداوندانشاءالله حفظ نماید.»

۱۰- آخرصفر. ۱۳۱۰ ایضاً ازسیدعبدالرحیم معین التجار.

«ازحرکت حجاج خبربدهید .آن شخص لندنی بااحترام زیاد ازجانب دولت‌عثمانی وارد علیه شده. البته جناب حاج محمدحسین آقابسر کارخبرداده‌اند.»

۱۱- بی امضا وبی تاریخ خوش‌خط.

«. . . سابقاًهم صورت امین السلطان مرحوم [مقصود آقاابراهیم امین السلطان است] وسیدجمال‌الدین مصری رافرمایش‌دادید . مرحمتی نفرمودید . حتی پول قاب وشیشه راهم فدوی اظهارننموده. . .»

د- منقولات از دفاتر قوپیه (کوپیه)

دفتر فرنگستان، رمضان ۱۳۰۳ تاذی الحجهٔ ۱۳۰۴

ورق۸۲- نامهٔ مورخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰٤ ازحاج محمد حسن خطاب به برادرخود حاج - محمد رحیم ساکن گانژ (فرانسه) :

« . . . از برکت امام زمان عجل‌الله فرجه دوستی خداوند نصیب کرده‌است که بحمدالله امروزدرهیچ دولتی برای هیچ یک‌ازسلاطین نشده‌است. جناب مجتهدالزمان وفریدالدوران حاجی سید جمال‌الدین مشهور به افغانی که در فرنگستان روزنامهٔ عروة‌الوثقی را نوشته ومشهوراست به حنفی‌مذهب درخانه تشریف دارند. جمیع کمالات روحانی وجسمانی درنزد این‌شخص بزرگوارجمع است وتوجه مخصوص به آقا حسین‌دارند . انشاءالله عماقریب به سرحد کمال‌خواهد رسید. . . »

ورق۱۲۲- نامهٔ مورخ ٤شعبان ۱۳۰۲ خطاب به حاج محمدرحیم سابق‌الذکر بامضای محمد- حسین ازطرف پدرش . »

« . . . خودم یعنی(حاج محمدحسن) باجناب مستطاب آقای آقا سیدجمال‌الدین روانهٔ معدن‌آهن به قریهٔ نائیج روانه شدیم . من آنجا می‌مانم جهت انجام کارها وجناب آقای آقاسید جمال‌الدین تشریف می برند روسیه،اول ببادکوبه بعد می‌روندتفلیس. یک هفته می‌مانند . ازآنجا به مسکو. ده پانزده روزاقامت می‌فرمایند وازآنجا به پطرزبورغ ، پنج شش‌ماه‌می‌مانند وازآنجاعازم پاریس‌خواهند شد . . .»

ورق۱۲۳- نامهٔ مورخ ۱۱شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد رحیم(ازدفترتجارتخانه) :

[درذکر مستلزمین حاج محمد حسن و سید جمال] از حاج احمد و محمدصالح و میرزاحسین و میرزاعلی اکبرکه درگانژ بود و میرزا محمد رضای کرمانی نام می‌برد ومی نویسد:«بعد ازانجام وخاطرجمعی‌ازنظم کارهای آنجا (نائیج)درخدمت جناب آقای آقا سیدجمال‌الدین به مشهدسر تشریف برده ایشان را روانهٔ روسیه بفرمایند . . .»

ورق۱۲۷ - نامهٔ مورخ ۱۸ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد رحیم (ازدفترتجارتخانه):

«... تعلیقه ازجانب خداوگاریم که تاریخ ۱۲ شعبان بود از بارفروش رسید. مرقوم فرموده بودند جناب زبدة العارفین آقای آقاسیدجمال الدین رامشایعت نموده به واپوررسانیده عازم شدند. معاودت کردم ...»

ورق۱۴۳ - نامهٔ مورخ ۲ ذی الحجهٔ ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمدحسن به گانژ بامضای آقا محمد حسین:

«... از جناب مستطاب شمس العارفین والمجتهدین جناب آقا زید فضله اطلاعی ندارم. سه چهارعریضهٔ عربی به مسکوعرض نموده‌ام.»

دفترشمارهٔ ۵ از۱۲ذی الحجهٔ ۱۳۰۳تا ۲۵ ج ۱۳۰۴/۱

ورق۳۷۵ - نامهٔ ۶ ربیع الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاجی‌میرزا مهدی اصفهانی به اصفهان:

«... چند روزقبل رقیمهٔ کریمهٔ که درباب ورود جناب مستطاب آقای حاجی‌سید جمال الدین دام افضاله العالی... ارسال فرموده بودید واصل وزیارت گردید. جناب مستطاب معظم الیه هم بسلامت تشریف فرما شده و از سلامتی وجود شریف اظهار فرموده ومخلص را مسرورومشکورداشته‌اند واینک هم درخدمت ایشان مشرف و ازفرمایشات‌ایشان محظوظ بوده وخواهد بود...»

ورق۳۹۷ - نامهٔ ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد مهدی ملک التجاربه بوشهر (در ذیل نامه نوشته‌شده):

«... جناب مستطاب آقائی آقای حاج سیدجمال الدین سلمه الله تعالی‌شرحی ازتوصیف آن جناب بیان فرموده‌اند و مقرر فرموده‌اند که مخلص درارادت کیشی کوتاهی ننمایم. مخلص که همیشه همراهی‌داشتم‌ودارم. بازمحض فرمایش‌جناب‌معظم الیه همه طورحاضرم...»

ورق۴۰۱ - نامهٔ[۱۰ع ۱۳۰۴/۲] خطاب به برادرخود حاج ابوالقاسم ملک التجاربه مشهد:

«... مطلب دیگر آنکه جناب شمس العارفین وقبلة العلماء والمجتهدین آقای حاجی سید جمال الدین سعدآبادی الشهیربه افغانی که دردنیا مثل ایشان... (محو شده است) درهیچ عصری خداوند نصیب نکرده‌است مرا روزی فرموده... (چند سطر محوشده)...

ورق ۴۲۰ - نامهٔ ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد اسمعیل اصفهانی (صراف) به اصفهان:

«. . . ثانیاً رقیمه‌ای که درچندی قبل درباب جناب مستطاب سیدناالجلیل و مولانا النبیل آقای حاجی سیدجمال الدین دام افضاله قلمی وارسال داشته بودید واصل و از سلامتی شما کمال خرمی حاصل آمد . ازاینکه مژده زیارت جناب مستطاب معظم الیه را داده بودید نهایت امتنان وشکر گذاری اینکه خداوند این نعمت بزرگ راقسمت این جانب فرموده خواهم داشت ومخصوصاً ازشما ممنون و محظوظم که این مژده را داده بودید و در این مدت مجال اینکه جواب رقیمهٔ شما را قلمی دارم نکردم . . .»

ورق ۴۲۵ - نامهٔ ۲۷ع ۱۳۰٤/۲ خطاب به حاج محمد مهدی ملک التجار به بوشهر:

«. . . جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی شرف حضوردارند . اظهارمرحمت به‌سرکار می‌فرمایند ومی‌فرمایند خوبست قدری درامورتجارت ومعاشرت بامردم زیاده برین توجه کنید. . .»

دفتر ۶ از ۲۵ ج ۱۳۰٤/۱ تا ۱۹ شوال ۱۳۰۴

ورق ۱٤۶ - نامهٔ ۸ رجب ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد تقی اصفهانی به اصفهان:

«. . . پاکتی که به جناب ملاذالانام آقاسید جمال الدین سلمه‌الله تعالی عرض کرده بودید فوراً تبلیغ داشته. . .»

ورق ۲۵۸ - نامهٔ ۲ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک التجار به مشهد:

«. . . جناب آقا ازطرف روسیه عازم فرنگستان خواهند شد. . .»

ورق ۲۶۱ - نامهٔ ۲ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به ملاعلی عرب اصفهانی به کرمانشاهان:

«. . . انشاءالله امشب را خودم در خدمت . . . جناب مستطاب آقای آقا سید - جمال الدین عازم سرمعدن هستم . من آنجا چند روز می‌مانم . جناب معظم الیه از طرف روسیه بعد ازمدتی توقف درروسیه به فرنگستان تشریف خواهند برد . »

ورق ۲۶۵ - نامهٔ ٤شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد رحیم اصفهانی[1] به تبریز:

«. . . جناب خداوندگاریم عصرسه شنبه دویم شهر حال تشریف فرمای ضرابخانه و

---

۱ - این شخص غیر از حاج محمد رحیم برادرحاج محمد حسن است و درتبریز ازتجار معروف بوده .

وصبح چهارشنبه ۳ ازآنجا عازم قریهٔ نائیج که معدن آهن است شدند . . .»

ورق۲۶۷- نامهٔ ۶ شعبان ۱۳۰۴ ازدفترتجارتخانه به حاج محمدحسن به نائیج:

«... آقامیرزالطف‌الله وخسرو(۱) هنوزهم شبهادردولتخانه هستند . روزهامی روند بیرون وخیال‌دارند بعد ازدیدن جناب امین‌السلطان روانهٔ ولایت شوند.

ورق۲۹۴- نامهٔ ۱۶ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

« . . . امروزهم‌جواب تلگراف حاجی‌میرزا رحیم(۲)رسید. گفته بودجناب خدایگانی تشریف فرمای بار فروش شدند . جناب آقای آقا سید جمال‌الدین را مشایعت فرمودند . . .»

ورق۳۰۶- نامهٔ ۲۰ شعبان ۱۳۰۴ محمدحسین آقا به حاج محمد حسن :

« . . . درباب‌آقا میرزا لطف‌الله سلام می‌رساند وبه همان ترتیبی که مرقوم فرموده بودید معمول‌خواهد داشت . . .»

ورق۳۱۷- نامهٔ ۲۳ شعبان۱۳۰۴ به حاج‌ابوالقاسم‌ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

« . . . درتعلیقهٔ ۱۲شهرحال شرح حال مسافرت ودستورالعمل حجره راداده بودند که باجناب اعلم‌العلماء والعارفین و زبدة‌الفقهاء والمدققین آقای سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی تاتوی پراخود مشایعت فرموده وباهزار ناله وآه وافسوس و دریغ مفارقت فرموده روزشنبه را خیال‌عزیمت نائیج داشتند . . .»

ورق۳۷۶- نامهٔ ۴ رمضان ۱۳۰۴ به حاج‌ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه):

[درباب خط سیرحاج محمدحسن ومسافرت اواز بادکوبه به تفلیس‌ومسکووالحاق او به سیدجمال‌الدین درتفلیس].

ورق۳۸۳- نامهٔ ۱۶ رمضان ۱۳۰۴ به حاج محمدحسن به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۲صفحهٔ ۹۹).

ورق۴۱۶- نامهٔ ۵ شوال ۱۳۰۴ محمد حسین آقا به پدرش به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۳صفحهٔ ۹۹).

ورق۴۲۹- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰۴ از دفترتجارتخانه به حاج ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد:

«... هرگاه جناب خدایگانی‌حاج والد مشرف گردند [به مکه] به اتفاق‌آقای آقا- سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌مشرف خواهند شد . . .» [سید چنین‌سفری‌نکرده‌است]

۱- خسرونام غلامی است که همراه سید ازبوشهر به طهران آمده وکتابهای سید را حمل کرده است (بنقل از محمد محیط طباطبائی) .

۲- حاج میرزارحیم زرکش اصفهانی (متوفی ۱۳۱۰/۱۳۰۹ شمسی درطهران) .

ورق ۴۴۰- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰۴ محمد حسین آقا به پدرش به مسکو:

«... عریضه خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله بزبان عربی عرض نموده‌ام ...»

ورق ۴۶۰- کوپیهٔ سواد نامهٔ ۲۱ رمضان ۱۳۰۴ حاج محمدحسن به امین‌السلطان ازمسکو:

«... در بلاد قفقاز خدمت ذیشرافت جناب مستطاب عین‌الانسان و انسان ـ العین خلیفة‌الانبیاء والاکرمین شمس‌السموات والارضین آقای حاجی سید جمال‌الدین مشرف شدم. از آنجا الی مسکوف در خدمت و ظل مرحمت جناب معظم‌الیه بوده و هستم. وجناب معظم‌الیه رادرهمه جا بطورهای خوب پذیرائی نمودند. تابه حال‌هم در خدمت جناب معظم‌الیه هستم. درهمه جا ودرهمه وقت دعاگوی ... اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه عالمیان پناه هستند ووجود مسعود مبارك امجد جنابعالی‌دعاگو هستند ...»

دفترشمارهٔ ۷ ازسه شنبه ۲۰ شوال ۱۳۰۴ تا پنجشنبه ۲ صفر ۱۳۰۵

ورق ۸۲- نامهٔ ۲۷ شوال ۱۳۰۴ از محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«... از یوم مفارقت رقیمه ازسرکار نرسیده بود ... تااین هفته رقیمهٔ گرامی در جوف خط حاجی‌ابوالقاسم وحاجی‌محمد خلیل‌تاجران اصفهانی مرقوم وارسال‌داشته بودید رسید ... درباب‌استفسار ازسلامتی حالات‌جناب مستطاب قدوة‌العارفین آقای سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی و جناب خداوندگاری حاج والد حفظه‌الله تعالی تعلیقه‌ای درشهررمضان ازجناب حاجی‌والد از مسکوف مرقوم فرموده بودند. در مسکوف خدمت جناب آقا بوده‌اند و بعد روانهٔ فرنگستان شده‌اند. بموجب اخبار تلگرافی دیگر نمی‌دانم جناب آقاهم به پطرزبورغ تشریف برده یا به اتفاق به فرنگستان تشریف برده‌اند ...»

ورق ۱۷۷- نامهٔ ۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴ از آقا محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«... رقیمهٔ گرامی سرکار که به تاریخ چهاردهم شهرحال بود رسید از سلامتی حالات شریف نهایت مسرت وفرحنا کی تحصیل شد. درباب جناب مستطاب بندگان

آقای سیدجمال‌الدین استفسار کرده‌اید یوم قبل تعلیقه‌شان از مسکوف رسید . مرقوم فرموده بودند چند روزدیگر عازم پطرزبورغ هستم . . . »

ورق ۴۳۴- ۲۶ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۳ ، نامهٔ آقا محمد حسین آقا به آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . وازجناب مستطاب زبدة‌العارفین آقای آقاسید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی هم هرجا تشریف دارند ازسلامتی حالاتشان اعلام دارید . . . »

ورق ۴۲۰- ۱۸ محرم ۱۳۰۵ نامهٔ آقا محمد حسین آقا به آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . جناب زبدة‌العارفین آقای آقا سید جمال‌الدین گویا پطرزپورغ تشریف دارند عریضه‌ای عرض‌شده جهت جناب ایشان روانه دارید برسانند . قبض درجوف دارد. البته اگرپیدا نکردند پاکت را رجوع دارید . . . »

(سواد مکتوب به سید جمال دردفترقوپیه نیست).

دفتر ۸ از ۲ صفر ۱۳۰۵ تا ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵

ورق ۳۲۵- ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۰۵ / ۵ ژانویه ۱۸۸۸ نامه به سید جمال‌الدین به پطرزبورغ.

(دراظهارمسرت از همسفری باسید ودلتنگی از مفارقت وامیدواری به ایجاد راه‌آهن وتوضیحاتی درباب اختلافات وحساب‌سازیهای میرزانعمة‌الله نمایندهٔ امین‌الضرب).

ورق ۴۶۴- ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ ، نامه به میرزانعمة‌الله به مسکو.

« . . نوشته بودید جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین روحی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند و وجود مبارکشان سلامت است خیلی خوشوقت شدم . عرض بندگی مشتاقانه عرض میکنم . . . »

دفتر ۹ از ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ تا ۱۴ رمضان ۱۳۰۵

ورق ۴۶- غرهٔ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . ازجناب‌آقا خبری ندارم احوالات ایشان را بنویسید . »

ورق ۴۳۸- ۵ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقامحمد جواد به مسکو.

« . . . از جناب مستطاب اجل‌آقا خبری ندارم. نمیدانم چه کارمی کنند و درکجا تشریف دارند چگونگی‌را بنویسید . . . »

ورق ۴۷۹- ۱۲ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(درجواب مکتوب ۳۰ آوریل فرنگی و شهر شعبان سید و اظهار خلوص و ارادت

و بیان حالات وزندگانی خودوچگونگی وضع محاسبات میرزانعمةالله. درانتهای مکتوب می نویسد : « ازوضع میرزا محمد رضا عرض کنم که این شخص خیلی نقل داشته و دارد . غیر از تزویر وحیله در اوچیزی نبوده است . صدق وصفا در او عبورنکرده است . خود را پریشان و مجذوب به خرج می داد . پناه برخداوند ازین گونه آدمها . »

ورق ۴۸۱- ۱۲ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به آقا محمد جواد به مسکو.
« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقائی آقای حاجی سید جمال‌الدین عرض نموده‌ام برسانید . »

دفتر ۱۰ از ۱۶ رمضان ۱۳۰۵ تا ۱۱ ذی الحجهٔ ۱۳۰۵

ورق ۵۷- ۲۶ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به آقا محمد جواد به مسکو .
« . . . کاغذی ازجناب آقا برسد زود بفرستید. احوالات جناب معظم الیه رابنویسید. همه روزه ازقول من عرض سلام تبلیغ نمائید . »

ورق ۱۳۸- ۱۰ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به میرزا نعمةالله به مسکو.
« . . . جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال الدین (چند کلمه خوانده نمی‌شود) از احوالاتشان خبری ندارم. انشاءالله وجود مبارکشان به سلامت است. عرض ارادت وبندگی برسانید . »

ورق ۱۴۰- ۱۰ شوال ۱۳۰۵، نامه به آقا محمد جواد به مسکو .
« درخصوص جناب آقای حاجی سید جمال الدین دام افضاله العالی خبری ندارم . جواب عریضه‌جات مرابخواهید وبفرستید. احوالشان را بنویسید .»

ورق ۲۰۹- ۲٤ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به آقا میرزا جعفرخان (برادرحاج سیاح) به مسکو.
« . . . ازجناب مستطاب آقا ابداً نه شما ونه آقامحمد جواد اسمی نبرده. خیلی تعجب است از شما که میدانید من عشق دارم به شنیدم اسم مبارک جناب آقا اسم معشوقهٔ مرا در کاغذها نمی برید . نوردر کاغذهای شما نیست . خیلی عجب است . باری همه روزه شرح سلامتی جناب معظم الیه رابنویسید . به خودشان عریضه عرض نموده‌ام. جواب نرسیده انشاءالله خواهد رسید . . . »

ورق ۲۱۴- ۲٤ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو .
« . . . هیچ کدام ازشماها خبری از حالات جناب مستطاب آقا ننوشته اید . خیلی

تعجب است وحال آنکه در جمیع کاغذها احوالات را می‌خواهم . »

ورق ۳۲۹- ۱۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(در احوال پرسی و اظهار اخلاص وبیان وضع راه آهن و اشکالات خود درامور، متأسفانه خوانا نیست) .

ورق ۴۰۵- ۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . درباب جناب آقا البته عریضه‌جات مرا فرستاده‌اید. جوابی اگرفرستاده باشند بفرستید. یک مطلب دیگراست بشما می‌نویسم . خدمت جناب آقاباید بطورمحرمانه برسانید وآن اینست که حاجی سیاح نوشته است جناب آقا یک فقره برات فرمودند دادم. فقرهٔ دیگر برات فرموده‌اند من‌چیزی‌ندارم . ملک وگوسفند هم قابل‌نیست ، نتوانستم، برگردانیدم‌وحضرت والاهم اقدامی‌ندارند . گویا جناب آقادرپطرزبورغ فرموده‌اند من‌ازحاجی‌سیاح‌پول‌خواسته‌ام فرستاده است،ایشان هم‌به ایران‌نوشته‌اند به جهت حاجی سیاح خوب واقع نشده است. اگر شما خدمت جناب مستطاب آقا رسیدید عرض کنید حاجی‌سیاح وعمرو وزید اسمشان را نبرید ازوزارت پطرزبورغ هم‌گویا به وزارت خارجه ازجناب آقا خوب ننوشته‌اند . این‌مطلب را هم حاجی سیاح‌نوشته‌است . شما خدمت جناب مستطاب آقاعرض کنید. زمان حضور مستدعی شدم که جناب مستطاب عالی‌همیشه تمجید وتحسین ازاهل‌ایران وایران بفرمائید . گفته شده است که وزیر مختار ازجناب شما خوب ننوشته است، لکن این مطالب را احدی ملتفت نشود برای ماها مضرست . کار باین عوالم هرگز نداشته و ندارم . »

دفتر ۱۱ از ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ تا ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۶

ورق ۱۲- ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقا روحی‌فداه عرض‌شده است درجوف‌است برسانید . همه روزه احوالات واخبارات را بنویسید . »

ورق ۴۹- ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمدجواد به مسکو .

« . . . شرح احوالات جناب مستطاب عالی آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی را بنویسید . کاغذ جوف را خدمت جناب مستطاب آقا تبلیغ و عرض سلام برسانید . »

ورق۱۹۹ - ۲۰ محرم ۱۳۰٦ نامه به محمدجواد به مسکو.
(درباب اجازهٔ پرداخت یکهزارمنات به به سید وماهی پانصد منات بطور محرمانه)

ورق۲۰۰ - ۲۰ محرم ۱۳۰٦، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ.
(درباب ارسال‌وجه توسط محمدجواد) [عکس آن بطبع رسیده است].

(تصویر شمارهٔ ۲۰۹ و ۲۱۰)

ورق۲۸٦ - ٥ صفر ۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو.
«... درباب سه هزار منات که شیخ خواسته بودند تلگراف کردم بدهید. عریضه خدمتشان عرض‌شده برسانید.»
[ازاین مکتوب عکس چاپ شده است].

(تصویر شمارهٔ ۲۱۲)

ورق۲۸٦ - ٥ صفر ۱۳۰٦، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ.
(درباب اینکه هزارمنات ارسال‌شد واینکه سه هزارمنات تلگرافی درتعقیب تلگراف محمد جواد یک دفعه بدهند و خبردادن از وفات حاج ملاعلی کنی و چگونگی راه‌آهن محمودآباد ودروضع میرزا نعمت‌الله).

(تصویر شمار ۲۱۱)

ورق۳٤٦ - ۱۲ صفر ۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو.
«عریضه‌جات جناب آقارا البته فرستاده‌ایدوجواب مرقوم‌فرموده‌اند خواهید فرستاد.»

ورق٤٥٥ - ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو.
«... عریضه خدمت جناب آقای شیخ جمال‌الدین عرض شده به پطرزبورغ بفرستید.»

ورق٤٥٦ - ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۰٦ مطابق ۲۲ نوامبر ۱۸۸۸، نامه به پطرزبورغ.
(دراحوالپرسی واظهاراینکه وجه ارسال‌شد وبث‌الشکوی ازوضع روزگار ومردم). بعد... «درباب میرزا محمد رضا سفارش فرموده بودید میرزا محمد رضا را نمیدانم چه کنم. صرفهٔ او به این‌چیزهانشکسته‌است، می‌خواهدمراآلوده زیاد کند. من مضایقه ندارم همین‌طور یک ماهانه به او می‌دهم راحت باشد. انشاءالله یک وجهی بازمیدهم. درباب کتاب راه آهن که آن شخص حکیم نوشته به نورچشمی حاج محمدعلی داده فرستاده بود. این خط ترجمه نمودن خودش‌خیلی اسباب‌زحمت است... دو هزار منات دیگر را هم هروقت بفرمائید نور چشمی محمد جواد می‌دهد...»

دفتر ۱۲ از ۲۶ صفر ۱۳۰۶ تا ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۶

ورق ۶- ۲۶ صفر ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد.

«احوالات جناب آقا را بنویسید.»

ورق ۵۱- ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمدجواد مسکو.

«کاغذ جناب آقای حاجی سید جمال الدین را جناب جلالت مآب آقای امین السلطان جواب نوشته‌اند درجوف فرستادم برسانید.»

ورق ۱۷۵- پنج‌شنبه سلخ ربیع الثانی، نامه خطاب به محمدجواد به مسکو.

«ازحالات و گزارشات جناب مستطاب وحیدالعصر آقای آقا سیدجمال الدین و آقامیرزا-نعمت‌الله اطلاعات خود را باسلامتی حالات ومهمات قلمی دارید.»

ورق ۱۹۹- پنج شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازجناب مستطاب آقا کاغذی وخبری دارید قلمی دارید.»

ورق ۲۴۰- ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«... کاغذهای اورا (محمدجواد) هم با کاغذ آقا سیدجمال الدین و میرزانعمت‌الله الیوم فرستادم.»

ورق ۳۰۲- پنج‌شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«تعلیقهٔ جناب آقا سیدجمال الدین را که رسید پنج هزارمنات را مرقوم فرموده‌بودند فرستاده بودید رسید.»

ورق ۳۱۲- غرهٔ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«کاغذی آقا سیدجمال الدین نوشته است با کاغذهای محمد جوادآقا فرستادم.»

ورق ۳۶۸- ۳ شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به مشهد.

«کاغذ جناب آقا سید جمال الدین را در هفتهٔ قبل جوف رقعه جات به مازندران فرستادم باسایر کاغذها.»

دفتر ۱۳ از ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۶ تا ۲۷ شوال ۱۳۰۶

ورق ۲۵- پنج‌شنبه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازحالات جناب آقا سید جمال الدین ومیرزا نعمت‌الله بنویسید.»

نامه خطاب به حاج محمد حسن به بادکوبه .

ورق ۵۲ - پنج شنبه ٤ رجب ۱۳۰٦ ، نامه خطاب به حاج محمد حسن به بادکوبه .
« درباب کاغذ جناب آقای آقا سیدجمال الدین را فرستادم مازندران ، مشهدی حسن جزء نوشته‌جات فرستاده است عشق آباد ، انشاءالله در مراجعت باسایر نوشتجات ولایات وملبوس به جنابعالی رسیده است. »

ورق ۱۴۰ - پنجشنبه ۳ شعبان ۱۳۰٦ مطابق ٤ آوریل فرانسه ۱۸۸۹ ، نامه به پطرزبورغ خطاب به سید جمال الدین بامضای آقا محمدحسین آقا .
[دراحوال پرسی وعذرخواهی‌از تأخیردرعرض جواب] بعد. . . حق‌حقوق ارشاد و تربیت جنابعالی را برخود بزرگترین حقوقات می‌دانم . . . خیالم این بود جواب تعلیقهٔ مبارك جنابعالی را که غرهٔ مارس‌فرنگی صادرفرموده بودید به لسان عرب عرض کرده باشم، لکن‌چون روز حرکت پست بلاد داخله و خارجه است ممکنم نشد. . .عالیجاه میرزا ابوتراب ساوجی را سفارش فرموده‌اید او را ودیعه‌ای از جانب جنابعالی میدانم ونهایت توجه واحترامات را بجاآورده ومی‌آورم . . . »

دفتر ۱۴ از ۲۷ شوال ۱۳۰۶ تاشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷

ورق ۱۶۵ - دوشنبه ۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰٦ ، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو .
« از قراری که شنیدیم جناب آقا سیدجمال الدین هم پاریس تشریف برده‌اند . البته از گزارشات ایشان باسلامتی‌حالات ومهمات قلمی‌دارید . »

ورق ۲۰۵ - پنجشنبهٔ ۱۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰٦ ، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به پاریس :
« ازقراری که آقا محمد جواد از مسکونوشته است جناب آقا سید جمال الدین گویا به جنابعالی‌نوشته پول‌خواسته و به‌آقا محمد جواد نوشته علی‌العجاله پانصدمنات بفرست تاحوالهٔ جناب حاجی‌آقا برسد . بمن‌نوشته بود تااجازهٔ جناب خداوندگاری نرسد دیناری نفرست (کذا). »

ورق ۴۷۴ - دوشنبهٔ ۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ ، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.
« از بابت بنان‌الملک وآقای آقا سیدجمال‌الدین وآقا میرزا نعمت‌الله نوشته بودید معلوم شد . البته هرهفته اطلاع بدهید . »

دفتر ۱۵ ازشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ تا دوشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۰۷

ورق۸۲- ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

« الساعه خبرآوردند جناب‌آقا وارد ضرابخانهٔ مبارکه شدند. الحال‌خدمت‌ایشان شرفیاب می‌شوم که منزل راکجا معین‌می‌فرمایند. »

ورق۸۳- ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ به علی‌اکبرتاجزیزدی به‌آمل.

« جناب‌آقاسیدجمال‌الدین تشریف فرمای ضرابخانه شده‌اند. فردا وارد دارالخلافه خواهند شد. »

ورق۸۷- دوشنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به محمدجواد به مسکو.

« درباب جناب مستطاب آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی دیروزبه سلامتی تشریف‌فرمای دارالخلافه شدند. در خانه منزل دارند. تا ازجانب دولت چه مقرر شود. »

ورق۹۰- سه شنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به آقا غلامرضا پسرحاجی ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد.

«جناب مستطاب اجل‌آقای سیدجمال‌الدین که دولت علیه درروسیه دعوتش‌فرموده بودند وسنهٔ قبل هم اینجا بود تشریف فرمای محمودآباد شده بودند چند روزی درمحمودآباد باهم بودند (یعنی‌باحاج محمد حسن). سه روزقبل هم از محمودآباد جناب‌آقای آقا سید جمال‌الدین‌را بایک نفراز گماشتگان خودمان مهماندارقرارداده روانه فرموده بودند. دوروز قبل بسلامتی وارد شدند. حال در خانه منزل دارند. منتظریم جناب اجل‌اشرف آقای امین‌السلطان مدظله‌العالی تشریف بیاورند تکلیف معلوم شود که باخودشان خواهند برد منزل‌خودشان یامهمانداروخرج قرارمی‌دهند یاامرخواهندفرمود درمهمانداری وپذیرائی‌ایشان‌باشیم. علی‌ایحال به‌خانه تشریف خواهندآورد. »

ورق۹۳- سه شنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار درراه شوسهٔ عشق‌آباد.

« این‌هفته جناب‌مستطاب آقای آقا سید جمال‌الدین راکه دولت دعوت فرموده‌بود وبه اتفاق به محمود آباد تشریف‌آورده بودند جناب خداوندگاری روانه فرموده

بودند. سه روز قبل وارد شدند. تعلیقهٔ جناب خداوندگاری هم به اتفاق ایشان رسید... جناب حاجی سید جمال الدین سه روز است وارد شده‌اند. باید بندگان حضرت اجل اشرف امین السلطان تشریف بیاورند جهت تبریک ورود و تهنیت و پذیرائی. انشاءالله بعد از تشریف آوردن گزارش را بعرض می‌رسانم.»

ورق ۱۰۰ - شنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامه به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«اولاً در شنبه گذشته که پنجم شهر حال بود نزدیک غروب تعلیقه‌ای از جناب مستطاب آقای حاج سید جمال الدین سلمه‌الله تعالی از ضرابخانهٔ مبارکه رسید. مرقوم فرموده بودند وارد ضرابخانه شدم. پاکتی به حضرت اجل اکرم عرض شده برسانید. جواب گرفته برای من بیاورید. فوراً بردم رسانیدم. فرمودند باید از لحاظ مبارک همایونی روحنافداه بگذرانم. عرض کردم حال در ضرابخانه تشریف دارند تکلیف چیست؟ فرمودند خانهٔ شما منزل مخصوص خاص من است. جناب آقا را بیاورند خانه منزل شما باشد. من همین کاغذشان را از لحاظ مبارکشان می گذرانم. تکلیف را معین نموده به شما اطلاع میدهم وخودم هم می‌آیم. جناب آقا حفظه‌الله همان شب را که شب یکشنبه بود در ضرابخانهٔ مبارکه تشریف داشتند. روز یکشنبه بنده رفتم طرف عصر درخدمت بوده باجناب معظم‌الیه به شهر آمدیم ودرخانه نزول اجلال فرمودند ونهایت پذیرائی وتشریفات ازهرجهت فراهم آورده... جناب اجل اشرف دیروز که جمعه بود وعده فرموده بودند تشریف فرما شوند. بهمین جهت که بنده‌را احضار فرموده بودند (یعنی به حضور شاه) مشرف شده بودم تشریف نیاوردند. امروزهم تابحال که تشریف نیاورده‌اند. امروزهم گویا ملتزم سفر جاجرود شدند. دیگر نمیدانم چه وقت تشریف می‌آورند.»

ورق ۱۴۹ - ۱۰ دوشنبه ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج محمدحسن به محمودآباد.

«اولاً درباب جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال الدین سلمه‌الله تعالی یوم ورودشان را که سابق عرض کردم به ضرابخانهٔ مبارکه وارد شدند. تعلیقه جاتشان رسید. بردم به حضرت اجل اشرف رسانیدم. فرمودند برو از ضرابخانه بیاور درخانهٔ خودتان مهمانداری نما. تا من بروم به خاکپای مبارک عرض کنم. بعد تشریف‌فرمای دوشان تپه شدند. بنده را هم احضار به خاکپای مبارک فرمودند. مشرف شدم...

اما در فقرهٔ جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال الدین سلمه‌الله تعالی گمان ندارم

خیالات خوب در حق جناب معظم‌الیه داشته باشد، بسبب اینکه هرگاه خیال التفات بود البته‌دیدن می‌فرمودند. از دوشان تپه هم به‌سفرجاجرود تشریف‌بردند. ده روز طول کشید. دوسه روزست‌تشریف‌آورده‌اند. بهیچوجه خبری‌نیست که دیدن تشریف‌بیاورند وجناب آقا هم مخصوصاً سپرده بودندبهیجوجه‌از بابت من‌عرض و اظهاری‌نکرده‌باش تاامروز، اماامروز فرمودندهرگاه آنجا رفتی‌عرض کن تکلیف چیست. امروز عصر میروم ببینم چه می‌فرمایند. هرگاه خیالات خوب داشتند دیدن می‌فرمودند. نه‌از جانب دولت نه‌ازجانب‌حضرت اشرف تابه‌امروزبهیجوجه احوال‌پرسی نفرموده‌اند.»

ورق ۱۷۷ - نامهٔ شنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌حاج محمد حسن به محمودآباد:

«جناب اجل اشرف آقای امین‌السلطان روحی فداه تا به‌حال دیدن از جناب آقا نفرمودند. چندروز قبل مشرف بودم فرمودند نشد یک دیدنی هم از جناب آقا کرده‌باشم. تاکی‌اینجا هستند. خیال‌رفتن‌ندارند؟ زیاده برین گفتگوئی‌نفرمودند... [پس از شرفیابی به‌حضور شاه می‌نویسد] بعد خدمت حضرت اجل در زیرزمین آبدارخانه‌شرفیاب شدم ... احوال‌پرسی ازجناب‌آقافرمودند. عرض کردم بواسطهٔ اینکه خدمت جنابعالی نرسیده‌اند بسیار دل تنگ می‌باشند. فرمودند تو خودت میدانی که من مشغلهٔ‌بسیاردارم‌والبته‌معذرت‌خواسته‌ای. عرض کردم بلی. فرمودند تاکی خیال دارد بماند. عرض کردم تا هر وقت جناب عالی‌بفرمائید. دیگرچیزی نفرمودند.»

ورق ۱۹۵ - نامهٔ پنج شنبهٔ ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۷ خطاب به آقا محمد وکیل‌التجار به بادکوبه:

«جناب مولانا سیدالاجل آقای حاجی سید جمال‌الدین الحمدلله در نهایت استقامت مزاج هستند درخانه‌ای که متعلق به خودشان است در خدمتگزاریشان مشغولم، تا انشاءالله جناب خداوندگاری تشریف بیاورند».

ورق ۲۰۱ - نامهٔ‌سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد:

«امروز به خاکپای مبارك احضار گردیده مشرف شدم. امر و مقرر گردید جناب جلالت مآب اجل اکرم‌اشرف آقای امین‌السلطان مدظله العالی روز دوشنبه‌راتشریف فرمای خانه شوند و دیدن از جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی نمایند و روز سه‌شنبه را هم جناب‌آقا را به خاکپای مبارك مشرف‌سازند.»

ورق ۲۱۳ - نامهٔ سه‌شنبه ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد:
«... بهیچ وجه حالت ندارم. گرفتار تب شدید هستم. حالت حرکت و رفتار نمانده باوجوداین از خاکپای مبارک امر و مقرر شده درخدمت بوده جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی امروز درک شرف زیارت نموده باشیم. الآن در خدمت بوده جناب معظم‌الیه روانه هستیم».

ورق ۲۲۵ - نامهٔ شنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمود آباد:
«روز دوشنبه را حضرت اجل اشرف وعده فرموده بودند دیدن آقا تشریف بیاورند. باز تشریف نیاوردند. روز سه‌شنبه را در خدمت بوده جناب آقا به خاکپای مبارک مشرف شدیم یعنی باجناب آقای آقاسید جمال‌الدین. بنده پشت پرده ایستادم جناب آقا مشرف شدند. زیاده اظهار مرحمت در حق ایشان مبذول گردید. بعد آمدیم آبدارخانه حضرت اجل اشرف ارفع آنطوریکه باید مرحمت بفرمایند نفرمودند. باطناً همچه فهمیدم که میل باطنی ندارند. والا دو مرتبه وعدهٔ دیدن فرموده بودند نمی‌آمدند ... [بخط آقا محمدحسین آقا] اعلی‌حضرت شهریاری ازجناب آقا احوال پرسی فرمودند و فرمودند این تراموای است یا راه‌آهن. گفتند خیر راه‌آهن و مثل راه‌های فرنگستان همانطور است. فرمودند شما سوارشدید؟ گفتند بلی. دوسه مرتبه [یک کلمه محوشده] بندگان همایونی خیلی مرحمت فرمودند ولی جناب امین‌السلطان چندان اعتنا نکردند و باز وعده فرمودند که خدمت شما خواهم رسید.»

ورق ۲۴۷ - نامهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمود آباد:
«در باب جناب مستطاب آقا دام افضاله معلوم نیست حضرت اجل التفاتی داشته باشند. حسب‌الامر جنابعالی بنده هم دیگر عرضی نخواهم کرد.»

ورق ۳۰۵ - نامهٔ ۱۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمود آباد:
«جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی سلام می‌رسانند».

ورق ۳۲۴ - نامهٔ شنبه ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمود آباد:
«در باب مشرف شدن جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین به خاکپای مبارک سابق به عرض رسانیدم. حضرت اجل اشرف ارفع تابحال که دیدن ازجناب آقا نفرمودند. حتی اینکه عریضه هم عرض کردند دادم رسانیدند جواب مرحمت نفرمودند. باطناً مرحمتی ندارند[۱].»

۱- درنامه‌های ۲۳ جمادی‌الثانیه و ۹ رجب و ۷ و ۱۴ شعبان هم سلامتی سید و احوالپرسی او ابلاغ شده است.

دفتر ۱۶ از ۱۷ شعبان ۱۳۰۷ تا ۱۶ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷

ورق ۳۶۱ - نامهٔ ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۰۷ به امضا و خط حاج محمد حسن به آقا شیخ محمد حسن درقم:

« روزها در خانه هستم گاه گاهی خود را بزیارت جناب مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین ادام الله افضاله العالی خوشنود و مسرور میکنم و گاهی قلب تاریک خود را به نور جمال مبارک حضرت معظم الیه منور می سازم .»

دفتر ۱۷ از ۱۰ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷ تا ۱۷ محرم ۱۳۰۸

ورق ۳۴ - نامهٔ مورخ ۲۳ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷ خطاب به آقا شیخ محمد حسن ساکن قم :

[متأسفانه بعلت پریدگی رنگ جوهر قراءت آن میسر نیست . در دو جای آن نام سید جمال الدین ذکر شده است] .

دفتر ۱۸ از ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۸ تا آخر شعبان ۱۳۰۸

ورق ۱۴۶ - نامهٔ مورخ غرهٔ ج ۱۳۰۸/۲ خطاب به آقا محمد یزدی ساکن قم :

« . . . لازم شد به شما بنویسم، سه روز قبل جناب مستطاب آقای حاج سید جمال الدین دام افضاله العالی را برحسب حکم اولیای دولت جاوید آیت تحت الحفظ آوردند به قم . نمیدانم از آنجا به کجا خواهند برد. احوالات جناب معظم الیه را بنویسید. هرگاه در قم توقف دارند بروید خدمتشان عرض بندگی برسانید. فرمایشی داشته باشند اطاعت بکنید . وجهی بخواهند فوراً الی پنجاه تومان بخواهند بدهید. وهرگاه بنای رفتن از قم باشد باز بطور محرمانه بروید عرض کنید وجهی اسبابی چیزی بخواهند بگیرید فوراً بدهید وعرض کنید دقیقه‌ای ازغصهٔ شما آسوده نیستم. میرزا محمدرضا هم مرخص شده به خانهٔ خودش رفته است . آسوده باشند . احوالات جناب آقا را بنویسید وانشاءالله سعی و اهتمام درآمدن خودتان به طهران بکنید . چون جناب مستطاب آقا هیچ به همراه ندارند و کسی هم نمی‌شناسند البته الف البته خودتان به کاروانسرا و چاپارخانه و مهمانخانه بروید و عرض بندگی کنید و عرض کنید درفرمایشات حاضرم .»

ورق ۲۰۹ - نامهٔ مورخ ۱۷ ج ۱۳۰۸/۱ خطاب به آقا ملاعلی عرب ساکن کرمانشاهان :

« در باب تلگراف شما در باب جناب آقا روحی فداه معلوم شد جواب را هم گفتم که ملزومات بدهید عرض سلام برسانید. یوم قبل مذکور شد حضرت اجل امجد اشرف آقای امین السلطان روحی فداه وجهی تلگرافاً محول فرموده‌اند داده شود. انشاءالله رسیده است . گمان نمیکنم در کرمانشاه توقف زیاد باشد. یقین است الی رسیدن

این کاغذ تشریف برده‌اند. چگونگی حالاتشان را بنویسید.»

دفتر بی‌شماره مربوط به سنوات متفرقه

ورق ۴۹۲ - نامهٔ مورخ سلخ ج ۱۳۰۸/۲ به آقا ملاعلی تاجر عرب در کرمانشاهان از محمدحسین آقا:

«کاغذجوف‌راخدمت‌حضرت مستطاب آقابرسانید: هر گاه‌تشریف‌دارند‌سلام‌برسانید».

ایضاً - بهمان تاریخ‌ازآقا محمدحسین به‌سیدجمال‌الدین:

«... بعداز اتفاق آن امر مهول‌که مسلمانان را ازدوست و دشمن‌ظاهراً و باطناً در تزنزل واضطراب انداخته بوداز سلامتی مزاج‌مبارك ابداً اطلاعی نداشت‌تااینکه عالیشأن آقا ملاعلی سلامتی مزاج مبارك را تلگرافاً اطلاع داد و بعد هم با این پست دستخط شریف که جهت خداوندگاری حاجی ابوی روحی‌فداه مرقوم و ارسال فرموده بودید رسید و زیارت شدواز سلامتی مزاج شریف‌نهایت سرور حاصل گردید و حقیقهٔ روحی تازه دراین اجساد پژمرده واصل گردید. امیدوار ازحضرت متعال چنانم که‌صفائی‌در قلوب مسلمانان‌بدمد تا حق را از باطل تمیز داده ومیل به‌شرایط حقه بنماید.. در تعلیقه‌ای که به جناب خداوندگاری مرقوم بوده اشاره فرموده بودید [محو شده است] فراموش نخواهید فرمود. امیدوارم درین فرمایش خود ثابت باشید و مرا از نظر مبارك دور نفرمائید [محو شده است]. منتظر بودم که درین پست‌تعلیقهٔ‌جداگانه به‌سرافرازی حقیر فرستاده باشید...»

دنباله دفتر ۱۸

ورق ۲۵۷ - نامهٔ‌مورخ غرهٔ‌رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌آقامحمدهاشم‌اصفهانی (پدرمیرزانعمة‌الله) ساکن کربلا:

«... مطلب دیگرآنکه جناب مستطاب آقای حاجی سیدجمال‌الدین یدیم افضاله العالی به‌آن سمتها آمده‌اند. البته خدمتشان‌خواهید رسید. عرض بندگی‌برسانید. همه‌روزه احوالات سلامتی را بنویسید.»

ورق ۲۸۲ - نامهٔ‌مورخ ۷ رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌آقامحمدعلی اصفهانی‌ساکن کرمانشاه:

«... جناب آقا از قراری که نوشته بودید باید تابحال‌تشریف برده باشند واسبابی که خواسته‌اند و فرموده بودند حاضرنمائید، اگر لازم بود خواهم گرفت والا فلا، معلوم شد البته اگر داده باشید قبض رسید دریافت کرده خواهید فرستاد.»

ورق ۲۸۳ - نامهٔ‌مورخ ۷ رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌ملاعلی اصفهانی‌تاجرعرب ساکن کرمانشاه:

«تعلیقهٔ جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی را هم که فرستاده بودید ملاحظه کرده

از سلامتی وجود مبارکشان خشنود و شکرگزار شدم. سفارش زیاد از شما کرده بودند و از زحمات شما شرحی نوشته بودند. ولی از قراری که مرقوم فرمودند باید تا به حال از آنجا حرکت کرده باشند، لکن ننوشته بودید که به کجا خیال دارند. البته شما بنویسید که کجا تشریف خواهند برد تا انشاءالله اگر عریضه فرستاده شود نزد شما بفرستم که خدمت ایشان برسانید.»

دفتر ۱۹ از غرهٔ رمضان ۱۳۰۸ تا سلخ ذی الحجه ۱۳۰۸

ورق ۱۲ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به ملاعلی عرب:

«در باب جناب آقا جواب آن کاغذ را نوشتم فرستادم، در لف کاغذ معین التجار بوده است. دیگر تعلیقه‌ای از جناب ایشان ندارم. نوشته بودید در بصره تشریف دارند. احوالات سلامتی جناب ایشان را بنویسید.»

ورق ۶۵ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به آقا محمدعلی مقیم کرمانشاهان:

«در باب جناب آقای حاجی سید جمال الدین خبر ندارم. واقعهٔ بغداد چه بوده است و از بصره چه شده؟ جویا شده چگونگی را بنویسید.»

دفتر ۲۰ از غرهٔ محرم ۱۳۰۹ تا ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹

ورق ۲۱ - نامهٔ مورخ ۶ محرم ۱۳۰۹ خطاب به ملاعلی:

«... در باب جناب مستطاب آقا دام افضاله العالی این کاغذی که فرستاده بودید ننوشته اید که از کجا رسیده و از چه جا فرستاده اند و کجا متوقفند ...»

ورق ۴۶۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۰۹ خطاب به محمد جواد مقیم مسکو:

«نورچشم عزیز مهربانا - در باب جناب آقای حاجی سید جمال الدین نوشته بودید که در لندن تشریف دارند لکن ننوشته اید که احوالات ایشان و از رفتن در آنجاها چگونه بوده است. چون از ایران من نمی‌توانم به ایشان چیزی بنویسم شما یک کاغذی به ایشان بنویسید و از قول من از ایشان احوالات و سرگذشت خودشان را بخواهید که از یوم حرکت از اینجا الی کنون را بنویسند چه شده است و وضع ایشان چگونه بوده است. از حالت ایران اگر بخواهند البته بعرض ایشان رسیده است. بنویسید که از سفاهت و ندانستگی میرزا محمد رضا که دیوانه است مردم را در آتش انداخت. عجالةً خود میرزا محمدرضا و حاجی سیاح بیچاره در حبس هستند و خیلی اسباب بدنامی برای شما و مردم بیچاره شد و همهٔ آنها غیر از دروغ چیز دیگری نبود و طوری افترا زده بود که اثبات شرعی نمود و از حالات خودشان جویا شوید که شرح

مسافرت خودشان را با حالات حالیه بنویسند و بنویسید که البته غیرت شما اقتضا نمی کند که چیزی که اسباب خفت مسلمانان بوده باشد انشاء بفرمائید یا اظهار بکنید. اگر بدی به شما شده باشد از جانب ده نفرست فرضاً ، کاری به بیست کرور مسلمان نداردو تأکید بنویسید که زود احوالات خودشان را از هرجهت مرقوم فرمایند. زیاده مطلبی ندارم .»

دفتر ۲۳(۱) از سلخ ذی الحجة الحرام ۱۳۰۹ تا ۲۶ ذی الحجه ۱۳۱۰

ورق ۲۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ محرم الحرام ۱۳۱۰ از حاج محمد حسن به سید جمال الدین :

«قربان حضور موفور السرور مبارکت شوم - عمدهٔ مطلب سلامتی وجود فایض الوجود جناب مستطاب اجل عالی است ... پنج ماه قبل هم عریضه ای عرض نموده در لف کاغذهای اروپا روانه نموده ام. به جواب آن هم فائض نشده ام. گمان میکنم که نرسیده است و هرگاه رسیده باشد هرگز بی جواب نمی ماند . جواب اورا فرستاده اند نرسیده است. امیدوارم درهر نقطه از نقاط تشریف فرما هستید به وجود مبارك خوش بگذرد واخلاص کیشان خود را فراموش نفرمائید . در عریضهٔ قبل شرحی عرض شد که جناب مستطاب اجل عالی را حقیر در نهایت تدین و خداپرستی بجای آورده ام و شأن حضرت مستطاب اجل عالی را اقل برین میدانم که بعضی فقرات که اسباب توهین عمومی باشد از جناب اجل عالی نشر نماید. شنیدم سابقاً دریکی از روزنامجات نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه عالمیان پناه و حضرت مستطاب اجل امجد اشرف آقای امین السلطان مدظله العالی بعضی الفاظ از قول حضرت اجل مستطاب عالی نوشته شده . حقیقت آنرا جعل دانستم. بسبب اینکه از همه جهت جناب مستطاب اجل عالی را به اعلی درجات میدانم و معلوم است چنین شخصی راضی نمی شود جماعتی را که اسمشان را مسلمان نامیده اند و عجالة برحسب ظاهر شرع خود را محمدی میدانند و مطیع هستند الی یک درجه ای، و اینها چندنفر علماء دارند و یک پادشاه دارند وچند نفر وزراء ، وازجمیع ملل کم قوت تر وضعیف تر هستند و آنها هم موافق حکم خداوند متعال نسلاً بعد نسل مادرهای آنها نکاح شده و پدرهای آنها زحمتها کشیده، ایام طولی کشیده تا اینها رسیده اند، اینطورها طرف طعن خارجه واقع شوند، اگر عیوبات دارند نزد خودشان است یا آنکه هرگاه معصیت می کنند باز توبه می کنند کلیة

---

۱ - دفتر ۲۱ رانیافتیم و در دفتر ۲۲ مطلبی راجع به سید جمال نیست .

راندهٔ درگاه حضرت احدیت نیستند یا آنکه اگر بعضی مقصر و واجب‌القتل باشند بعضی دیگر فقرا و نجباء و غیره وغیره‌هستند که اینهادر زیر دست و پایهاپامال می‌شوند. باری درچندی قبل بازشنیدم دوروزنامچه آمده است و درآن دوروزنامچه حکایت دخانیات و جرم گرفتن او و بعضی فقرات بوده است ، آن هم باز مزید بر علت‌است، بسبب اینکه این کلمات را به‌بعضی راههای خطا عمل می کنند، اسباب ضرر و اذیت مسلمانان زیادترمی‌شود و حرفهای لغو سابقین که در حق جناب مستطاب عالی می گفتند ثابت می کند که آنها راست گفته‌اند واینگونه اشتهارات، اولاً کسی‌قدرت اینگونه کاغذها را نگاه‌کردن ندارد، ثانیاً بفرض‌اگر نگاه‌کردند چه حاصل دارد . اگر در نظر مبارك باشد در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌الصلوة‌والتکریم بعضی اشخاص‌می آمدنداظهارفدویت‌می نمودند.عرض‌می نمودم اینها مخالف هستند، می‌خواهند یک حرفی‌بشنوند بروند. حرفهای دیگر مزید کنند برای خودشان شؤونات و مواجب و لقب درست کنند. می فرمودید اینطورنیست. تمام این مطالب مکشوف‌شد. هر کسی‌هرچه گفته بود فهمیده شد. چنانچه‌این‌مردم فتنه‌جوی آشوب‌طلب هریک را به‌حالت‌خود گذاشته بودند هم ازجانب اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی و هم ازجانب حضرت مستطاب اجل امجد اشرف نهایت همراهیها و احترامات می‌شد . مردم هریک رفتند یک حرفی گفتند ومن بعد بعضی ظهورات به‌هم‌رسید، آنطورها واقع شد . بعداز وقوع این امورات لازم بود درصدد برآئید وابراء ذمه بفرمائید ازخودتان برتمام مردم‌معلوم شود بعضی فقرات‌دروغ بوده است . این روزنامجات که بیرون آمده است تصدیق این فقرات را مینماید. نمیدانم این روزنامجات به‌امرآن جناب مستطاب است یا آنکه جعل شده است . من نمیدانم چه‌عرض کنم و چه کنم . ازیک طرف میل ندارم‌جسارت به‌بعضی عرایض بنمایم و فضولی کنم،بسبب اینکه حضرت مستطاب اجل‌عالی را ازهمه عالم خوبتر و بالاتر میدانم،از یک‌طرف هم می بینم پادشاه ایران و وزیر پادشاه تقصیری‌ندارند و جناب مستطاب عالی هم غرضی غیراز خیرخواهی نداشته و ندارید . چیزی که واقع است اینست که شما می‌فرمائید فلان فرنگی ، فلان روسی را در مملکت راه ندهند، اینهامردمان‌مزورهستند، اسباب زحمت می‌شوند . راست‌است وصحیح‌است. ازین طرف ناچار است دولت بجهت بعضی پلتیکها همراهی نماید ، چاره‌ای‌ندارد. پادشاه پادشاهان پادشاه‌حقیقی‌است واملاك خود را خیلی دوست می‌دارد. اوبیشتر

از همه کس با خبرت است و عالم‌تر از همه کس است . این ترتیبها را او پیش آورده است . نه‌جبری هستم نه تفویض صرف. لکن فهمیده‌ام که افسارماها را رها نکرده‌اند و هر کس بخواهد برماها بتازد اوهم مختار نیست . وضع این مسلمانی ماها و این مملکت این طور پیشرفت شده است . هر گزنظم اروپ را ایران اجرا نمی‌توان نمود و هر گز هم مسلمانان راضی به آنطور نظم نیستند. در اروپ کمال بی‌مروتی و بی‌نظمی است و ذره‌ای از کسی نمی گذرند . مسلمانان سرتا به‌پا گذشت هستند . سرتا به‌پا مروت هستند. نمی‌توان کسی را یعنی تمام اروپ را بریک بچهٔ مسلمان ترجیح داد . البته حضرت مستطاب اجل عالی این مقامات را بهتراز بنده می‌دانید. درین‌صورت باید کمک کرد. به‌پادشاه‌اسلام کمک کرد، به همین‌مسلمانهای بد. نه آنکه برداشت روزنامچه به‌آن شرح وبسط بر تخریب آنها نوشت . گمان نفرمائید که حقیر یک ذره از اخلاص خود کاهیده باشم . خداوند شاهدست شب و روز آرزو دارم که مشرف باشم وخدمتگزاری بنمایم.لکن این فقرات که عرض میکنم هم محض بندگی است و رفاهیت مسلمانان است . اعتقادم اینست که جناب مستطاب عالی از انتشاراین روزنامجات مطلع نباشید . هر گاه چنین است خوب است کتباً دو کلمه مرقوم بفرمائید یا آنکه روزنامچه بدهید چاپ کنند و هر گاه‌حقیقت اینطورست‌خوب است‌یک طور خوشی ترضیهٔ این‌مطلب رابفرمائید. ضمناًفرمایشاتی باشد بفرمائید اجرا می‌شود. من‌جمله استخلاص این چند نفر مسلمان‌بی‌تقصیرست. به‌زبان خوش می‌توان آنها را مستخلص نمود.باین کلمات و مقالات امکان‌ندارد. یکساعت گرفتاری آن بیچاره‌ها به‌زندگانی دنیا نمی‌ارزد . هیچ تقصیری بجزنادانی نداشته و ندارند . والله‌العظیم هر گاه قدرت داشتم به پابوس‌جناب‌اجل عالی‌مشرف می‌شدم.بعضی عرضهامی‌نمودم. این‌درد ماها را بس‌است که‌می گویندجناب‌مستطاب آقابه ملکم خان تسلیم و همدست شده‌اند. حقیر که میدانم اینطورها نیست وحالت را می‌شناسم . لکن فرموده‌اند اتقوا من‌مواضع الهم ، حقیر که فی‌الجمله بصیرت درحق جناب اجل عالی دارم مکرر عرض نموده‌ام شما را یا شخص امیرالمؤمنین می‌دانم یا پسر امیر المؤمنین وهکذا عرض نموده‌ام روحها اغلب به ید قدرت آن جناب است ، مرده‌ها را روح می بخشد و هکذا چیزهای دیگر بکرات دیده‌ام که چشم‌پوشی نمی‌توانم بکنم و حال هم استدعا دارم توجه مخصوص کاملی به حقیر بفرمائید . روح حقیر گم شده است . قوه‌ای که داشتم قوهٔ روحی الکطریسیته راگم کرده‌ام ونزدیک‌است‌دق بیاورم. کسی نمی داند چه گم کرده‌ام.وصفش راهم نمیدانم چه‌عرض نمایم . شما را قسم‌می دهم به‌حق صاحبان‌ومقربان در گاه‌خداوند تفضلی

و ترحمی بفرمائید. من ندانستم ونفهمیدم کفران نمودم. دولتی جاوید روی به‌حقیر نموده بود. از نادانی حرمت او را نگاه ندانستم از دستم رفت. بطور قطع و یقین توبهٔ نصوح نموده‌ام. انشاءالله تفضل خواهیدنمود. درهرصورت استدعا دارم مقرر فرمائید من بعد را بعضی فقرات و روزنامجات برحسب ارادهٔ جهال ننویسند. بلکه توجه بفرمائید رفع آنها بشود. این حضرات [را] برسر میل بیاورید که‌راغب شوند. خداوند انشاءالله‌همه را حفظ بفرماید. فرزندی حاجی محمد حسین آقای فاضل جناب مستطاب اجل عالی بسفر بیت‌الله‌الحرام مشرف شده، امیدوارم عماقریب به سلامتی بیاید. زیاده جسارت است. بتاریخ غرهٔ شهر محرم الحرام ۱۳۱۰، الحاج محمد حسن.»

ورق ۳۰ - نامهٔ ۲ محرم ۱۳۱۰ خطاب به محمدجوادمقیم مسکو:

«در باب کاغذی که سابقاً به جناب آقا سید جمال‌الدین نوشته در جوف کاغذ شما فرستادم نفهمیدم رسید و فرستادید یا نرسیده و نفرستاده‌اید؟ جواب اوچه شد. هرگاه نرسیده بنویسید. امروز هم یک کاغذی نوشته‌ام در جوف است. خودتان هم کاغذ بنویسید در جوف کاغذها بفرستید. جواب بخواهید و جوابها را زود بفرستید.»

ورق ۲۱۰ - نامهٔ مورخ ۵ شنبهٔ ۲۳ صفر ۱۳۱۰ به استانبول خطاب به آقاعبدالحسین تاجر اصفهانی:

«از قراری که شنیدم جناب مستطاب آقای آقاسید جمال‌الدین اسلامبول تشریف آورده‌اند چگونگی حالات ایشان را بنویسید وعرض بندگی برسانید. مطمئن بربودن اسلامبول نیستم والا عریضه عرض می‌نمودم.»(۱)

دفتر قوپیهٔ محمد جواد (مسکو) از ۲۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۴ تا ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵ (۲)

ورق ۶۲ - نامهٔ ۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴ خطاب به حاج‌محمدحسن:

«آقا هم سه‌چهار یوم دیگر خیال رفتن را دارد در پطربورق.»

ورق ۲۱۵ - نامهٔ ۲ محرم ۱۳۰۵ به‌سید جمال‌الدین به پطرزبورغ:

۱- در همین مواقع حاج محمد حسین آقاازسفرحج به اسلامبول رفته و با سید ملاقات‌کرده است.

۲- درین قسمت آن مکتوبهائی نقل می‌شود که اصل آنها در دسترس نبوده است به (صفحات ۹۶-۹۹ مراجعه شود).

مشعر براینکه حاج‌محمدحسن از ادسا تلگرافی به محمد جواد کرده و احوال سید را پرسیده است.

ورق ۲۱۷ - نامهٔ ۱۳ محرم ۱۳۰۵ به‌حاج محمد حسن:

«ثانیاً عرض می‌شود تلگراف از ادس رسید. احوالات آقا را خواسته بودید مدتی است خبری ندارم. چند کاغذ هم نوشته‌ام جوابی نیامده است. باز مجدداً دیروز از قول جنابعالی به‌ایشان نوشتم که تلگراف زده بودید احوالات سلامتی آقا را پرسیده بودید. جوابی هنوز نیامده‌است».

ورق ۲۲۷ - نامهٔ ۱۰ محرم ۱۳۰۵ به حاج محمد حسن:

«از بابت آقا امروز کاغذی به‌بنده نوشته بودند در جوف است فرستادم و کاغذی که جنابعالی به‌ایشان نوشته‌اید امروز خواهم فرستاد».

ورق ۲۳۱ - :نامهٔ ۱۶ محرم ۱۳۰۶ خطاب به سید جمال:

مشعر بر وصول مکتوب سید به‌محمدجواد واعلام اینکه کاغذی که حاج‌محمدحسن از ادسا برای‌سید فرستاه درجوف‌است. جواب بنویسید که به‌محمودآباد برای حاج محمد حسن ارسال شود.

ورق ۲۸۵ - نامهٔ‌دوشنبهٔ ۶صفر ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن:

«تعلیقهٔ جنابعالی [را]جهت آقا فرستادم تا حال جوابی نیامده است».

ورق ۳۳۷ - نامهٔ ۰ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به‌حاج محمد حسن:

«از بابت حاجی سید جمال‌الدین مدتی است ازو خبری ندارم. نمیدانم پطربورق چه می کند؟»

ورق ۳۵۰ - نامهٔ ۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمدحسن:

«از بابت آقا حاجی سید جمال‌الدین مدتی است خبری ندارم. در پطربورق می‌باشد.»

ورق ۴۴۵ - نامهٔ ۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به سیدجمال‌الدین:

مشعر براینکه جواب نامه‌های مرا نداده‌اید. مکتوب حاج محمد حسن بتوسط آقا عبدالجبار ارسال می‌شود زیرا آدرس شما را ندارم.

ورق ۴۴۶ - نامهٔ ۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به آقا عبدالجبار:

مشعر براینکه مکتوب حاج‌محمد حسن‌جهت سید جمال‌الدین‌در جوف ارسال‌می‌شود.

ورق ۴۵۷ - نامهٔ ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به‌سیدجمال‌الدین:

مشعر بر وصول‌مکتوب سید

ورق ۴۶۷ - نامهٔ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن :
« عرض دیگر . کاغذ آقای آقا سید جمال‌الدین را فرستادم . رسید را هم به بنده نوشته بودند. »

دفتر مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۰۶ تا ۲۱ محرم ۱۳۰۸

ورق ۲۱ - نامهٔ‌ش ۳۲، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۰۶ خطاب به سیدجمال به پطرزبورغ :
مشعر بداینکه مدتی است مکتوبی ازشما ندارم . نامه‌ای از پاریس ازحاج محمد‌حسن رسیده است که ارسال می‌شود . حاجی محمد حسن نوشته است که به استقبال ناصرالدین شاه به برلین می‌رود .

ورق ۷۴ - نامهٔ‌ش ۳۳، مورخ ۶ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :
مشعر براینکه از شما خبری ندارم . تعلیقه‌ای که برای امین‌الضرب نوشته بودید چندی قبل ارسال شده است .

ورق ۸۷ - نامهٔ‌ش ۳۴، مورخ ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سیدجمال به پطربورغ :
مشعر بروصول نامهٔ سید و عذرخواهی از عدم‌ارسال وجه و برگشتن نامه‌ای که سید به‌حاج محمد حسن نوشته وبه‌پاریس ارسال شده بوده‌است بعلت مسافرت‌حاجی به‌مکه و ارسال نامهٔ حاج محمد حسن .

ورق ۱۱۰ - نامهٔ‌ش ۳۵ ،مورخ ۳۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سیدجمال به پطرزپورغ :
مشعر بروصول مرقومهٔ سید .

ورق ۱۸۱ - نامهٔ‌ش ۳۶ ،مورخ ۲۸ محرم ۱۳۰۷ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :
« از روزی که شما از مسکو عازم پطربورق شدید منتظر نامهٔ جنابعالی بودم» و مشعر براینکه نامهٔ حاج محمد حسن در جوف ارسال می‌شود و حاج مزبور در آن نامه ازسید تقاضا کرده است که در باب ترخیص وسایل راه آهن از خاک روسیه اقدام نماید .

ورق ۱۸۶ - نامهٔ‌ش ۳۷ ،مورخ ۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به سیدجمال :
مشعر بر اینکه دو روز قبل نامه عرض شد و نامهٔ حاج محمد حسن با آن تقدیم گردید وتأکید درارسال جواب .

ورق ۱۸۸ - نامهٔ‌ش ۳۸ ، مورخ ۴ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :
مشعر براینکه دو روز قبل مکتوب شما برای من و حاج محمد حسن رسید و امروز

هم مکتوب دیگرتان واصل شد کاغذ شما به‌حاجی ارسال خواهد شد. کاغذ حاجی به‌شما هم تقدیم می گردد.

ورق ۱۹۵ - نامهٔ ش ۳۹، مورخ ۱۰ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال:

مشعر براینکه نامه‌ای از شما نرسیده است. تلگرافی که جهت میرزا جعفر قنسول رسیده است میفرستم که به‌او بدهید.

ورق ۲۱۶ - نامهٔ ش ٤۰، مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال:

مشعر براینکه از حالات شما خبرندارم. مدتی‌است بنان‌الملک به‌مسکوآمده است و منتظر تعلیقهٔ شما بودم. امشب به ایران می‌رود. لطفاً زمان ورود خودتان‌را اطلاع دهید.

ورق ۲۲۱ - نامهٔ ش ٤۱، مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال:

مشعر بر اینکه بنان‌الملک به ایران رفت و تاریخ ورود خود خود را به مسکو تلگراف نمائید.

ورق ۲۲۲ - نامهٔ مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به‌پطرزبورغ:

مشعر براینکه بنان‌الملک تا شب جمعه منتظر ورود سید جمال‌الدین بودو آن‌شب روانهٔ ایران شد. زمان ورود آقا را به‌من اطلاع دهید.

ورق ۲٤۰ - نامهٔ مورخ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به پطرزبورغ:

مشعر براینکه علت تأخیر جواب بسبب خدمتگزاری به‌جناب آقا بودکه درمسکو بودند، ایشان روز گذشته از راه قفقاز عازم ایران شدند و هفت روز در مسکو مقیم بودند.

ورق ۲۷۵ - نامهٔ ش ٤۲، مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران:

مشعر براینکه ازوقتی که به‌سوی ایران رفته‌اید ازشما نامه‌ای ندارم.

ورق ۲۹۷ - نامهٔ ش ٤۳، مورخ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران:

مشعر براینکه دو یوم قبل میرزا جعفر خان به مسکو وارد شد و خبر ورود شمارا به‌طهران داد.

ورق ۳۰۷ - نامهٔ ش ٤٤، مورخ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ خطاب به سید جمال‌الدین به‌طهران:

مشعر براینکه مدتی‌است که از شما مکتوبی نرسیده است.

دفتر ۱۲ محرم ۱۳۰۸ الی ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۰

ورق ۳۸۷ - نامهٔ ش ۱۸۲ ، مورخ حدود ۲٤ صفر. ۱۳۱ خطاب به‌سید به‌لندن :

در استعلام از محل سکنی و اقامت سید تا مکتوب طهران ارسال‌شود .

دفتر ۱۷ صفر ۱۳۰۹ الی ٦ محرم ۱۳۱۳

ورق ۱۳۹ - نامهٔ‌مورخ ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰ . خطاب به حاج محمد حسن :

« از بابت کاغذحاجی سید جمال‌الدین الآن خودش در اسلامبول می باشد، اگر مصلحت هست به اسلامبول بفرستم و الا به‌طهران بر گردانم . »

هـ - مدارک متفرقه

قسمتی از «یادگار زندگانی»[1] نوشتهٔ حاج محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

«در تمام این اوقات بنده مشغول تحصیل بودم. تا اینکه یک روز از مدرس که بخانه آمدم دیدم سید عربی دراطاق بیرونی نشسته. مرحوم پدرم گفتند این آقا در منزل میهمان است و اینجا خواهند ماند. چون من امشب درخانهٔ آقا میرزا محمد رضای واعظ دعوت دارم اینجا پذیرائی کن تا آخر شب برگردم. ایشان رفتند، بنده وارد اطاق شدم، سلام نمودم. جواب دادند، گفتند شما پسرحاجی هستید؟ گفتم بلی. گفتند به به ماشاءالله ماشاءالله، درس میخوانید؟ گفتم بلی. گفتند چه میخوانید؟ گفتم مطول ومغنی. گفتند مغنی کجا میخوانی؟ گفتم زنبوریه را میخوانم. عبارت را ازخارج تقریر کردند وگفتند مقصود چه میباشد؟ جواب دادم. گفتند صحیح است، احسنت. بعد پرسیدند عربی حرف میزنی؟ عربی مینویسید؟ گفتم خیر. این کلمهٔ خیر چنان برآن عالیجناب سخت و ناگوار آمد که ازشدت تغیر رنگ صورتشان تغییر کرد. با نهایت تغیر گفتند شییء عجیب! شییء عجیب! مطول ومغنی میخوانی و عربی حرف نمیزنی! از فردا باید شروع به مکالمهٔ عربی نمائی. پس از سه‌چهار ساعت مرحوم پدرم از مهمانی معاودت کردند. آقا مراتب را بمرحوم پدرم اظهار و گفتند من حکم میکنم از فردا پسر شما عربی بنویسد و عربی حرف بزند، و انشاء عربی از اینجا شروع میشود که وقایع ورود مرا و ملاقات خودش را با من، واین حکم مرا از زبان فارسی بعربی دربیاورد، وضمناً جناب حاج محمد حسن بشما میگویم که هرگاه تا ده شب دیگر یک صفحه بی‌غلط نوشت وآورد باید صد اشرفی انعام به‌پسر خودتان بدهید.

مرحوم پدرم اعلی‌الله مقامه که خیلی طالب ترقی بنده بودند این امر را فوزعظیم دانستند و مرا تشویق فرمودند. از فردای آن شب باتفاق حاج آخوند معلم وشیخ‌رضای اعمی که حافظ قرآن و زبان عربی میدانست شروع به مکالمه ومکاتبهٔ عربی نمودم، و

۱- شرحی است که حاج محمد حسین آقا درپاریس دراحوال خود (تا سنین‌دوازده سالگی) نوشته و ناقص مانده است. متن آن در مجلهٔ یغما (مرداد ۱۳۴۱) طبع شده است. برای تفصیل بیشتربه‌آنجا مراجعه شود.

هرشب آقا سید جمال‌الدین یک صفحه فارسی تقریر میکردند روز بعد من آن را به عربی تبدیل میکردم و شب از نظر ایشان میگذراندم ، تا ده روز بهمین منوال گذشت . یک صفحهٔ عربی بدون غلط حاضر کرده بنظرشان رساندم ، خیلی تمجید کردند ، و گفتند این کافی نیست ، درحضور من باید یک صفحه‌عربی بنویسید . قبول کردم . یک صفحه‌فارسی گفتند وهمانجا بدون غلط تبدیل بعربی نموده خدمتشان دادم . گفتند قدری تأمل کن ، حاجی بیایند صد اشرفی را بگویم بشما بدهند .

پس‌از نیمساعت مرحوم پدرم آمدند وقایع را اظهار کردند . ایشان هم گفتند باید در حضورخودم یک‌صفحه ترجمه بعربی نماید ، اگر صحیح بود میدهم. آن راهم‌اطاعت و فوراً انجام‌داده‌ویکصداشرفی‌را مرحمت، فرمودند . این اول نتیجهٔعلم بود که‌بدست آمد.

مدتی مرحوم مزبور درمنزل ما بودند و مقالات مفصلی هرشب میفرمودند بفارسی و من بعربی ترجمه میکردم که تمام آن مقالات نصایح وحکم و فلسفه بود و اغلب آنها بخط خودم گویا فعلا در کتابخانه موجود است .

آقاسیدجمال‌الدین مردحکیم فیلسوفی بودومرحوم پدرم دربارهٔاوعقایددینی فوق‌العاده داشت ، ولی عقیده بنده نه‌چنین است ، وهرچند مشارالیه از کملین دهر و افاضل عالم‌و از جمله مشاهیر است اما بنده شخصاً تردستی ایشان را زیادتر از مراتب کمالات ایشان میدانم . متهور بود ، شجاع بود،فیلسوف بود ، نه‌چندان ، ولی بخت واقبال بااومساعد نبود، هرجا رفته کتک خورده، بهرجاقدم نهاده آشوبهائی برپا کرده ولی نتوانسته نتیجهٔ مطلوبه بدست بیاورد .

بالاخره پس‌از مدتی که مرحوم پدرم پذیرائی کردند و او را بحضور ناصرالدین‌شاه بردند ، شاه از مذاکرات مجالس ایشان رنجیده خاطرشد، وبمرحوم پدرم امرنمودند باید سید تبعید شود . مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران و احداث کارخانهٔ آهن آب کنی میخواستند بمازندران بروند، بشاه گفتند که چون میهمان است اجازه بدهند محترماً من او را بمازندران میبرم و ازآنجا به‌روسیه میرویم . آنجا تفصیل را به‌او خواهم گفت. شاه قبول کرد وبهمین منوال بموقع اجراء گذارند .»

۲- تکفیرنامهٔ روزنامهٔ اختر [1]

شیطان درلباس انسان

از قراری که بطور موثوق آگاهی حاصل نمودیم شیخ جمال‌الدین که چندی پیش ازاین دربصره متوقف بود اکنون بلندن رفته درآنجا باتفاق چندنفر از ارامنهٔ خود پسند که بکفران نعمت منسوبند بنای‌فتنه‌انگیزی گذاشته میخواهندبحیله ودسایس بازارفسادی را که مرکوز سرشت ناپاك و زشت خودشان است گرم کرده بدانوسایل که از خصایل مردمان فرومایه است تحصیل ثروت وکسب مکنت نموده عمری بلهو ولعب‌بپایان آرند مشغول انتشار پارهٔ اراجیف و اخبار مجعوله است. این مرد کوتاه نظر و سایر دستیاران در بدر او درجعل اخبار درحق احدی از صغار وکبار ابقا نمیکنند. حتی از قول حضرات علما و اعیان و مردمان محترم ایران کاغذهای ساختهٔ دروغین در ورقپاره‌های بیمعنی روزنامه‌وار طبع و انتشار میدهندتا بدینوسیاه بلکه راهی بمقصد مفسدانهٔ خودشان‌نزدیک نموده وجه معیشت خودشان را ازآن ممر بدست بیاورند. این است که نامهای دروغین بنام اشخاص بزرگ میسازند که القای سوء ظن درمیان بزرگان نموده باشند غافل‌ازاینکه مراتب حب وطن و پادشاه پرستی ایرانیان که‌مشهور جهانیان است راه مقصود راتاقیامت برآنان بسته خواهد داشت.

باری چنانکه معلوم است مسلک روزنامهٔ ما پیوسته مبنی بر حفظ حقوق و شئون بزرگان ملت‌وابنای‌وطن ورفع‌اتهام‌وافترا ازهرکس است لهذا لازم دانستیم که‌مختصری از سرگذشت وترجمهٔ این شیخ گمراه را دراینجا بنویسیم تا مردم بشهرت دروغین وصلاح ظاهر حال او فریفته نگشته چنان تصور ننمایند که این شیخ جمال‌الدین مردی پاکیزه اطوار ونیکوکرداریست. بلکه بالعکس بدانند که‌این‌مرد خود بیکانه از دین است وخود را برای پیشرفت پارهٔ مقاصد نا مشروعه داخل زی وسلك علمای اعلام کرده است.

بانگ طاوسان کنی گوید که لا   پس‌نه‌ای طاوس خواجه‌بوالعلا

این مرد درعنفوان جوانی دامنش بلوث هرگونه معاصی آلوده بود برای تحصیل معاش ازمعاشرت‌اراذل (کذا) واوباش پرهیزنداشت باقتضای‌سلیقهٔ‌خوب که‌هرچیزی‌راظریف و مرغوب میخواست ازصرف دنانیر و دراهم ناگزیر بود لهذا آن‌مسلك را دور از منزل

---

[1] ۱- این تکفیرنامه بدون نام ونشانی از نویسنده‌وصادرکننده چاپ شده است وداخل پاکتی‌است است که روی‌آن حاج محمد ابراهیم قزوینی، منشی حاج محمدحسن نوشته «تکفیرنامه‌ای که اختر درباب شیخ جمال‌الدین نوشته است چاپ واعلان نموده».

مقصود یافته بلباس اهل علم وفضل درآمده مقاصدفاسدهٔ خود را درزیرسجاده و ردا پنهان نموده با مردمان معقول انیس و بافضلا جلیس گشت . ظاهرحالش را که بر خلاف باطن بود بحیلهٔ فضل برآراست وبحیله وتزویر طرف وثوق مردمان ساده لوح شد و در آن اثنا مسافرت اختیار کرده راه‌اسلامبول پیش گرفت . درهنگام ورود آنشهر مینوبهر که پایتخت بزرگ اسلام است نام‌شیخ افغانی‌برخود بسته درمصطبهٔ تعلیم وتدریس نشست ودرظرف اندکی مدت بسیاری از طالبان علم در حلقهٔ درسش جای گرفتند. چون‌بازار خود را گرم دید آنگاه‌خبث باطنش درهیجان آمده علی رؤس الاشهاد اظهار زندقه والحاد نموده حاشا و ثم‌حاشا نبوت را بعنوان صنعت یاد نمود . حکومت سنیهٔ عثمانی از راه باریک بینی‌اورا مجال نداد تا اینکه به‌اضلال مردم پردازد‌اخراج بلد کرده از دارالخلافه بیرون‌نمود .

این مرد آشوب طلب بدعقیدت‌چون‌از اسلامبول مطرود گشت بجانب مصرراه‌سپار آمده خرقه و دستار بوضع عربان بیاراست‌واز گوشه و کنار بمجلس فضلا راه جسته درآنجا نیز بروسادهٔ آموزگاری‌نشست. چندی بدین برنیامد که درآنجا هم قفل دهان را برداشته درحق اهل شرع مقدس بنای بد‌زبانی گذاشت.چیزی‌نمانده بود که آن‌مرد‌پست‌فطرت‌آشوبی بلندکند حکومت مصرش نیز نفی واخراج‌بلد کرد . چون دراین‌صفحات جای اقامت‌نیافت بممالک وسیعهٔ‌هندوستان شتافت . در آن‌مملکت نیز نخست آبی بروی کارش آمده عوام را بسخنان نغز ودلکش بفریفت . با خواص نیز راه حیله وخدعه پیش گرفته طرف وثوق جمعی از اعالی وادانی شد. تارفت باظهارمقصود پردازد حکومت هندوستان که دورادور مترصد حالش بود فرصت نداده مدتی محبوسش داشته پس‌ازآن اخراج بلد نمود. آنوقت بفرنگستان گذشت. چندی‌درپاریس بسر برده‌تا اینکه بمیان چندتن از فراریان ممالک‌دیگر راه جسته با آنان همرازشده باتفاق‌روزنامه‌ای‌بنام «عروة‌الوثقی» طبع‌وانتشارنمودند.چون مقصودشان القای فتنه وفساد درمیان ممالک اسلام بود نتوانستند کاری از پیش‌ببرند. لهذا تیر مقصوداین‌شیخ نجدی هم‌بسنگ برآمده ناچار برای آزمایش بخت بشهرپترسبرک و مسکو رفت.چندی‌درآن‌سامان‌متحیروسر گردان‌راه میسپرد. چون‌درآنجا نیزابواب مقصود را بالمره مسدود یافت ناچار از روی اضطرار راه ایران پیش گرفته درطهران اقامت‌اختیار نمود . بحکم چرب زبانی که نتیجهٔ سیاحتهای طولانی است دلهای عوام را بسوی خود مایل کرده راه معیشتی‌پیدا نمود . بجای اینکه شکر این نعمت‌گزارد وراه کفران نسپارد باز کفران‌ورزیده‌چندی نکشید که باقتضای سرشت بدخودبنای فتنه وفساد گذاشت.تااینکه مردم را از خبث باطن اوآگاهی حاصل‌آمده دریافتند که سالک طریقت زندقه والحاداست از دور او پاشیدند . چون حال را بدین‌موال دید راهی دیگربرای‌پیشرفت خیال خودپیدا

کرده بمجالس بعض بزرگان ورجال دولت تردد نمودن گرفت و در میان ایشان نیز بسعایت و سخن چینی میخواست اسباب خصومت فراهم بیاورد. این معنی هم آفتابی شده بحکم اولیای دولت از ایران ببغداد نفی شد. چون در آن خاك زیستن نمیتوانست ببصره رفت. در آنجا هم با اعراب قبایل بنای مخابره و مکاتبه گذاشته از اغوا و تحریک ایشان خالی نبود. تا حکومت برخباثت آن آگاهی یافته خواست گرفته کیفر کردار ناشایستش را در کنار نهد. خبردار شده بیدرنگ خود را بواپوری که در جناح حرکت بود انداخته بلندن گریخت. چنانکه گفته شد اکنون در آنجا باچندتن از ارامنهٔ داعیه‌جو دست یکی‌شده بیرق فتنه‌انگیزی برافراشته است. مقصود ارامنه هم که معلوم است. این مردرا که درسلک علماست آلت قرارداده‌اند که بلکه بواسطهٔ او که درقیافت اهل‌شرع وظاهرالصلاح است ار دوسو باجرای مقصود خود پردازند. دیگرغافل ازاین مسئله هستند که خداوند متعال قلوب علمای دین وبزرگان صاحب یقین را مرأت حقایق قرار داده است که از غور درنکات حقیقت بعالم بالا قدم گذاشته‌اند که اگر بحرف هرشعبده باز ونیرنگ سازی قدمشان از جای میرفت و هر قول خوش‌ظاهر را دلیل حقیقت قائل میدانستند هرآینه بدین‌رتبه ومقام بلند نمیرسیدند. این ارامنه که درلندن گرد آمده‌اند هما‌نامشتی فساد پیشگان و اشرارند که بسبب خیانتکاری وکفران نعمت از ممالک اسلام طرد ونفی شده‌اند. اکنون درآنجا میخواهند اساس اتفاق مسلمانان‌را با چند کلمهٔ مزور برهم بزنند. حال‌آنکه هیچیک ازایشان بدانچه گفته‌ومینویسند ابداً عمل نکرده‌ونمیکنند. هرگاه این‌شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلک علما وفضلای اسلام بود هرآینه با ارامنهٔ مفسد وباغی همدست نمی‌شدکه درممالک اسلام فتنه برانگیزانند.

عجبتر اینکه شیخ جمال با همهٔ سوءافعال‌عنوان سیادت نیز برخود بسته است غافل ازاینکه:

شیر را بچه همی ماند بدو　　　　تو به پیغمبر چه میمانی بگو»

قسمت سوم

اسناد متفرقه

الف - منقولات از روزنامه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه
(نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی)

ب - نوشته‌های سید جمال‌الدین مضبوط در مجموعهٔ اسناد ملکم خان
(محفوظ در کتابخانه‌ملی پاریس)

ج - اشعار برهان‌الدین بلخی

الف ـ منقولات از روزنامهٔ اعتمادالسلطنه

دوشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ - صبح خانهٔ حاجی محمد حسن امین‌الضرب . . . دیدن سید جمال‌الدین رفتم . این شخص از بوشهر به گفتهٔ من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است . دوسه زبان می‌داند . در نوشتن عربی اول شخص است، اگرچه افغانی امضاء کرد اما حالا می گوید از اهل سعد آباد همدان است . خلاصه خانهٔ حاجی بسیار محقر بود. اول ماه جمعی از زن‌ها دم در را گرفته بودند . حاجی به‌آنها تصدق می‌داد. هرچند خواستم سیدجمال‌الدین را خانه بیاورم منزل بدهم راضی نشد . . .

سه‌شنبه ۲ - صبح دارالترجمه رفتم بعد درخانه . . . ازمن پرسیدند (شاه) سیدجمال‌الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم . فرمودند گفتم حاجی محمد حسن اورا حضوربیاورد . ازین‌فرمایش دنیا برمن‌سیاه شد . این‌شخص بواسطهٔ من ازبوشهرآمد. چند تلگراف ردوبدل شد، حالا که آمده محض تملق امین‌السلطان فرمودند حاجی محمدحسن اورا حضور بیاورد . خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه خواند و من چه ترجمه کردم . بعداز نهار خواستم خانه بیایم سید جمال‌الدین با حاجی محمد حسن سرراه‌بود. راه را کمی[فکر] کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ناظم خلوت اصرار کرد نهار بخورید . وقتی وارد اطاق قهوه‌خانه شدم جمعی ازین الواط آنجا بودند که درباطن خوشحال بودند سیدجمال‌الدین بواسطهٔ حاجی حضور می‌رود و من او را نبردم . بااینکه کاری وشأنی نبود بعضی‌ها گوشه بمن می‌زدند. هیچ نگفتم که لقمهٔ نهارکه از زهرمار بدتر بود صرف شد . خانه آمدم عریضهٔ تندی به‌شاه عرض کردم اجازهٔ رفتن عتبات راخواستم خدمت انیس‌الدوله فرستادم که بنظر شاه برساند . شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضارشدم نرفتم .

چهارشنبه ۳ - . . . هنوز نهار نخورده بودم که دستخطی بخط امین‌الدوله آوردند سراپا مرحمت که الحال احوال تورا پرسیدم طلوزان ازکسالت توعرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست‌وخیالی است وجهت چند جلد کتابی است که دیروز به‌مدرسه و میرزا احمدخان دادم ترجمه کند. بفرست کتب را پس بگیرد و به هرکس میل

داری بده و زیاد التفات فرموده بودند. درحقیقت ترضیه بود. اما اسمی ازسیدجمال الدین نبود چون او را به امین السلطان سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود.

چهارشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۵ - ناهار با امین الدوله صرف نمودم. می گفت سیدجمال الدین کاغذ سختی به‌شاه نوشته وتهدید کرده ازایران بد خواهد نوشت.

یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۰۶ (در پطرزبورغ) - صبح سید جمال الدین معروف که حالا در پطرزبورغ است دیدن من آمد. بعداز راه انداختن او خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۰۶ (مونیخ) - سید جمال الدین از پطرزبورغ آمده منزل من آمده بود اورا ندیدم.

سه‌شنبه ۲۲ ذی الحجه ۱۳۰۶ - دیدن سید جمال الدین رفتم. میل کرد باشاه وامین السلطان ملاقات کند. حاجی حیدر درین بین ازطرف شاه به‌احوال پرسی امین الدوله وبه‌احضار من رسید. من هم سید جمال الدین را برداشته بعمارت بردم. اورا منزل امین السلطان فرستادم. خودم خدمت شاه رفتم. بعد منزل آمدم نهار خوردم عصر در کوچه‌ها گردش کردم. سید جمال الدین آنچه می گوید: آمدم خودرا بری‌الذمه کنم که آنچه بمن نسبت دادند در روزنامه های روس من ننوشتم. اما باید بجهة کار دیگر آمده باشد. شاه را هم دیده بود. امشب هم خواهد رفت امین السلطان را ملاقات کند.

پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۶ (سالزبورك) - بعد رفتم مهمانخانه شام خوردم. از وقایعات تازه اینکه اولا سید جمال الدین را امین السلطان محض تملق روسها بطهران خواهد آورد. شاه‌را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنهٔ بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد. ثانیاً دختریهودیه الخ.

پنجشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۷ - امروز شنیدم سید جمال الدین معروف چندروزاست واردطهران شده.

شنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۰۷ - شاه بی مقدمه فرمودند چرامدتی است روزنامهٔ اطلاع برای من نمی آورید [سطر اول حک شده است ودرست خوانده نمی‌شود] وبخلاف میل وزیراعظم شاه [لایقراء] آبروی (ظاهراً) بروزنامه های (ظاهراً) خود نمی دهند و سید جمال (ظاهراً) الدین رامدیر روزنامه نخواهند فرمود.

پنجشنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ - بعد خانهٔ امین الدوله رفتم. ازآنجا خانهٔ حاجی محمد حسن کمپانی دیدن سید جمال الدین رفتم. می گفت امین السلطان تا بحال بمن دیدن نکرده ازین فقره مکدر بود. نهار را آنجا صرف نموده خانه آمدم.

سه‌شنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۰۷ - عصر سیدجمال‌الدین دیدن آمد.

شنبهٔ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ - بعداز رفتن شارژدافر (روس) من خانهٔ سید جمال‌الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم (ملاقات شارژدافر مربوط به‌سید نیست).

غره ذی‌حجه ۱۳۰۷ - شنیدم سید جمال‌الدین معروف راکه به‌آن عجز از روسیه آوردند حالا به‌میل انگلیسها حکم به‌رفتن او شده. اوهم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.

یکشنبهٔ ۲۰ صفر ۱۳۰۸ - بعدازتعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم. بعداز زیارت به‌مقبرهٔ عذرا صبیهٔ خودم رفتم که فاتحه بخوانم. سیدجمال‌الدین رادیدم که‌از آنجامیگذشت. مرا که دید وارد شد قریب نیم‌ساعت صحبت کردیم. بعد مراجعت بشهر نمودم.

جمعه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ - امروزصبح حضرت‌عبدالعظیم تشریف بردند. من‌هم‌صبح قبل از تشریف بردن شاه رفتم تا تشریف آوردن شاه خانهٔ سید جمال‌الدین رفتم. جمعی از سادات من‌جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.

پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ - ازوقایع تازه که برای‌دولت‌ننگ بزرگی‌است صدمه‌ای است که بسید جمال‌الدین واردآوردند. چون بعضی کاغذها به‌علما وطلاب مدارس نوشته‌انداز معایب دادن‌امتیازات‌بفرنگی‌ها، کنت ونایب‌السلطنه، بعضی میگویند نایب‌السلطنه از این کاغذها بدست آورده بشاه داده بگردن سید جمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند بطرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم خواسته خدمتی بکند سید رازده اسبابش را غارت‌نموده که‌مردم‌شاهزاده عبدالعظیم‌خواسته بودند شورش نمایند. در هرصورت اورا بردند. اسبابش رابحضور همایون آوردند همه را عزیزالسلطان و اتباعش غارت نمودند. بعدامین‌السلطان که شنیده بود باوجودی که باعث فتنه را میدانست باز این رذالت را نپسندید. همه راپس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقه ویک اسب ویک قاطر ازخودش[1] رویش گذاشته بجهت اوپس‌فرستاد. سید از شاه درکمال یأس و از امین‌السلطان امیدوار ازطهران بیرون رفت.

جمعه۵جمادی‌الثانیه۱۳۰۸ - ازآنجا (خانهٔ نایب‌السلطنه) منزل امین‌الدوله رفتم. شنیدم کیف

---

۱) چنانکه ازنامه‌های ملاعلی عرب وآقا محمدعلی ساکنان کرمانشاهان بر می‌آید چنین‌چیزهائی برای سید فرستاده نشده وسید درکمال سختی از طهران به‌کرمانشاهان رفته بوده‌است.

سید جمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند. چند کاغذ بخط امین الدوله بوده است. اما چون امین الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهة خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم .

چهارشنبه ۱۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ - عصر عرب صاحب میگفت وقتیکه سید جمال الدین را گرفته بودند میبردند مختار خان گفته بود این است سزای دوستان روس . من بعد از شنیدن این حرف خانهٔ امین السلطان رفتم، گفتم ماچه عداوت با شما داریم که نوکر شما این عبارت را می گوید. امین السلطان هم ترسیده پول و خرقه و اسب برای او فرستاده نه از بابت علوهمت بود .

چهارشنبه ۱۱ شوال ۱۳۰۸ - صبح مشیر الدوله اینجا آمده بود. میگفت همشیرهٔ میرزا که نویسندهٔ امین اقدس بود(۱) دختر آزاد خان است که برادر او پست خانه می باشد از حرمخانه بیرون کردند. نمیدانم جمالی بود یا ملکمی که بر هردو لعنت .

چهارشنبه ۲۱ ج ۲ ۱۳۰۹ - پارك امین الدوله رفتم. جهة رفتن این بود که پریروز با روزنامه‌هایی که از برای من می آورند از لندن پاکتی بعنوان من بود . پشت پاکت بخط سید جمال الدین نوشته بود : جناب جلالتماب الشهید اعتماد السلطنه . در میان پاکت صفحهٔ چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال الدین از بصره بسامره بجناب میرزای شیرازی نوشته بود درحقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که بدولت ایران بتازد، همه جا از امین السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق اثیم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او بباد داده، فرنگی‌ها را به ایران آورده، تمام ایران را بآنها فروخته، بعد صدماتی که بمردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض الله دربندی و سیدعلی اکبر شیرازی وحاجی سیاح و میرزا فروغی

---

۱) عین نامه‌ای راکه (بدون تاریخ وشاید مربوط بقبل از آمدن سید به‌طهران و یا پس از رفتن او به‌روسیه باشد) ازطرف امین اقدس درتوصیهٔ میرزا رضا بحاج محمدحسن نوشته شده در اینجا نقل می کنیم :

« ... درفقرهٔ آقا میرزا محمد رضای کرمانی که سابق در ادارهٔ شما خدمتگذار بودومدتی خدمت کرده و خیانتی معلوم است ندیده‌اید از قرار معلوم آدم باکفایتی است چرا باید او را از خدمت خودتان معاف داشته باشید . این بواسطهٔ خواهر زن او که میرزای من است بسته بمن است ... استدعای دیگر هم دارد قبض مستمری او راکه ازکرمان دارد چون معطل است دریافت فرمائید و وجه نقد باو بدهید رفع معطلی او بشود. من ازشما ممنونم ...» . بنابر نامهٔ فوق میرزای امین اقدس خواهر میرزا رضا نبوده وخواهرزن اوبوده است .

و اسم مرا هم دراینجا ذکر نموده. من دادم این کاغذ راترجمه نمودند. چون بنای فتنهٔ تنباکو وفتوای جناب میرزادراین خصوص یقیناً نتیجهٔ همین کاغذ بودنتوانستم در دولت‌خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم. منزل امین‌الدوله رفتم که از او بپرسم که اگر او این کاغذ را نداده چون درپست‌خانه سرپاکت را بازکرده‌بودند گفتم شاید بشاه نشان داده که من ندهم. معلوم شد باهمین پست به اسم خود امین‌الدوله هم یک صفحه ازاین کاغذ چاپ شده رسیده بوده وبشاه داده است. من بخیال اینکه مبادا بمترجم مغرضی بدهند وآنجائی که اسم من است بد ترجمه کند مصلحت دیدم که خود کاغذ وترجمهٔ اورا هردو را بنظر شاه برسانم. بعد باتفاق امین‌الدوله دربخانه رفتیم. کاغذ را من بشاه دادم.

ب ـ نوشته‌های سید جمال‌الدین درپاریس

در مجموعهٔ کاغذها واوراق میرزاملکم خان که زن‌اوبه کتابخانهٔ ملی پاریس سپرده است چند سند مربوط به‌سیدجمال‌الدین بشرح زیردرمجلدشمارهٔ ۱۹۹۵ وجود دارد:

۱ـ فقه‌اسلامی (نوشتهٔ سیدجمال‌الدین) (تصویرهای‌شمارهٔ ۲۱۳ـ۲۱۵)

۲ـ مکتوب‌سید محمدرفاعی به‌سیدجمال‌الدین (تصویرشمارهٔ ۲۱۶)

۳ـ مکتوب سیدمحمدرفاعی به‌سیدجمال‌الدین (تصویرشمارهٔ ۲۱۷)

ج ـ شعر برهان‌الدین بلخی

برهان‌الدین بلخی ازدوستان‌وهمفکران سیدجمال‌الدین دراستانبول بوده است. درباب اشعار وی آقای مجتبی مینوی یادداشتی لطف کرده‌اند که دراینجا نقل می‌شود:

درمجموعهٔ‌شهید علی‌پاشا 2703 بعدازقسمت قدیم که ۲۰۹ ورق است ۶۶ورق کاغذ نازکتر هست که درقرن یازدهم یا دوازدهم بربعضی‌از آنها سخنان و اشعار و رسالات و

مکاتیب وفصولی نوشته‌اند ودرقرن چهاردهم هجری مردی موسوم به‌برهان زاده محمد موسی پسرسید محمدبرهان‌الدین بلخی مقیم استانبول براوراق‌وقسمتهای سفیدآن چیزهائی از خود واز پدرش نوشته ازآن جمله قسمتی‌از نامهٔ پدرش را به‌شیخ‌الرئیس قاجاردرباب سیدجمال‌الدین وجواب‌شیخ‌الرئیس را، وشعری راکه پدرش درباب مزار سیدجمال‌الدین گفته بود که این بیت درآن است :

اوست از سادات معروف کُنَر همچوجد خویش حیدروارث پیغمبراست

پایان

فهارس

۱ - جدول سنوات احوال سید جمال‌الدین مذکور در اسناد
۲- اشکال مختلف اسم سید جمال‌الدین
۳- اعلام اشخاص
۵- فهرست تألیفات سید جمال‌الدین
۶- فهرست اماکن که با احوال سید مربوط است
۷- تصحیح اغلاط مهم واستدراکات

جدول بعضی ازسنوات احوال سید جمال مذکور در اسناد

١٢٧٧	تاریخ مهرمربع (ص ١١)
١٢٨٢	جمادی‌الاولی خروج ازمکان مشرف (ص ٩)
[١٢٨٢]	اواخر رجب دخول به‌طهران (ص ٩)
١٢٨٢	١٦ شوال تحریر رساله‌ای خطی (ص ١٣)
١٢٨٣	محرم خروج ازطهران (ص ٩)
[١٢٨٣]	صفر ورود به‌طوس (ص ٦و٩)
١٢٨٣	صفر درمشهد تاریخ مکتوب به‌سیدهادی (ص ١١)
[١٢٨٣]	جمادی‌الاولی خروج ازطوس (ص ٩)
١٢٨٣	اواخر جمادی‌الاولی ورود به‌هرات ، توقف چهل‌روز (ص ٥و٩)
١٢٨٣	رجب توقف درام‌القری (ص ٩)
١٢٨٣	رجب درقندهار (ص ٨)
١٢٨٣	شعبان توقف درقندهار (ص ٦و٩)
١٢٨٣	یکشنبه ٢ ذی‌الحجه‌درقندهار (ص ١٤)
١٢٨٤	ربیع‌الاول خروج ازقندهار (ص ٩)
١٢٨٤	جمادی‌الاولی درقزنی (ص ٦)
١٢٨٤	جمعه ٢٠ جمادی‌الآخره ورود به کابل (ص ٥و٧و٩)
١٢٨٥	صفر [در کابل] (ص ١٥)
١٢٨٥	جمعه ١٢ رجب در کابل (ص ١٠)
١٢٨٥	١٣ رجب در کابل (ص ٩)
١٢٨٥	٢٠ رجب خروج از کابل (ص ٩)
١٢٨٥	٢٥ شعبان خروج‌ازقندهار (ص ٩)
١٢٨٥	٧ ذی‌الحجه دربمبئی (ص ١٦)
١٢٨٥	١٤ ذی‌الحجه‌دربمبئی (ص ٧)
١٢٨٦	١٤ محرم دربمبئی (ص ٧)
١٢٨٦	١٥ محرم در؟ (ص ٦)
١٢٨٦	رجب [دراستنبول] (ص ١١)
١٢٨٦	رجب دراستانبول (ص ١٤)

۱۲۸۶	شوال دراستنبول (ص۱۸)
۱۲۸۶	درجملیه (مصر) (ص۲۰)
۱۲۸۷	محرم ورود به‌قاهره (مصر) (ص۱۸)
۱۲۸۷	۱۵ محرم دراستنبول (ص۱۲)
۱۲۸۸	جمادی‌الاولی تذکرهٔ مصر (۷۶)
۱۲۹۰	۱۴ شوال تدریس تلویح الاصول درمصر (ص۱۸)
۱۲۹۰	۲۶شوال درجیزهٔ مصر (ص۱۸)
۱۲۹۱	شروع به‌تدریس اشارات (ص۱۸)
۱۲۹۱	تاریخ تحریر رساله‌ای بخط ابراهیم لقانی درجامع ازهر(ص۱۴)
۱۲۹۲	برحسب تاریخ تحریر رساله‌ای بخط علی‌مبارك درمصر بوده (ص۱۴)
۱۲۹۲	محرم درمصر مشغول تدریس فلسفه (ص۱۴، ص۱۸)
۱۲۹۲	۲۲ربیع الثانی وتقاضای دخول‌درفراماسونری(ص۲۴)
۱۲۹۲	شوال درمصر، حواشی برشرح جامی(ص۱۹)
۱۲۹۳	شروع به‌تدریس حکمة‌العین‌درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	۱۰ محرم در مصر دعوت‌فراماسونری (ص۱۱)
۱۲۹۳	صفر مشغول مطالعهٔ حاشیهٔ‌حکمة‌العین درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	جمادی‌الاولی درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	شعبان ورمضان درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۳	۱۳شوال درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۳	سلخ ذی‌القعده درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۴	صفر [درمصر] (ص۱۰)
۱۲۹۴	۲۴جمادی‌الثانیه تدریس حکمة‌العین درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۷	ربیع الثانی درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۷	جمادی‌الاولی درحیدرآباددکن (ص۱۲)
۱۲۹۷	۱۵ جمادی‌الاولی درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۷	شوال درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۸	محرم تاریخ کتابت نیچریه بزبان‌عربی (ص۲۳)
۱۲۹۸	محرم تا ذی‌الحجه تاریخ مقالات‌فارسی‌مندرج درمعلم‌شفیق حیدرآباد(ص۲۶۰)
۱۸۸۳	۸ نوامبر(۷محرم۱۳۰۱) کلکته(۲۷)

۱۳۰۱	در پاریس (ص ۳۰)
۱۳۰۲	رمضان درلندن (ژوئیه ۱۸۸۵) (ص ۷۲)
۱۳۰۳	شوال (ژوئیه ۱۸۸۶) دربوشهر (ص ۷۳)
۱۳۰۴	صفر دراصفهان (ص ۳۳)
۱۳۰۴	حدود ۲۳ ربیع‌الاول درطهران (ص ۹۳)
۱۳۰۴	۱۲ شعبان در محمودآباد (ص ۹۸)
۱۳۰۴	۲۸ شوال درمسکو (ص ۹۳)
۱۳۰۶	۵ ذی‌القعده درمسکو (۹۳)
۱۳۰۷	(۱۸۸۹) تذکرهٔ وین (ص ۷۹)
۱۳۰۷	ربیع‌الثانی درطهران (ص ۹۸)
۱۳۰۸	۲۸ جمادی‌الاولی حرکت به‌قم (ص ۱۳۱)
۱۳۰۸	۱۵ جمادی‌الثانیه در کرمانشاه (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲۰ رجب‌ دربغداد (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲۴شوال دربصره (ص ۹۳)

اشکال مختلف اسم سید جمال‌الدین

جمال ۷، ۹

جمال‌الدین ۷، ۹، ۱۱

جمال‌الدین الاستنبولی ۷

جمال‌الدین الاسدآبادی

جمال‌الدین الدین الحسینی ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸ (دوبار) ۲۰

جمال‌الدین الحسینی (عبدالله بن عبدالله) ۵، ۸

جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷

جمال‌الدین الحسینی الافغانی الکابلی ۱۳

جمال‌الدبن الحسینی الافغانی : ۱۱، ۱۴، ۱۹ (دوبار)، ۲۳

جمال‌الدین الحسینی رومی ۱۲

جمال‌الدین الحسینی الطوسی ۱۹

جمال‌الدین الحسینی الکابلی ۱۴، ۱۶، ۲۴

جمال‌الدین السعدآبادی ۱۰۰

رومی (تخلص) ۸۷

اعلام اشخاص *

ابراهیم ۶۹
ابراهیم رائف ۳۷، ۴۳
ابراهیم بن عبدالله الحسینی ۲۹
ابراهیم لقانی ۱۴، ۴۶، ۴۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷
ابراهیم مویلحی ۳۴تا۴۶، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۷۱
ابوتراب ساوجی ۱۲۶
ابوتراب عارف افغانی (الکابلی) ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۵۰ تا ۵۵، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۷۷
ابوحاجب (شیخ) ۶۳
ابوالقاسم معین التجار (حاج) ۱۱۲
ابوالقاسم ملک التجار (حاج) ۱۱۷ تا ۱۱۹، ۱۳۰
ابومعین محمد عضدالدین ۲۶، ۲۹
ابونظاره ۳۷، ۳۸، ۵۳
احمد (آقاسید) ۱۰۰
احمد (آقا شیخ) ۱۹
احمدالحکیم الازهری البحراوی الحنفی ۱۰
احمدرضا بیگ ۷۴
احمد عباس (شیخ) ۶۷
احمد عرابی ۵۵، ۶۵ = عرابی پاشا
احمد علی میرزا ۲۹
احمد قبانی ۶۷
احمد محمدبن علی ۵۶
احمد منشاوی ۵۴، ۵۶
ادیب اسحق ۴۳، ۵۳ تا ۵۶، ۶۵ تا ۶۷، ۷۰
ارتین افندی ۳۵
اسدالله ۲۹
اسماعیل جودت ۳۵ تا ۴۰، ۴۴، ۵۶، ۶۸
اسماعیل خدیو ۱۵، ۴۰، ۴۱، ۵۷
اسماعیل صاحب (شیخ) ۵۵
اعتمادالسلطنه (محمد حسن، صنیع الدوله) ۲۹، ۳۲، ۵۶، ۱۴۹ ببعد
اغوب ۷۱
امین ابویوسف دمیاطی ۶۷
امین بیک ۴۲
امین الدوله (علی) ۳۳، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲
امین رضابن رضا ۱۴
امین السلطان (اتابک) ۵۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
امین الضرب اول (حاج محمدحسن) ۳۴، ۷۶، ۹۳، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۳ تا ۱۴۹
امین الضرب ثانی (حاج حسین آقا) ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۱ تا ۱۴۲
امین المدنی ۵۸
ایوب پاشا ۴۲، ۵۰
بطرس الاکبر (پطر کبیر) ۱۰
بکری (سید) ۴۲

* - نام اشخاصی فهرست شده است که با سید جمال الدین مربوط بوده‌اند و اطلاعاتی در باب آنها از این اسناد بدست می‌آید.

بلنت (Blunt) ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۴
بلونت = بلنت
بنان‌الملک ۹۸، ۱۴۰
توفیق پاشا ۴۲
جعفر (برادر حاج سیاح) ۳۰، ۱۰۱، ۱۲۲
جعفرقنسول ۱۴۰
جعفر علوی ۶۷
جلیان ۴۱
جهانگیر (وزیرمعادن) ۱۱۲
چرچیل (لرد) ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵
حاجی بیک وهبی (ممیزاول ضربخانهٔ عثمانی) ۱۱، ۱۲
حاجی سیاح ۳۰، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۳
حاضرقلی خرقانی (ملا) ۱۳
حسام‌الملک ۱۰۳ تا ۱۰۸
حسن (آقاسید) ۱۹
حسن (سید) ۷۱
حسن احمد قاسم الحسنی الحنفی ۷۹
حسن افندی ۶۶، ۶۷
حسن افندی صبح ۲۵
حسین (ملا) ۹
حسین ازهری ۲۰
حسین افندی ۵۶، ۷۰
حسین اهری (حسین ریشهری) ۳۰
حسین پاشای تونسی ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۷۷
حسین مستوفی (میرزا) ۲۸
حسین ناظم‌الشریعه (ظالم) ۸
حسین (حسینقلی) همدانی درجزینی (آخوندملا) ۱۰۰، ۱۰۱
حسین یارخان ۳۰
حلمی ۶۹
حلیم پاشا ۴۷، ۷۷
حمیدبن سلیمان جزری ۵۹
خسرو ۱۱۹
خلفی افندی ۵۹
خلیل اصفهانی (حاجی میرزا) ۱۰۲
خیرالدین ۳۷
خیری پاشا ۴۲
داغر (شیخ) ۴۸
دوست محمدخان (امیر) ۱۵
دیولافوا ۷۴
ذوالفقارخان (سردار) ۱۰
راغب پاشا ۴۲
رسول یارخان ۳۰
رشفور، هانری (Rochefort) ۷۳
رشه، امیل (Rochet) ۷۳
رشید حبیب مطران ۵۹
رشیدالدحداح ۵۹
رشیدی پاشا (ناظر داخلیهٔ عثمانی) ۱۲، ۸۶
رضا بنان‌الملک ۹۸، ۱۴۰
رضا قلی ۳۰
رنان، ارنست (Renan) ۶۶
ریاض پاشا ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۶۵، ۷۱
ریحان (حکیم) ۳۱، ۸۸
ژانمر (Jeanmaire) ۷۳
سالسبوری (لرد) ۳۵، ۴۵
سالم بوحاجب ۶۰

سعد زغلول ۴۸، ۶۶
سعید بستانی ۵۳، ۵۵، ۶۵
سکروج = نقون
سلیم عنحوری ۶۰
سلیم فارس ۷۴
سلیم محمود خنجی ۶۰
سلیم مخلع ۷۵
سلیم نقاش ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۵
سلیمان پاشا ۳۶
سنوسی (شیخ) ۶۳ = محمدبن عثمان
سهام السلطنه ۱۱۰
سیمون یهودی الجزائری ۴۱، ۴۳
شاهین پاشا ۴۲
شریف پاشا ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۴
شریف علوی (سید) ۵۵
شریف مستوفی (میرزا) ۲۸، ۲۹
شریفی ۳۶
شی‌باشی (شوباشی) ۳۷، ۶۹
طرزی افغان ۷، ۷۸
عباس (الداعی البابی) ۶۲
عبدالاحد (پسر قاضی غلام) ۸
عبدالجواد خراسانی ۵، ۷
عبدالحسین ۶۲
عبدالحسین اصفهانی ۱۳۷
عبدالدین فضل المکی ۳۴
عبدالرحیم اصفهانی (سید) معین التجار کرمان ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵
عبدالرزاق (سید) ۶۲
عبدالسلام بیک ۵۵
عبدالغفور = محمد عبدالغفور
عبدالغنی النجیلی الشافعی البحیری ۱۶، ۱۷
عبدالقادر جزائری (امیرسید) ۶۶
عبدالقادر قبانی (سید) ۵۱، ۵۳، ۶۶
عبدالکریم (شیخ) ۴۸
عبدالله ۶۲
عبدالمجید شیرازی (حاجی) ۳۱
عبدالنبی صفر ۷۷
عبود (حاجی) ۱۱۳، ۱۱۴
عرابی‌پاشا ۴۱ = احمد
علوی‌بن سالم (سید) ۶۳
علی‌آقا (میرزا) ۳۱
علی‌اکبر همدانی (حاجی) ۱۰۸، ۱۰۹
علی‌اکبر یزدی ۱۲۷
علی رفاعه ۶۳
علی رمزی استنبولی (سید) ۱۱
علی شفقتی ۷۱، ۷۴
علی عرب اصفهانی (ملا) ۹۴، ۱۰۳تا۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
علی‌قطب (آقاسید) ۱۰۹
علی لقانی ۶۷
علی‌مبارك پاشا ۱۴، ۵۱
علی‌محمد نایب الوزاره ۵۶
عمربن احمد رشید ۶۳
عمربن‌صالح ۶۳
غلامرضا (آقا) ۱۲۷
فتوت‌لو افندی ۷۰
فخرالملک ۱۱۴
فرج‌الله ۳۱
«فیض» ۳۱
«قندهاری» ۳۱
کاتی (Katihi) ۷۲، ۷۳
کازیمیرسکی ۷۴

کریم صراف شیرازی (میرزا) ۳۱، ۳۴
گلادستون ۴۴
لانگاسسز (Langassez) ۲۵
لسان‌الملک سپهر ۳۱
لطف‌الله (میرزا) ۲۸، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰
لطف‌الله بحرانی ۸
مالت (مستر) ۴۹
مبارک پاشا = علی‌مبارک
محسن قصاب ۳۱
محمد ۱۶
محمد ۳۱
محمد ۶۳
محمد (شیخ) ۶
محمدابراهیم (حاجی) ۱۹
محمدابراهیم عالم اصفهانی (حاج سید) ۳۱
محمد اسمعیل (آقا) ۱۹
محمد اسمعیل صراف اصفهانی (حاجی) ۱۱۱، ۱۱۸
محمد اصفهانی (آقا) ۱۱۴
محمد اعظم خان (سردار، امیر) ۵، ۸، ۱۱، ۳۲، ۳۴
محمدامین الالایلی ۷۸
محمد باقر بواناتی (میرزا) ۳۱، ۳۲
محمدبک ۶۴
محمد البکوش ۶۴
محمدتقی (آقا) ۱۹
محمد تقی اصفهانی (حاج) ۱۱۸
محمد جزایری (شیخ) ۵۸
محمدجواد اصفهانی (آقا) ۹۴، ۹۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶تا۱۴۱
محمدحسن = اعتمادالسلطنه
محمد حسن ۶
محمدحسن ۳۳
محمدحسن (آقاشیخ) ۱۰۰، ۱۳۱
محمدحسن کازرونی ۸۶
محمد حسین ۳۳
محمد خلیل (شیخ) ۴۸
محمد رحیم اصفهانی (حاج) ۱۱۸
محمدرحیم اصفهانی (حاج) (دیگری) ۱۱۶، ۱۱۷
محمدرضای کرمانی (میرزا) ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۵۲
محمد سعدان ۶۹
محمد شوباشی ۳۷، ۶۹، ۷۷
محمد طاهر منیف ۳۳
محمد عارف‌خان منشی ۳۳
محمد عبدالغفور شهبازالبهاری عظیم‌آبادی ۲۶، ۳۰
محمد عبده ۱۴، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱تا ۵۵، ۶۳تا۷۰، ۷۷
محمدبن عثمان سنوسی‌تونسی ۶۴، ۶۸
محمدعلی ۷۰
محمدعلی اصفهانی (آقا) ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۳۳
محمدعلی علوی ۶۷
محمدعلی کاشانی (حاجی) ۱۲
محمد مویلحی ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۸
محمد مهدی آسوده ۳۳
محمد مهدی حکیم تبریزی ۳۳

محمد مهدی ملک‌التجار (حاج) ۱۱۷، ۱۱۸
محمد نعیم المستاری ۱۵
محمد نورالدین ۷۲
محمد واصل ۳٤
محمد وهبی بیک ۳٤، ۳۷تا۰٤، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۸تا۷۰
محمد هادی‌الحسینی السعدآبادی (اسدآبادی) = هادی
محمد هاشم اصفهانی ۱۱۳
محمد یزدی ۱۱۳، ۱۳۱
محمود افندی ۳۹، ۵۷
محمود ساجی ٤۰
محمود سامی ۶۸
محمود فهمی‌پاشا ۵۵
محیی‌الدین محمد ۵٤
محیی‌الدین حماده (حاج) ۶۶
مرتضی انصاری (شیخ) ۲۰
مصطفی بیک ۶۶
ملکم‌خان ۶۱، ۱۱٤
منشاوی بیک = احمد منشاوی
موسی افغانی (شیخ) ۷۷
مهدی اصفهانی (حاجی میرزا) ۱۱۷
ناصرالدین‌شاه ۲۲، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳٤
ناصربن‌راشد شهبندر ۵۶
نشئت رومی ۱۲
نصرالله (آقاشیخ) ۱۹
نصرالله شیرازی (حاج) ۳۳
نصرت‌علی‌دهلوی ۶۹
نظرآقا ۱۱٤
نعمان خوری ۷٤
نعمت‌الله هاشم‌اف ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
نقولاتوما ۷۵
نقولاحجی ۶۹
نقولاکی افندی ٤۱، ٤۳
نقون سکروج (Sacroug) ۲٤، ۲۵
نوری علی‌بیک ٤۸
ورستانی (شیخ) ۶۳
وفا (سید) ٤۸
وکیل‌الدوله ۱۰٤
وولف ۳۵تا٤۰، ۵۸
ویکتورهوگو ۷۳
هادی سبزواری (حاج ملا) ۷
هادی همدانی (سید محمدهادی سعدآبادی = اسدآبادی) ۶، ۱۱، ۱۲، ۲۹
هاشم اصفهانی ۱۳۲
هلباوی ۶۵
هوب (مستر) ۳۹
یوسف‌الخوری ۲٤

فهرست تألیفات سید جمال الدین

تاریخ افغانستان (تتمة البیان فی تاریخ الافغان) ٢٣، ٢٦، ٢٩
حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان ٢٦، ٢٩ (ترجمهٔ عربی ٢٣ ترجمهٔ اردو ٢٦)
رسالهٔ فلسفی (ظ) ١٧
الشرق والشرقیین ٥٣، ٥٥، ٦٦
عروة الوثقی ١٢، ٤٤، ٦٣، ٦٤، ٨٠، ١٤٥
کیفیت تغییر صورت اجسام (ظ) ١٤
لغت عربی به‌عربی ١٢
لغت عربی به‌فارسی ١٢
مداخلة الانگلیز فی مصر ٢٣
مقالات ٩٠
مقالات (مندرج در «معلم شفیق») ٢٦
مقالات جمالیه ٢٦
مکیدة الشرقیین ٢٣
نیچریه ٢٣

فهرست اماکن

که با احوال سید مربوط است

آمل ٩٨
استنبول ١، ١٨، ٧٦، ٩٨، ١٣٧، ١٤١
اسدآباد (همدان) ٢٨، ٢٩
ام‌القری (؟) ٩
افغان وافغانستان ٨، ١١، ١٩، ٢٢
بادکوبه ١١٦
بازار شکارپور (قندهار) ٨
بازار هرات (قندهار) ٩
بالاحصار (کابل) ٧، ٨، ٩، ١٠
بخارا ٨١، ٨٢
بصره ١٠٩، ١١٠
بغداد (شریف) ١٥، ١٠٥، ١١٣، ١١٤
بمبئی ٥، ١٦
بوشهر ٧٦، ٧٧
بیروت ٢٨
پاریس
پطرزبورغ ١، ١١٢، ١١٣، ١٢٠، ١٢١
پیشاور ٣٢
ترعهٔ سوئز ٢٢
تفلیس ١١٦
توران ٨١
خان عبدالصمد اصفهانی ١٠٥
خانقی (خانقین) ١٠٥، ١٠٨

خیابان بالا (مشهد) ۹
درب تبان ۱٦
روسیه ۷٦
سرای نوربیک (هرات) ۹
سرای حیتن هندو (قندهار) ۸
سیدناالحسین (مصر) ۱۸
شاهرود بسطام ٥
شاهزاده عبدالعظیم ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۳
طوس = مشهد
غزنین = قزنی
قاهره = مصر
قزنی ٦، ۷
قم ۱۰۰، ۱۳۱
قندهار ٦، ۸، ۹، ۱٤
کابل ٥، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹
کرمانشاه ۳۰ تا ۱۰٦، تا ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳
کلکته ۱۷
کنر ۱۹
لندن ۷۲، ۹۸، ۱۱٥
محمودآباد ۹۸ وموارد دیگر
مسجد جامع (طهران) ۹
مسجد حاجی حسین (بمبئی) ٥، ۱، ۸
مسکو ۱۱۹، ۱۲۰ تا ۱۲٦
مشهد مقدس ٦، ۹، ۱۱
مصر ۱۱، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۷٦
مکان مشرف (؟) ۹ (ظاهراً بغداد مرادست باستناد ص ۱٥ که روی اسم بغداد خط کشیده و کلمهٔ شریف را نوشته است).
مونیخ ۱٥۰
نجف ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱٤
وین ۷٦
هرات ٥، ۸، ۹
همدان ۲۸، ۲۹، ۱۱۰، ۱۲۰
هند ۱۲

تصحیح اغلاط مهم و استدراکات

ص ٥ س ٥ : هشتاد و پنج

ص ٩ س ٤ : جمادی‌الاول (کذا)

ص ٩ س ١٣ : توقف درام‌القری ٥ یوم درماه رجب سنهٔ ١٢٨٣

ص ١١ س ١٩ : مشهد مقدس

ص ١٢ س آخر : ١٢٨٢

ص ٣٣ س ٢٠ : ظاهراً همان مؤلف مفتاح باب‌الابواب است.

ص ٥٩ س ١٦ : جلیل غانم

ص ٧٢ س ١٥ : ١٨٨٥

ص ٨١ س ١٠ : تنم ازدیو

ص ٨٢ س ٧: ظ : بروم

ص ٩٥ س ٣ : «عربی» زیادست

ص ٩٥ س ٥ : ١٣٠٤ (روی کاغذی که تصویر شیروخورشید ایران و کلمهٔ Vienne برروی آن چاپ شده است).

ص ٩٥ س ١٨ : بغداد ٢٠ رجب ١٣٠٨

ص ٩٥ س ٢٤ : پطرزبورغ ٣٠

ص ١٠٠ س ٢٣ : نام ملاحسینقلی درجزینی که درصفحهٔ بعد سطر ١٢ بصورت ملاحسین همدانی درجزینی نقل شده دراصل هم بهمین صورت است.

ص ١٠٧ س ٥ : ١مکرر - ٢٢جمادی‌الثانیه

ص ١١٠ س ١٧ : مکتوب ٢٤ذی‌الحجهٔ ١٣٠٩ خطاب

ص ١١٢ س ٥ : تصویر شمارهٔ ٢٠٨ (اضافه شود)

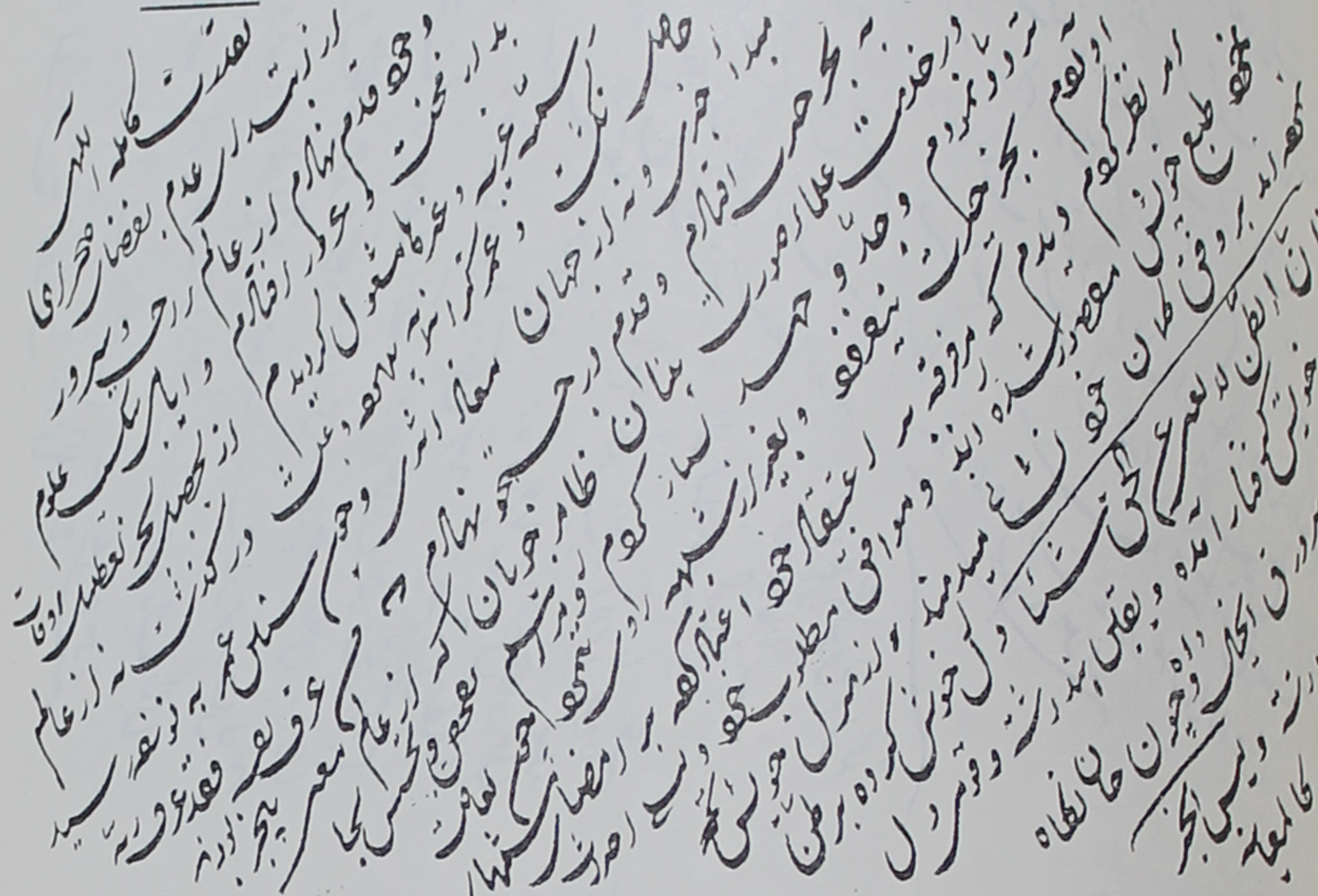
ص ١٣٣ س ١٣ : ظاهراً «دربصره» درست است.

تصاویر

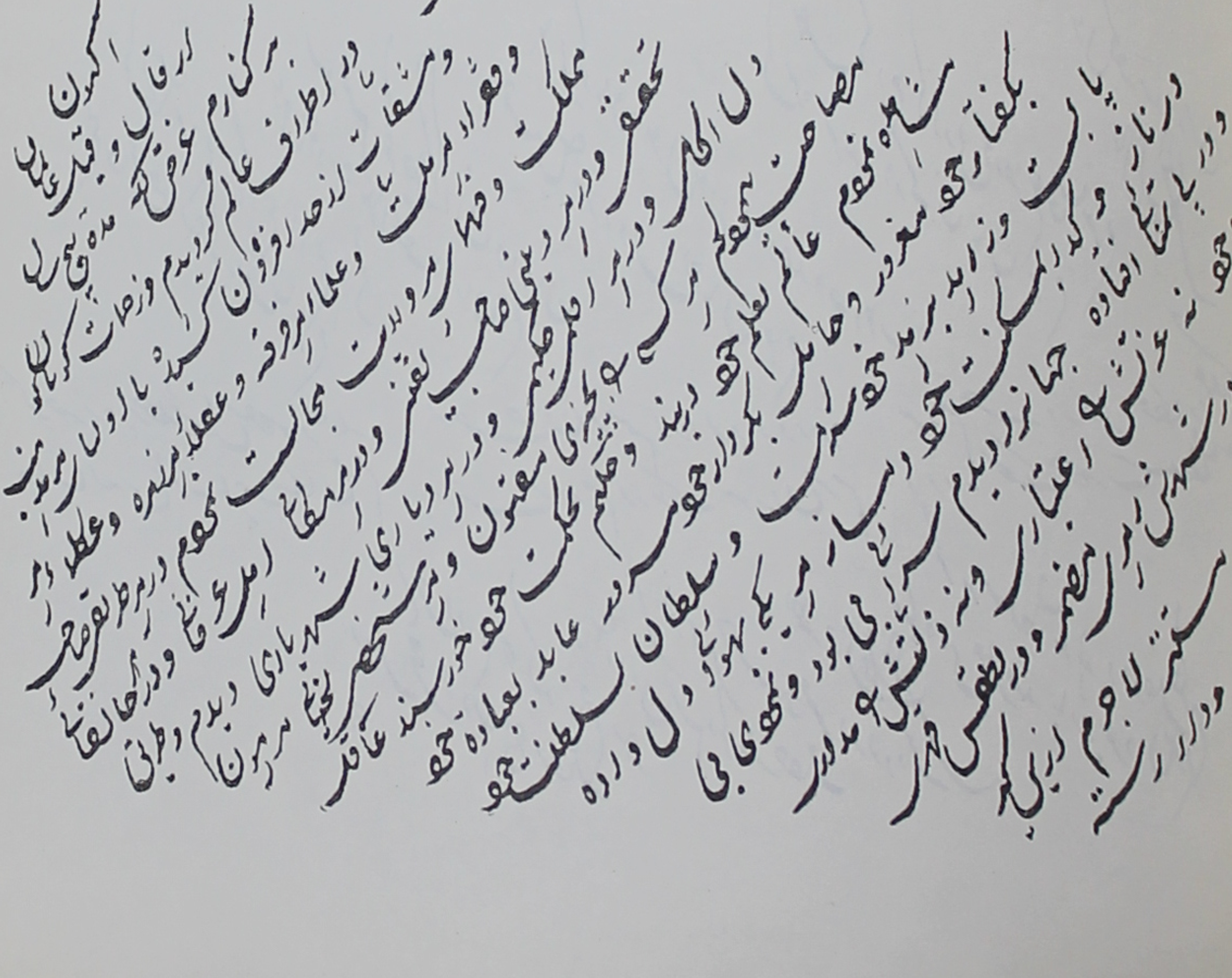
فهرست ترتیبی آنها در ابتدای
کتاب طبع شده است

در شماره گذاری لوحه‌ها اشتباهاتی رخ داده است که با
توجه بشمارهٔ ترتیب تصویرها این اشتباهات بسهولت
رفع می‌شود

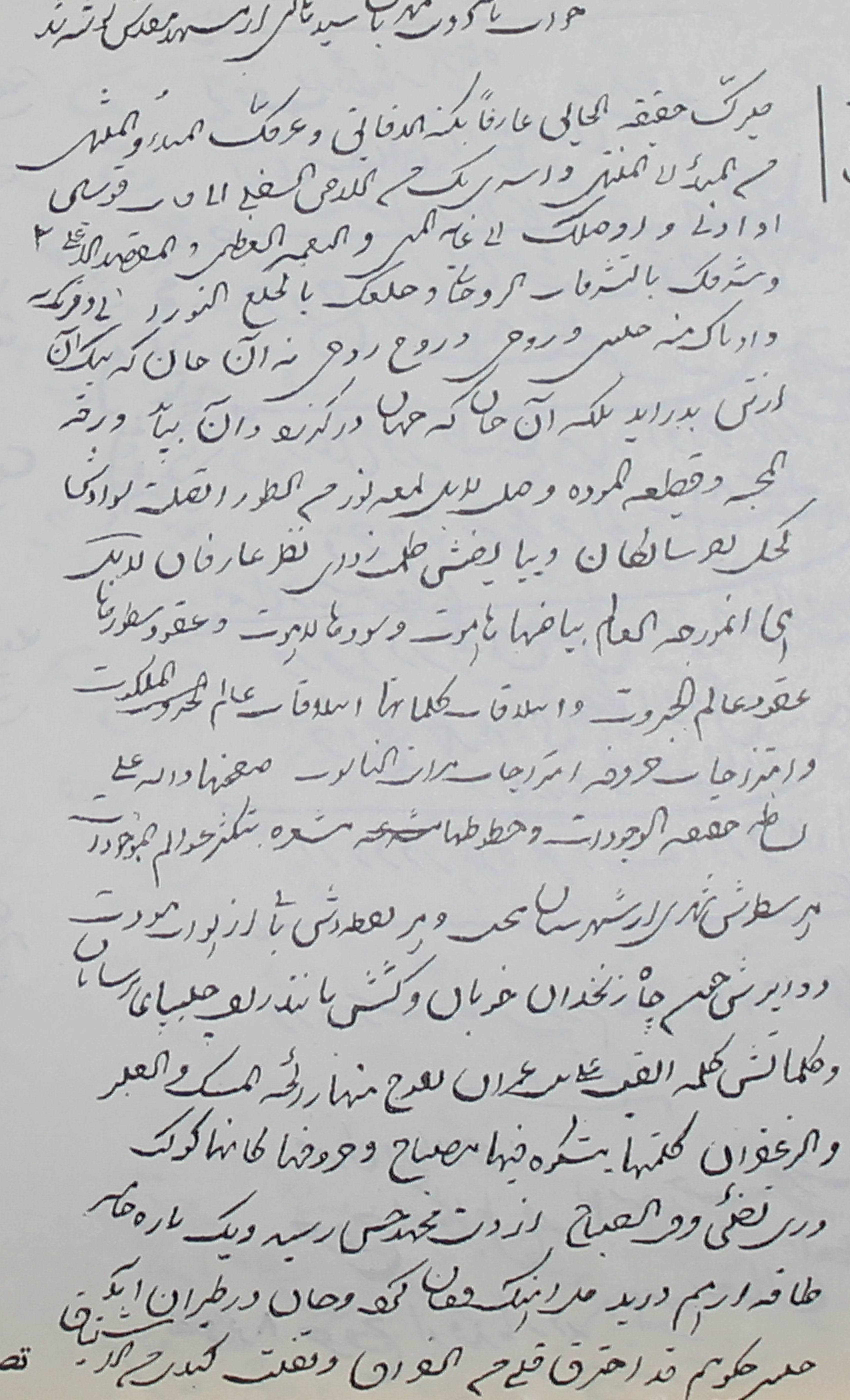
لوحه ۱



تصویر ۱



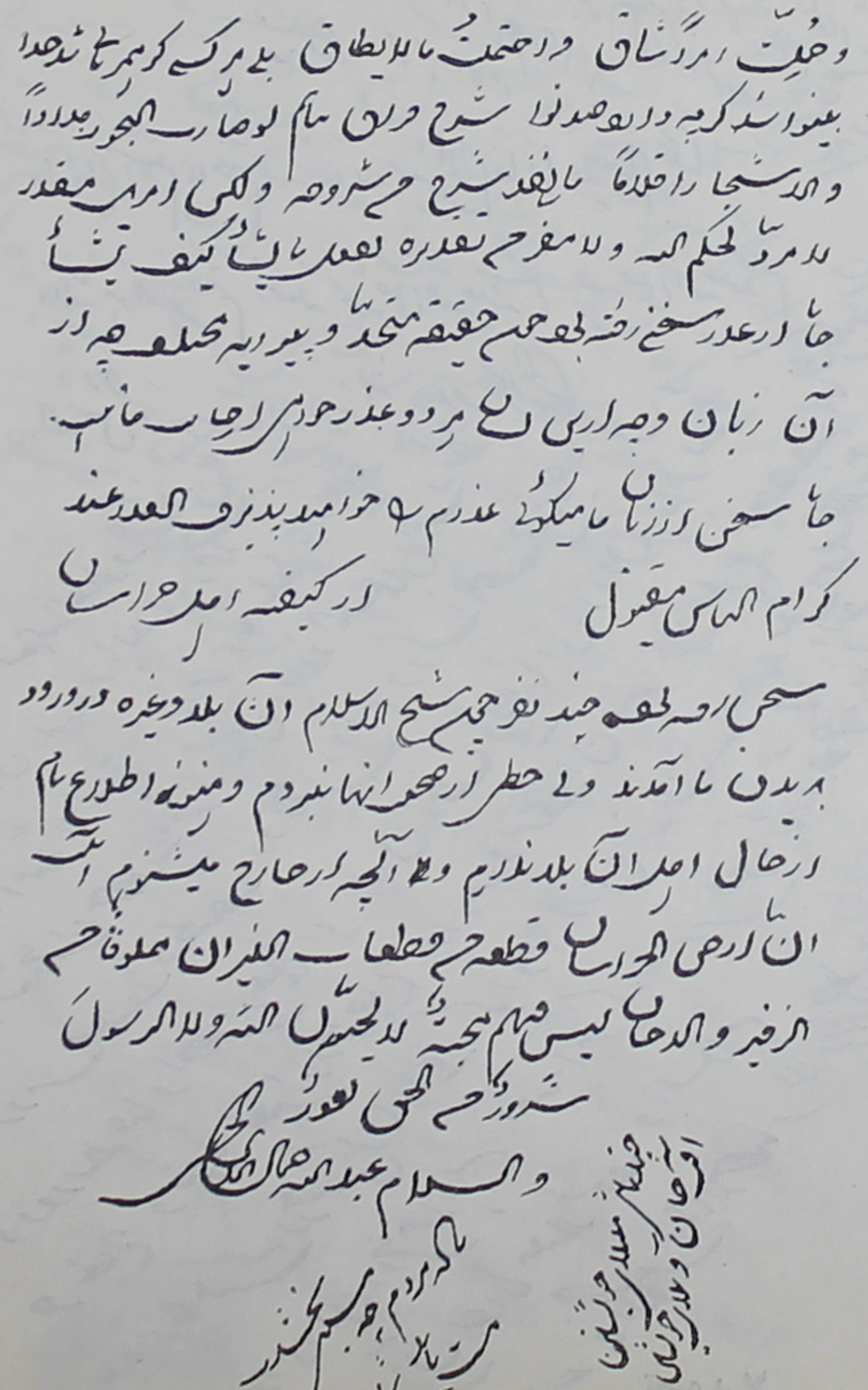
تصویر ۲



حوالت با کودت [illegible] با سید [illegible] معلش [illegible]

حبرك حقيقة الحالي عارفا بكنه الدفاني و عرفك المبدا والمنتهى
من المبدا الى المنتهى واسريك من كلام كشف الاسرار قوسين
او ادنى و اوصلك الى غاية الكبرى والنعيم العظمى و المقصد الاعلى
وشرفك بالتشرفات الروحانية وحلاك بالخلع النورانية [illegible]
واد باك منه جسمی و روحی [illegible] به آن حال که بیک آن
ازتن بدرآید بلکه آن حال که جهان در [illegible] آن بیابد ورحمه
المحبة وقطعة المودة وصل الذي لمعه نور من الطور القلب لوادی
المحل [illegible] و بیابد [illegible] نظر عارفان الذی
هی [illegible] العالم [illegible] الموت و سوادها [illegible] وعقود سطورها
عقود عالم الجبروت و اسلاقاتها كلماتها اسلاقات عالم الجبروت والملكوت
وامتزاجات حروفه امتزاجات [illegible] الناسوت صفحها داله على
بساط حقيقة الوجودات وخطوطها [illegible] العالم الموجودات
هر سطرش نهری از شهرستان محبت و هر نقطه اش [illegible] از نور [illegible]
دو ایرش چشم چاه زنخدان خوبان وکشش مانند زلف [illegible]
وكلماتش كلمه القلب [illegible] منها رايحة المسك والعنبر
والزعفران كلماتها مشكوة فيها مصباح ووجودها كانها كوكب
دری [illegible] الصباح از ذات مجد حسن رسید و یک پاره خاطر
طائفه [illegible] درید [illegible] که وجان در طیران [illegible]
[illegible]

تصویر ٥



وخلق امروز اشتیاق در حقیقت ما لا یطاق بلی هر که گرفتار شد
[illegible] شرح [illegible] الجور [illegible]
[illegible] راقلا [illegible] شرح [illegible] ولکن امری مقدر
لا مرد لحکم الله و لا مفر من تقدیره [illegible] کیف [illegible]
[illegible] سخن [illegible] حقیقه [illegible] چه از
آن زبان وجه [illegible] هر دو عذر جوی [illegible] غائب
[illegible] ازز [illegible] عذارم [illegible] خواهید پذیرفت العذر عند
کرام الناس مقبول در کیفیه اهل خراسان
سخن [illegible] شیخ الاسلام آن بلاد و غیره در ورود
[illegible] ما آمدند ولی خطر از صحبت ایشان ببردم و منتظر اطلاع تمام
از حال اهل آن بلاد ندارم ولی آنچه از خارج میشنوم اینست
ان ارض الخراسان قطعة من قطعات النيران مملو من
الرجز والدخان ليس فيهم نجيب لا يحبون الله ولا الرسول
شرورهم [illegible] نعوذ
والسلام عبد الله [illegible]

تصویر ٦

الختام باسم من ختم به ... وبذكر من الختام خاتما لاختتام الكتاب ...

والله هو الذي ختم رسالة محمد صلى الله عليه وسلم نبيه صلى الله عليه ختم

الرسل وبرسالته الرسالة ...

[illegible]

توقف در قندهار ۸ ماه

از ماه شعبان تا ربیع الاول ۱۲۸۲

منزل در بازار هرات

خروج از ... مشرف ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۸۳

دخول در طهران اوایل رجب

خروج غره محرم الحرام ۱۲۸۳

منزل در مسجد حاجی ...

ورود در طبس غره صفر المظفر

خروج غره جمادی الاولی

منزل در ... خیابان بالا

ورود در بلده هرات اواخر جمادی الاولی

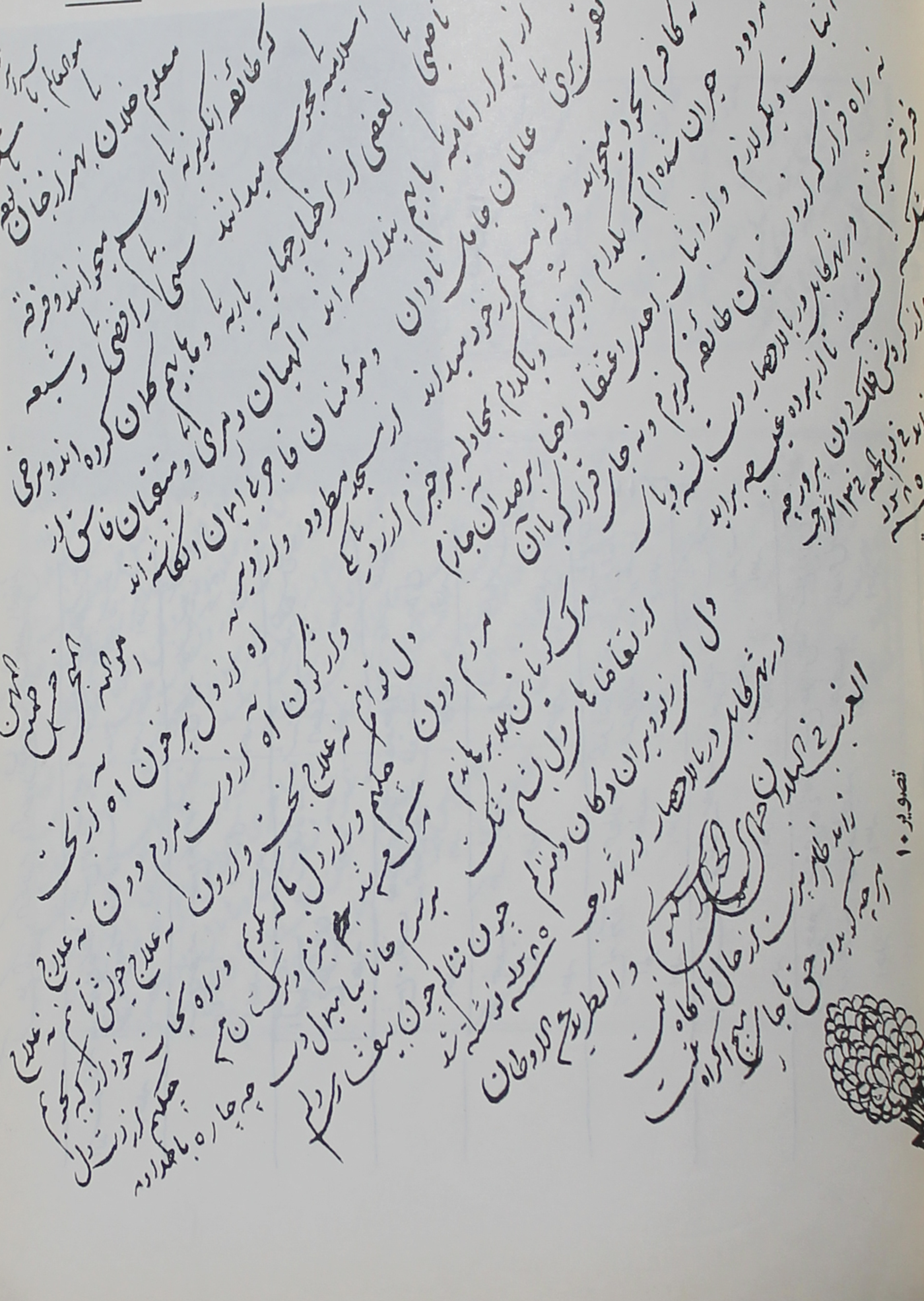
ورود در ... کابل روز جمعه ۲۵ شهر جمادی الآخر ۱۲۸۴

منزل در بالاحصار

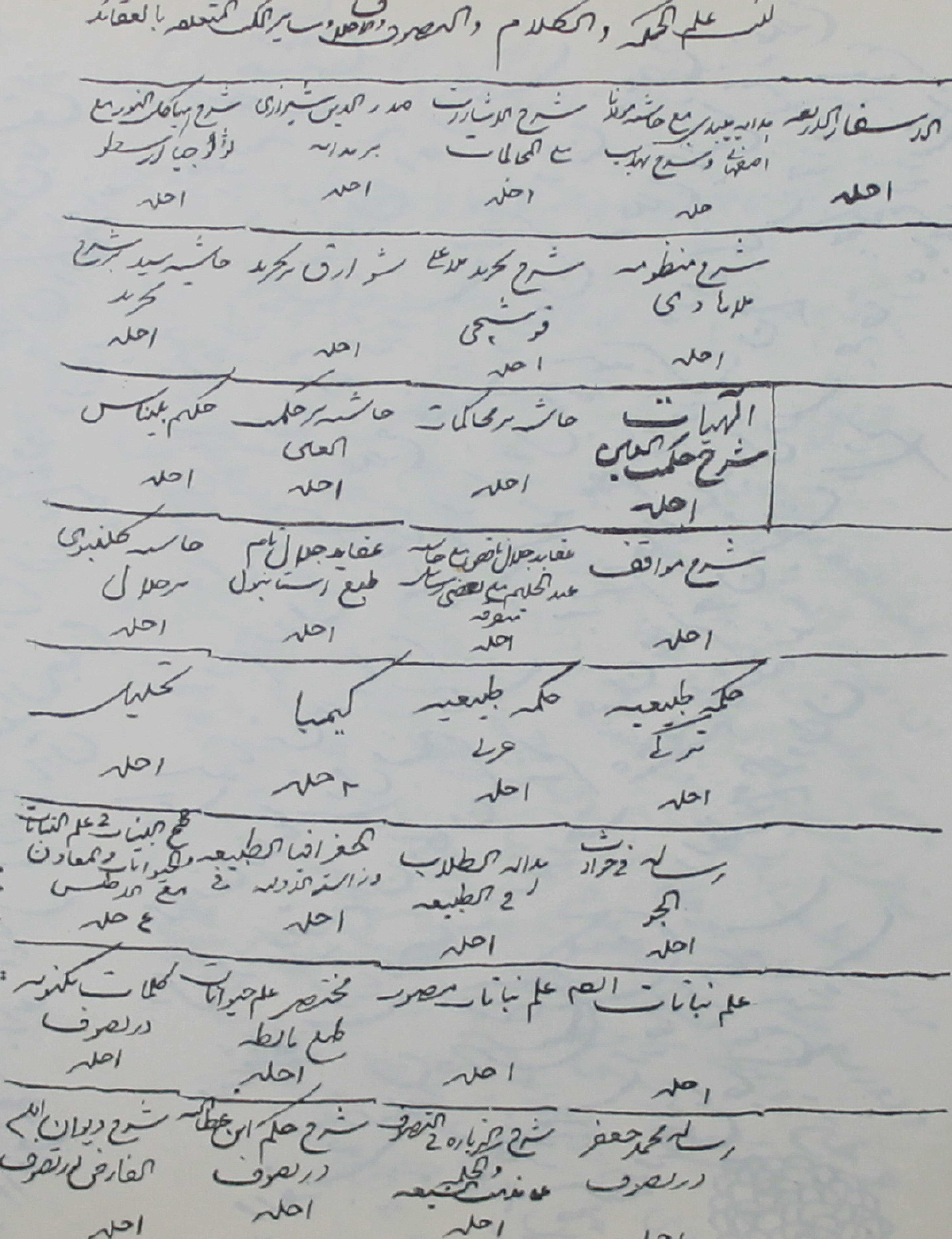
خروج از کابل در ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۲۸۵

... ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۵

توقف در ام القری ۵ یوم در ماه رجب ۱۲۸۳



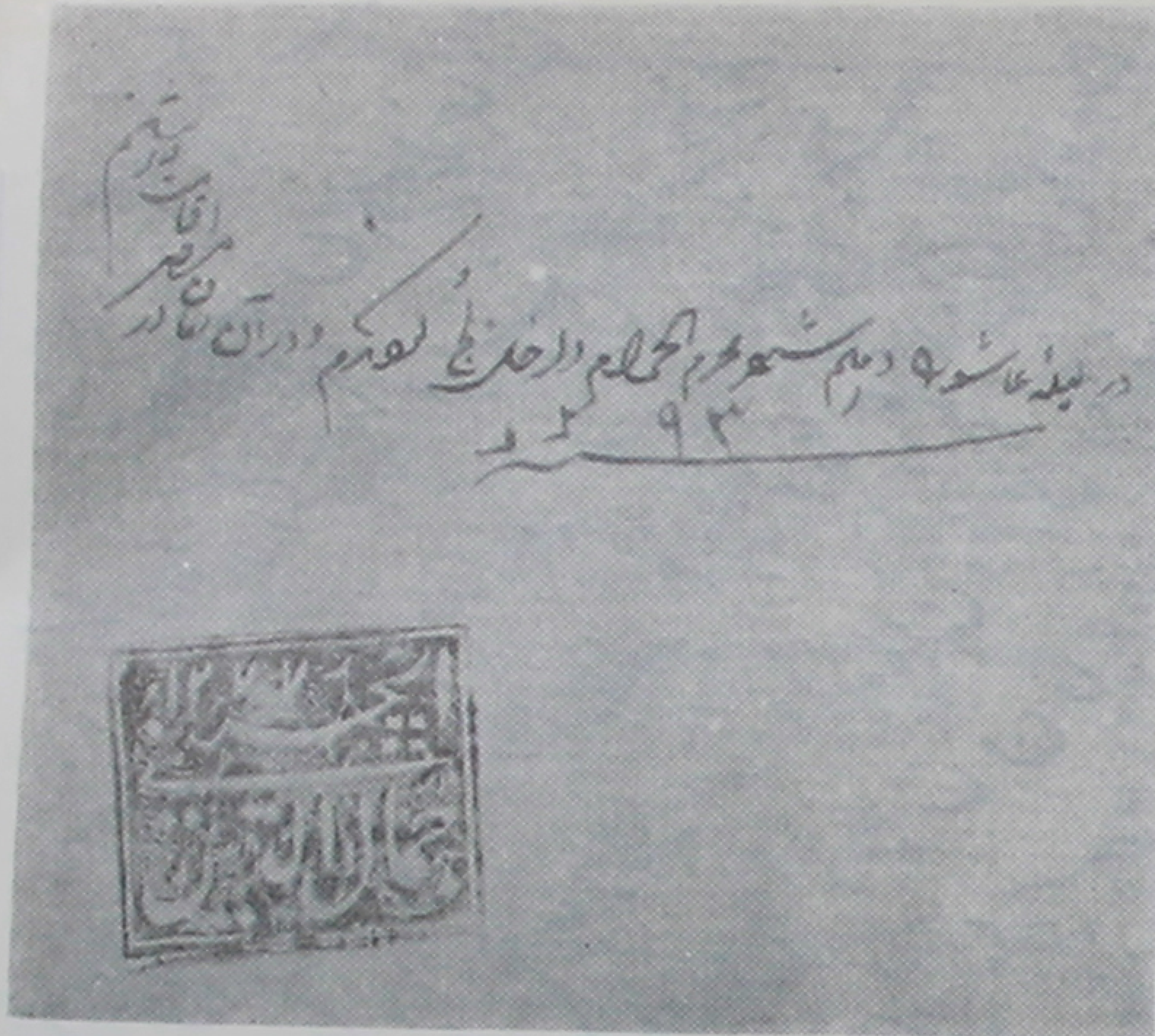
تصویر ۱۰



لیست علم الحکمة والکلام والتصوف والاخلاق وسایر الکتب المتعلقة بالعقائد

اسفار اربعه احله	هدایه میبدی مع حاشیه ملا [illegible] اصفهانی و شرح تهذیب احله	شرح الاشارات مع المحاکمات احله	صدر الدین شیرازی بر هدایه احله	شرح هیاکل النور مع [illegible] احله
	شرح منظومه ملا هادی احله	شرح تجرید ملا علی قوشچی احله	شوارق بر تجرید احله	حاشیه سید بر شرح تجرید احله
	الهیات شرح حکمة العین احله	حاشیه بر محاکمات احله	حاشیه بر حکمة العین احله	حکیم بلیناس احله
	شرح مواقف احله	عقاید جلال [illegible] مع حاشیه عبد الحکیم مع بعضی رسائل [illegible] احله	عقاید جلال تام طبع استانبول احله	حاشیه گلنبوی بر جلال احله
	حکمه طبیعیه ترکی احله	حکمه طبیعیه عربی احله	کیمیا ۲ احله	تحلیل احله
	رساله در حرارت الجو احله	هدایة الطلاب فی الطبیعة احله	لمعة انوار الطبیعة [illegible] احله	[illegible] علم النباتات والحیوانات والمعادن [illegible] ع احله
	علم نباتات [illegible] احله	علم نباتات مصور احله	مختصر علم حیوانات طبع [illegible] احله	کلمات مکنونه در تصوف احله
	رساله محمد جعفر در تصوف احله	شرح [illegible] در تصوف [illegible] احله	شرح علم ابن عطا [illegible] در تصوف احله	شرح دیوان ابن الفارض در تصوف احله

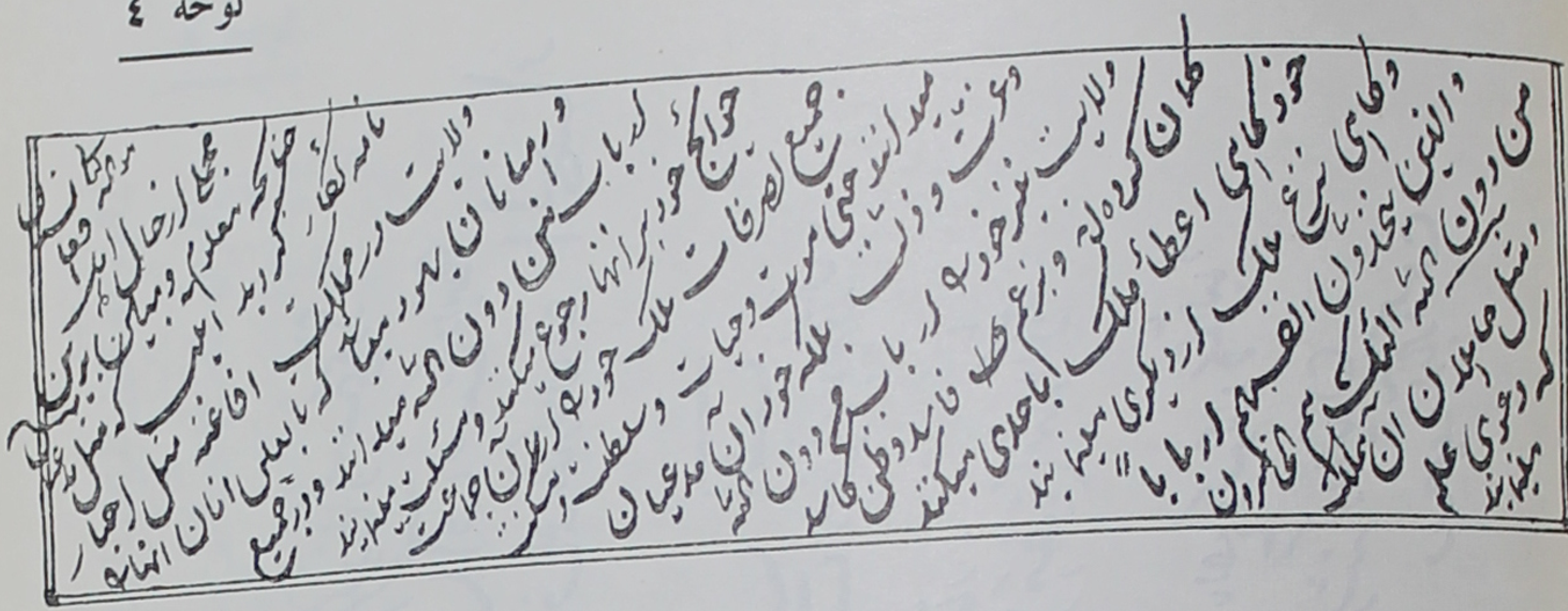
تصویر ۱۱

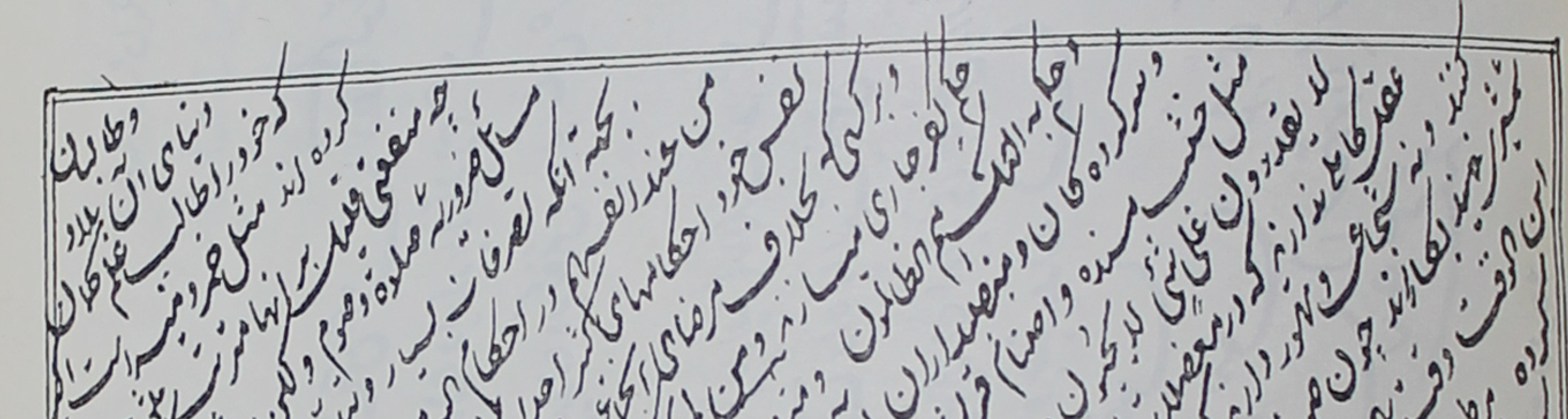


در [illegible] عاشورا ۹ [illegible] شهر محرم الحرام [illegible] ۱۲۹۳

تصویر ۱۲

لوحة ٤





کردن و پیاپی چیزی آوردن

ی **ونی** بالفتح سست شدن و مانده گشتن ص تفا کوتاهی کردن و سستی نمودن

ی **وهی** بالفتح ضعیف شدن و نزدیک شدن دیوار بافتادن ص اف سست گردانیدن

و **هجو** بالفتح (او هجاء) بالکسر والمد نکوهیدن و بدگفتن و نوشتن حروف کلمه و شمار کردن آن [الهجا]

ن تفا باهم هجو کردن

ی **هدی** بالضم والقصر راه راست نمودن (هدایة) بالکسر مثله ض اف تحفه فرستادن و دادن اف راه راست یافتن است رهنمونی و هدیه خواستن

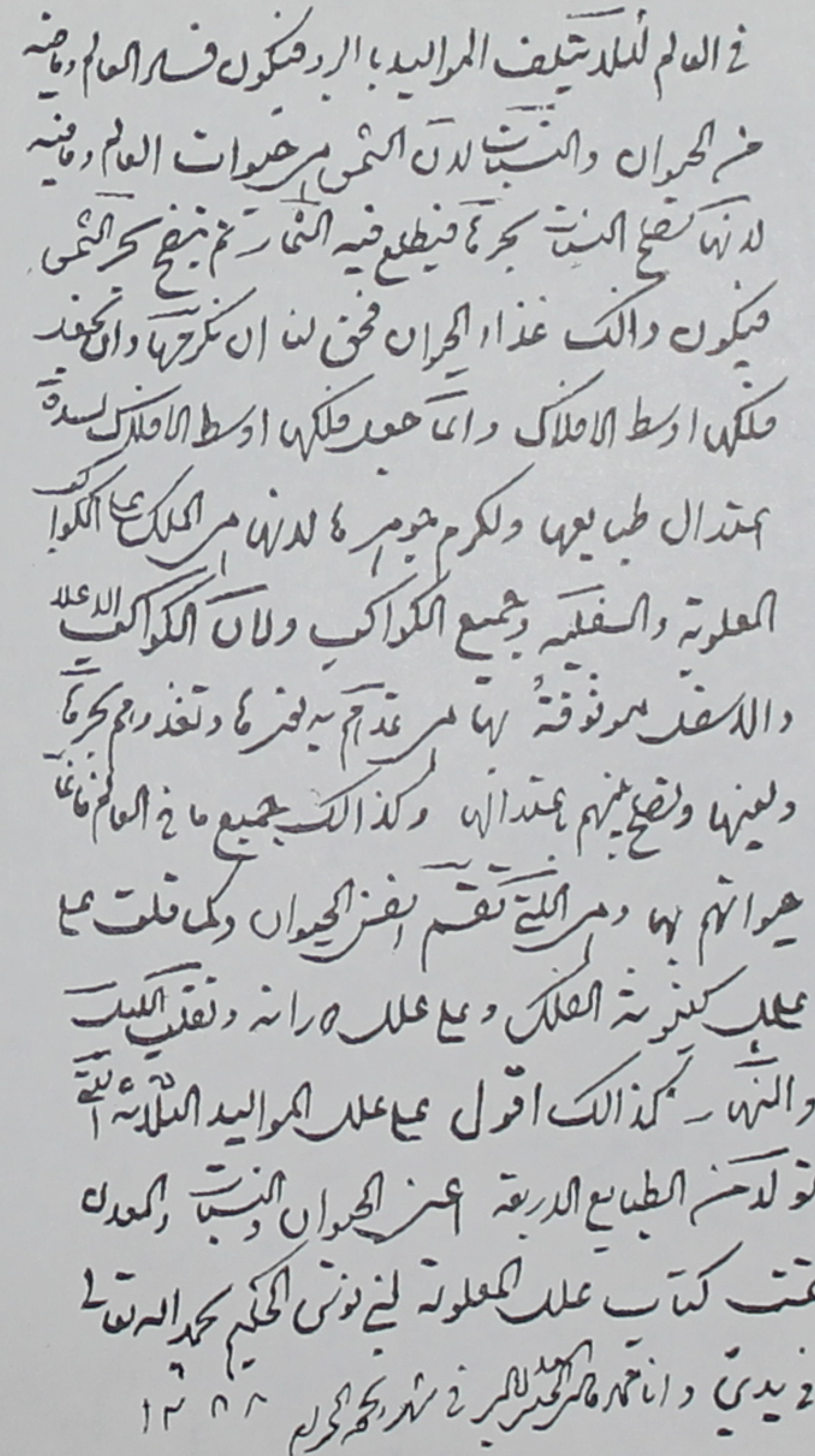
تفا یکدیگر را هدیه فرستادن و میل کردن از جانبی بجانبی در رفتار

و **هفو** بالفتح بال زدن مرغ و پریدن و جنبیدن ن (هفوة) مثله و لغزش

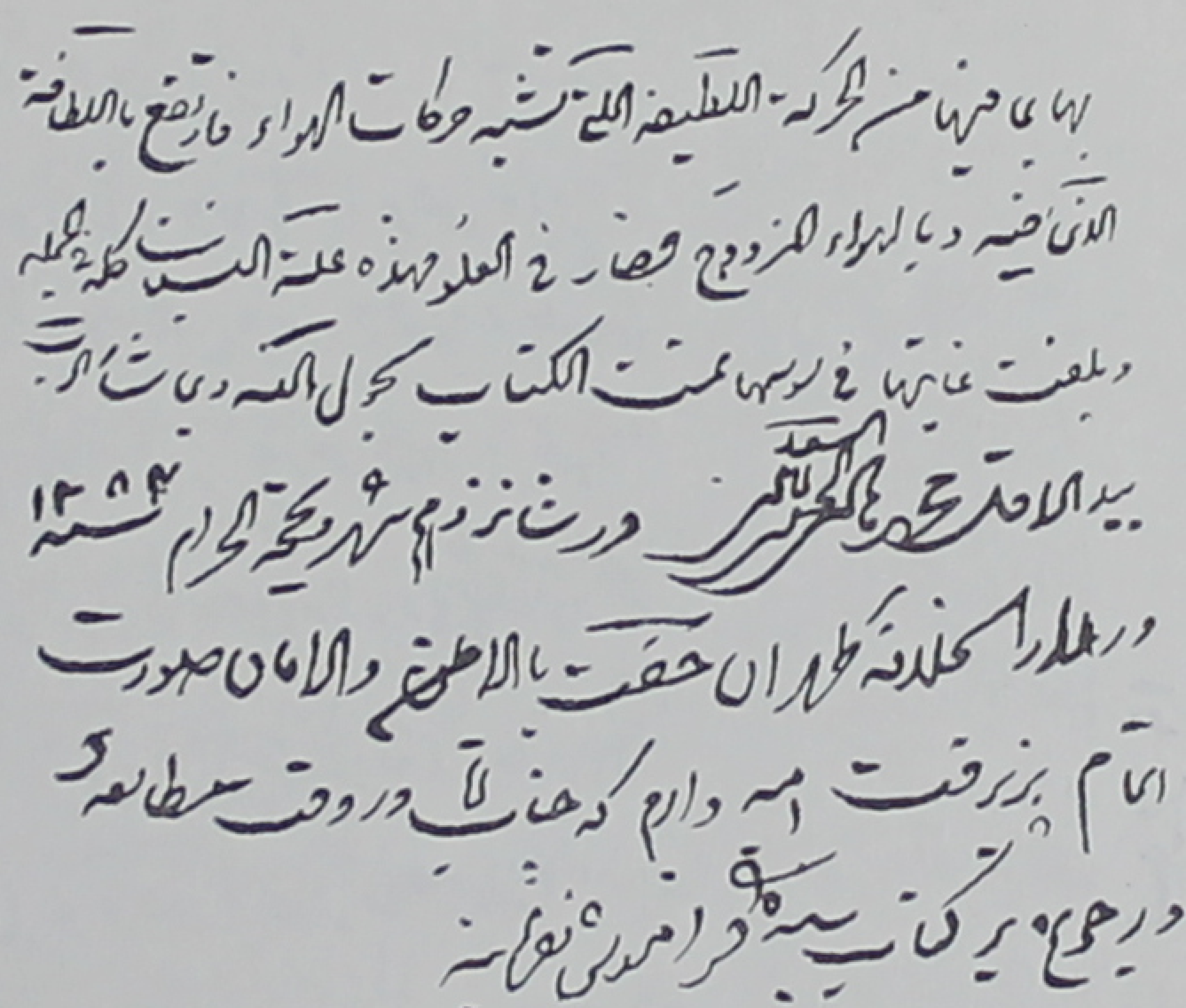
ی **همی** بالفتح روان شدن اشک و آب ض

و **هوی** بالفتح مع القصر دوست داشتن س (هوی) بالفتح و کسر الواو و تشدید الیاء بمغاکی افتادن و درگذشتن ض (استهواء) سرگشته گردانیدن

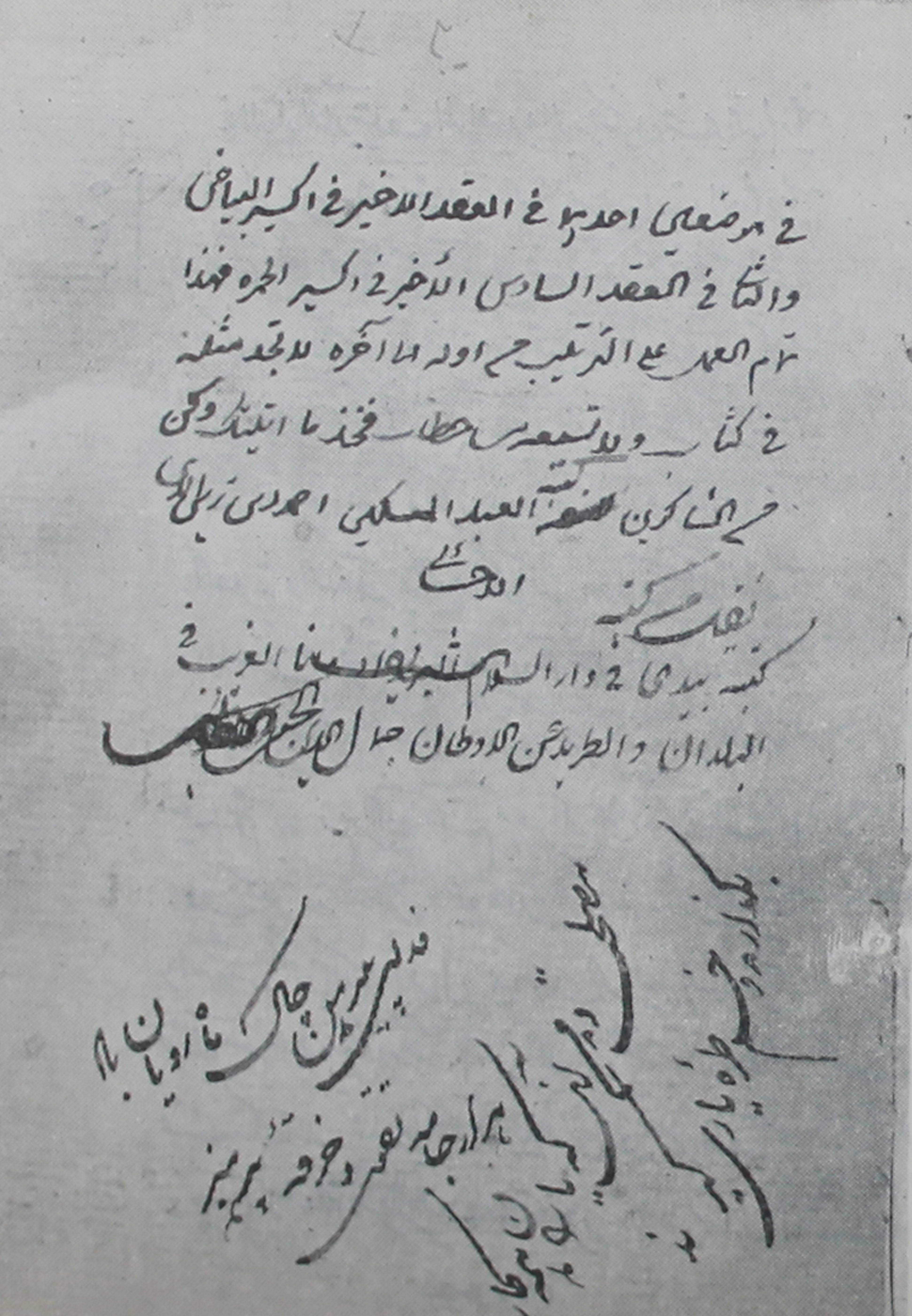
در شهر ربیع الثانی ۱۲۹۷ در حیدرآباد دکن


في العالم لئلا تختلف المواليد بالزيادة فيكون فساد العالم وما فيه
من الحيوان والنبات لان الشمس من حيوانات العالم وما فيه
لانها تنضج النبات بحرها فيطلع فيه الثمار ثم ينضج بحر الشمس
فيكون ذالك غذاء الحيوان فحق لنا ان نكرمها وان نجعل
فلكها اوسط الافلاك وانما جعل فلكها اوسط الافلاك لشدة
اعتدال طبايعها ولكرم جوهرها لانها من الملك على الكواكب
العلوية والسفلية وجميع الكواكب ولان الكواكب الاعلى
والاسفل من فوقها لها من قدامها بتغذيها وتغذوهم بحرها
دليلها وتنضج عليهم باعتدالها وكذالك جميع ما في العالم فانها
حيوانهم لها وهي التي تقسم نفس الحيوان وكما قلت مع
علة كينونة الفلك ومع علة دورانه وتقلب الليل
والنهار كذالك اقول مع علة المواليد الثلاثة التي
تولدت من الطبايع الاربعة من الحيوان والنبات والمعدن
تمت كتاب علل المعلولة لبلنوس الحكيم بحمد الله تعالى
في يدي وانا احمد [illegible] في شهر محرم الحرام
١٢[illegible]

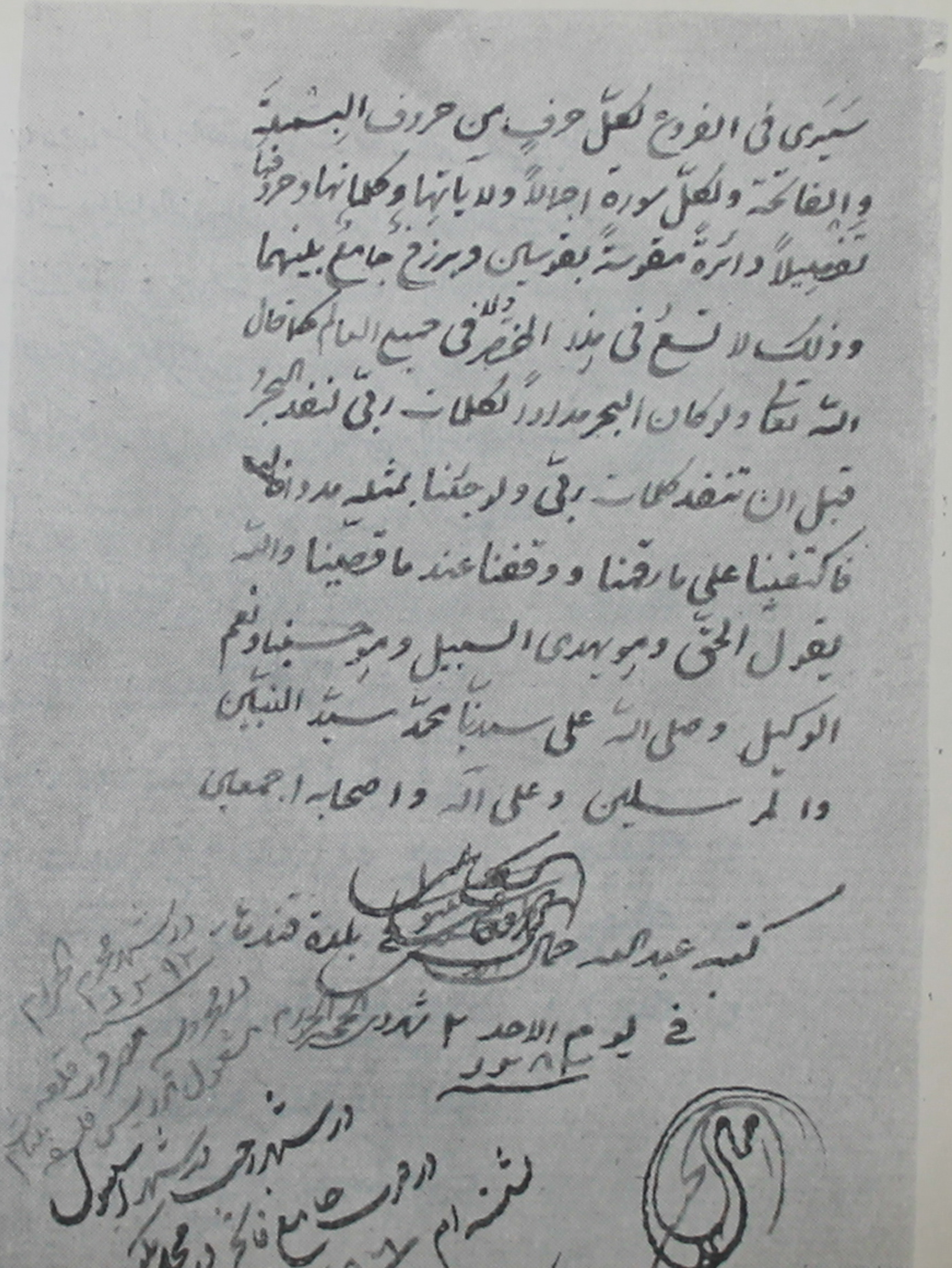
تصوير ١٦


بها ما فيهما من الحركة اللطيفة التي تشبه حركات الهواء فارتفع باللطافة
التي فيه وبالهواء المزدوج فصار في العلو فهذه علة النبات كلها جملة
وبلغت غايتها في رسم هذا الكتاب بحول الله وبالله التوفيق
بيد الاحقر محمد [illegible] ورشانزدهم شهر ذيحجه الحرام سنة ١٢٥٤
در دار الخلافه طهران حفت بالامن والامان صورت
اتمام پذیرفت امید وارم که خداوند در وقت مطالعه
در حق این حقیر کاتب [illegible] دعای خیر فراموش ننمایند

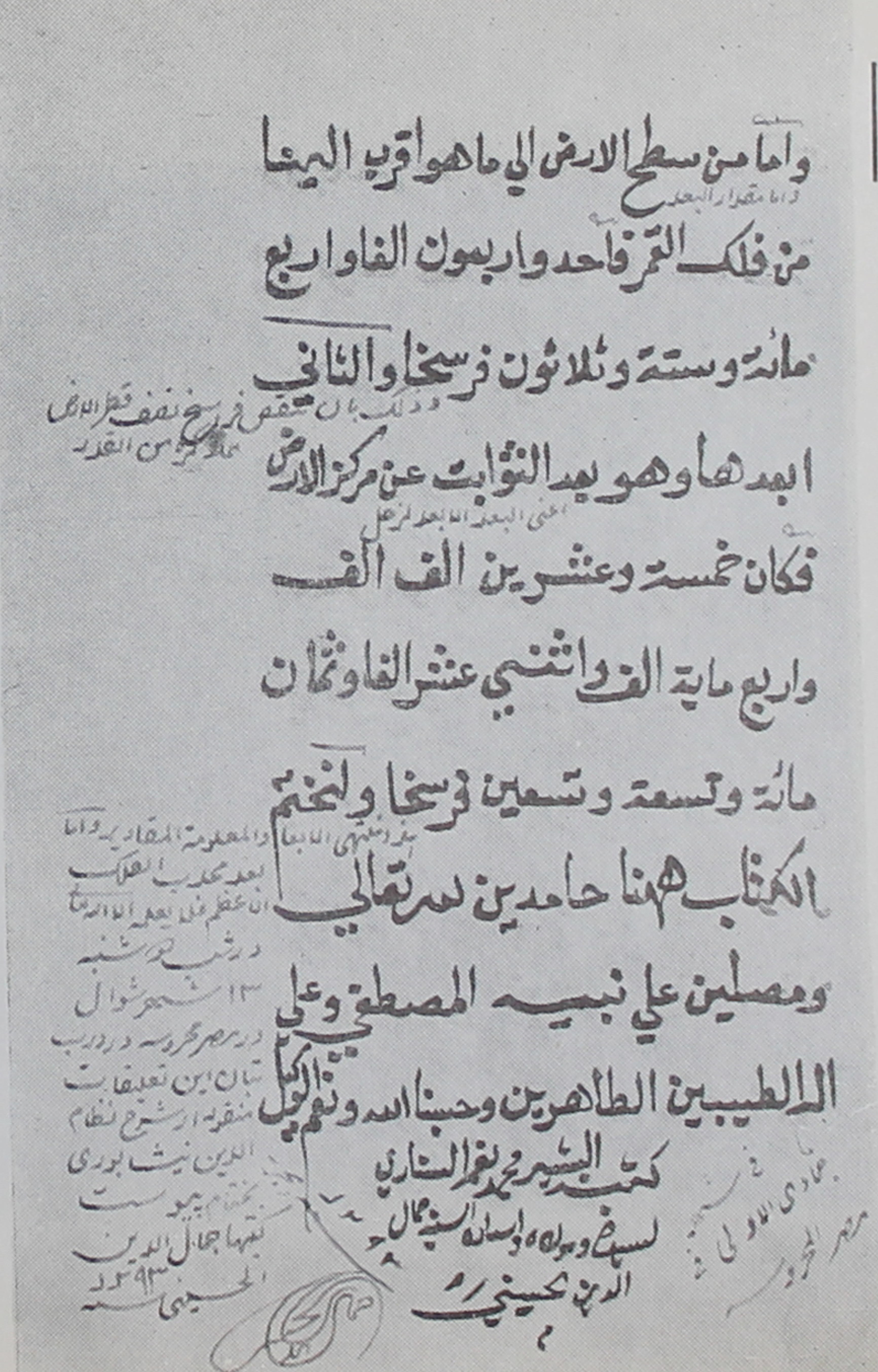
تصوير ١٧



تصویر ۱۸

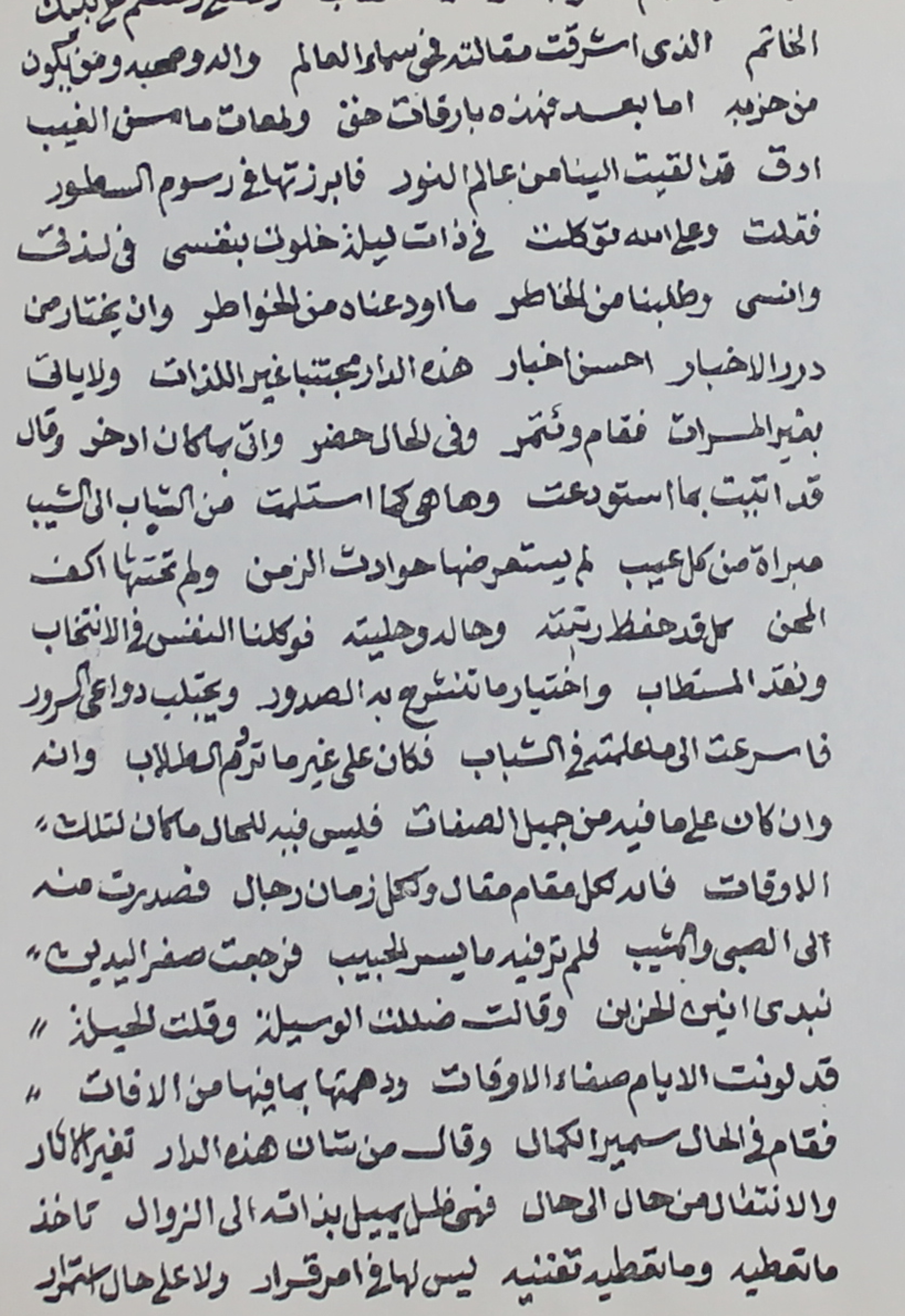


تصویر ۱۹



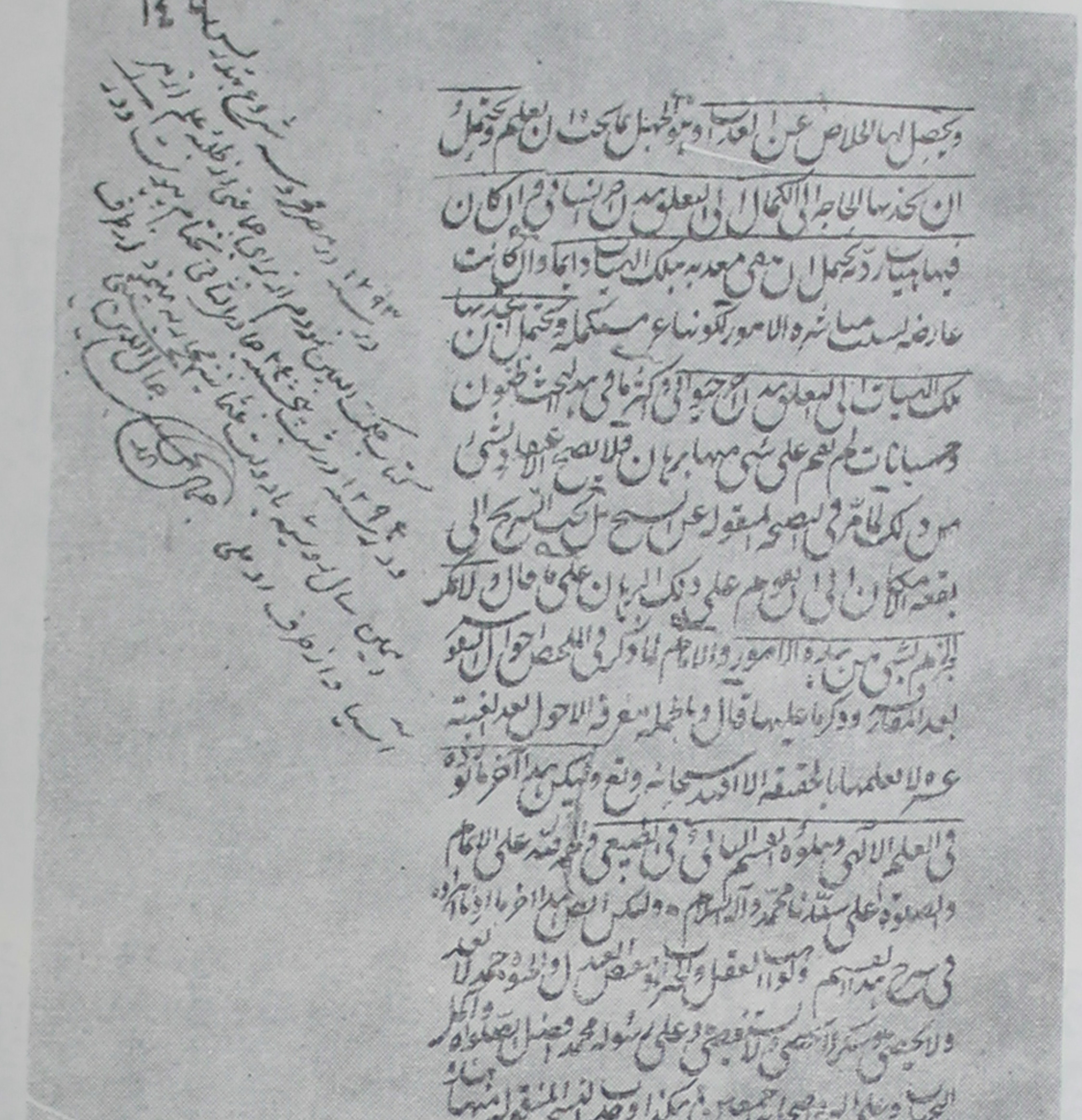
وامّا من سطح الارض الی ما هو اقرب الیها
من فلک القمر فاحد واربعون الفا واربع
مائة وستة وثلاثون فرسخا والثانی
ابعدها وهو بعد الثوابت عن مركز الارض
فكان خمسة وعشرين الف الف
واربع مائة الف واثنی عشر الفا وثمان
مائة وتسعة وتسعين فرسخا ولنختم
الكتاب ههنا حامدين لله تعالى
ومصلين على نبيه المصطفى وعلى
آله الطيبين الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل

تصویر ۲۰



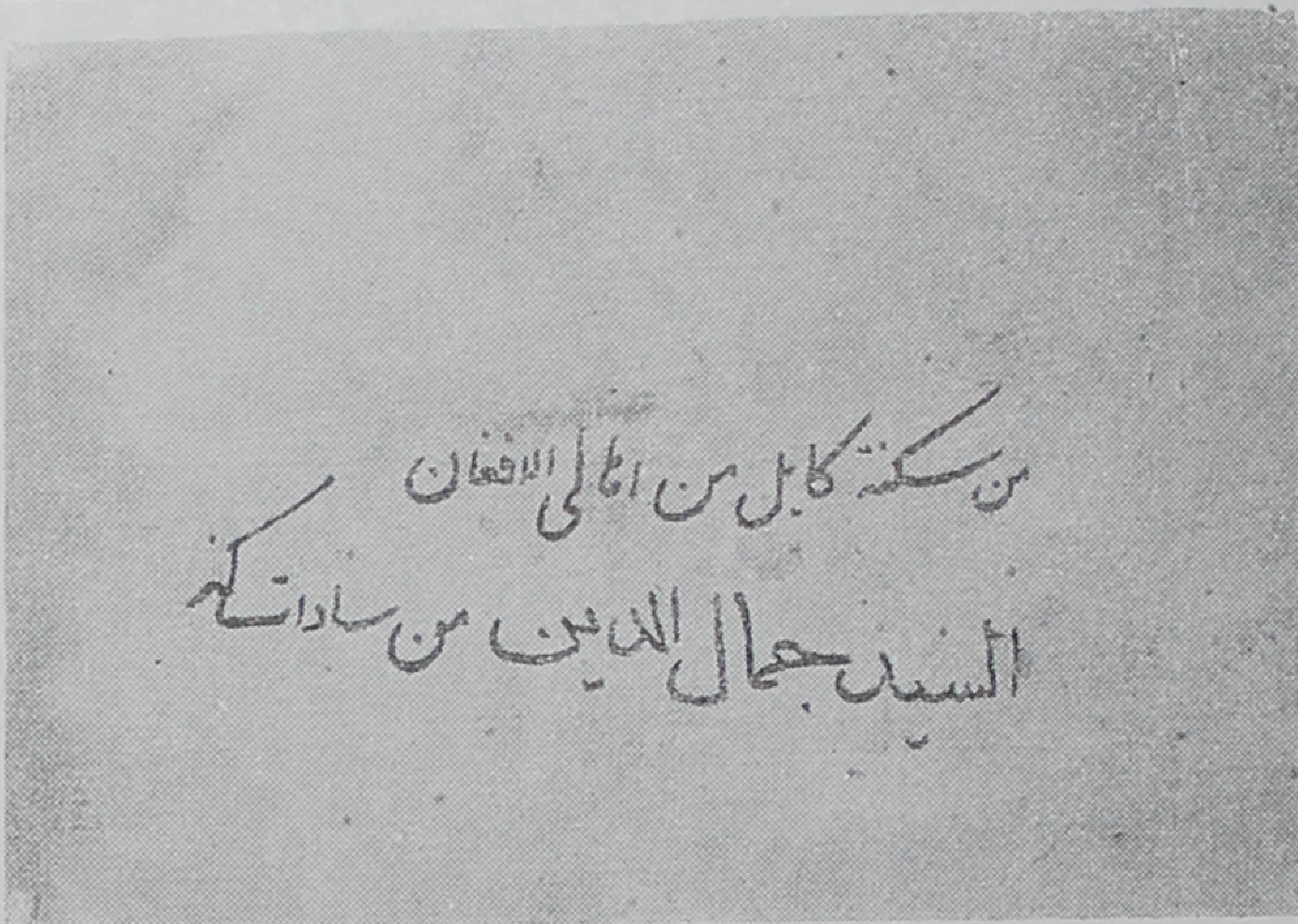
الخاتم الذی اشرقت مقالته فی سماء العالم والده وصحبه ومن یكون
من حزبه اما بعد فهذه بارقات حق ولمعات ما من الغیب
ادق قد لقیت الیها من عالم النور فابرزتها فی رسوم السطور
فقلت وعلى الله توكلت فی ذات لیلة خلوت بنفسی فی لذتی
وانسی وطلبنا من الخاطر ما اودعناه من الخواطر وان یختار من
درر الاخبار احسن اخبار هذه الدار مجتنبا غیر اللذات ولا یاتی
بغیر المسرات فقام وتمم وفی الحال حضر وانی بها كان ادخر وقال
قد اتیت بما استودعت وها هی كما استلمت من الشباب الی الشیب
مبراة من كل عیب لم یستعرضها حوادث الزمن ولم تمتحنها اكف
المحن كل قد حفظ رتبته وحاله وحلیته فوكلنا النفس فی الانتخاب
ونقد المستطاب واختیار ما تنشرح به الصدور ویجلب دواعی السرور
فاسرعت الی ما علمته فی الشباب فكان علی غیر ما ترتجی الطلاب وانه
وان كان علی ما فیه من جمیل الصفات فلیس فیه للحال ما كان لتلك
الاوقات فان لكل مقام مقال ولكل زمان رجال فصدرت منه
الی الصبی والمشیب فلم ترفیه ما یسر الحبیب فرجعت صفر الیدین
تبدی انین الحزین وقالت ضلت الوسیلة وقلت الحیلة
قد لونت الایام صفاء الاوقات ودهمتها بما فیها من الآفات
فقام فی الحال سمیر الكمال وقال من شان هذه الدار تغیر الاكوار
والانتقال من حال الی حال فهی ظل یمیل بذاته الی الزوال تاخذ
ما تعطیه وما تقطیه تفنیه لیس لها فی امر قرار ولا علی حال استمرار

تصویر ۲۱



تصویر ۲۲

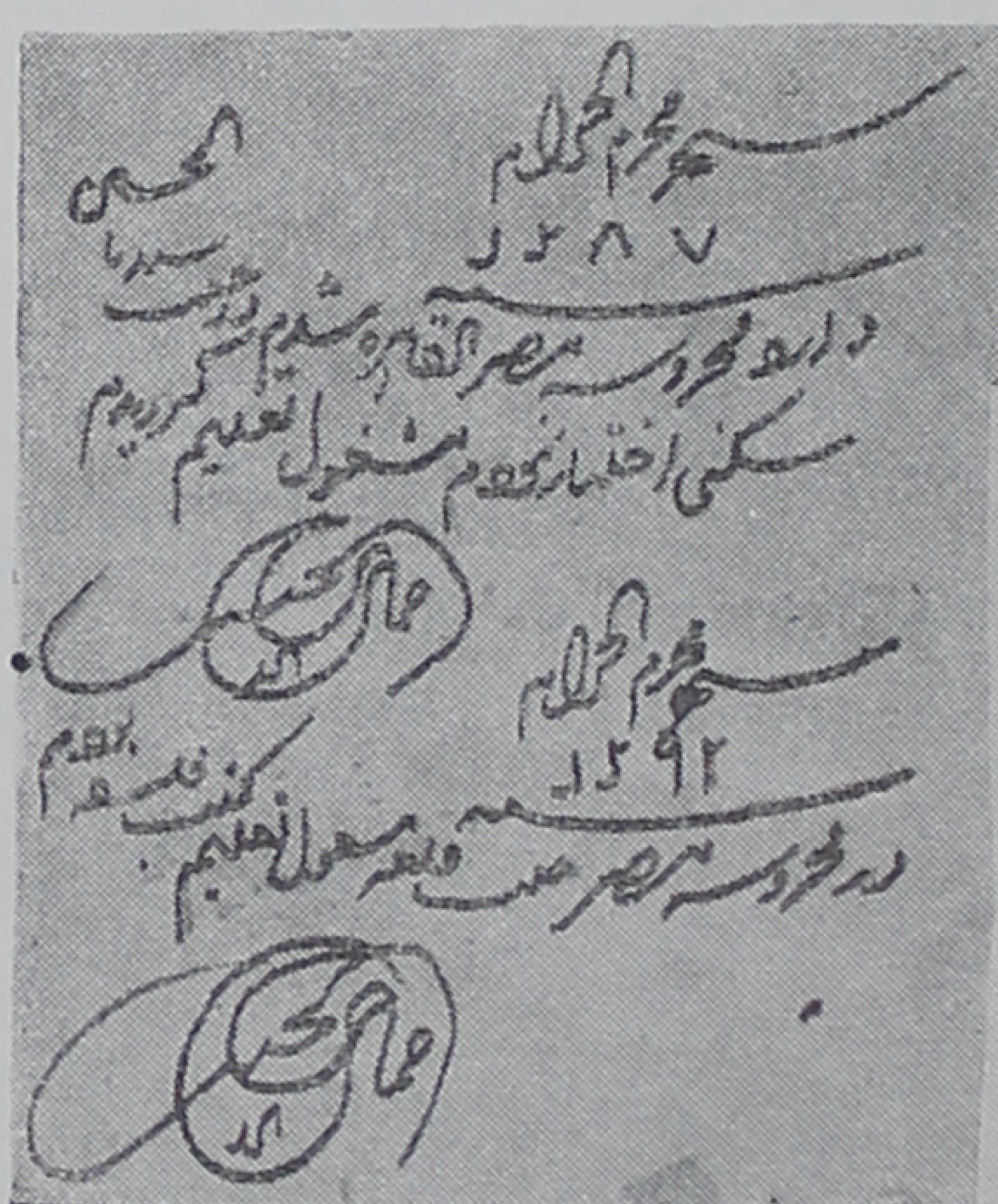
لوحهٔ ۸



من سکنة کابل من اهالی الافغان

السید جمال الدین من سادات کنر

تصویر ۲۳



سنه محرم الحرام

۱۲۸۷

وارد محروسه مصر القاهره شدیم

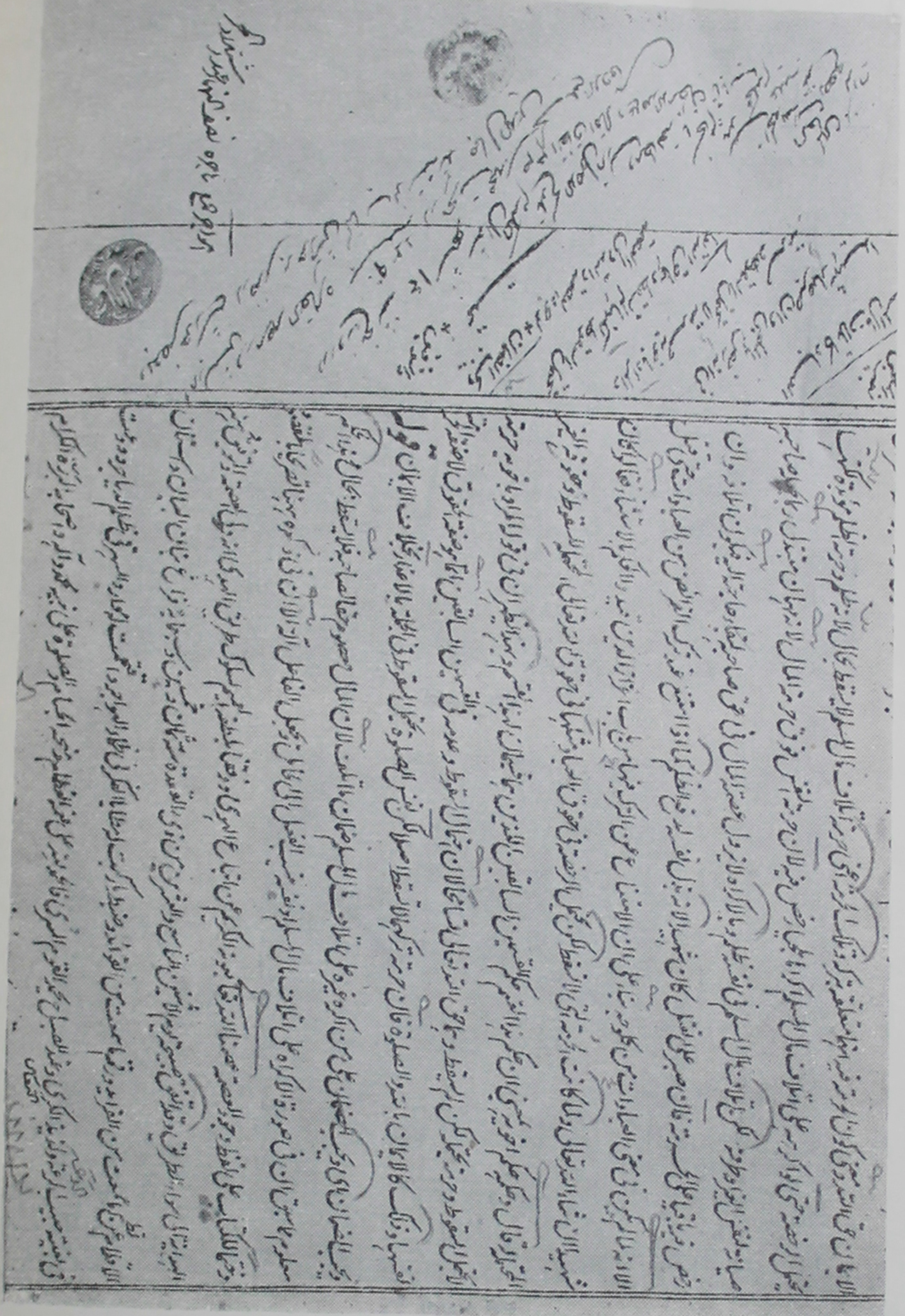
سکنی اختیار نمودیم مشغول تعلیم

سنه محرم الحرام

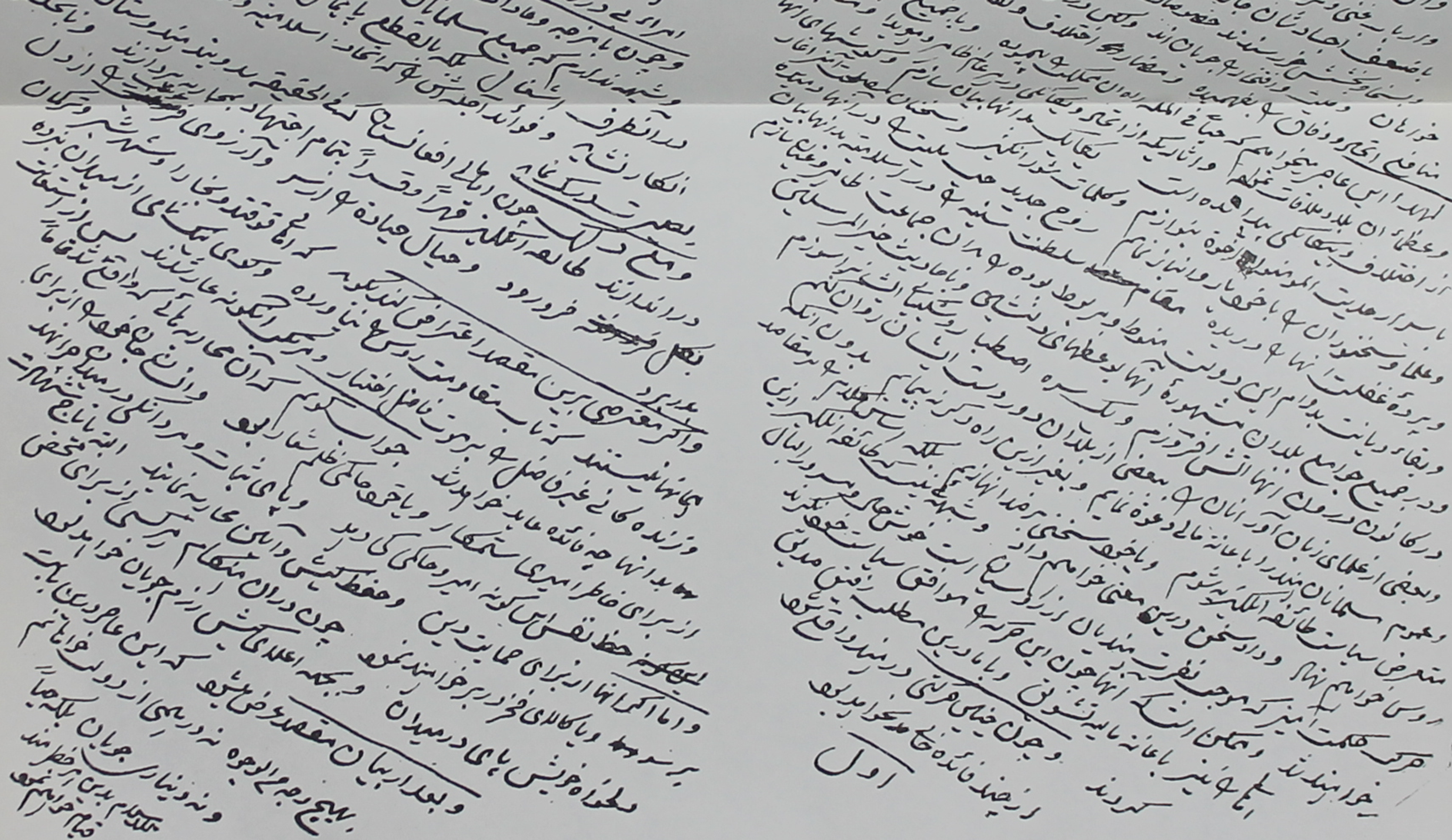
۱۲۹۲

مشغول تعلیم

تصویر ۲۴

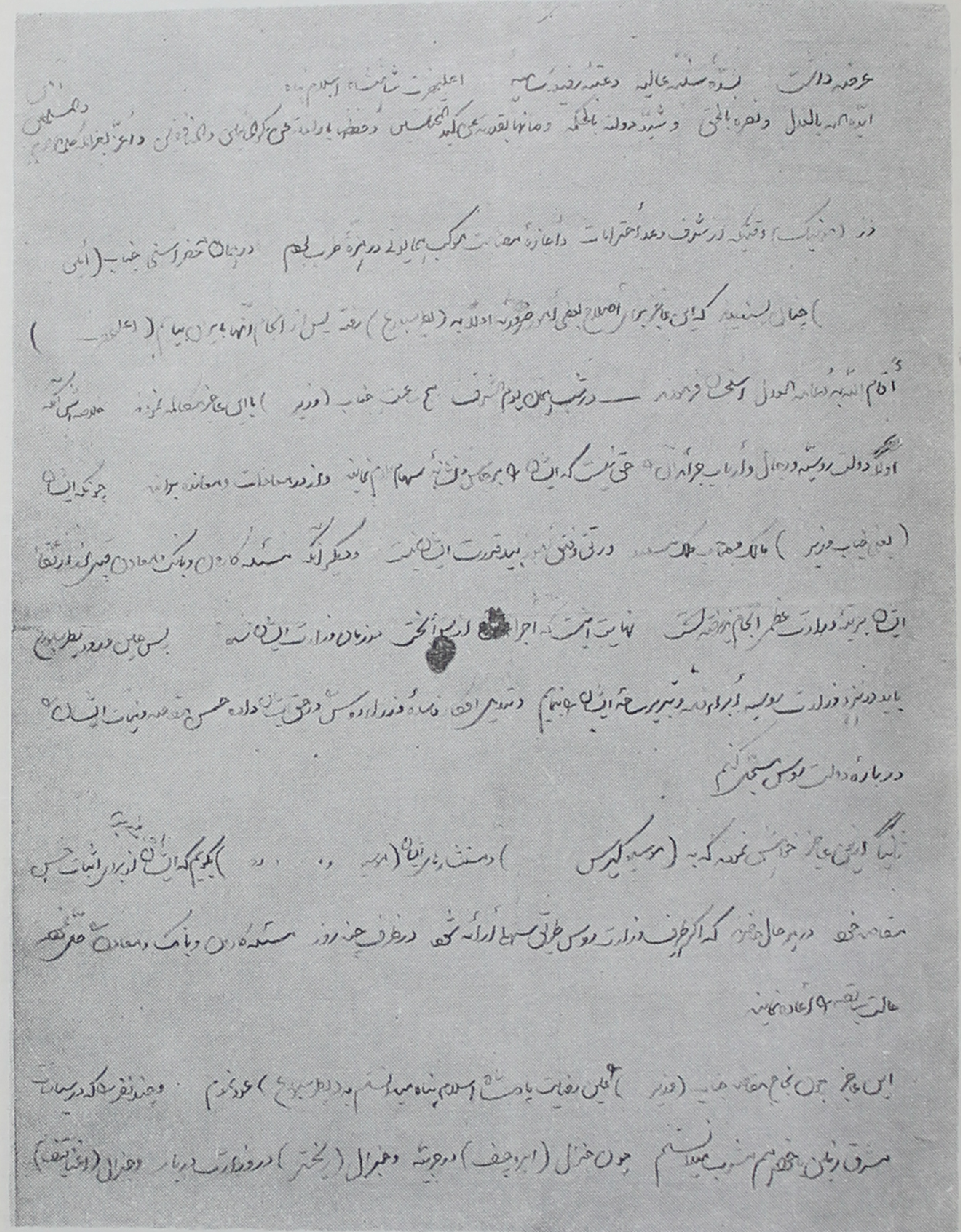


تصویر ۲۵



تصویر ۳۶

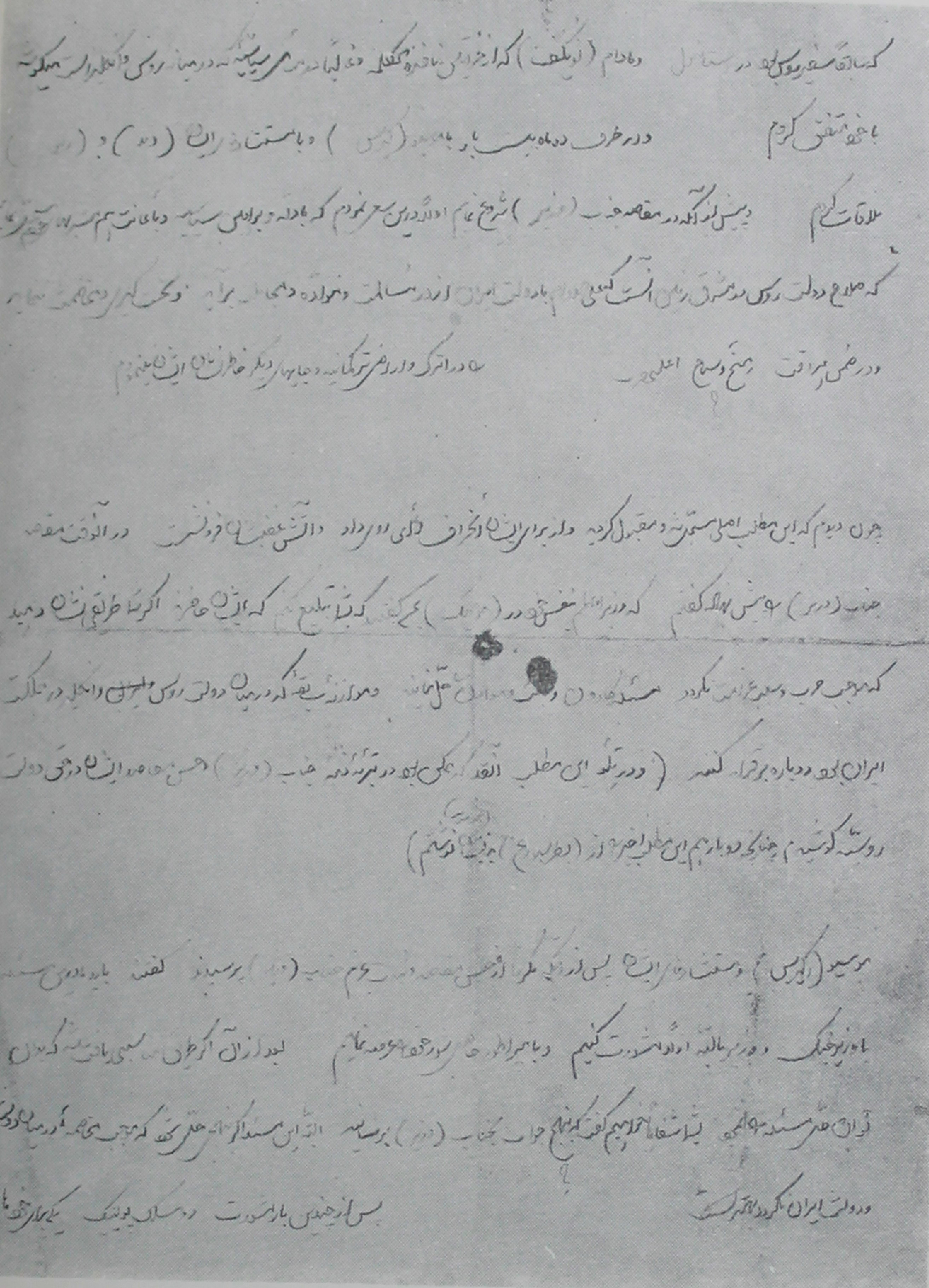
لوحهٔ ۱۰



عرضه داشت بنده ... اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه

ایده الله بالعدل و نصره بالحق و شید دولته بالحکمة ...

تصویر ۲۸



تصویر ۲۹

لوحهٔ ۱۱

و نیز از برای جناب وزیر اعظم تدبیری نمودیم بس گفتند که اگر جناب (وزیر) میخواهند ابواب حضرات را ببندند و ببینند در جواب رسالات ایشان

در مسلک ... ایشان از طرف ما تبلیغ کنی و چون ... از ما حفظ کند [illegible] برای ... مسلک معینی قرار دهیم [illegible]

و بلاد جزایر ... [illegible] کرده

این عاجز شادان و خورسند شدم که بقوت الهیه تنها توانستم پس از اطلاع تام از جمیع مسالک سیاسیه حقه روس در مشرق ... خدمتی ... [illegible]

نمایم و وزیر اعظم هم ... [illegible] کرده باشم

چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف نموده بجناب (وزیر) اطلاع دادم جناب ... خانه حاجی محمد حسن ... [illegible]

که در آنجا فرود آیم و ... ایشان ... مهمان شدم و این عاجز مدت ... ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر یک بار آنهم بعد از یک ... [illegible]

حضور ... شده و بدان ... [illegible] کردیم

و در این مدت جناب وزیر اعظم ... از این عاجز سئوال کرده که در (...) چه واقع شده و جواب آن مسئله ... [illegible]

بدانجا فرستادم چه شد ... در این مدت چند بار بعضی از ... برای احوال پرسی فرستاده و وعده ... [illegible]

میداده

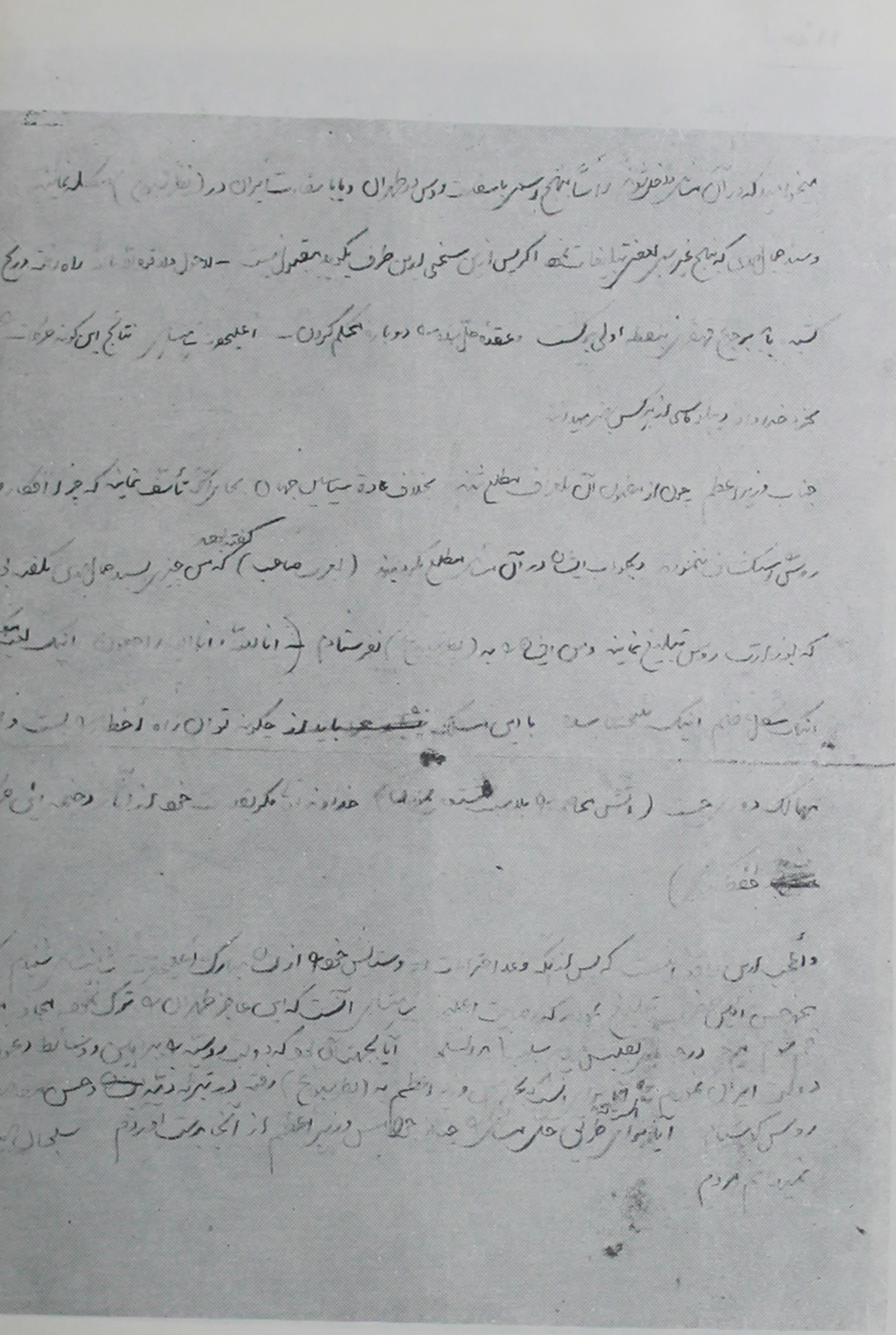
چون مدت طول کشید و ... مسئله سئوال شد در جواب گفتم که ... از طرف وزیر اعظم ... [illegible] و سبب ... [illegible]

نمیدانم در وقتیکه ... جناب (وزیر) بوزارت روس اعلام کرده با همه آن ... [illegible]

در (...) ... این ... [illegible]

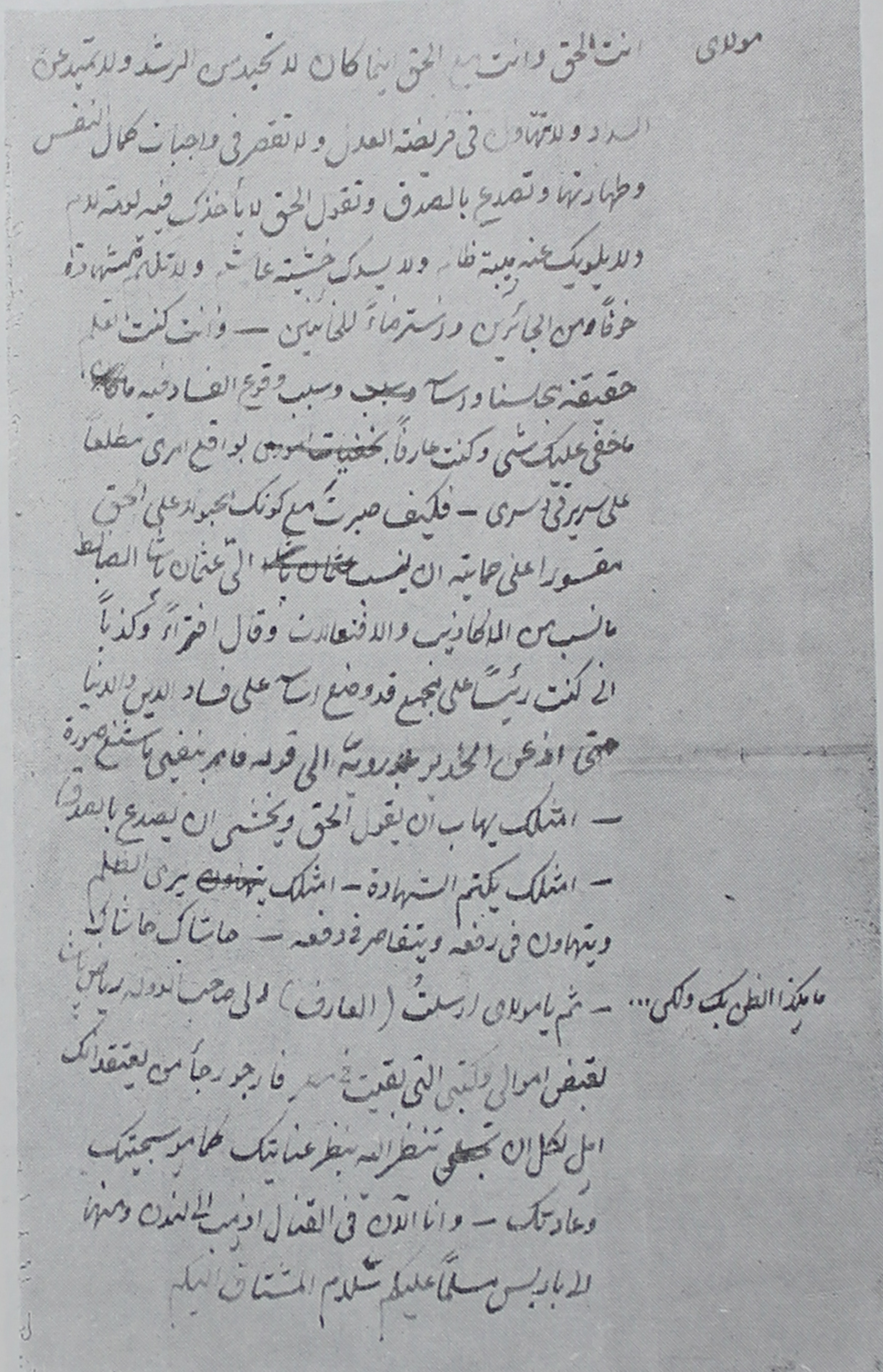
... کرده) ... [illegible]

تصویر ۳۰



تصویر ۳۱

لوحهٔ ۱۲



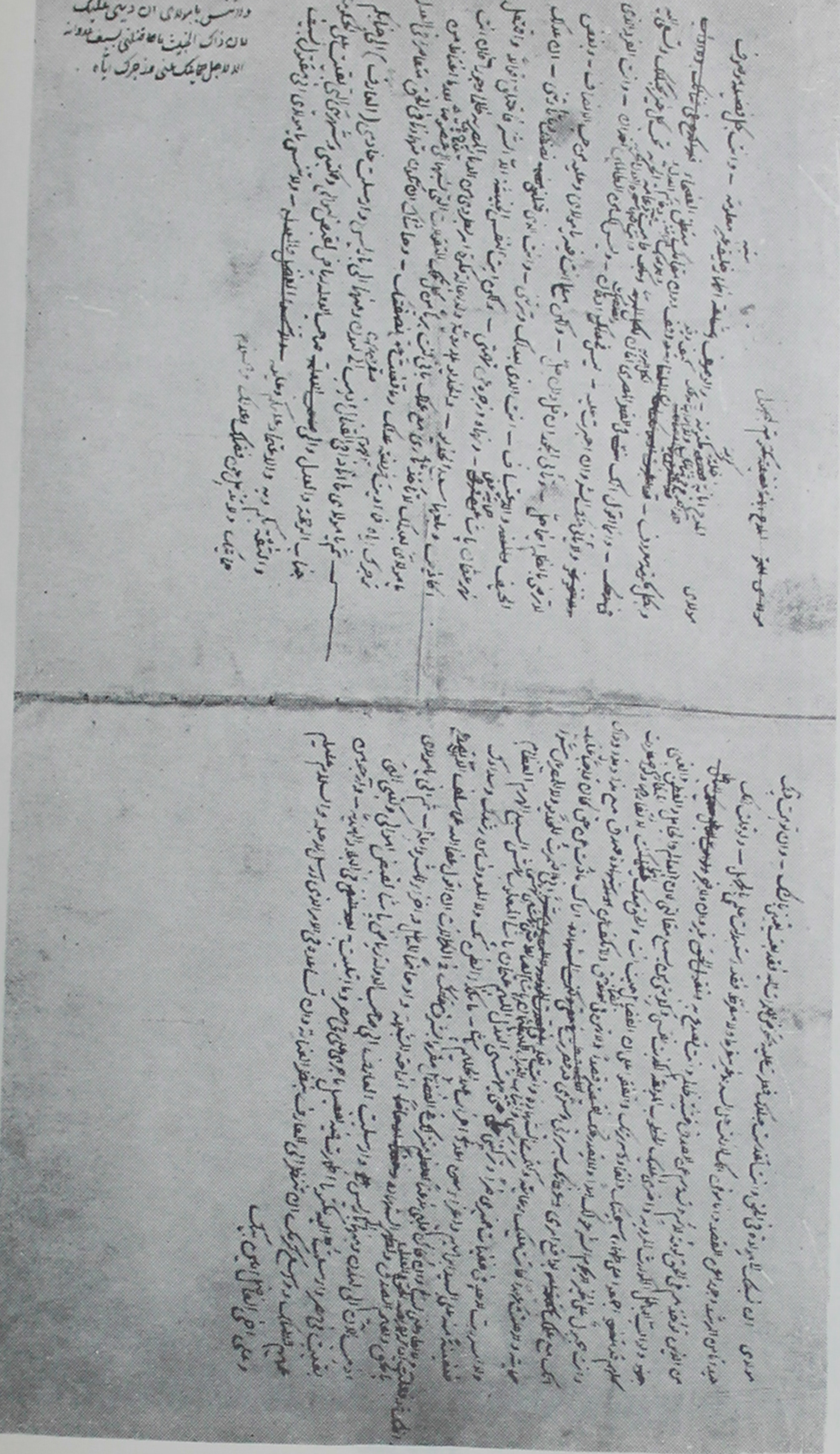
مولای

انت الحق وانت مع الحق اينما كان لا تحيد عن الرشد ولا تبتعد عن السداد ولا تتهاون في فريضة العدل ولا تقصر في واجبات كمال النفس وطهارتها وتصدع بالصدق وتقول الحق لا تأخذك فيه لومة لائم ولا يلويك عنه رهبة ظالم ولا يصدك خشية غاشم ولا تثنيك عن شهادة خوفاً من الجائرين واسترضاء للخائنين — وانت كنت اعلم حقيقة مجلسنا واسباب وسبب وقوع الفساد فيه ما كان يخفى عليك شئ وكنت عارفاً بواقع امري مطلعاً على سريرتي وسري — فكيف صبرت مع كونك مجبولاً على الحق مقصوراً على حمايته ان ينسب الى عثمان باشا الضابط ما نسب من الاكاذيب والافتعالات وقال افتراء وكذباً اني كنت رئيساً على مجمع قد وضع اساس على فساد الدين والدنيا حتى ادعى الحذر بطوروية الى قوله فاهم ينبغي ما شنع صورة — امثلك يهاب ان يقول الحق ويخشى ان يصدع بالصدق — امثلك يكتم الشهادة — امثلك يرى الظلم ويتهاون في دفعه ويتقاصر في دفعه — حاشاك حاشاك

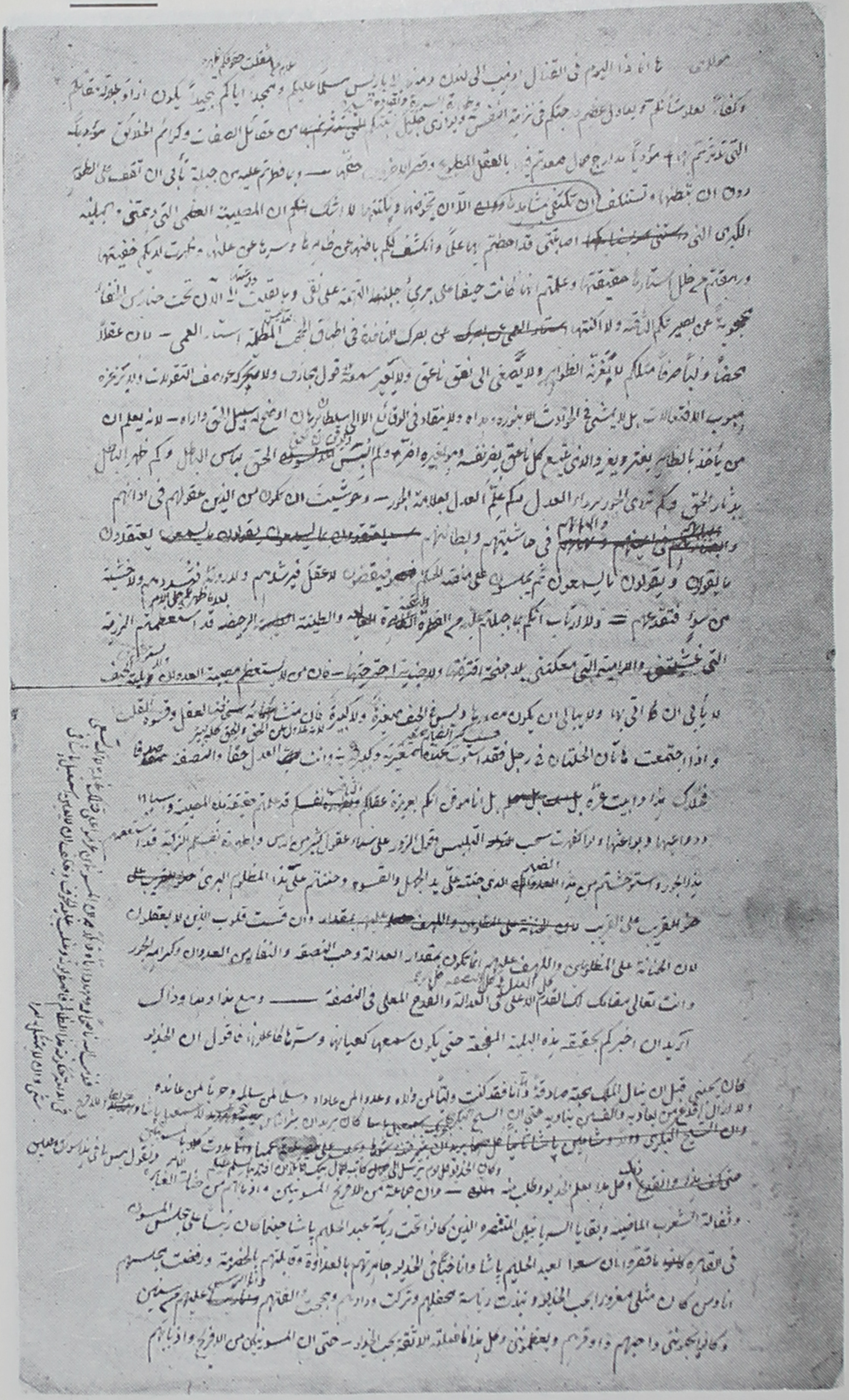
ما كنا الظن بك ولكن...

— ثم يا مولاي ارسلت (العارف) الى صاحب الدولة رياض باشا لقبض اموالي وكتبي التي بقيت في مصر فارجو رجاء من يعتقد انك اهل لكل ان تجعلني تنظر اليه بنظر عنايتك كما هي سجيتك وعادتك — وانا الآن في القنال اذهب الى لندن ومنها الى باريس وسلاماً عليكم سلام المشتاق اليكم

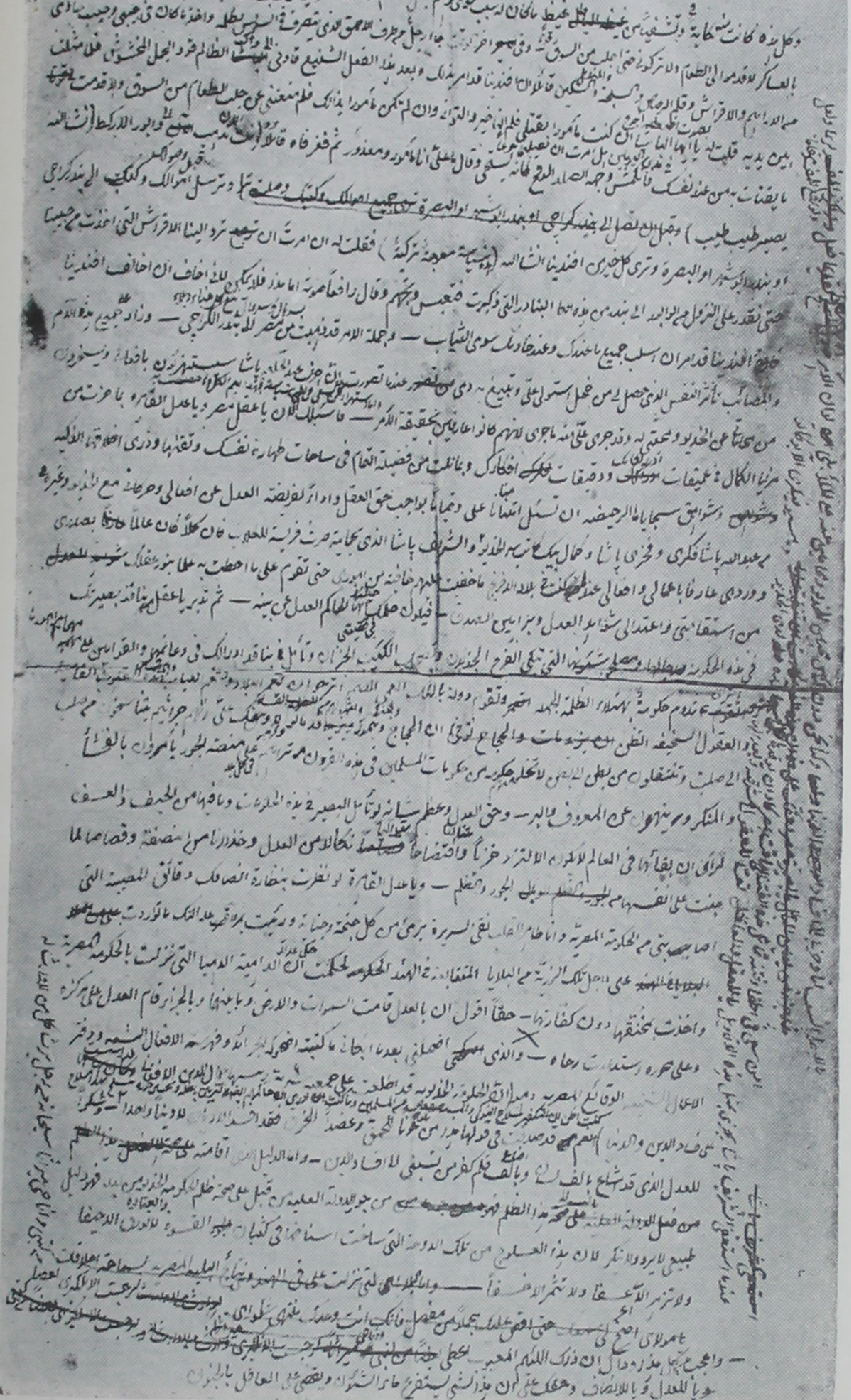
تصویر ۳۲



تصویر ۳۳



تصویر ۳۴



تصویر ۳۵

ذهبوا الى (تيرلو) قنصل الفرانسا وبلغوه ان صغر المصريين مع عبد الحليم باشا وضلعهم معه ويحاولون وقوع الفتنة ان عدل عنه الى غيره

— ولما بلغني هذا اسرعت انا والمعزي بحب اخدلوس حرشة الى القنصل فكذبت بالمقواه واخرت له حالة الامر وكشفت القناع

عن الضمير — وقد اعلن كل هذا في الجرائد الوطنية وليس للحذر ان ينكر ما فعله ويحي هذه المساعي بخبرة الآن يقفا على الفتوة

ويكفأ انا المروة — ولما اسس اخوان المسونيون [illegible] الرجوع اليهم والاتفاق معهم وذكر تصلبي على هذا الرأي

الفاسد اشفاقي على هذا العزم الباطل وهو من حزب عبد الحليم باشا [illegible] بصوتي حرضا اياهم اقتعالا ثم واخلقوا السنتهم

فبهتوني واتهموني ونسبوا الى الملكة النهليت مرة والى السوسياليست اخرى واشاعوا كذبا وبهتانا اني عازم على قتل الخديو والقناصل

جميعا — بالعقل والعاقل من ان لي الجيوش التي تقوم بهذه الامور الصعاب وانا رجل غريب في مصر وما كنت الخ [illegible] بوجد في والد

ادم شخص يعبر سمعه الى هذه الاباطيل والهذيان اخيرا [illegible] ولكن قد وجد — وبعدما نال الخديو الملك [illegible]

احزاب عبد الحليم باشا ذهبوا الى الخديو والقوا اليه ما القوا تشفيا لغيظهم — والانا عاديتهم وما رفضت [illegible]

بكفرتهم وقد تم الله تعالى على [illegible] — وما كنت ادري ان الخوف من حيث الثقة — وقد كتب ردا لتقولاتهم في جميع الجرائد

المصرية العربية والافرنجية [illegible] واظهرت للحكومة [illegible] مكنون نياتهم [illegible]

— وقد اتاني الشر منها — وقد اعان المسونيين احزاب عبد الحليم باشا على اختلاقاتهم وساعدهم اقتعالا ثم [illegible]

المعكوس والهيكل المركوس والرجل المعيوب عثمان باشا المغلوب الذي كان ضابط البلدة ذات [illegible] التقدت في [illegible]

وهي ان شابا من تلامذي كتب جريدة من الجرائد في ضمن مقالة ما معناه ان عثمان باشا ضابط البلد مثلا ليس بمعصوم [illegible]

فغضب ذلك المركوس وتميز واخذ الاستاذ بذنب التلميذ وزاد على الجهل احزاب عبد الحليم [illegible]

[illegible] — وسعى الى ذلك الشريف باشا فنهره [illegible] وزجره [illegible] فكانما [illegible]

فلما استعفى الشريف باشا قام ذلك اللئيم متوقدا [illegible] منه الى اشارة اليه [illegible]

الى احد [illegible] ان الشريف باشا زجره وعاتبه [illegible] في ليلة [illegible] قائلا لي انك الآن في قبضتي

ان شئت احرقتك بالنار وان شئت [illegible] الشريف باشا زجرني [illegible] وتوعدني بالعزل [illegible]

— وبالجملة ان ذلك اللئيم [illegible] بهذه العلل الواهية وباغواء احزاب عبد الحليم كان يلفق كل يوم

الكذوبة ويختلق اعوارجوفة ويلقيها الى مسامع الخديو [illegible]

[illegible] واما الثقة [illegible] اعتقادي عليه ما كتب [illegible] بهذه الاخبرات علي [illegible]

هذه الاكاذيب في حق رجل قد جاهر بولائه ودافع عنه في وقت [illegible] اصدقائه [illegible] — ولكن خاب [illegible] وظهر خلاف [illegible]

ما كنت اعتقد [illegible] — ولي الخديو [illegible] ومحبتي [illegible]

لا عن تدبر واجالة فكرة الى عدوله وارد الغدرية [illegible] سعيدي عن الديار المصرية ظلما وجورا وانا في غفلة

عن ذلك فما راعني الا [illegible] الضابط الى [illegible] من الليلة السادسة من رمضان لدى العتمة

الخضراء وانا ات من بيت محمود بك العطار فاخذوني بكل عنف واضطراب الى الضبطية فاذا ذلك اللئيم جالس

على منصة الظلم فلما سئلته عن سبب هذه الفظعة وعلة هذه الفعلة الشنيعة [illegible] تقابح وتجهم فمرة قال

ان العلماء لا يرجعون [illegible] في مصر ومرة قال ان فاصل الدول في وجل منك ومرة قال ان الخديو ما

ما ذاق النوم ثلث ليال بايامها من خوفك وبعد هذا الخبط والخلط ما صبر حتى كشف عن مكنون سريرته

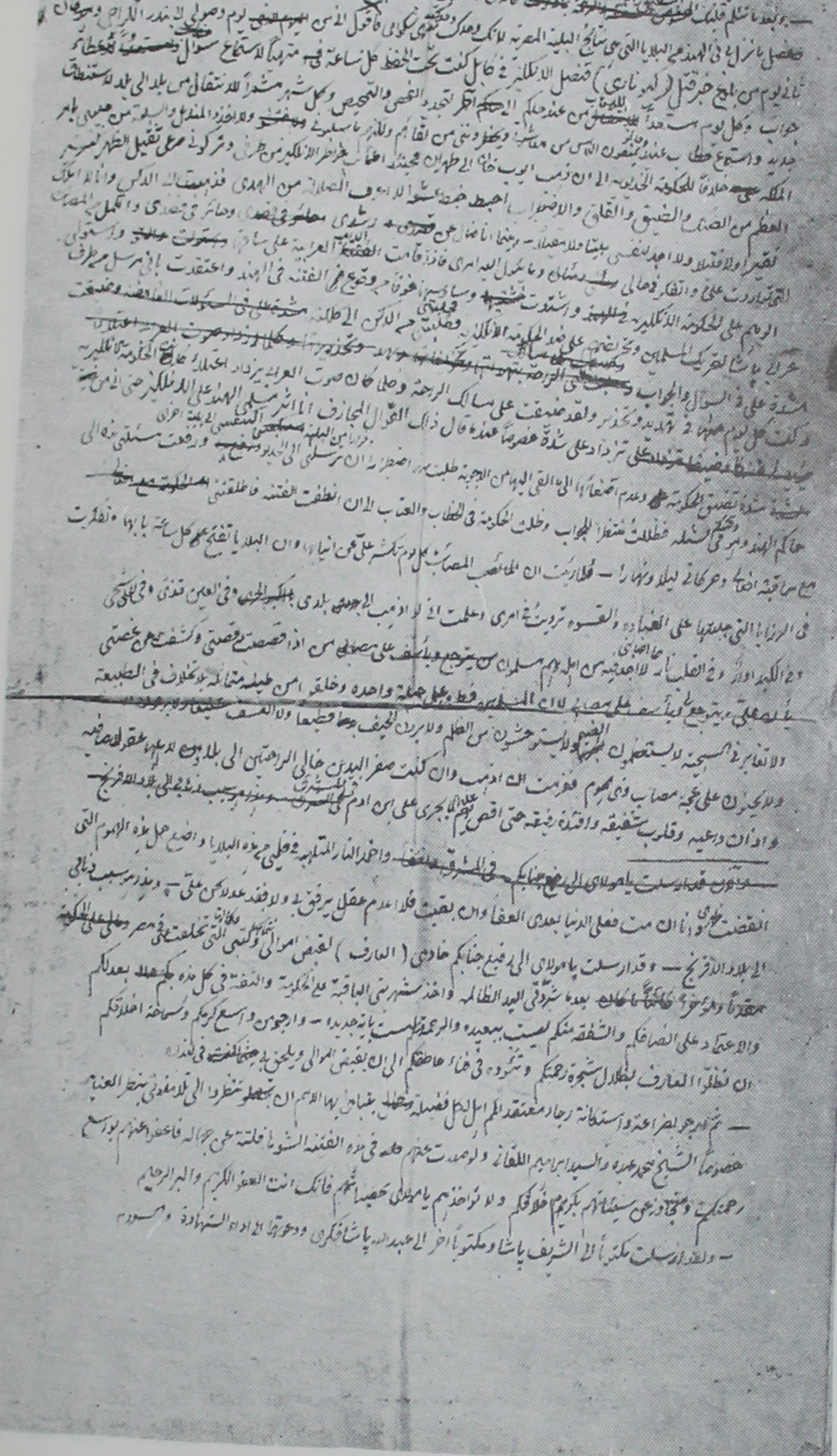
وجاهر بما استره من ضغينته واظهر [illegible] من عتاب شريف باشا قائلا اني [illegible] تجاوزت عن اعزائك ولكن

يجب عليك ان تذهب الى [illegible] اما من طريق بلاد العجم واما من بلاد الهند — ولما طلبت

بتعوي [illegible] الى الاستانة او الى باريس او الى [illegible] الحجاز [illegible] الاسال الاجهم — وطلبت الا ذلك

اللئيم ان يمهلني [illegible] يومين وانا في الضبطية حتى اعد [illegible] وابيع ما املكه ما لا ينقل واحمل [illegible] معي ما يجب

تصویر ۳۶



تصویر ۳۷

مولاى

المدح ابانة مكتوم ~~منظهر~~ + والوصف اظهار خلق غير معلوم – وانت بكل ...

كيف وقد وقف دون مقامك منطق الفصحاء – وانما اقول انك في القطر المصري

بجلالتك وتسعى له – ولا يأتي منك الشر وان اجبرت عليه – وليس في عدلك ...

لا ترضى بالظلم اينما حل – وتأبى الجور ان جل وان قل – ولكن معما انت ...

وليس لي ناصر الا معدلتك

الظلم بسيفه واراق العدوان دمي ~~...~~ – يا للعدل ...

في حوزة نصفتك

منذ ليس من النصفة في شيء – ان عدلك يا مولاي نهر عثمان باشا حما...

وحقك ان الرجيم لا يطيق ان يسمع – ولكن ابت النفس الخبيثة الا الشر فاختلق اقوالا وافتعل اكاذيب وبلغه...

كيفية طردي ومعاملة عثمان باشا [لي] من الديار المصرية ~~ظلما وعدوانا~~ باشنع وجه وافجع صورة ظلما وعدوانا – ...

هل علمك باني كنت بريئا من تلك التقولات التي نسبها الى ~~عثمان باشا~~ ...

عدلك ولا افضيت حق تصفتك – وحاشاك ان تكون متهاونا في الحـ...

تصوير ٣٨

تصوير ٣٨

كبيرة ومحافظا على بلدة قندهار وكان معروفا بين الناس بسعة الاخلاق وفصاحة اللسان ولين الى ...
وجودة التربية ... وكان ذا وقع في النفوس وتمكن في القلوب. فذا والى عليه بد التعدي ووضع اركه سلسلة الى اصفهان وكتب الى اولياء الدولة
ان الراحة والطمانينة لا تستقر في البلاد والا يحبس هذا الرجل ويمنع من الرجوع الى قندهار لانه مصدر الفساد ومنشأ الفتن (فذا فطن جرجين خان في ارسال
ميرويس الى اصفهان مع علمه بان الامر قد تمكن وتوطنت نفوسهم عليه ان رشاوات بلوغ المقاصد ونيل المرام موقوفان على وجود الرشوة وعدمهما على عدمها
... فانه بارساله هذا قد مكنه من اعطاء الرشوة لاولياء الدولة لينال منهم مرامه) فلم يمض مدة حتى وصل ميرويس الى اصفهان حتى اطلع على هيئة الحكومة
وضعف عسكرها ونفاق اركان الدولة واولياء الامور ... وتودد الى كثير من اعداء جرجين خان واستمال قلوبهم اليه حتى ساعدته الفرصة على مقابلة
الشاه فبث اليه تفاصيل ما عنده من المطالب وتمكن من حذقه وعذوبة منطقه من استمالة قلب الشاه اليه ولم يلبث ان انتظم في سلك
اولياء الامور في دولة الشاه وكان يمكنه اذ ذاك الرجوع الى قندهار الا انه بعد اطلاعه على ضعف دولة ايران واختلال امورها ... تمكن من انه
يكون على ما هذا وهو انه يمكن ان يتخلص بلده والافغان من ... ويفصل حكومتها عن حكومة الشاه ...
... وعلم ان مثل هذا الامر عظيم لا يتم الا بسعي جميل فطلب من الشاه ان يرخص له في السفر الى الحج ولما وصل الى مكة المكرمة رأى من المناسب ان يأخذ بعض
الفتاوى من علماء اهل السنة بوجوب محاربة الشيعة ليدعو بذلك قومه الى حرب دولة الشاه التي هي دولة شيعية ويجمع كلمتهم على ذلك فتحصل
على بعض فتاوى بذلك وبعد قضاء فريضة الحج رجع الى اصفهان مخفيا امره مظهرا للشاه غاية الاخلاص ومن غرائب الاتفاق ان وقع في ذلك الزمن
واقعة كانت ذريعة من احسن الوسائل لنيل مقاصده وهي ان رجلا مجهول النسب ... تقدمت له خدمات في دولة
الروسيا في الممالك العثمانية فتوسل الى الامبراطور الروسي ... لذلك العهد (بطرس الاكبر) في ان يجعله سفيرا ... فلم يحسن خدمته اقترن
طلبه بالقبول فبعثه الامبراطور الى ايران سفيرا وكان ... زاد في مكافاته ان اعفى جميع اموال التجارة المتعلقة بهذا الرجل من رسوم الجمرك فجمع هذا السفير
كثيرا من التجار الارمن وتوجه بهم الى بلاد ايران فاتخذ ميرويس دخول هذا السفير اقوى وسيلة لنيل مقاصده وذلك انه اخذ يتكلم في المجامع والمحافل
سرا وعلانية بان النصارى يريدون ان ينتزعوا الكرجستان وارمنستان من ايدي دولة الشاه ... والواسطة في ذلك هو
جرجين خان حاكم قندهار ولقرب عهد جرجين خان بالاسلام ... هذا الكلام من النفوس موقعا وغلب على ظن اولياء الدولة صدقه فرأوا ...
جرجين خان الا انه لقوة عضده وتمكنه في قندهار تخوفوا من عصيانه عليهم فارجعوا ميرويس الى بلده حتى اذا تحرك جرجين خان للعصيان ...
جرجين خان الا انه ... الفكر كيف يدعوا ان ... تنتهي ...
قاومه ميرويس للعداوة السابقة بينهما (انظر الى ضعف الرأي واضطراب الفكر ...) ولما رجع ميرويس الى قندهار اشتد غضب جرجين خان واربدّ ... ميرويس ... عليه في ان يبعث بابنته الى ابنه
بالخطبة وهذا حال ... ولما ... القصة فاغتاظوا لذلك وحثوه على المقاومة و
واذ رأى ميرويس ان هذا الطلب على ... وان ازعانه لهذا الطلب ... الا انه ... على ما لهم عليه واعتمدوا
المدافعة عن شرفه ... ولكنه ... ومن رجع على ذلك ...
ولما ...

وتوصل بالرشوة الى جذب قلوب
اولياء الامور والكبراء

ولما قرب ... من اولاد ... في الروسيا ...

لوحه ١٦

يقول مدرس العلوم الفلسفية بمصر المحروسة جمال الدين الكابلي

الذي مضى من عمره سبعة وثلثون سنه بأني ارجو من اخوان الصفا

واستدعي من خلان الوفا اعني ارباب المجمع المقدس الماسون

الذي هو عن الخلل والزلل مصون ان يمنوا علي ويتفضلوا الي

بقبولي في ذلك المجمع المطهر وبادخالي في سلك المنخرطين

في ذلك المنتدى المفتخر ولكم الفضل

تصوير ٤٠

لوج كوكب الشرق

نمرو ١٢٠٠

في القاهره بمصر ٧ حزيران ١٨٧٨ / ٥٨٧٨

الى الاخ جمال الدين محترم

انه لمعلوم لديكم بان في جلسة ٢٨ الماضي وباغلبية الاراء صار انتخابكم رئيس محترم لهذا اللوج
لهذا العام ولذا قد نهنيكم ونهني ذواتنا على هذا الحظ العظيم وعن امر الرئيس محترم الحالي
ادعو اخوتكم للحضور يوم الجمعة القادم ١١ الجاري الساعة ٩ عربي بعد الغروب الى محل هذا
اللوج لاجل اشتلامكم القادوم بعد اتمام ما يجب من التكريز الاعتيادي ثم تنصيبكم يوم
الخميس ١٠ الجاري الساعة ٦ افرنجي فاتكريز رئيس محترم لوج كونكورديه فالرجا حضوركم
في اليوم المذكور للاشتراك في الاشغال وفي الحالتين ملابسكم تكون سودا ورباط الرقبه
والكفوف بيضا واقبلوا منا العناق الاخوي ::

كاتب السر

نقولا

شكروج

تصوير ٤١

لوحه ۱۷

23 Rue de Provence
Paris 27 Mars 8[illegible]

Monsieur & T∴ C∴ F∴

Vous avez fait dans
le temps une demande
d'affiliation à la resp∴
Loge∴ le Libre Examen
On avait nommé une
Commission pour vous
visiter. Malheureusement
par suite d'un événement
imprévu cette commission
n'a pu disposer son
On vient

تصویر ۴۲

d'en nommer une
nouvelle dont je fais
partie
Vous voudriez donc
m'écrire si vous êtes
toujours dans les
mêmes intentions et
m'indiquer l'heure
à laquelle nous pourrions
vous visiter.
Agréez Monsieur & T∴
C∴ F∴ mes salutations
frat∴

G∴ Langgaesser

تصویر ۴۳

سلام علی من [illegible] و ذلک فضل [illegible]

سینه سینه‌ی مهجه قلبی ثمره فؤادی [illegible] جان جانان

یا رب یا رب [illegible] محجب [illegible] [illegible] مهربان

از ما تحریر دور طهران مهاجرت [illegible] الآن [illegible]

و اطلاع صریح [illegible] در مملکت [illegible] [illegible]

[illegible] در مصر و حوالی مصر [illegible] بعزم زیارت [illegible]

[illegible] از اهل [illegible] سایر جهات [illegible]

[illegible] اطلاع داد [illegible]

[illegible] ۱۵ جمادی الثانی [illegible] ۲۲ جمادی الاولی

بیرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تشریف [illegible] ۲۳ [illegible]

مشقات [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن بیگ [illegible]

انا نسمع فی مدة غیبتنا کذلک اخبار مختلفة واجابات متضادة [illegible] اشتهر [illegible]

والاولی انه خرجت عساکر مصر [illegible] جمع کثیر [illegible] الکبیر

و الثانی انه خرجت من خراسان مع جیش کثیر وجمع غفیر [illegible] محمد

و عزمت تسخیر الدیار بوجوه المعهودیه [illegible] وفی تلک المدة [illegible] فی نواحی [illegible]

فی مدرسة و اعتقدوا انه جمع کثیر [illegible] المملکة [illegible]

[illegible] منهم [illegible] التسلیم [illegible]

[illegible] عنه [illegible]

[illegible] اکثر [illegible]

من [illegible] التسخیر [illegible]

[illegible] الاخبار [illegible]

[illegible] مع [illegible]

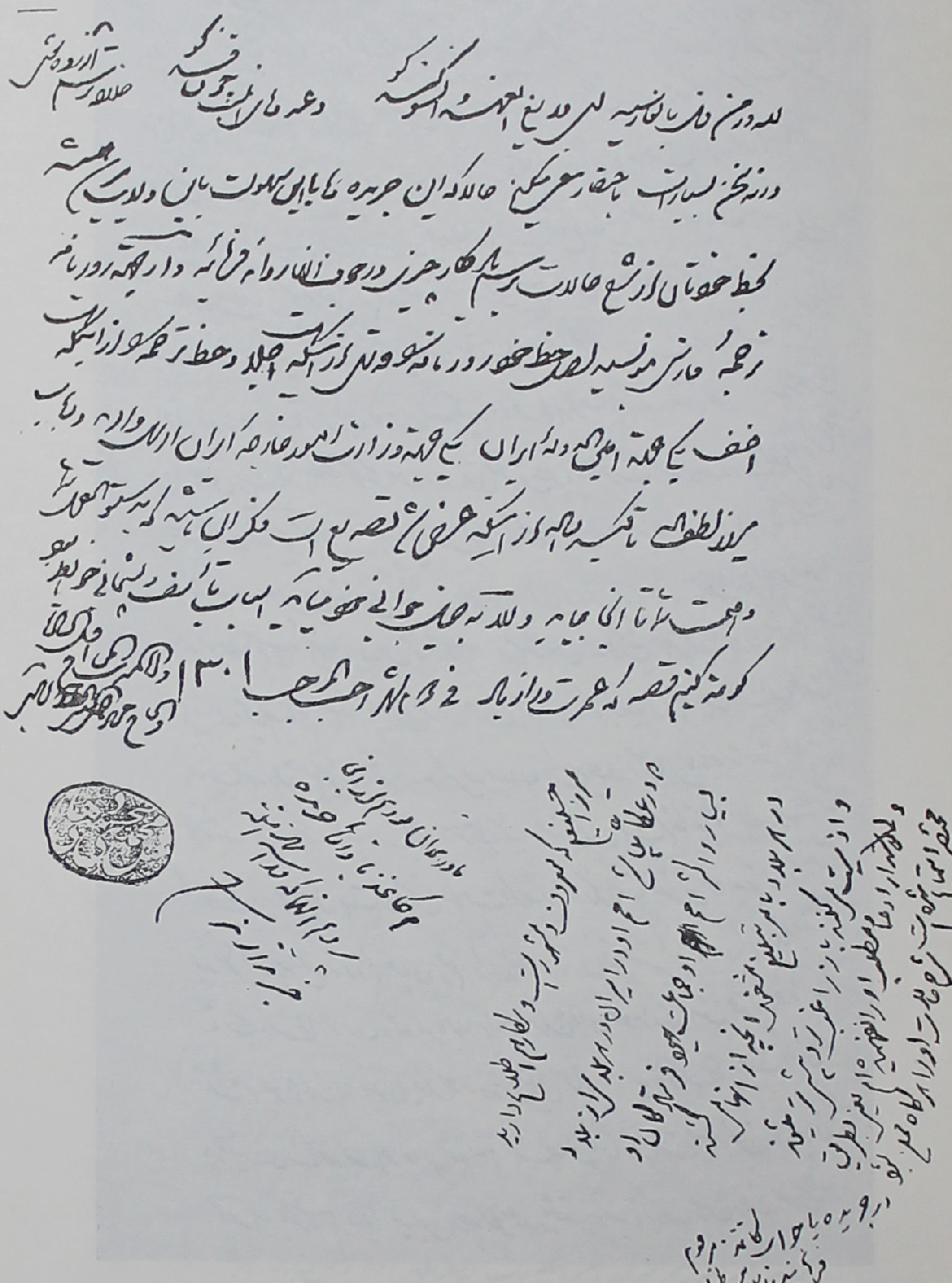
[illegible] البنوة [illegible]

[illegible] القرابة [illegible]

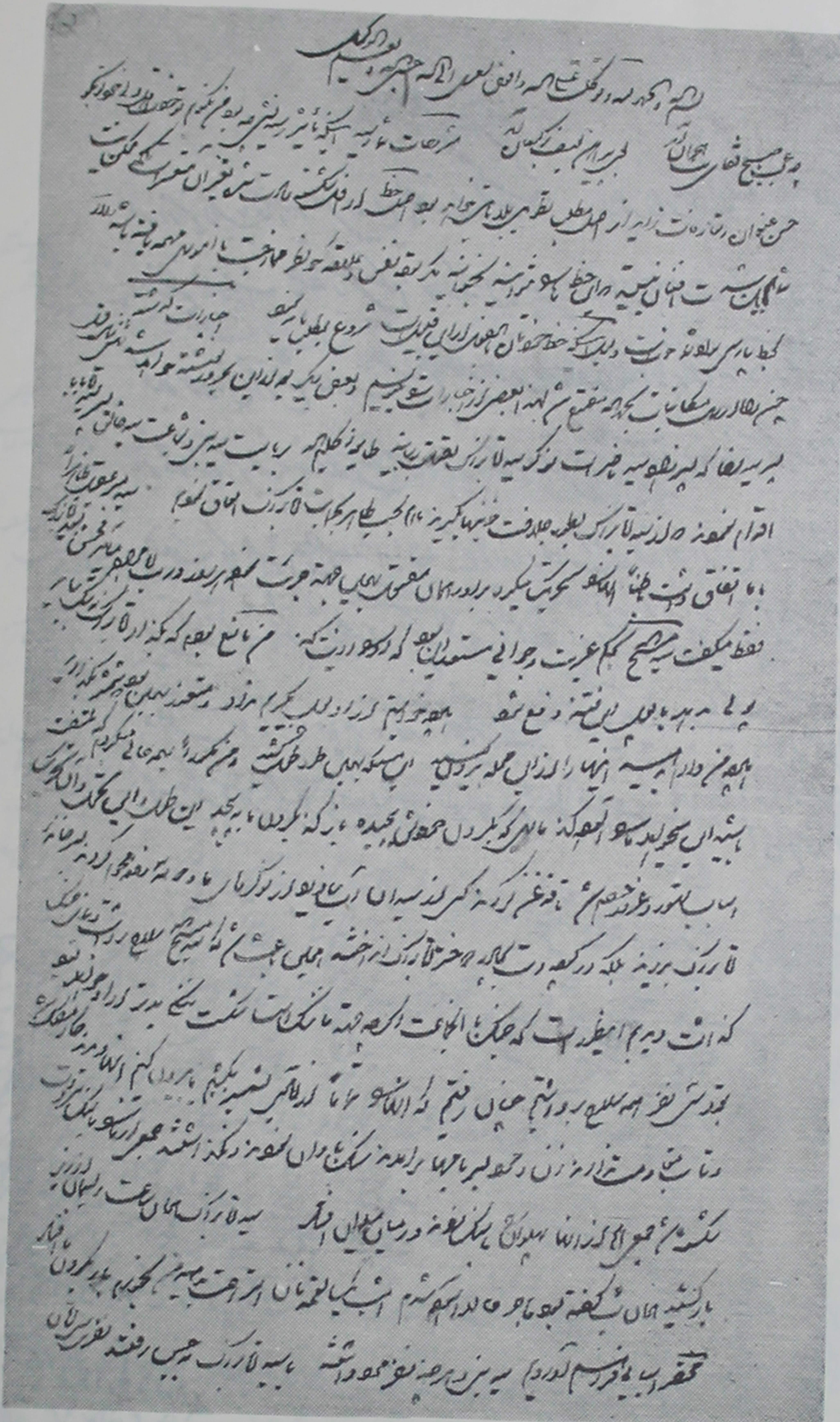
[illegible]

تصویر ۴۵

لوحه ۱۰



تصویر ۴۶



تصویر ۴۷

لوحه ۲۰

ملک بابکم دادند مدتی در حبس ماندند طایفه اکلیم همه بیهان تیرلاتی از استونلو فتادند هم بهان نقوه تیرزدند

میرعقیل را زیر دست نگذارند چاپلوسی [illegible] عذر درکار نه از این طرف خولا رزک زنش ریش زیر دست نگذارند

با مدعی با بلطو دسته‌ای که از اطراف ولکت از ما ها دادن میرعقیل در این بین بسوی تنها یافت باز رنگ کرا

که داشت من جمله یکروز در دارالسلطنه باز در لبد بعرض رسید الله بخش دادن داری من ارباب معین

اهالی را جدا کرده دکانها را بردم میرعقیل جوب شد این دفعه که بدر وارده شد عمو صفند و الله بخش گفت

سیه هم رسید بعرض به تیکش لندن باشد مردن آمد هم نقام از خارج [illegible] سید میرعقیل را

با همه [illegible] بر دو دست و ابلو [illegible] جان فرار [illegible] من رسید [illegible] شفقت قرار دادم افسوس گاش

کشته شده بود همه جراحات او [illegible] ولی ترا [illegible] اما [illegible] به طایفه اکلیم

بود رها الحال خت زخم او [illegible] خوب نمی‌شود کاش [illegible] بود [illegible] بار

خلاف که [illegible] صلح [illegible] در مملکت [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] به کمک میرعقیل [illegible] فرار [illegible] در دارالسلطنه خانه نشسته بودن

زفتند از [illegible] تا شب [illegible] بود از شب تا صبح [illegible] کرده بود [illegible] خانه [illegible]

روز [illegible] شب [illegible] که [illegible] الحال از [illegible]

[illegible] بهم انداختیم عید [illegible] رسید [illegible] رسید [illegible] میرعقیل [illegible]

این طرف آمدند من و عمو صفند باز در [illegible] رفتیم در میان [illegible] جا از

[illegible] حکومت [illegible] بود [illegible] قرار داشت که حضرات خانه [illegible] بیرون [illegible] روز

بالا [illegible] فرار بود [illegible] میرعقیل [illegible] جمعیت و سلاح [illegible]

بودند [illegible] کردند [illegible] بودند [illegible] بودند [illegible] بود

زدند [illegible] از [illegible] رفت [illegible]

تصویر ۴۸

[illegible] سید [illegible] جمع شد [illegible]

[illegible] که [illegible] ... [illegible]

[illegible] سید [illegible]

[illegible] که [illegible]

سید [illegible] رفت [illegible] میرعقیل [illegible]

[illegible] که میرعقیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

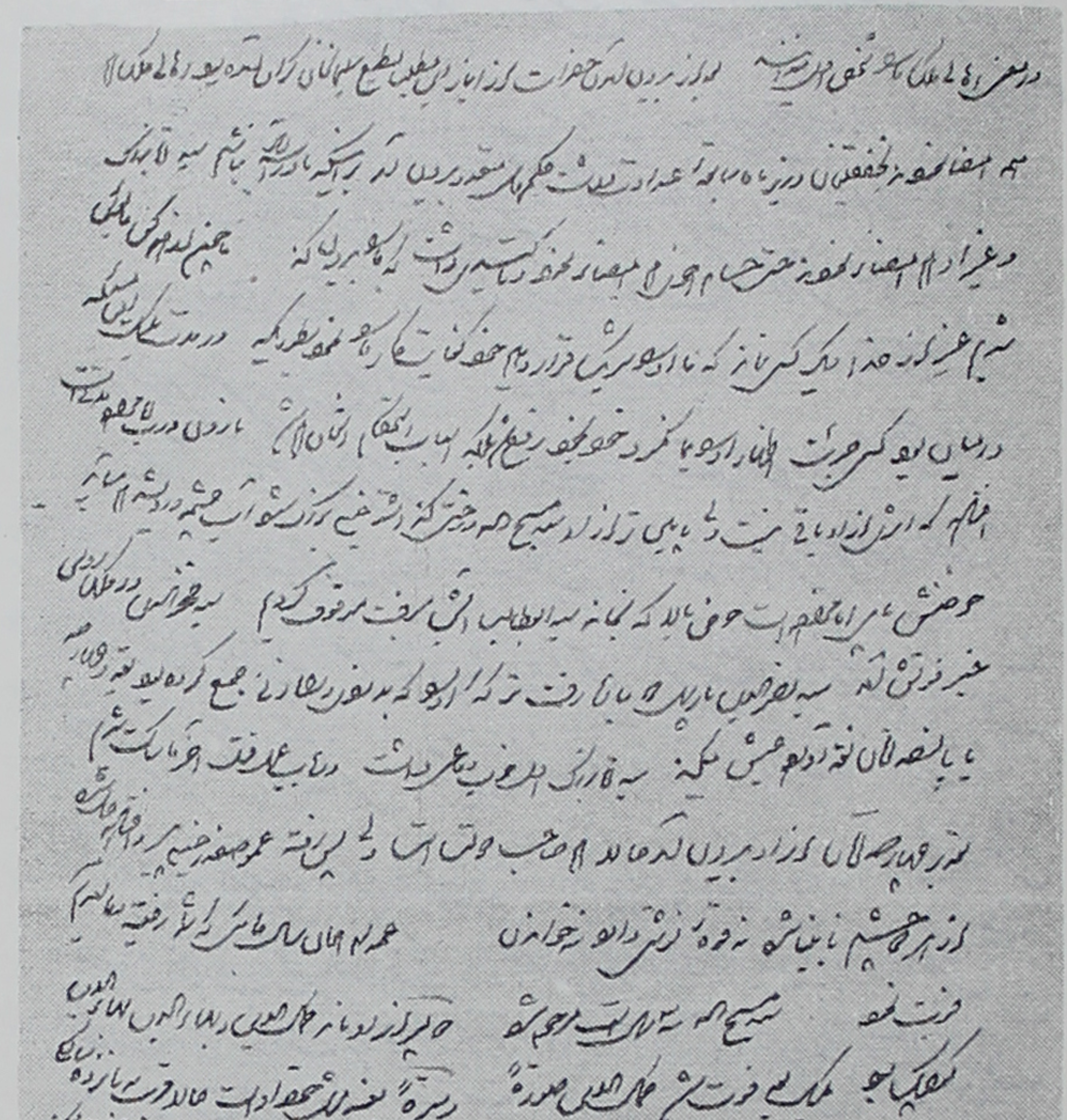
[illegible]

[illegible]

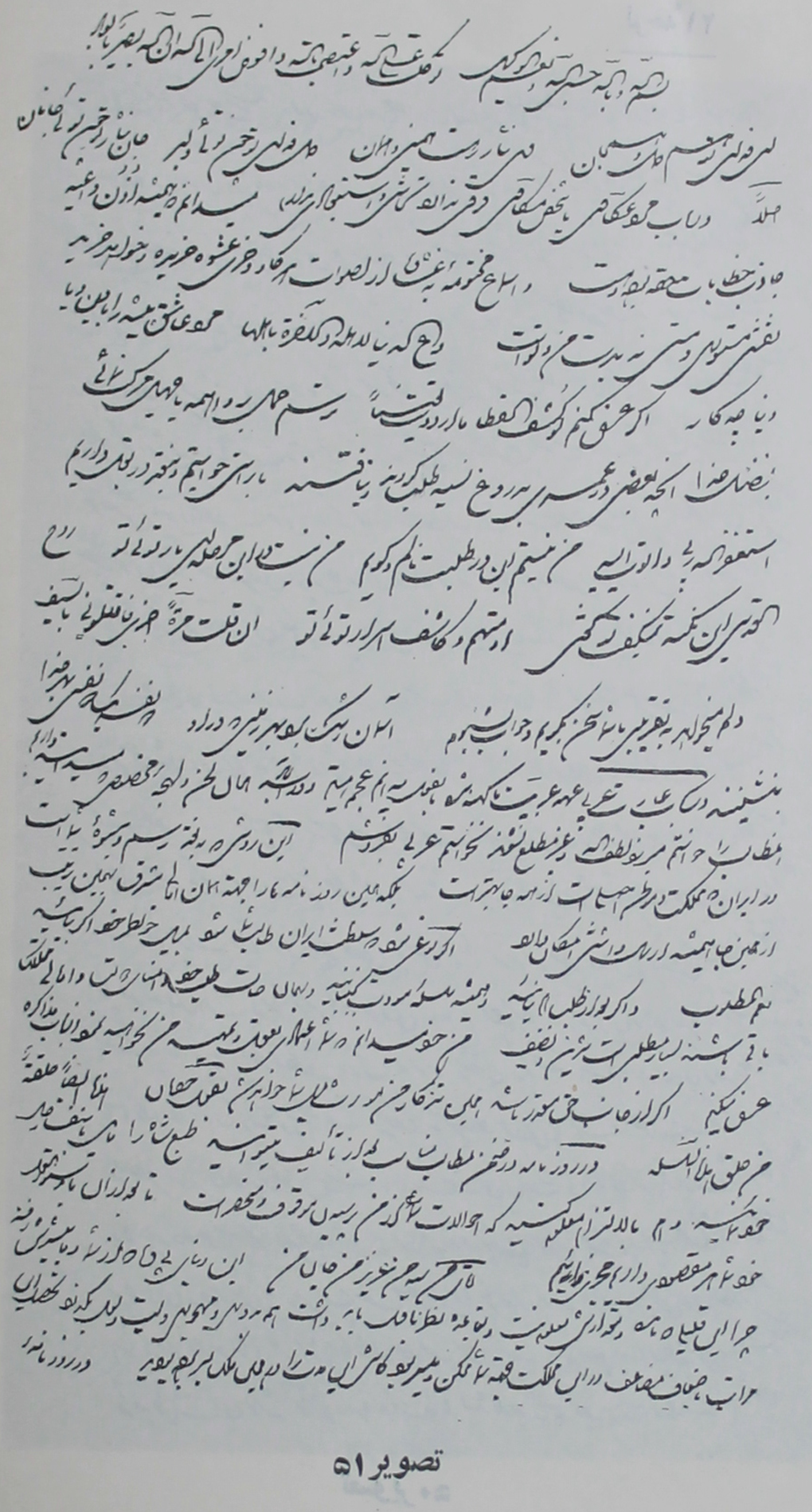
[illegible]

تصویر ۴۹

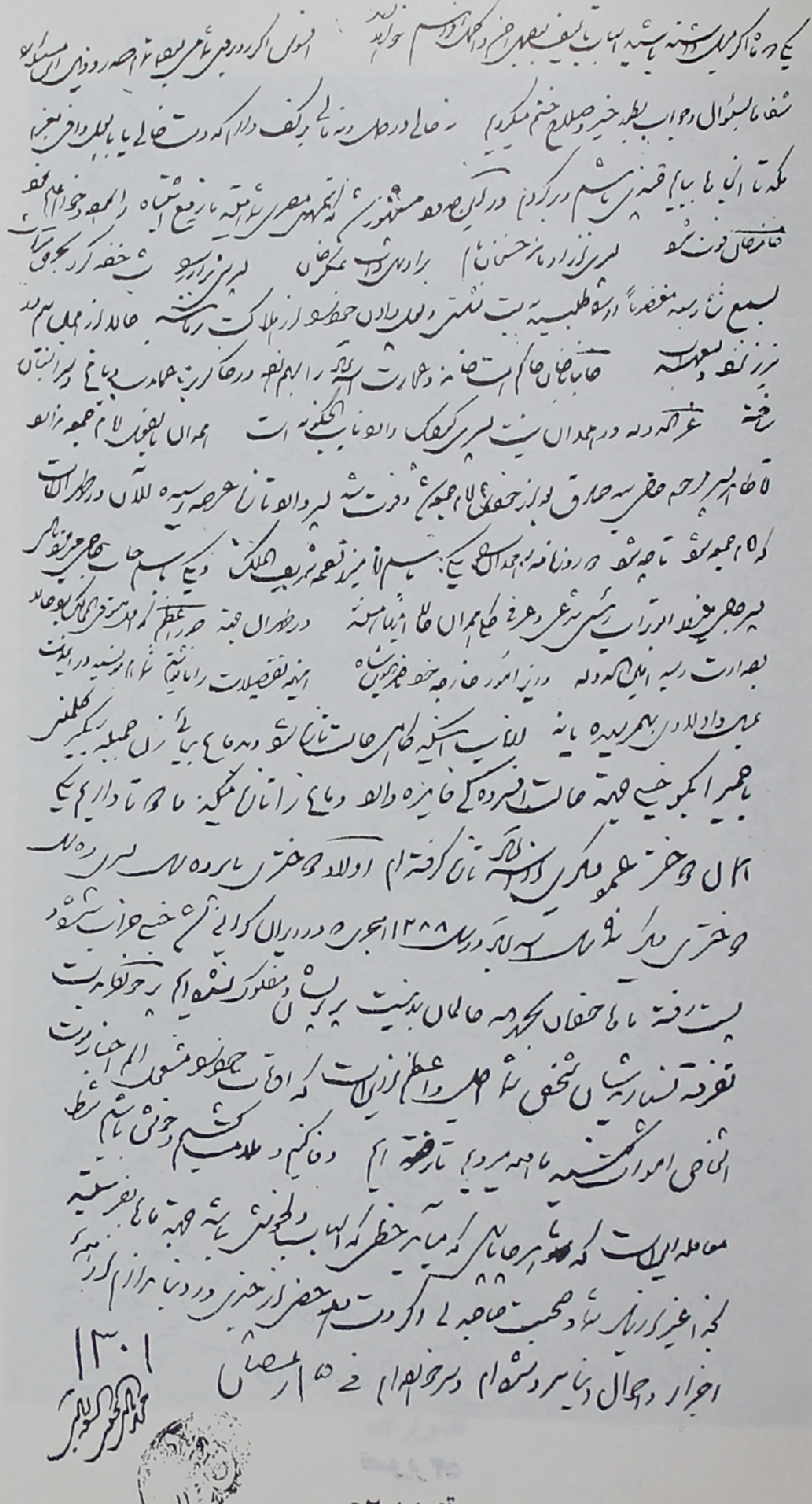
لوحهٔ ۲۱



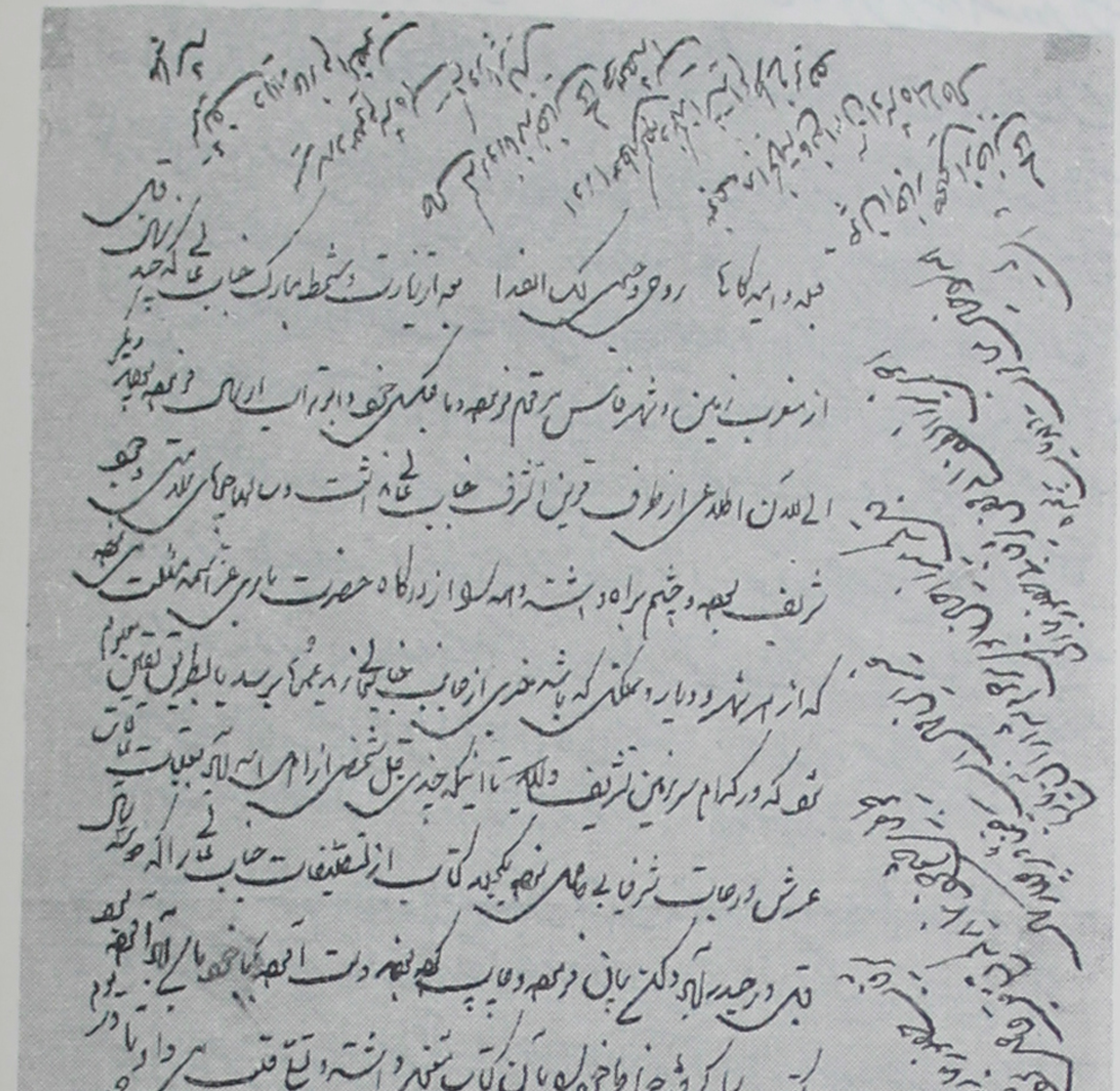
تصویر ۵۰



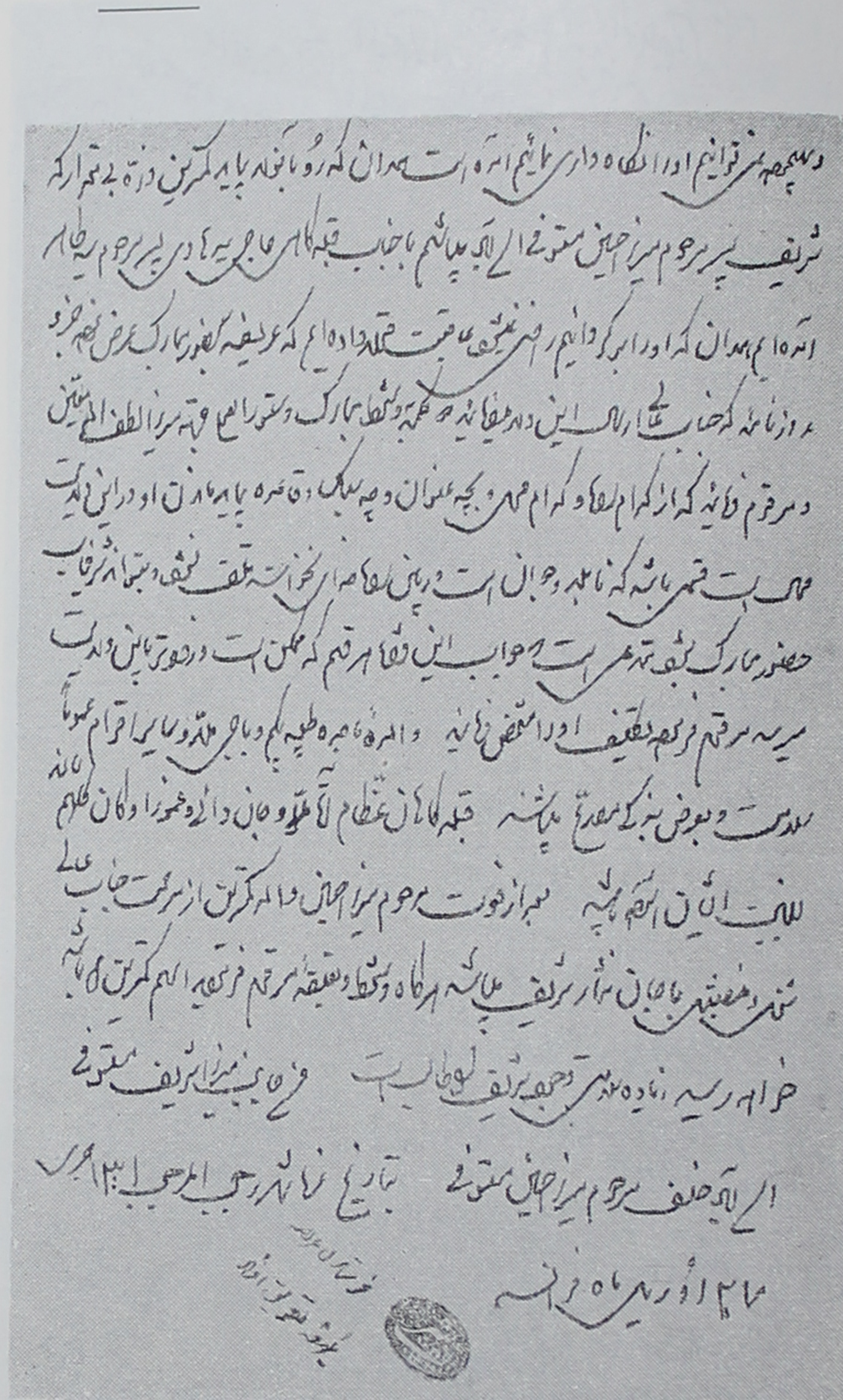
تصویر ۵۱



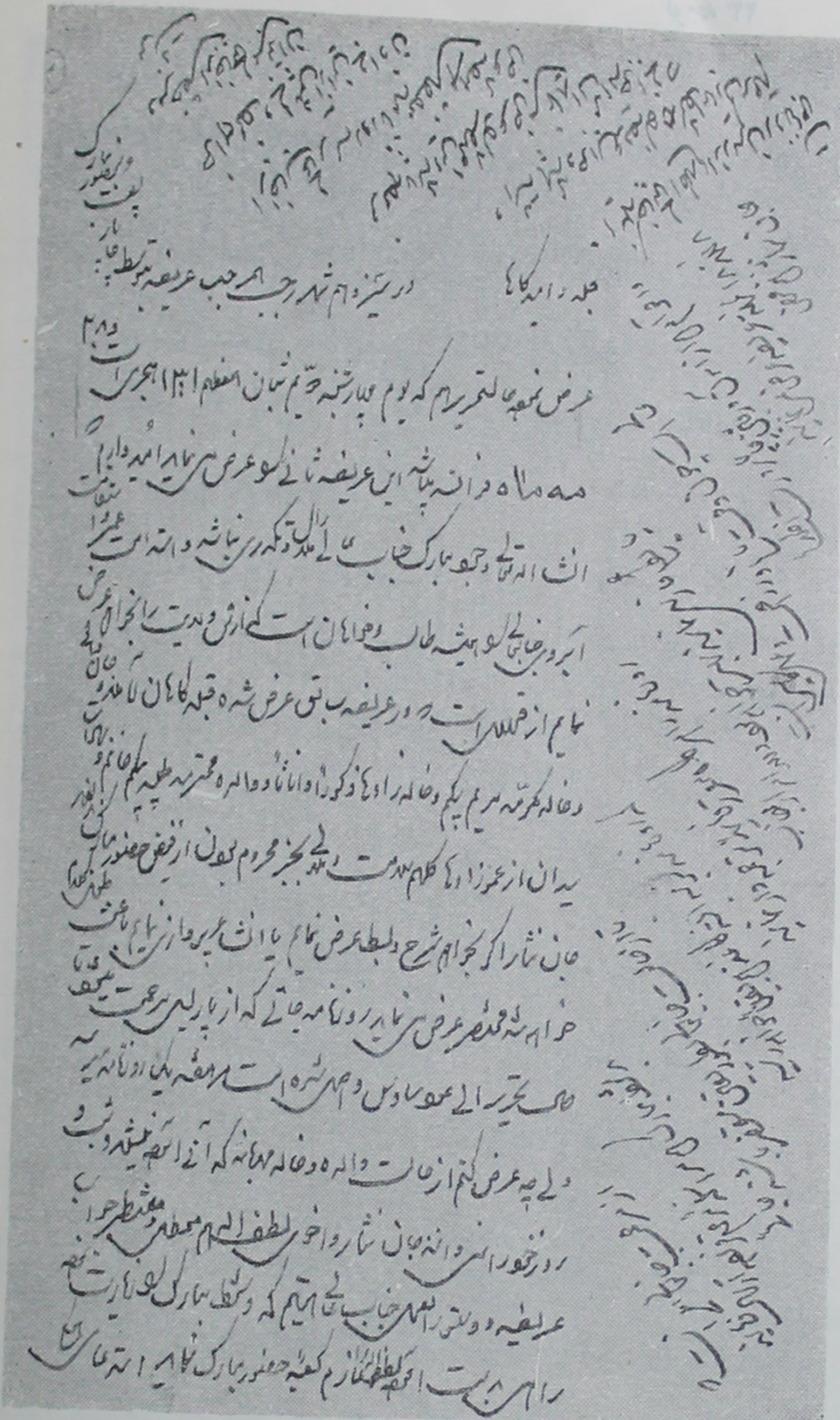
تصویر ۵۲



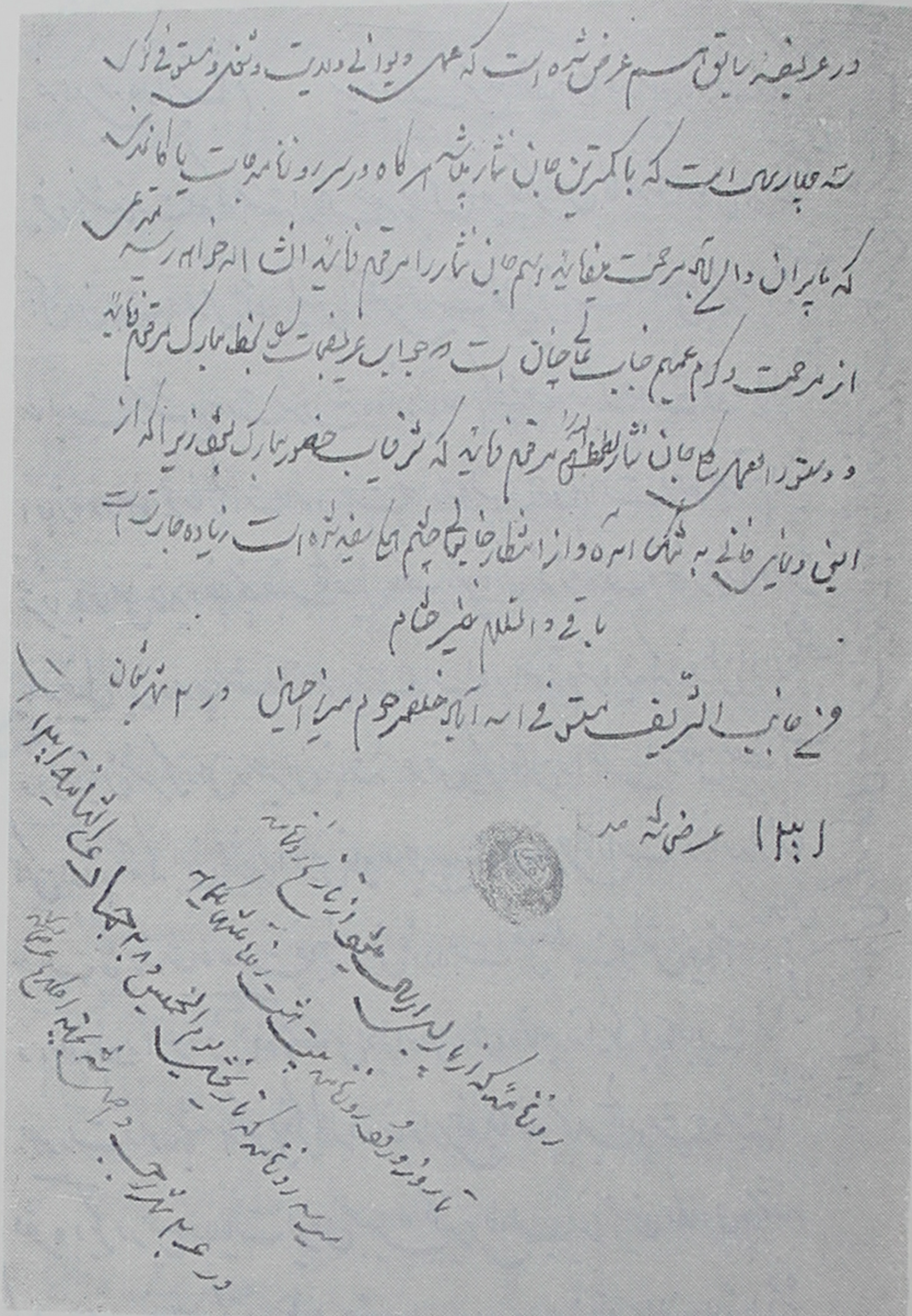
تصویر ۵۳



تصویر ۵۴



تصویر ۵۵



در عریضهٔ سابق هم عرض شده است که عمل دیوانی ولایت [illegible] و مستوفی [illegible]
[illegible] است که با کمترین جان نثار [illegible] هر گاه در سر [illegible]
که یاران والا [illegible] مرحمت [illegible] جان نثار را مرقوم نمایند انشاء الله [illegible]
از مرحمت و کرم عمیم جناب عالی [illegible] است در جواب عریضجات [illegible] بخط مبارک مرقوم فرمایند
و دستور العمل [illegible] جان نثار [illegible] مرقوم دارید که [illegible] حضور مبارک [illegible] زیرا که از
این ولایت [illegible] از انتظار [illegible] شده است زیاده جسارت است
باقی دولت [illegible] مستدام
فی جانب الشریف [illegible] در ۲ شهر شعبان
۱۲۰۱ عرض [illegible]

تصویر ۵۶

فدای بنده نوازیت شوم سید یعقوب شرح مفصلی در کاغذ علیحده نوشته بود که بنده

خود نوشتجات خود که داشته ارسال حضور مبارک نماید چاکر عین کاغذ او را ارسال ننمود ولی مضمون

آن این است عرض میشود پس از طی دعوات خیالش این است در فصل پائیز زیارت عتبات

عالیات عرش درجات مشرف شده و از آنجا عازم کعبه حضور مبارک جناب عالی شود ولی با اذن و

اجازه و راهنمائی جناب عالی داشته استدعا نموده است در اوسلو سوی خود مهاجرت فرموده بهر قسم که باشد

شرفیابی حاصل نماید و چنانچه جناب عالی خیال ملک دیگر یا مکانی نزدیک و دورتر او را

یا به خیال این داعی میباشید مستدعی است جواب او را مرقوم فرمائید که از وطن آواره نشود

و در بیابان ها سرگردان و حیران نباشد عرض دیگر لقمان را حکمت آموختن غلط است

لکن لازم است که این مختصر را عرض نماید حاجی سید هادی شرحی در باب روزنامه نوشتن

جناب عالی جهت شاه [illegible] جناب عالی عرض نموده است اصل مطلب و خیالش این است که در ایران

واسطه حضور [illegible] معروف و روشناس دیوانیان و شاه نماید نه اینکه بجهت جناب عالی کاری

صورت داده باشد هر کس بفکر کار و دنیاداری خود میباشد بجناب عالی پوشیده و مشتبه نباشد

نفره دیگر در جمیع ولایات ایران جمعیت کثیری طالب میرزا حسینعلی عکاوی میباشند

که صد و هفتاد از کتاب های چند از او در دست دارند مثل بیان و ایقان و غیره

وغیره شب و روز بفکر و ذکر او هستند و او نیز خود را ملقب به بهاء نموده مردمان عوام را

می فریبد تفصیل حالات او را البته جناب عالی بهتر مطلع میباشید هر گاه صلاح بدانید

تصویر ۵۷

و ممکن باشد مختصر کتابی ردّ اولیای یان فرموده در ایران به یادگار بگذارید خالی از ثمر نخواهد

بود والا امر از جناب عالی است سید یعقوب و سید حسین برادرش و سایرین هر یک مکتوب

علیحده منظور داشته عرض نمایند یعنی شرح احوال خودشان را فدوی مانع شدم زیرا که باعث

تکدّر خاطر مبارک جناب عالی میشد و این پاکت هم گنجایش این همه کاغذ را نداشت همینکه اظهار

ارادت و عبودیت می نماید حضرت جناب عالی. عرض دیگر از جوابی که جناب عالی به نور چشمی لطف الله مرقوم

فرموده اید معلوم شد که اگر از این مطلب بحضور مبارک چیزی عرض و استدعا نماید بی فایده است و قبول

این مطلب را نخواهید فرمود لکن کمترین صدق عرض می نماید هر چه ملاحظه می کنم این چندین سال که آبا

و اجداد فدوی در این ولایت بوده و اسم نوکری داشته اند و خود چاکر هم چند سال است در این عمل

میباشم نه کار دنیائی در این ضمن است و نه کار عقبا رفته رفته هم رو به انکسار است عمل جان نثار و لطف الله

در اینصورت فایده این قسم زندگی چیست می توان چهار روز عمری اگر باشد در این راه صرف

نمود البته جناب عالی هم همه قسم نوکر و چاکر لازم دارید متمنی است مرخص بفرمائید که انشاء الله الرحمن

عنقریب شرفیابی حاصل نموده چند صباحی در حضرت ولی نعمتی جناب عالی بسر برده و سراپا حق نماید

مشکل میدانم که جناب عالی این ولاها تشریف فرما شوید ولی استدعا می نمایم از لطف دارم

عمیم جناب عالی که مانع شرفیابی فدوی نشده و این آرزو به دل پر ملالم نماند اگر اقلا دیده را هم

خود را به جمال مبارک منور کرده باشم یا رب این آرزو مرا چه خوش است تو بدان رسانی

آرزومندان جناب عالی میدانید که چاکران و خاله معظمه محترمه که با ایشان حاجی ملکونیم

و جناب عالی باجی ملا خطاب می فرمائید با والده مکرمه جهانه و سایر اقارب و احبا چه قدر آرزو

خبری

اشتیاق دارند که جناب عالی همیشه از سلامتی وجود مبارک و حالات خودشان به خط مبارک به رحم

فرموده همگی را شاد و سرافراز فرمائید هر گاه در این باب کوتاهی بفرمائید خدای نکرده دور از

رحم و مروت و بنده نوازی جناب عالی است زیرا که همگی چشم براه انتظار دارند که عریضه

همشیره‌های جناب عالی تمنا است هر هفته که پست عازم مشهد مقدس و شخصی مرقوم داشته ارسال فرمائید اگر

چه در کلام هم باشد باز غنیمت است منتظر فرمایش و دستورالعمل جناب عالی است

چه قسم روزنامه عرض نماید و از چه قبیل باشد اخبارات که باید عرض شود والسلام پانزدهم شهر رمضان

۱۳۰۱ هجری از اله آباد عرض شد کمترین فدوی شریف متوقف اله آباد

[illegible]

کمترین از فضولی و فساد حرفش بیزارم لکن محض اطلاع جناب عالی

عرض می‌نماید تفصیلی که حاجی سید هادی نوشته است بعضی را جوان

و بعضی را نادان و بر خلاف بیهوده قلم داده است نه چنین است

که خودش عاری و بری از این کارها بوده بلکه بیشتر این کارها براه مانی

و فساد او بود در عاقبت کارها اینجا کشیده و حال می‌نویسد

همه گفتم و هم چه کردم از من نشنید نه خود و نه مصلح قلم می‌دهد این‌ها

ملت در تفصیل داده است جزئی از این تفصیلاتی که نوشته است صحت

وارد ما بقی سراسر خلاف است باطن و ذات او کسی را

خوب شناسانده

تصویر ۵۹

الله ابهی

قربان الطاف بی‌پایان و اشفاق بنده‌نوازیت گردم پس از سالهای دراز که به یاد کرد تشریف

جناب عالی با آه و ناله و بیمار بودم و شرط مبارک زیارت شده از مژدهٔ سلامتی وجود شریف

شهادات شکر بجای آورده و سرافکنی به گنبد دوار سوده الحق حیات تازه بهم رسانید اقربا در گلستان

روی داد داشته عاجز از درگاه الله آن است در جناب عالی سو به این شیوهٔ مرضیه مستدام بدارد

در باب مختصر بودن عریضهٔ فدوی مرقوم فرموده بودید که از حالات دیار و حوادث و اتفاقات

چیزی نوشته نشده است فدایت گردم که گزارشات سابقهٔ این ولا به نوشتن و عریضه نمودن

نمی‌ارزید به دلیل اینکه از زمانی که کهترین مردم این ولایت را دیده و شناخته‌ام یکنفر نبوده است

که طالب راه خیر و مصلح باشد جز اینکه هر کسی به فکر کار و عاقبت یعنی امورات و بنای

خویش است مردمان خوب این ولایت را وقتی که جناب عالی در این ولا تشریف داشته

و برأی العین دیده و شناخته فرموده‌اید چه کارها که نکرده‌اند از این زمان که معلوم است

ولی چون فرمایش جناب عالی است نمی‌توان تجاوز نمود اولاً خان بابا خان پسر سلطان‌خان هنوز

حاکم است وزیر و پیشکار کار گاهی حسینقلی خان گاهی شفیع خان بوده و اینها در سر فوت شده و

شد چهار سال است میرزا ابراهیم بعد از آنها وزیر بود و او هم سال گذشته فوت شد از علما

بعد از حاجی ملا محمد تقی و حاجی ملا آقا و حاجی شیخ مرتضی فوت کرده‌اند حاجی شیخ حسن پسر

شیخ مرتضی و حاجی شیخ عبد العلی پسر حاجی ملا محمد تقی است و الآن در رأس آبادی است و عمل

شرعیه آنجا با آنها است لاکن آقا سید حسن و حاجی سید هادی هم در سیدان نوشتجات

تصویر ۶۰

می‌کنند سید حسن پول زیادی دارد اما به لاآبتی میگذراند حاجی سید هادی هم اثر

خودش کور [?] قیم باشد می‌گذراند سید آقا بزرگ سید نصرالدین سید یعقوب سید حسین

سید مصطفی سید مرتضی میرزا زین‌العابدین پسر مرحوم سید صدرالدین الله قلی پسر کربلائی جعفر

حیات دارند سید نصرالدین دو دفعه بولایات روسیه رفت دو سال است

سید فخرالدین در قفقاز روسیه مرحوم شده سید نصرالدین رفت اموال او را آورد سید حسن

و سید میرعقیل و سید عبدالله و سید نبی و سید رفیع حیات دارند سید نبی کما فی السابق مشغول

سبحه و عبادت است میرعقیل هم باز پهلوان و صاحب ادعا است مدتی با سادات درب

امامزاده نزاع کرد و انگشتهای یکدست سید یعقوب را معیوب کرد و مرفق دست سید حسین را

هم از جا در برد سید آقا بزرگ تا پرده شکافت دو سه سال نزاع داشتند عاقبت

بعد از انبار شاهی افتادن سید نبی و سید میرعقیل طرفین اصلاح کردند از بابت خالوی

ناکام ما میرزا و سید صبغه‌الله چه عرض کنم زبانم لال باد و دستم شکسته باد که قلم بدست گرفته

و این قضیه را می‌نویسم بعد از این همه نزاعها و جدالها در چهار سال قبل مرحوم شد و جگر عالمی را سوخت [?]

از این مصیبت سوزانید چه عرض کنم از حالت خاله محترمه و والده محترمه که چه قسم بر ایشان

گذشته و میگذرد یکطرف این مصیبت عظمی و دیگر طرف محروم بودن از فیض حضور جناب

عالی لکن دستخط جنابعالی را که زیارت نمودند کمی تسلی قلب ایشان شد خیلی است که خاطر

خود را به نور چشمی کمال الدین مشغول کرده و استشمام رائحه آن مرحوم را از او می‌نمایند

بحمدالله که کمال الدین هم بمراتب رسیده شغل تحصیل و مشق است فارسی و امثله میخواند

تصویر ۶۱

قریب سیزده یا چهارده سال دارد و به خط خود شرحی عریضه بحضور مبارک عرض نموده داشته جوابی

جواب دارد و والده جناب عالی هم اوقاتی که از ... آباد بسمت ارض اقدس تشریف فرما

شده بود مرحوم شده است و دنیا همین است بمفاد کل نفس ذائقة الموت تا چه رسد بشیخی (در آن تاریخ)

ناگوار مرگ را باید چشید و از این دنیای فانی بسرای جاودانی باید رسید در اینصورت

غم و افسوس چه فایده از ... چه حاصل جمله کارها لا علاج خدایی است ...

واقف ... حال شده حالت حرکت و خواندن یا نوشتن ... و خاله معظمه محترمه ... خاله

زاده که منتسب به عبدالله ... بیجا ... در ... علیاشه ... سلامت و ... گوئی

وجه مبارک علیاشه سلام ... خاله زاده ... عبدالله هم ... [illegible]

و ... دارد و والده نور چشمی کمال الدین هم ... عرض این ... سال از ... نموده

و مشغول ... کمال الدین علیاشه در ... خود ... والده ... معظمه ... الحمد لله

سلامت است ... جان ... و در ... سرکار عالی ... دارند و ... جناب

عالی ... از درگاه حضرت ... علیاشه ... که صاحب ... باشد یا

... قابل عرض باشد ... اسم ... خان ... دو سال قبل ...

... شیراز ... جان ... سال سفر

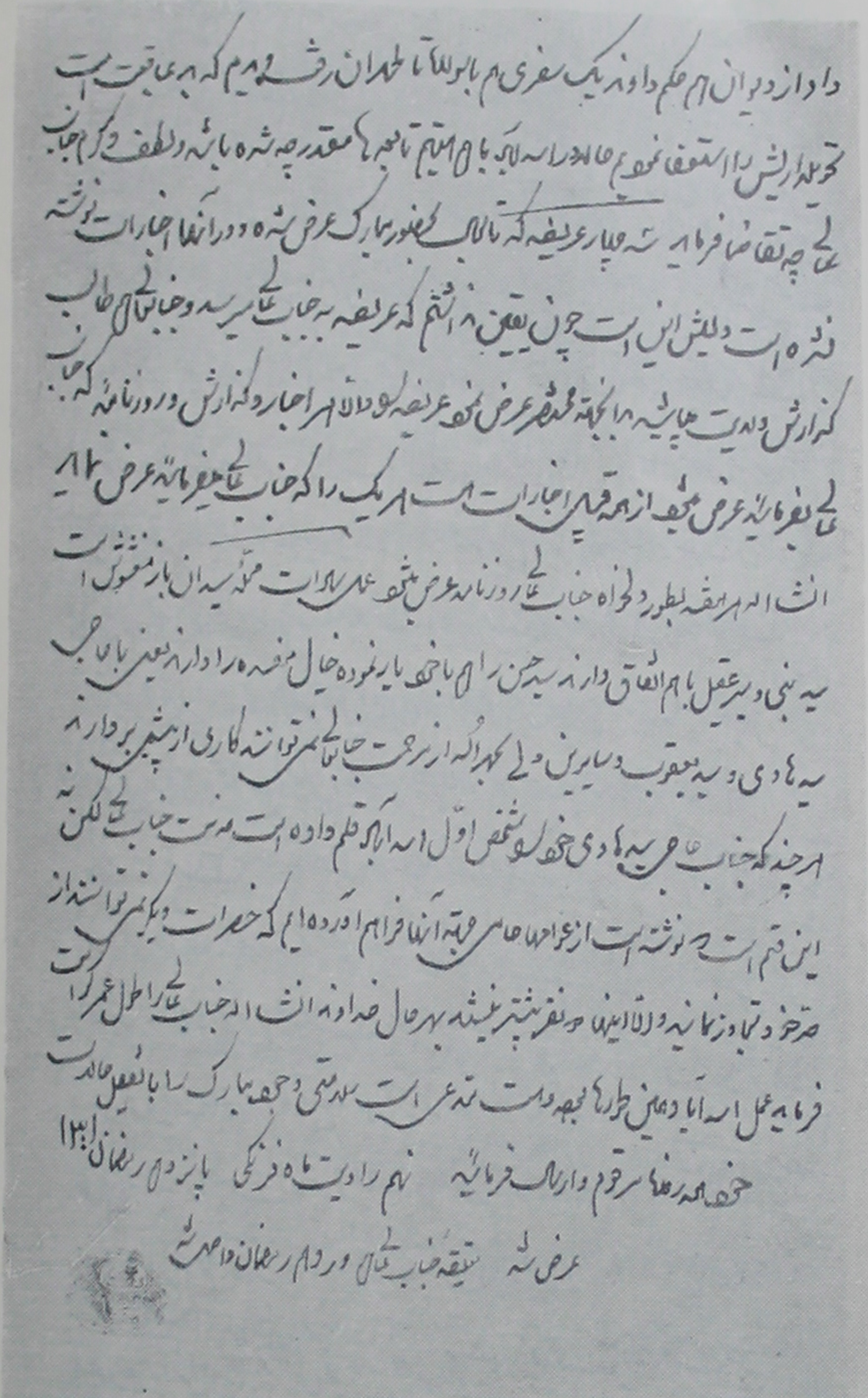
... کشیده ... از شیراز ... مامور ... سال قبل بواسطه

... که از ... صادر شده ... مأموریت کرمانشاهان ... افواج ... عوض ...

... ارض ... که ... هم مأمور از جانب دیوان ... بقیه ...

... بمیرزا سلیمان خان که بلقب صاحب اختیاری دارد ... نور چشمی میرزا لطف الله

تصویر ۶۲



داد از دیوان هم حکم داده‌اند یک سفری هم با ابوالقاسم تا طهران رفته بودیم که به [illegible] است
تحویلدارانش را استعفا نموده‌ام حالا دوره‌ای است که با اهتمام تابعه‌ها معتقد [illegible] شده باشند و لطف و کرم جناب
عالی چه تقاضا فرمایند چهار عریضه که تاکنون به حضور مبارک عرض شده و در آنها اخبارات نوشته
نشده است دلیلش این است چون یقین داشتم که عریضه به جناب عالی میرسد و جناب عالی طالب [illegible]
گزارش و [illegible] آنچه مختصر عرض نموده عریضه [illegible] هر اخبار و گزارش و روزنامه که جناب
عالی میفرمایند عرض مخفیه از همه قبیل اخبارات است هر یک را که جناب عالی میفرمایند عرض [illegible]
انشاءالله هر هفته بطور دلخواه جناب عالی روزنامه عرض [illegible] سیدان باز مشغول [illegible] است
سید نبی و میرزا عقیل باهم اتفاق دارند سید حسن را هم با خود یار نموده خیال [illegible] را دارند یعنی با حاج
سید هادی و سید یعقوب و سایرین ولی چون که از مرحمت جناب عالی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند
هر چند که جناب حاجی سید هادی خودش شخص اول است اما [illegible] داده است [illegible] جناب عالی لکن
این قسم است [illegible] نوشته است از [illegible] آنها فراهم آورده‌ام که خدمات [illegible] نمیتوانند از
[illegible] بهر حال خداوند انشاءالله جناب عالی را طول عمر کرامت
فرماید [illegible] و وجه مبارک را بالفعل حالا [illegible] است
[illegible] نهم [illegible] ماه فرنگی پانزدهم رمضان [illegible]
عرض شد [illegible] جناب عالی [illegible] رمضان [illegible]

تصویر ٦٣

قبله و امید گاها فدایت شوم — بعد از مراسم دعاگوئی و عرض چاکری لیلة عجز و نیاز به خاکپای مبارک

جناب عالی معروض می دارد که اولاً عمده مقصود از درگاه حضرت معبود سلامتی وجود مسعود جناب عالی است

ثانیاً دستخط مبارک جناب عالی را که در شهر رمضان المبارک ۱۳۰۱ زیارت نموده و جواب عرض شده است

الی حال تحریر که ۲۰ شهر ذی قعده الحرام میباشد بجواب عریضه سرافراز نشده سهل است از همان تاریخ

تاکنون روزنامه هم از جانب جناب عالی نرسیده سبب بی مرحمتی را نمیدانم ظاهر که اطلاع از احوال

والده مکرمه فدوی و خاله معظمه محترمه ندارند باشید سایر اقوام و بنی اعمام جناب عالی که معلوم است

چه حالتی دارند بعظمت حق لو گفته است اگر والده محترمه و خاله ام آنی بی یاد جناب عالی باشند

و شب و روز چشمشان براه انتظار نباشد که آیا کی باشد که دستخطی یا روزنامه از جانب جناب عالی برسد

که خاطر خود را با آن مشغول نمایند از صدمه و زحمات روزگار و غم و الم زمانه غدار پریشان احوال

شده و از درد انتظار جناب عالی کارشان بجائی رسیده است بهیچ وجه از کسی حرفی نمی شنوند و

نصیحتی نمی پذیرند و اگر هفته بگذرد که روزنامه از جناب عالی نرسد بیش از پیش مرکز ان دلشوره گیان میگیرند

با چنین حالت سزاوار نیست جناب عالی رحم به حالت این بینواها نفرمائید و از کثرت پریشانی

در روزنامه فرستادن مضایقه فرمائید اگر گذارش در روزنامه این ولا لو عرض نمی نمائیم مرقوم میفرمائید

که از اینه آباد به پاریس چرا کاغذ مختصر می نویسید اگر اخبارات و وقایعات می نویسیم جواب

مرقوم نمیفرمائید و در این صورت تکلیف خود را نمیدانم در هر حال باز و جب واقف که چه بدانا

بحضور مبارک عریضه عرض نماید دعا لدعات امیر های جناب عالی شرح و هرچه عرض کنم اهم مبارک.

تصویر ۶۴

جناب عالی که ذکر میشود چه حالت به اینها روی میدهد اگر ممکن بود که پر و بال داشته باشند با کمال

هزار دفعه بجانب جناب عالی پرواز کرده بودند و اگر راهی بود که بتی اسنه بهانه و یا جاور بوده هر بار با شرف جناب

حضور مبارک شده بودند محتصر عرض داشتهای والده و خاله ام و خودجان نثارهم و سایرین این است حالا

که راضی هستیم گاه گاهی یک کلمه بخط مبارک مهر از حالات داریه بنابیت جناب عالی ارزانی مضایقه بفرمائید
مرقوم فرمائید و در نامه

صاحب رحم و مروت جناب عالی است   این روزها کاغذی از بیروت تمام از جناب ابوتراب رسید

از سلامتی وجود مبارک جناب عالی اطلاع داده و حالات و صفات جناب عالی را شرح نموده بود امید دارم که

انشاالله الرحمن خداوند عالمیان اجر عظیم به او کرامت فرماید نوشته بود که اگر عریضه بجهت جناب عالی

عرض نمائیم در جوف پاکت او گذاشته ارسال دارم او بحضور مبارک خواهد فرستاد لهذا این مختصر عریضه

را عرض نموده در جوف پاکت ابوتراب گذاشته میشود که بنظر انور جناب عالی برساند اگرچه انکه همه ساله از مژده

سلامتی وجود مبارک چاکران را سرافراز و شاد فرمائید اخبارات دیگر از ثبات اسم از قراری است در

عریضه سابق عرض شده زوار مکه معظمه و عتبات عالیات را از جانب دولت قدغن فرموده‌اند و در این

صفات مشهور است که محمد احمد اعرابی الشهیر به سید سودانی مصر و آن نواحی را مسخر نموده والان

در مکه معظمه است جمعیت کثیری را دارد   حاجی سید هادی و حاجی سید حسام الدین و سید یعقوب و سید

حسین و سید مصطفی و سید مرتضی و سید آقا بزرگ و سید شرف الدین و نور چشم عزیزم سید کمال الدین و میرزا لطف الله

و سایر اقوام بحمدالله سلامت و مشغول دعاگوئی وجود مبارک میباشند میرزا لطف الله از جانب حکومت

رهبات اسدآباد بجهت انجام بعضی امورات رفته است خاطر شریف [illegible] عریضه عرض نماید ولی بنده حقیر

از جانب او نیابتاً سلام و عرض عبودیت و فدویت عرض مینمایم روزنامهٔ جناب عالی از عدد

ثانی عشر به بعد و دیگر تا کنون که بیست فقره است نرسیده باز منتظر هستیم که آیا بعدها روزنامه

با جواب عریضه برسد یا خیر امیدوار از لطف و مرحمت جناب عالی چنان است که در مقام ذره

[illegible]

تصویر ۶۵

لوحهٔ ۲۹

[illegible]

خدمت عالیجناب فضائل‌مآب آقا ابوتراب عارف ارفع اعلی عرض می‌شود مراسله که در

تاریخ ۱۲ رمضان ۱۳۲۱ از بندر پرت‌شام باهم آقا سید صفدر و آقا سید مسیح الله

ارسال داشته بودید و اصل اولاً از حضرت مهدی و جبه مبارک جناب آقا حاجی

حقیق آقا سید جمال الدین و خوشنودی ... سرت و خوشحالی روی داد

بطریق اختصار از حالات جناب آقای آقا سید جمال الدین شرحی مرقوم داشته بودید

خیلی لطف فرموده بودید که متعلقین و خویش و آن جناب آقا ... فرمودید ولی

چهار پنج ماه می‌شود که روزنامهٔ جناب آقا میرزا محمد ... به ... عریضه

ام ... عرض نموده‌ام و در بارهٔ جواب هم ... است لکن تا حال

که عریضه عرض شده است و اخبارات این ولد را شرح داده‌ام جواب

نرسیده است ... از ... روزنامه ... دیگر روزنامه

نرسیده ... یقین دارم بواسطه اخبار ... است ... عرض کرده‌ام

و از بابت ... که روی داده است ... روزنامه ... داده

و نه جواب مرقوم فرموده‌اند ... ذکر ... که ...

... جناب آقای آقا سید مسیح الله ... مرحوم شده و ... ال

... است ... جناب آقای آقا سید صفدر ...

... ضعیف شده ... شکسته و ناتوان و ...

... برادران رحمت ...

[illegible]

لطف فرموده خواهید رسانید یک کاغذ از جهة پاکتها گم است که خود جناب آقا از پاریس ارسال

فرموده بودند که اکثر اوقات کاغذ می‌نویسیم جواب این پاکتها که داشته به پست بسپاریم ولی از شما خواهش

دارم که دلیل نفرستادن روزنامه و ننوشتن جواب عریضه آقا را مرقوم فرمائید که از چه جهة است

خداوند شاهد است که همشیره‌ها جناب آقا را بسیار بسیار اوقات تلخ دارند از نرسیدن جواب عریضه و روزنامه

اگر چه واضح است که جناب آقا چنین از همه قبیله و عشیره و اقارب و وطن خود بریده‌اند اما آنها از دوری [illegible]

ایشان چنین‌اند در راه انتظار مانده و از این غصه تلف بشوند صورت فتوگرافی جناب آقا را هم اگر مرحمت

فرمائید علی‌الخصوص التفات است تسلی قلب بیچاره همشیره‌ها و بنده اعلام و کان ایشان [illegible] الله لطف خود را

در این باب دریغ نخواهید فرمود بنده شما که با این عریضه ضدیت شما جسارت می‌نماید میرزا اشرف متوفی

الله [illegible] همشیره‌زاده جناب آقای [illegible] صاحب [illegible] پسر مرحوم میرزا حسین [illegible] آبادی [illegible] بعدها

کاغذی بنویسید به اسم آنها یا از بعضی حالات جناب آقا و حقایق اطلاع [illegible] به عنوان پاکت بنویسیم

حقیر بنویسید انشاءالله خواهد رسید یقین دارید اگر خاطر همشیره‌ها و کان جناب آقا را بنویسش کاغذ

و اطلاع دادن از بعضی از ایشان و حقایق [illegible] نمائید خالی از اجر نخواهد بود الا که شب و روز دعای خیر

و رحمت شما می‌نمایند میرزا لطف الله اخوی حقیر جناب [illegible] به پاریس رفته و مفصلاً شرح جناب [illegible] حضور

مبارک جناب آقا تفصیل نوشته است ایشان عرض نموده جواب مرقوم فرموده بودند [illegible] صلاح [illegible] انشاءالله

چندی دیگر در انجام آن وقت [illegible] خلاصه اینها حقیر و همشیره‌ها و کان جناب آقا از شما این است [illegible]

که صلاح بدانید از ایشان خواهش نمائید و شما ایشان را وادار نمائید که گاه گاهی از بعضی حالات خودشان

اطلاع داده بشود از این بیچاره همشیره‌ها را بپرسند و نکته احوال [illegible] از جهت [illegible] حقایق به بنده

[illegible] نام [illegible] مرقوم داشته بودید که چگونه [illegible] است از جناب آقا [illegible] و مرحمت ایشان [illegible]

[illegible] که تفصیلات جناب آقا را از هر جهة با [illegible] حقایق مفصلاً مرقوم دارید صورت فتوگرافی

تصویر ٦٧

در این ایام شهرت تامّی دارد سیّد سودانی که ملقّب به محمّد احمد اعرابی است

ادعای مهدویّت دارد در مصر و انگلیسها را شکست داده با قشون انگلیس جدالها

نموده و الآن در مکّه معظّمه است البتّه انشاءالله شرح احوال ایشان را مرقوم فرمایند

از ارباب چه از اصحاب و تابعینش و چه از اعدا و منظور شد که بی اطلاع نباشیم

هرگاه چیزی دیگر از جناب آقا و شما کاغذ نرسید تا یک حقیر و چند نفر

دیگر به پاریس خواهیم آمد انشاءالله تعالی بیاری خداوند بابت برادر مکرم

لازم اگر و سایر اقوام البته باید مهر الله بعد بنویسید چیزی جای

لازم اگر اخوی شما باتفاق اینجا مهر شما همشیره‌تان از ادا است لازم

تعلقات عالیات شرف شده خواطر جمع باشید جهتشان رسیده

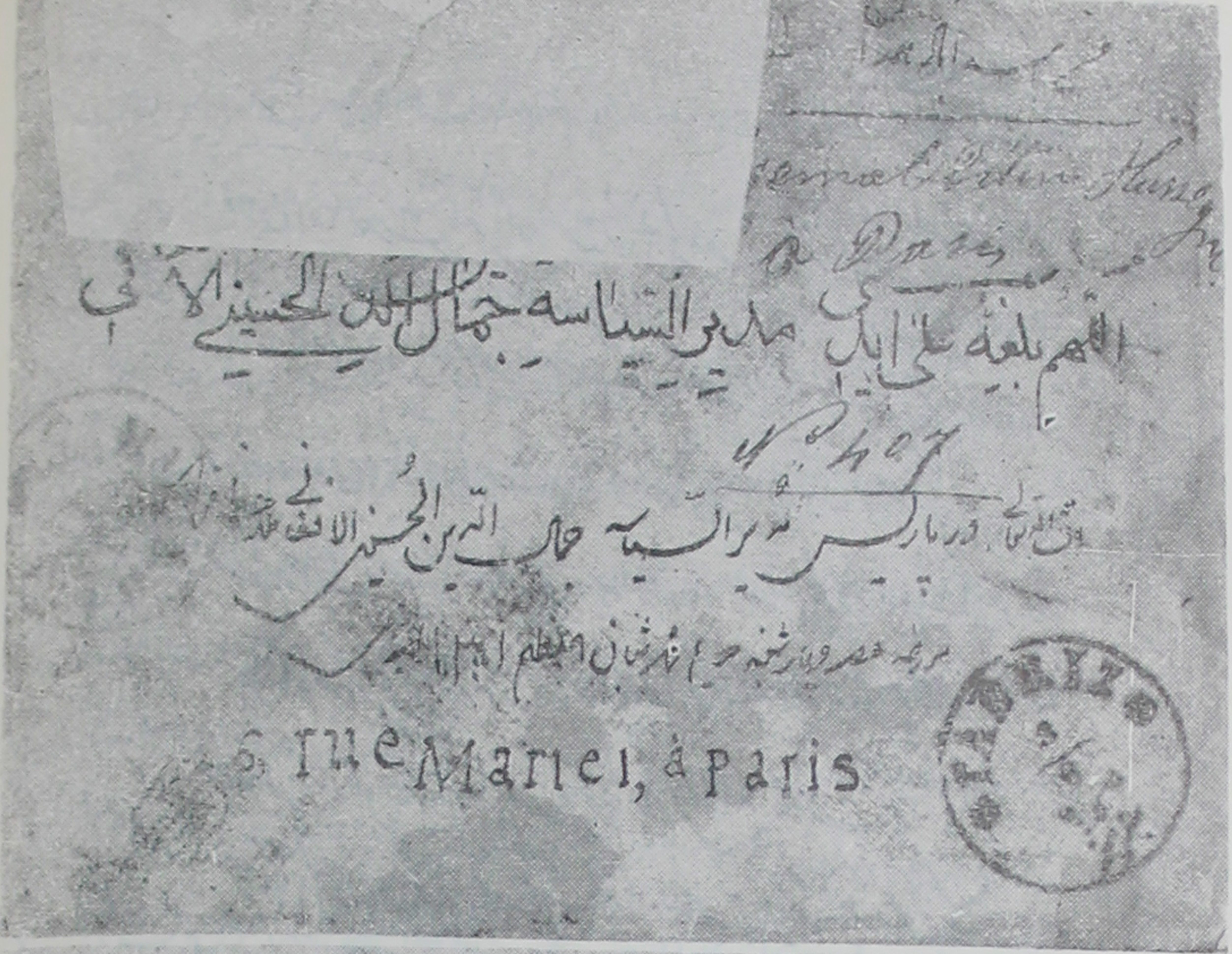
انشاءالله از نوشتن کاغذ کوتاهی نخواهید نمود

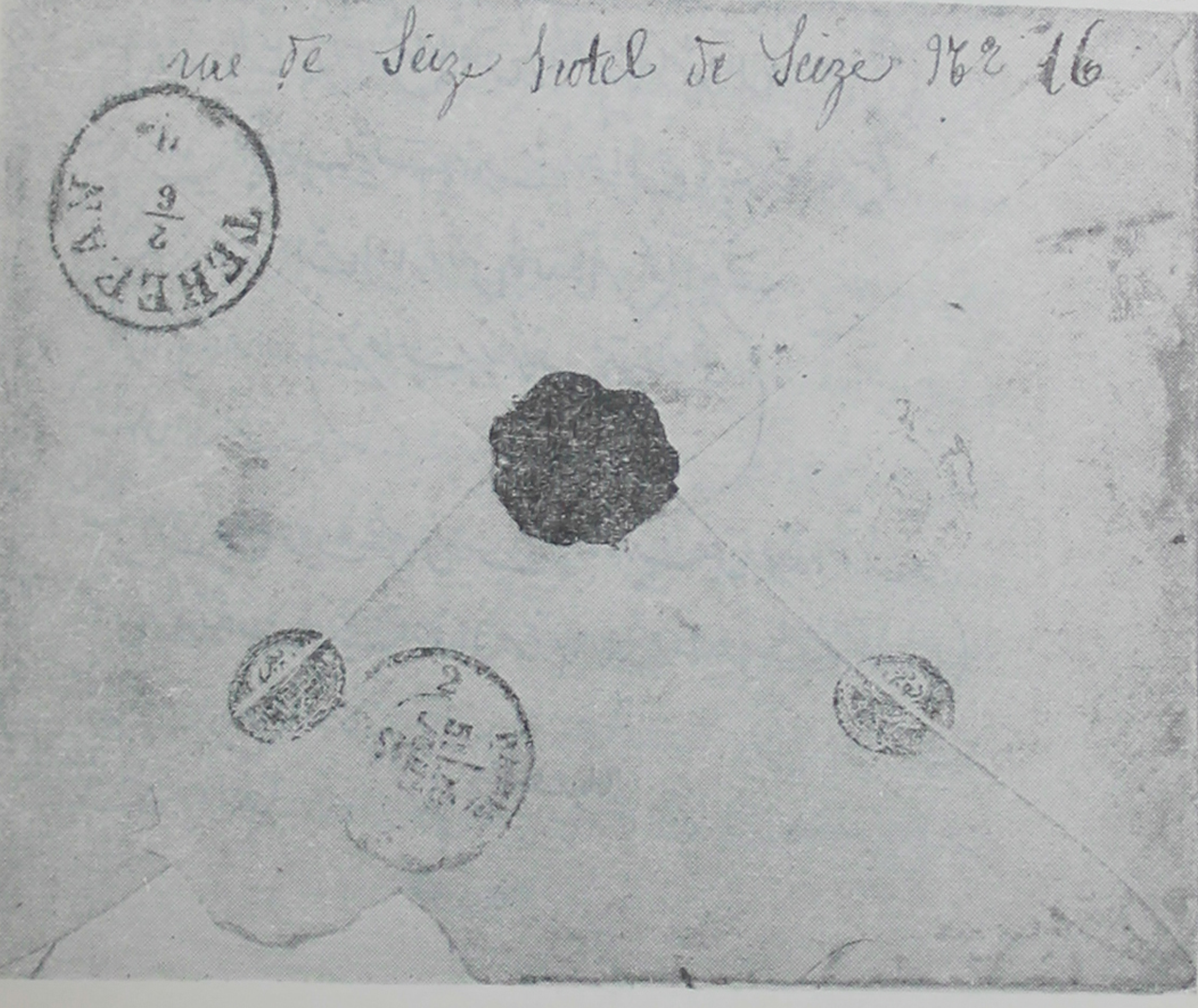
فی جانب میرزا شریف متّقی واله لازم

انشاءالله تعالی صورت تشکرات جناب آقا را با جواب همین عریضه بالمطلوب و

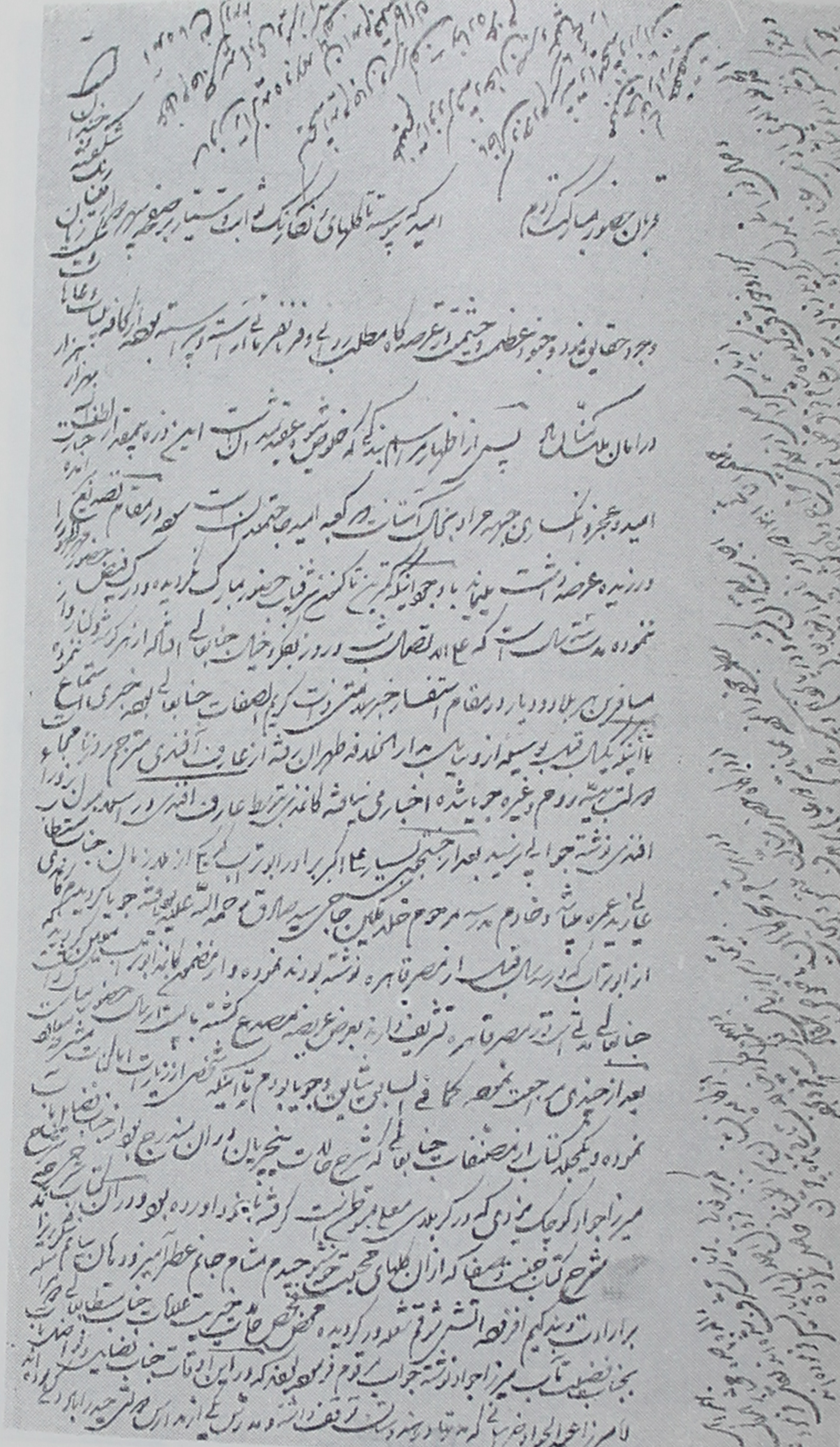
که از ثبات جناب آقا و حفظ آن مرقوم دارند خواهید داشت منتظر جوابیم (والسلام)

تصویر ۶۸

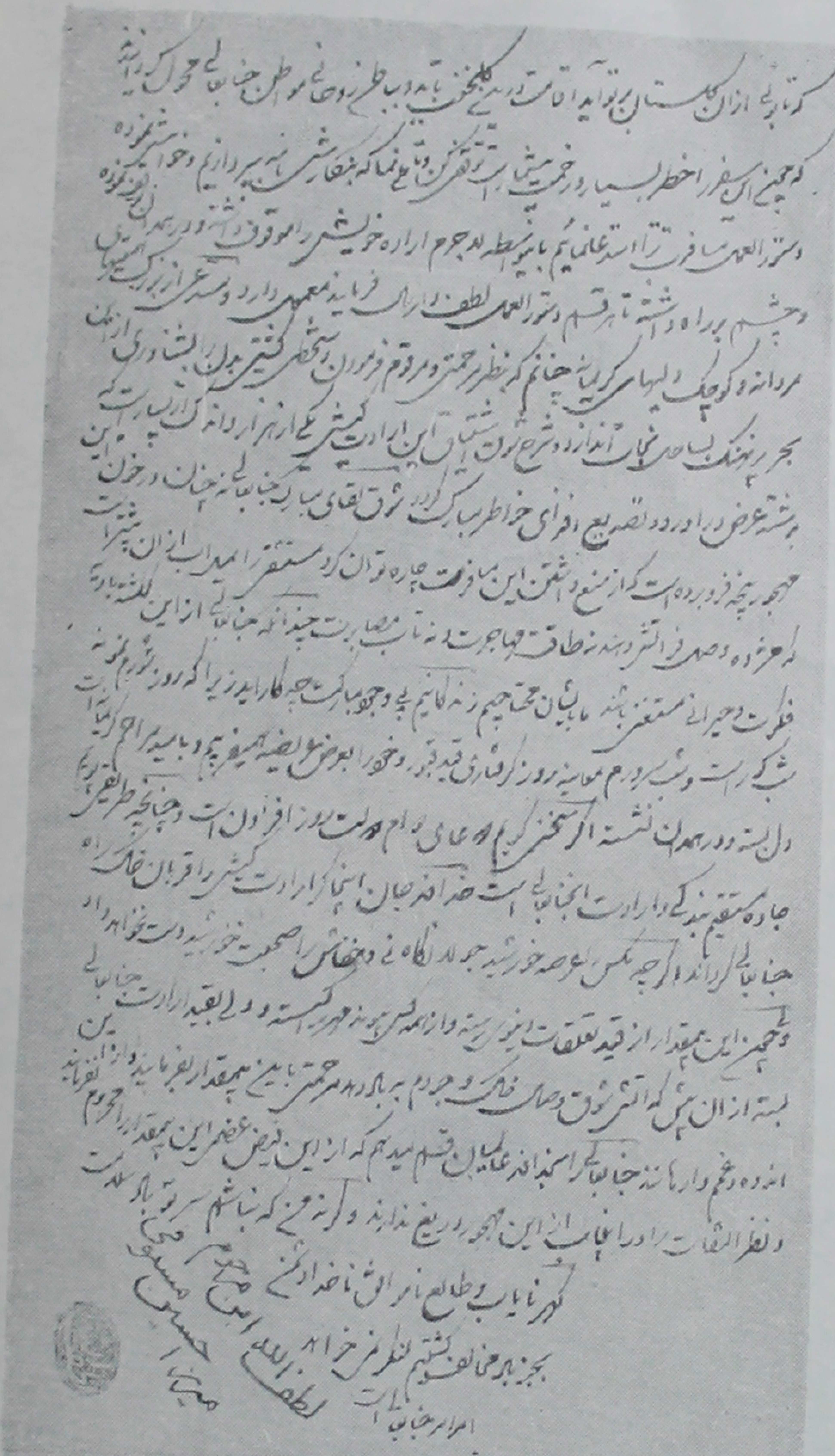

6 rue Marlet, à paris


rue de Seize hotel de Seize N° 16

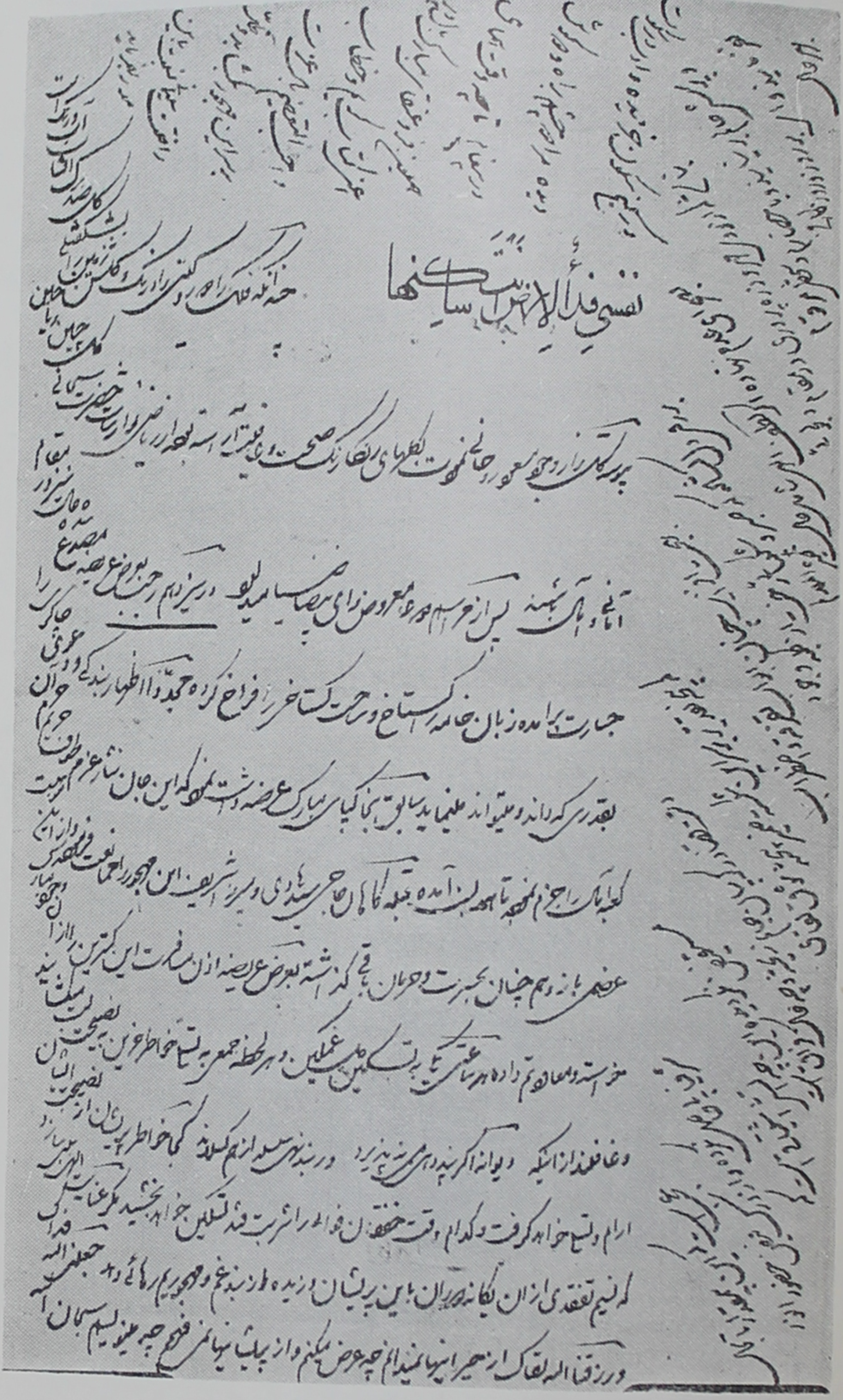
لوحهٔ ۳۱



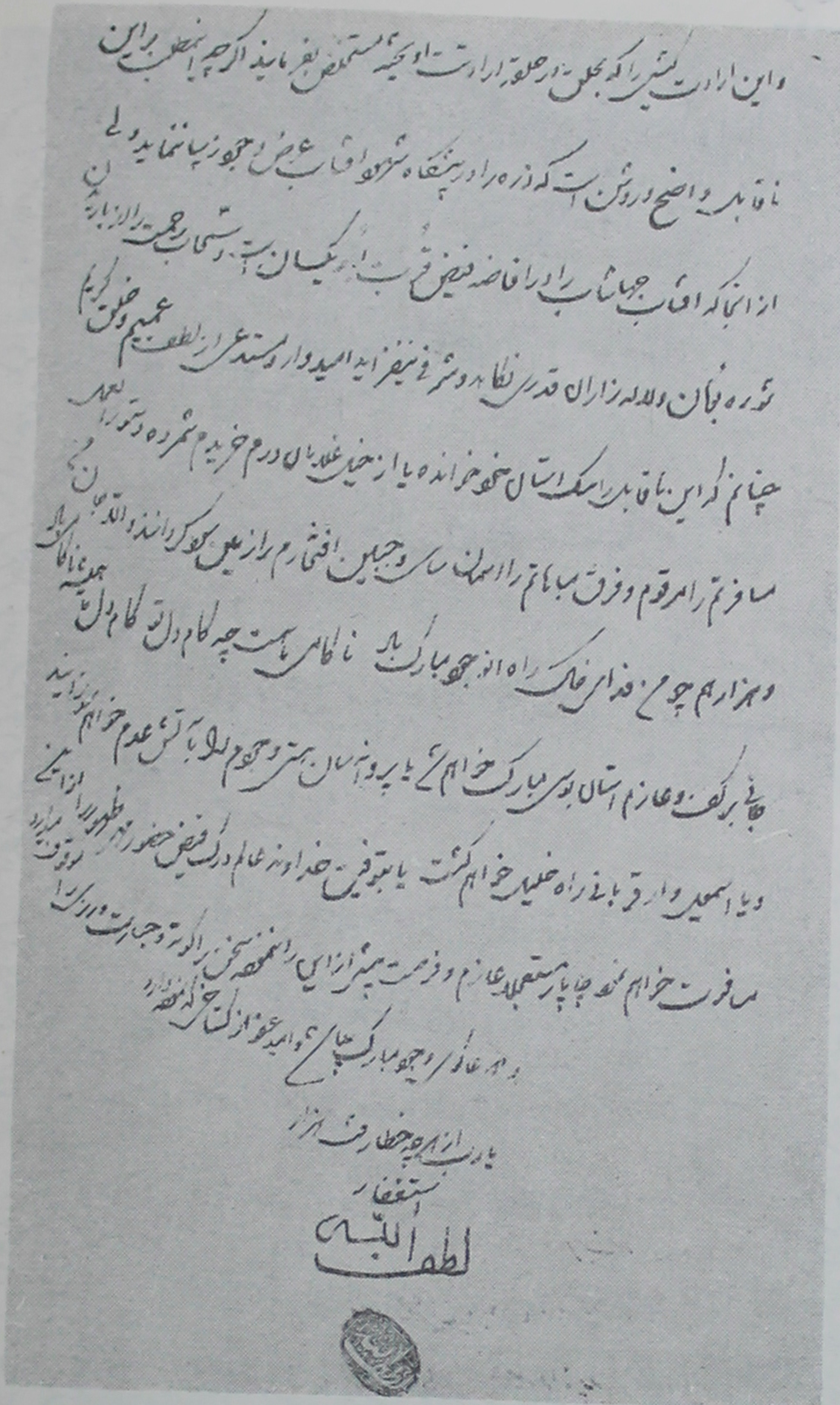
تصویر ۷۱



تصویر ۷۲



تصویر ۷۳



تصویر ۷۴

بنده نوازا ذره پرورا عدل گسترا تصدق انجمن حضور مهر ظهور معدلت منظورت گردم

طایر فرخ فال اعنی مکتوب نصایح اشتمال آن یگانه بیهمال در بهترین ساعتی بکلبه محقر معتکفان

زاویه ملال و مقیمان خلوت خانه کلال نزول اجلال فرموده با انکسارش در قدم قاصدش و بافتخارش

بر سر نهادم چون مشعر بر سلامتی وجود مسعود بود نهایت مسرت دست داد کامی حاصل نصایح بندانه آن را

که بمضمون یا بنی اجتهد فی اقتناء العلوم و فز باجتناء ثمار المنی مرقوم شده بود بذیرفته

حتی المقدور سعی در تحصیل کمالات مینمایم ولی نظر بفحوای کلام علی السعی فی طلب المعالی و لیس علی

ادراک النجاح که شاهد آن است جلعی متحیر و سرگردانم و متوسل بلطف داد گر و نظر مرحمت ارشدم

الحق قلمت هر چه نویسد بمذاق همه کس لذت شکر بیشتر از لذت بیغ قلمت آن از استعلام

تخویف و ممنوع داشتن این ارادت کیش را از مسافرت بلدان باعث اغتمام و انعام

دماغ پر رنج و محن است واز استحکام در اطاعت و سرپیچی ننمودن از فرمان موافق فرمایش القضاء و القدر

بر کردن است واز استمالت و استشعار بحصول منتظر بودن وقت مناسب را بمصداق

انک من المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم حسب الامر مطیع و منتظرم ولی بدلیل الانتظار اشد است

من الموت باهم چه مشاهده میشود که در این اشتیاق و آرزو بهر از حسرت و اندوه جان شیرین بسر آرد

بهر جهت رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی محض اطاعت و فرمانبرداری جناب عالی البشیر

رسم بندگی را بعمل میآوردم و منتظر امر صریح میباشم که تا چه وقت ندای البشیر دادا قدوم از جانب

سمع شد جانی بر کف نهاده عازم آستان مبارک گردیده و نثار خاک درت نماید قصد داریم بجز کمتران آن

بندگی و جان نثاری نیت و طالب درم و دینار و جاه و جلال هم نیستم کمند ارادت آهنین پیوندم در باب تصدیع

که به نصیحت تند گسلاندن این بنده نتوان و سقم را بجز درک فیض حضور صحتی نه بیش از این در باب تصدیع

و مزاحم نمیشود شرحی طوفان خیز و داستانی غم انگیز عرض نمایم آن وجود مبارک را عمر پاینده و مدت

حیات فزاینده باد دانیا گر اوراینوقت مرگ در رسد چگونه این خبر وحشت اثر و مصیبت عظمی را

اظهار نماید بکند اقسام من بمردن راضیم پیشم نمی آید اجل دست قضا این خاک ستم و غم را بر سر

این گران نابخت و ساقی دوران این باده تلخکامی را بکام ما ریخت که تا جان در بدن داریم

خاک غم بر سر بریزیم در این مصیبت بازگم است زیرا که آن نوبهار عمر ناتمام نسبت بما گران

چون پدر بلکه هزار مرتبه از پدر بهتر و بر عموم اهالی رهنما و رهبر الهی لال گردم

و دهانم پر خاک باد بحق خدا قسم دل عالمی از این قضیه سوخت در چهار باب قبا دست قضا

گریبان او را گرفته بدون مرض سابقه بورود بلی گر قضای ناگهانی بود و چار با فاصله یک روز دو مرتبه

تا در ساعت از شب گذشته از این عالم با چشم انتظار بدار فانی انتقال نمود این چاکران را

بی پدر گردانیده و یعقوب بیت الحزن را حیدرآ بحزن و غم فرو گذاشته و همشیرها را مشوش احوال

و تا بحال مویه کنان و سینه زنان نهاده خرمن صبر و قرارشان را بباد فنا داده که سیلاب اشک

تا مرون نوردشان دریاها از چشمه چشمهاشان گشته بلی هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید

ز جام مرگ بی کل من علیها فان یزدان جهان آفرین ذات بقراط صفات و وجود

افلاطون نمود آن وجود مبارک را از آسیب زمان مصون و محروس بدارد بر آینه ضمیر خورشید نظیر

تصویر ۷۶

واضح و مبرهن است که این دار فانی را بقائی نخواهد بود رضا بقضا باید داد و در این بلیات صبر
و شکر باید نمود که اجر صابران بمدلول آیه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب از حیطه
وهم و قیاس بیرون است اگر چه آن نوبهار چمن از گلشن پا کشیده لیکن گلی بیادگاری
گذاشته که استشمام رایحه از آن گل بمشام جان میرسد بسیار مشابهت بخود المرحوم دارد
موسوم بکمال الدین آثار کمال و لیاقت و بزرگی از جبین او هویدا بسیار با هوش و زیرک است
بخاطر خود عریضه بحضور مبارک عرضه داشت نموده مقدمه نزاع سادات را مختصری قبله گاهی میرزا اشرف
عرض نموده چاکر نیز اینجا تفصیلی می نماید تخم این فساد را بعضی خیراندیش که خود را معتقد بجناب عالی
میدانند کاشتند که هنوز تخم عمل او در دیده نشده لعنة الله علی القوم الظالمین چه از
هرگونه ناملایم که بروز هرچه کردند آشنا کرد هر گاه از جناب عالی اذن میداشتم مفصلاً شرح این
واقعه نزاع را که در حقیقت شنیدنی است عرض میکردم مختصر را هم از کثرت ملال و قضیات
وارده سابق عرض نمود قبله گاهی میرزا اشرف هنگام نزاع در فارس بعضی چیزها شنیده اند چنانکه
گذشته چون بچشم خود دیده ام و حکم میکنم پاداش خوبیهاست معدوده برای هیچ جسارت نمی کند
گذشته اقتضای زمان است استمرار و دوستیهای این زمان بقائی ندارد مخصوصاً در ایام سابق که
مشهور است و دل هر دوستی سوخته است با قوام و خویشان ایشان هم نباید بست باری خداوند ان شاء الله
سزاوار اجرشان را دهد اقبال شاه از سلیمانخان صاحب اختیار رحمهای جلالت جناب عالی
شده بطوری که این سیئات را باکمال صاحب اختیار هم نیما خان پسرش نوشته از اسم و نسب
جناب عالی نوشته و جواب فرستادند و صاحب اختیار هم بهمان مضمون عرض کرده بعد اسم مبارک
سرکار عالی در طهران و همدان و جاهای دیگر مشهور است و همه جا مذاکره میشود ولی با اقتضای
خبر ردی و پاداش بزرگی امید عفو از گستاخی و جسارتی که نموده ام عنایات داوری بنده جهان
تو مارا کرده گستاخ

[illegible]

تصویر ۷۷

هرگاه جناب عالی عرض ارادت کمترین را قبول بفرمایید که باعث و سبب تسکین جمعی اشخاصی که بیادگاری نام نیک
در ایران باقی گذاشته‌اند جناب عالی هم نام نیکی در این روزگار بیادگار بگذارید و هرگاه ممکن نشود با صلاح
جناب عالی نباشد اقلاً اخبار است که عرض شده اگرچه جناب عالی از ظهور بابیها مستحضر علیا شده‌اند لیکن بنده
باین قسم که این اوقات در ایران مشاهده میشود این ظهور را ظهور جدید و سید علی محمد باب را مبشّر
ظهور خود قرار داده کتابهای بسیار و الواح بیشمار او در هر بلده و قصبه و دهکده پیدا میشود چنانچه
بمهمه و ضوضاء در خلق است که به وصف نمیگنجد و این شخص ادعا کننده نوری الله صدر و عکاوی المتوطن
موسوم بحسینعلی و مشهور به بهاءالله عکسهای او امر جدید دارد و بیان جدید اکثر اهالی ایران بسوی او
توجه دارند و اکثر تابعین او از کلیمیها و مسیحیها و اهل تشیع است جماعت در او لشیر مدح او را در کوچه
و بازار آشکار میگویند تا بحدی که خواهی ابلاهشت نفر اطاعت امر او را دارند در همدان در بیست
نفر متجاوز و در خود طهران بسیار و هم چنین در سایر بلاد آشکارا نه پنهان هستند و این ادعا
در هر محفل و مجلس ذکر او علیاً و شورش عظیمی در حقیقت واقع شده مبلغین او مثل آقای الاجال
پسر حجة الاسلام بروجردی در طهران بامر تبلیغ مشغول و شیخ علی محمد و شیخ محمد از بغداد الی کرمانشاهان
و سنقر و الی ابار و همدان جناب زین المقربین در موصل و میرزا محمود در اصفهان و میرزا
حیدرعلی و غیره در تویسرکان و کردستان و جاهای دیگر بامر تبلیغ مشغولند و ریش شاه و رعیت
و حکام و مجتهدین را بمعیر الکالشمس فی وسط السماء میخندند شصت نفر از رؤسای اینها را
سال گذشته بحکم نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه در انبار انداخته پس از چندی اکثر اینها را مرخص و مفقود
و پنج شش نفر اینها هنوز باقی است از قتل کردن و انبار انداختن چاره اینها نمیشود گویا این تازگی از شاه
قدغن شده که کسی مزاحم این طایفه نشود اینها هم بیکلی آسوده باشند بهر جهة نمیشود صاحب علم یقین در ایران پیدا نمیشود
که حقیقت و بطلان و رد این طایفه را با دلیل و برهان بخلق برساند چنانکه بجهة جناب عالی ممکن است

تصویر ۷۸

رد این طایفه را بمردم ایران از شاه و رعیت و علما رسانیدن باعث رغبت و میل اهالی ایران بجناب عالی خواهد شد و الله صدیق مملکت خواه خیرخواه ایرانند

[illegible]

مشتاقا ... زار از مهر با نامه پر شرم پرسته وجود شریف از جمیع بلایا در کنار و از هموم و غموم برکنار

دردان ملک نشان لمعه کام جوی حصول اعلا مطالب و مقاصد دارین باشید پس از مراسم دعاگوئی کشاهد ... میگردد مکتوب

بعد از وصول اول نامه نامی که در حقیقت روشنی بخش دیده و رمد دیده مهجوران و التیام ده قلب محزون مهجوری بود در

قبله گاهی سرکار شریف بطریق اختصار رسیدی رسانده و بر آن بودم که هفته دیگر مفصلاً و مشروحاً مراتب اشواق

و شرح حالات خود را بر لوح اخلاص و خصوصیت نگارم باعث تأخیر تقدیر گردیده بود اطمینانی از کثرت اشتغال

تاکنون فرصت نموده تا در شب عید نوروز سلطانی تأثر رسیله گرامی واصل و بهجت بر بهجت و فرح بر فرح

افزود آن شب را عید داشتیم یا که معلوم دیگری و صحبت رقیمه سرکار که حرز ده سلامتی وجود مبارک جناب

آقا روحی فداه را داشت از سلامتی وجود مسعود ایشان و کیفیت حالات خیریت علامات ایشان اطمینانی

بهم رسانده رفع غم از بعضی اقاویل باطل و سخنان بی اصل گردید در حقیقت بهمان اشاره که مرقوم

فرموده بودید بهر جهت همشیره های جناب آقا بسیار از حد خورسند و خوشحال شدند بخصوص از

مشاهده نمودن فتوگراف جناب آقا روحی فداه که در مرسله اول ارسال فرموده بودید که جانی تازه

در بدن انها رسیده که تا حال دقیقه و ساعتی از زیارتش غافل نشده و دقیقه از خود جدا نساخته اند

و دعای خیر در حق شما می نمایند در از مضمون رقیمجات که حاکی بر خلوص صداقت شعاری و مراسم

وفاداری نسبت بجناب آقا زید عمره بود آفرینها و تحسینها نمود الحق رحمت حق بر تو باد

و خدایت جزای خیر دهاد که در این عهد بعید و مدت مدید سر از خط عبودیت و مطاوعت

حضرت مولای محترم خود بر نداشته اگرچه ضمیر مرحمت تخمیر حضرت مستطاب آقا روحی فداه

نسبت بشما چون پدر و فرزند است لاکن صد آفرین که مراتب صداقت و مزدوجات

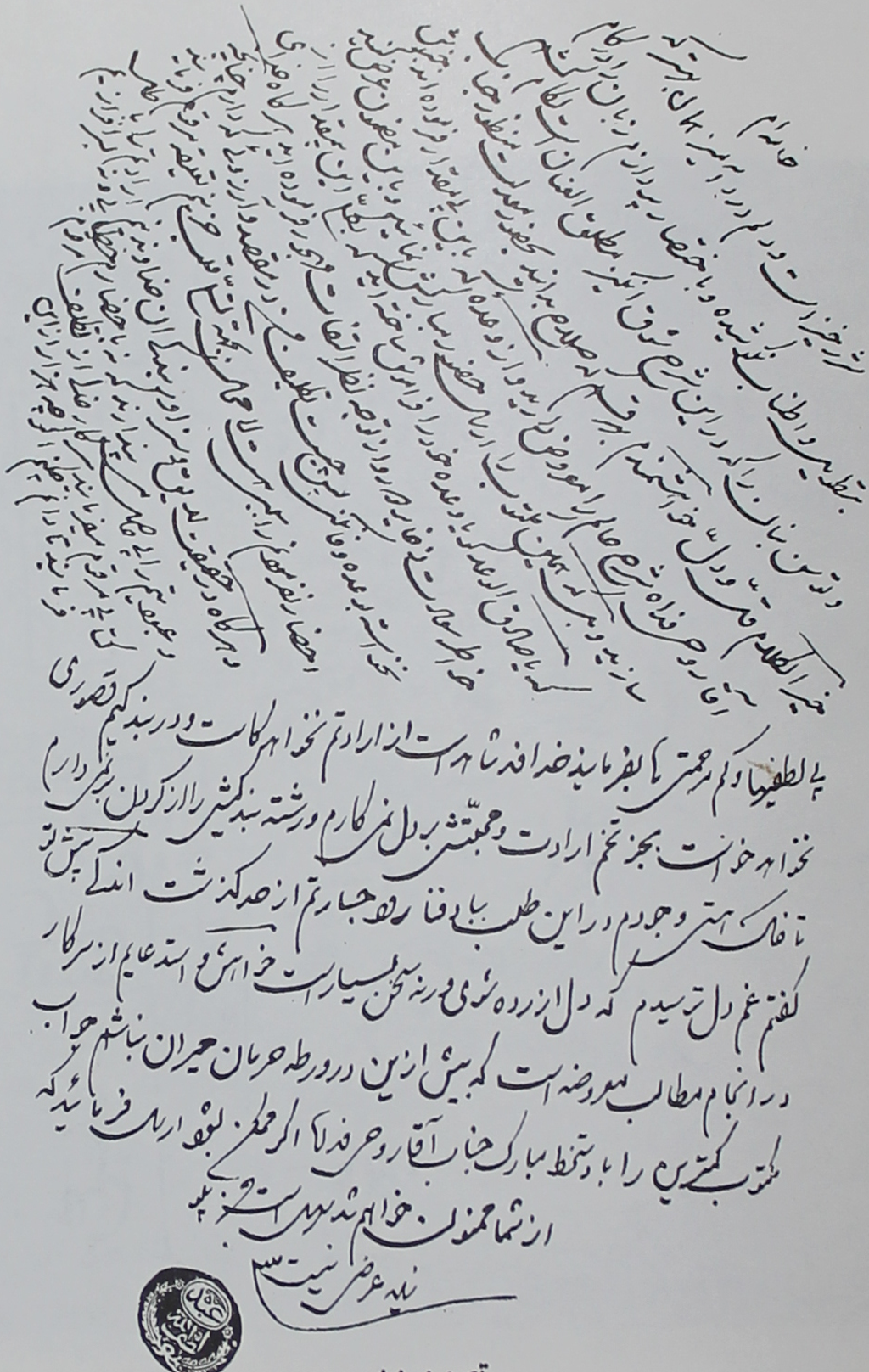
عقیدت را بکمال آورده و هزار تحسین که شیوه یاری و شرط وفاداری را فرو نگذاشته

[illegible]

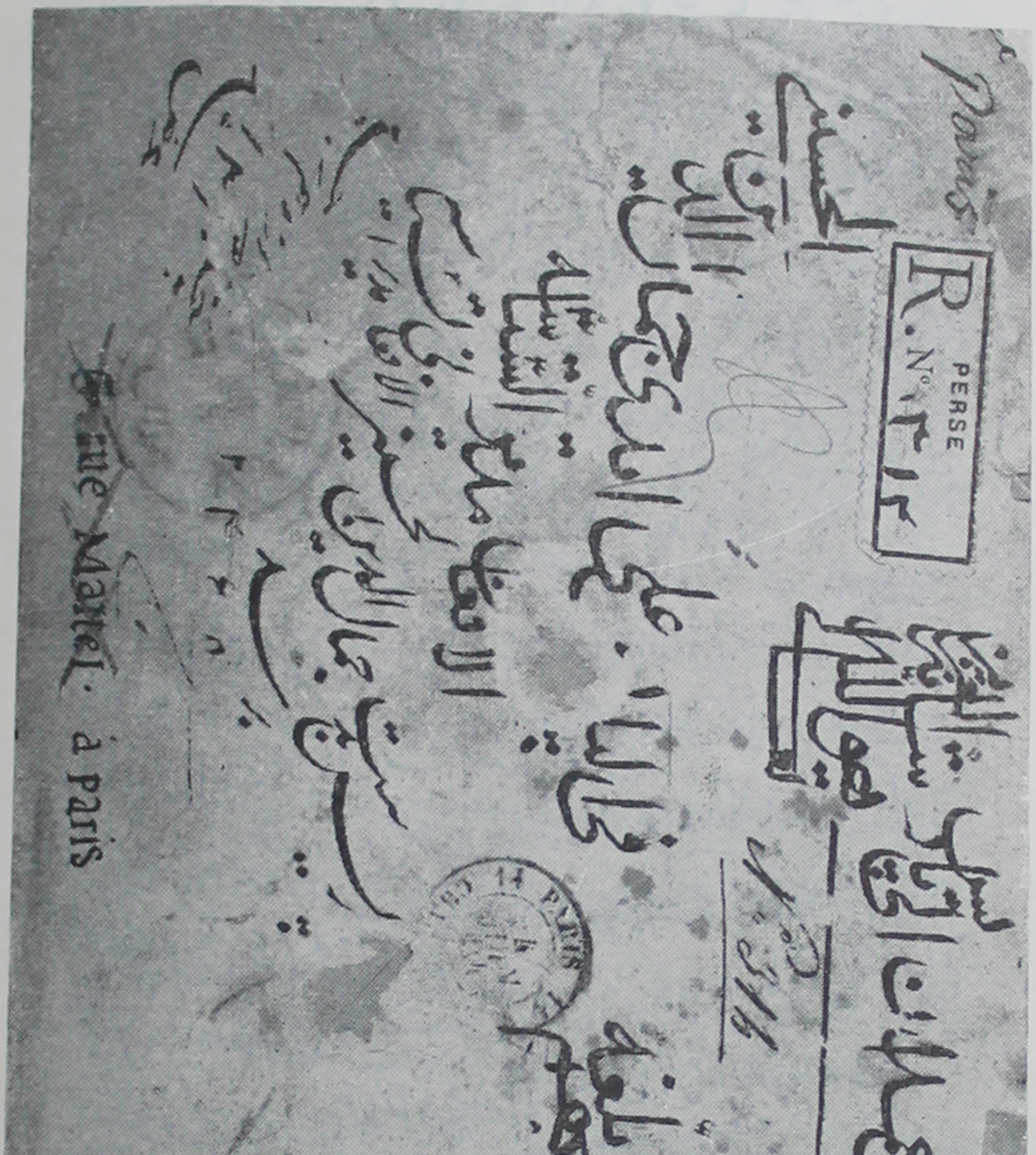
خاطر شریف است و لطائف مقالاتم باعث بعضی خیالات خواهد شد لاکن چاره ندارم کارم از دست رفته و تیرم از شصت
بدر رفته کارم بجان و کارد باستخوان رسیده و مفتاح این باب را بجز تدبیر شما ندانسته که بهر قسم صلاح دانید
از اقرار اطاعت نشده از حکایت مفصلم مختصری بشنوید سالها آرزوی این مطلب را داشتم و از هر گوشه و کنار
در تفحص و تجسس بودم و کاشانه را بولدیات زنگ و روم فرستادم و بدرگاه حضرت احدیت در هر صبح و مسا می‌نالیدم
و تضرع می‌نمودم که خبری بطور یقین از جناب آقا روحی فداه دریافت نمایم و بدانم که در چه دیار تشریف دارند
که کمترین هم قصد عزیمت آن دیار را نموده بخدمت ذی سعادتشان مشرف و دیده را بدیدار انور ایشان روشن
سازم تا اینکه ناله‌های زارم از تجسس و تیرهای دعایم بر هدف اجابت مقرون گشت و روزنامجات جناب آقا
از پاریس واصل گشت پس از اینکه یقین حاصل نمودم که جناب مستطاب آقا دام اقباله شهر پاریس را بقدوم
خود منور ساخته‌اند عریضه مفصل بخدمتشان عرض نموده و شرح اشتیاق خود را معروض داشته و اذن مسافرت
خویش را خواستم جواب مرقوم فرموده بودند که بدون اذن ما خیال نکنی که قصد این دیار را نمائی منتظر
باش که عنقریب بوجه احسن ترا باینجا خواهم طلبید نظر بمتابعت و فرمان برداری از جناب آقا مسافرت
خویش را موقوف داشته و تا بحال که مدت یکسال متجاوز است صبر نموده دیده براه و گوش بر پیغام دارم
که شاید از آن کو بریدی آید و نویدی آرد که مرا حزن بیاساید و منتظر بفرساید. بهیچوجه آثاری و علامتی
در اینجانب بظهور نرسیده سهل است بکلی قطع نظر فرموده و ترک سابقه را نموده‌اند که سه چهار عریضه
دیگر بخدمتشان عرض شده و بجوابی در مقام ذره پروری در نیامده‌اند این است که رفته رفته آتش
شوقم فزون و در اشتیاق دیدن آن جمال مبارک کارم بجنون رسیده بعضی نصیحتم می‌نمایند و برخی
شماتتم می‌کنند و واضح و لایح است که محبان حقیقی را حالتی است که در راه طلب محبوب از مطلوبی
باز مانند طعام نخورند و از شراب لذت نبرند و در خواب راحت نپذیرند و بکسی الفت نگیرند
نی نی خطا گفتم یارب آنی هرچه خطا رفت هزار استغفار ذره بیمقدار را با وصل آفتاب جهان
تاب چه کار است کیستم و چه کاره‌ام معاذالله که در صف احباب خود را شمارم که از ذره کمترم
و از خاک پست‌تر شب بپایان رسید و عرض مختصرم بطول انجامید و درد دلم ناگفته ماند چکنم که

تصویر ۸۰

لوحه ۳۶

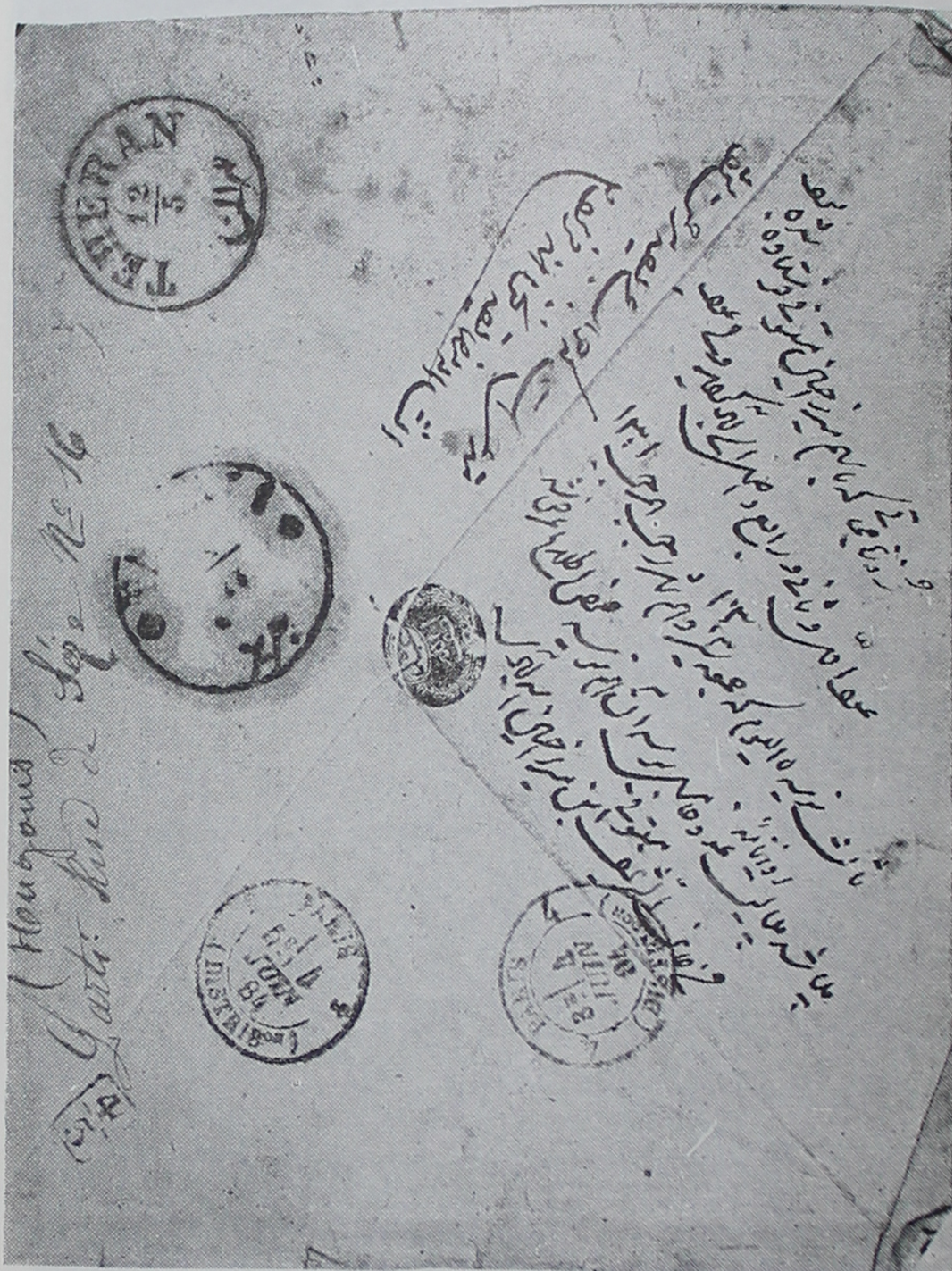


تصویر ۸۱

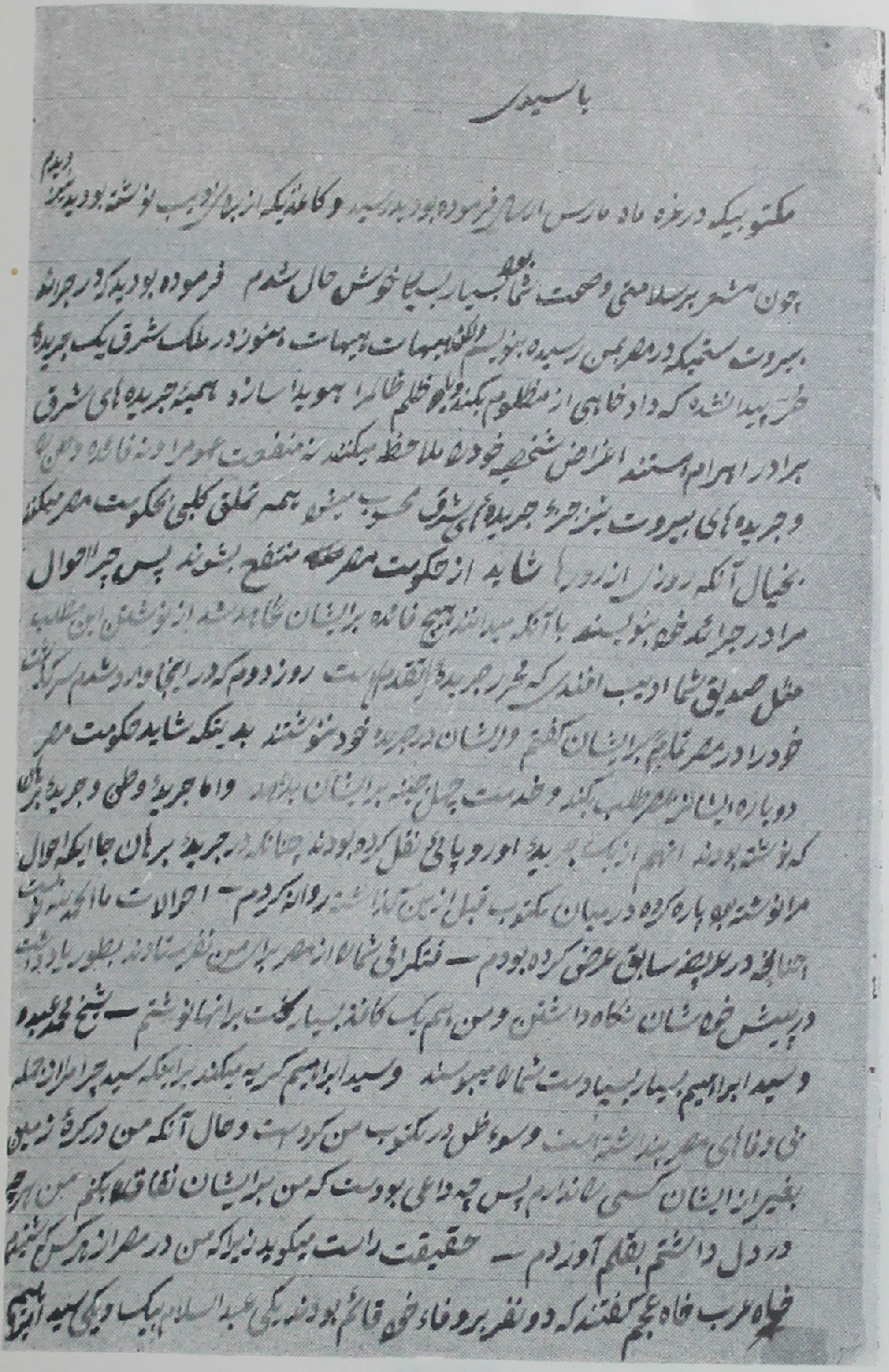


تصویر ۸۲

لوحه ۳۷



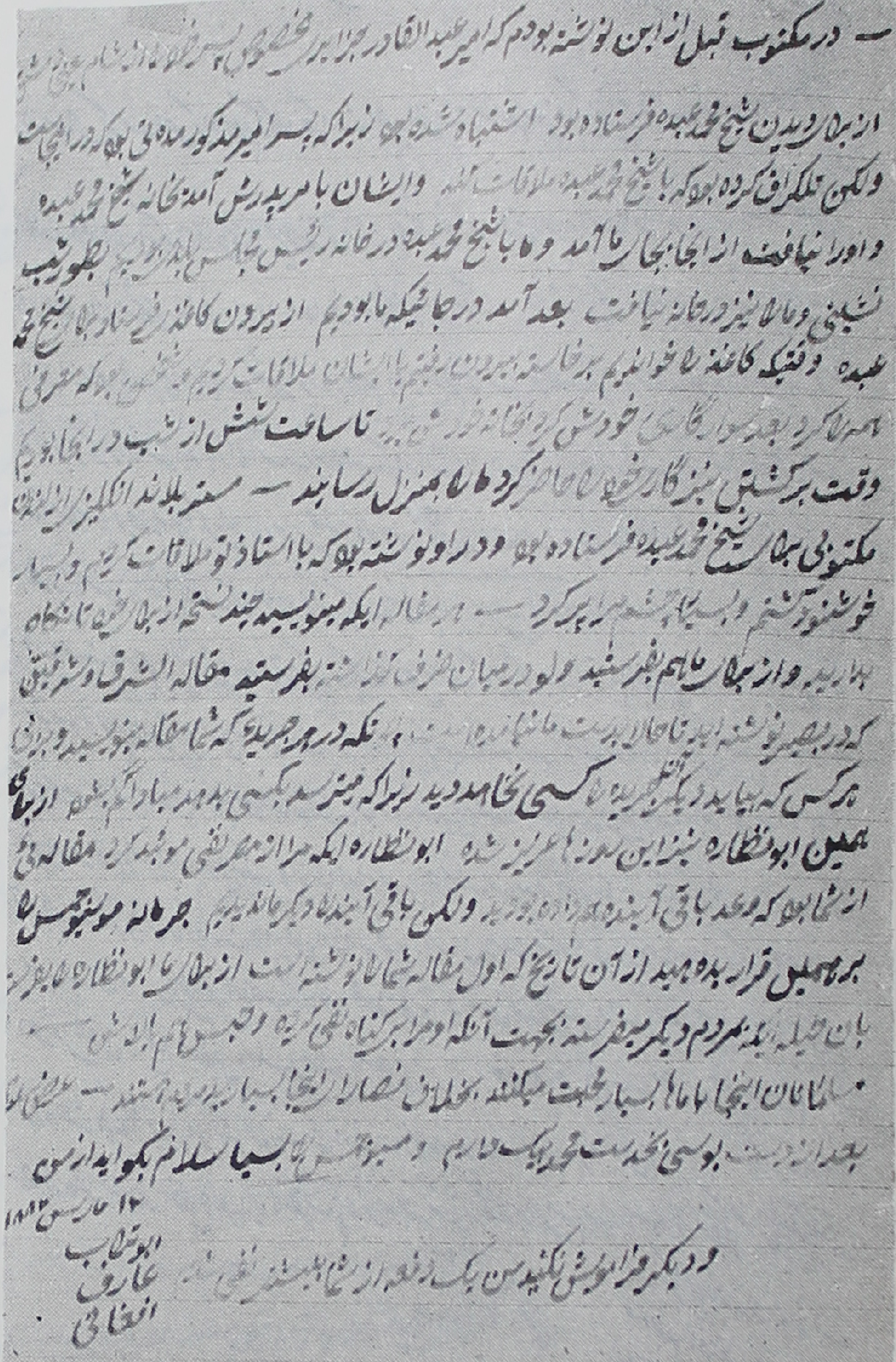
تصویر ۸۳



باسیدی

مکتوبیکه در غره ماه مارس ارسال فرموده بودید رسید و کاغذیکه از بیروت نوشته بودید نیز [illegible]
چون مشعر بر سلامتی و صحت شما بود بسیار بسیار خوشحال شدم فرموده بودید که در جرائد
بیروت نوشته شده که در مصر بمن رسیده [illegible] تهمات است هنوز در ملک شرق یک جریده
حر پیدا نشده که دادخواهی از مظلوم بکند و پرده ظلم ظالم را هویدا سازد همه جریده‌های شرقی
برادر [illegible] هستند اغراض شخصیه خود را ملاحظه میکنند نه منفعت عموم را و نه فائده وطن را
و جریده‌های بیروت نیز چون جریده‌های شرق محسوب میشوند همه تملق کلی بحکومت مصر میکنند
بخیال آنکه روزی از روزها شاید از حکومت مصر منتفع بشوند پس چه احوال
مرا در جرائد خود بنویسند با آنکه میدانند هیچ فائده برایشان حاصل نشد از نوشتن این مطلب
مثل صدیق شما ادیب افندی که محرر جریده التقدم است روز دوم که در اینجا وارد شدم سرگذشت
خود را در مصر تماماً برایشان گفتم و ایشان در جریده خود ننوشتند بدینکه شاید حکومت مصر
دوباره ایشان را بمصر طلب بکند و خدمت [illegible] برایشان بدهد و اما جریده وطن و جریده برهان
که نوشته بودند آنهم از اینست که جریده [illegible] نقل کرده بودند چنانکه در جریده برهان جائیکه احوال
مرا نوشته بود پاره کرده در میان مکتوب قبل از این گذاشته روانه کردم — احوالات ما آنچه نوشته
همانا که در عریضه سابق عرض کرده بودم — [illegible] شما الان از مصر برای من نفرستادند بطور یادداشت
در پیش خود شان نگاه داشتند و من هم یک کاغذ بسیار [illegible] برایشان نوشتم — شیخ محمد عبده
و سید ابراهیم بسیار بسیار دست شما را میبوسند و سید ابراهیم گریه میکند برای آنکه سید [illegible]
[illegible] مصر بند شده است و سوء ظن در مکتوب من کرده است و حال آنکه من در کره زمین
بغیر از ایشان کسی را ندارم پس چه دلیل بوده است که من برایشان [illegible] بگویم من هرچه
در دل داشتم بقلم آوردم — حقیقت راست میگوید زیرا که من در مصر از هر کس که شنیدم
خواه عرب خواه عجم گفتند که دو نفر بر وفای خود قائم بودند یکی عبدالسلام بیک و دیگری سید ابراهیم

تصویر ۸۴

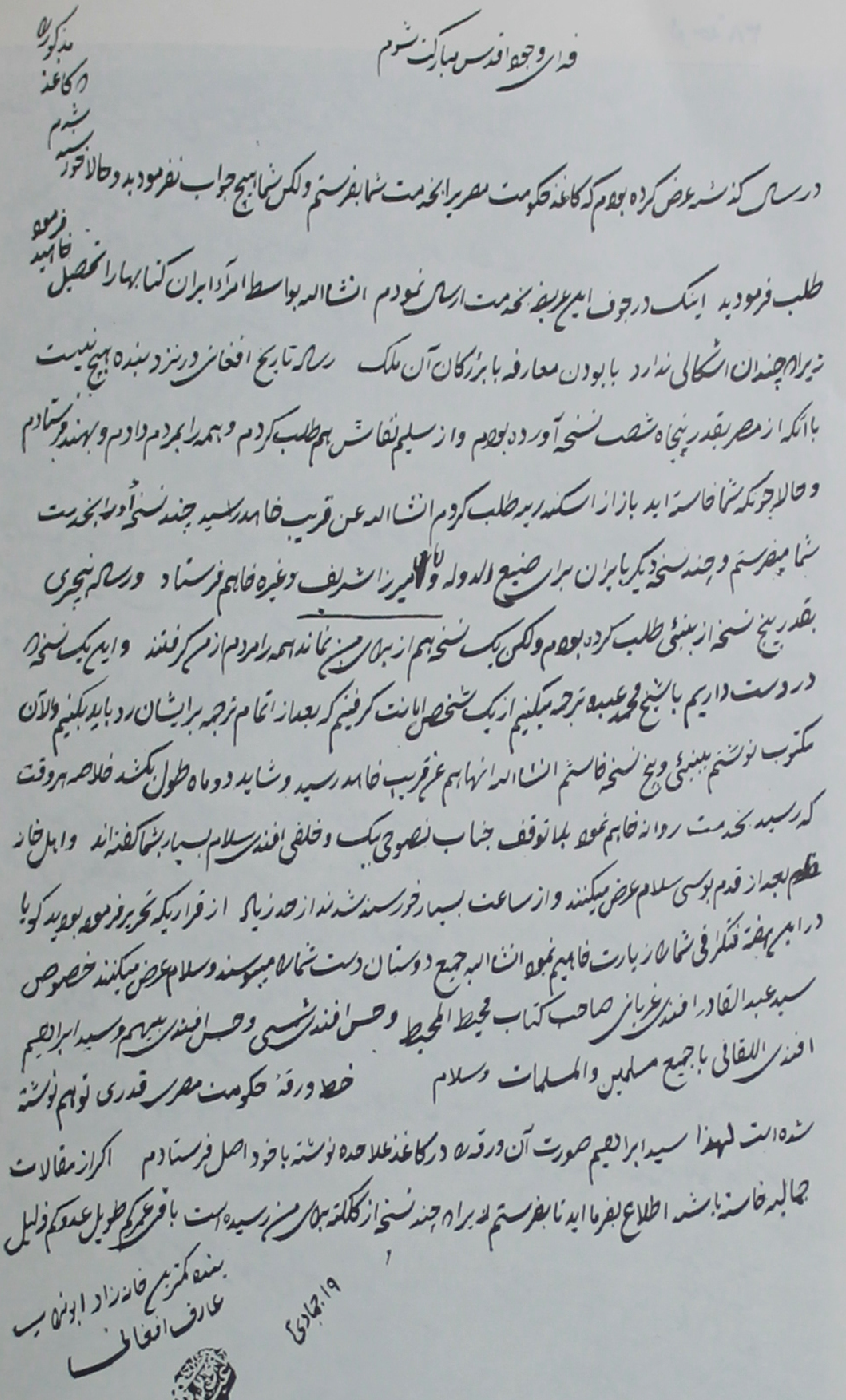


— در مکتوب قبل از این نوشته بودم که امیر عبدالقادر جزایری [illegible] پسر [illegible] از شام [illegible]
از برای دیدن شیخ محمد عبده فرستاده بود. اشتباه شده بود زیرا که پسر امیر مذکور [illegible] بود که در اینجا است
ولکن تلگراف کرده بود که با شیخ محمد عبده ملاقات کند. وایشان با مریدش آمده خانه شیخ محمد عبده
و او را نیافته از اینجا بجانب ما آمد و ما با شیخ محمد عبده در خانه [illegible] بجلو [illegible] شب
شنبه و ما را نیز در خانه نیافت. بعد آمد در جائیکه ما بودیم. از بیرون کاغذ فرستاد برای شیخ محمد
عبده. وقتیکه کاغذ را خواندیم برخاسته بیرون رفتیم با ایشان ملاقات کردیم [illegible]
[illegible] خود [illegible] تا ساعت شش از شب در اینجا بودیم
وقت برگشتن [illegible] گردها را بمنزل رسانید — مستر بلاند انگلیز [illegible]
مکتوبی برای شیخ محمد عبده فرستاده بود و در او نوشته بود که با استاذ تو ملاقات کردیم و [illegible]
خوشنود گشتیم [illegible] ایکه مینویسید چند نسخه از برای [illegible]
[illegible] و از برای ما هم بفرستید [illegible] بفرستید مقاله الشرق و [illegible]
[illegible] که در جریده که شما مقاله مینویسید [illegible]
هر کس که بیاید [illegible] کسی نخواهد دید زیرا که [illegible] از برای
همین ابونظاره نیز [illegible] ابونظاره ایکه [illegible] مقاله [illegible]
از شما بود که [illegible] ولکن باقی آینده را دیگر [illegible] جرنال مسیو [illegible]
بر همین قرار بوده [illegible] از آن تاریخ که اول مقاله شما را نوشته است از برای ابونظاره [illegible]
[illegible] بمردم دیگر [illegible] بجهت آنکه [illegible]
مسلمانان اینجا با ما [illegible] محبت میکنند بخلاف نصارا اینجا [illegible]
بعد از [illegible] بوسی بخدمت [illegible] سلام بگوید از من

۱۴ مارس ۱۸۸۳
ابوتراب
عارف
افغانی

و دیگر [illegible] یک دفعه از [illegible]

تصویر ۸۵



فدای وجود اقدس مبارک شوم

مذکوره را در کاغذ خود فرستاده شدم

در سال گذشته عرض کرده بودم که کاغذ حکومت مصر را بخدمت شما بفرستم ولکن شما هیچ جواب نفرموده بودید و حالا خودم

طلب فرموده بودید اینک در جوف این عریضه بخدمت ارسال نمودم انشاالله بواسطه آزاد ایران کتابها را تحصیل خواهید فرمود

زیرا چندان اشکالی ندارد با بودن معارفه با بزرگان آن ملک رساله تاریخ افغان در نزد بنده هیچ نیست

با آنکه از مصر بقدر پنجاه شصت نسخه آورده بودم و از سلیم نقاش هم طلب کردم و همه را بمردم دادم و بهند فرستادم

و حالا چونکه شما خواسته اید باز از اسکندریه طلب کردم انشاالله عن قریب خواهد رسید چند نسخه آورده بخدمت

شما میفرستم و چند نسخه دیگر بایران برای صنیع الدوله و آقا میرزا شریف وغیره خواهم فرستاد و رساله نیچری

بقدر پنج نسخه از بمبئی طلب کرده بودم ولکن یک نسخه هم از برای من نماند همه را مردم از من گرفتند و این یک نسخه را

در دست داریم با شیخ محمد عبده ترجمه میکنیم از یک شخص امانت گرفتیم که بعد از اتمام ترجمه برایشان رد باید بکنیم و الآن

مکتوب نوشتم به بمبئی و پنج نسخه خواستم انشاالله آنها هم عن قریب خواهد رسید و شاید دو ماه طول بکشد خلاصه هر وقت

که رسید بخدمت روانه خواهم نمود بلا توقف جناب نصوحی بیک و خلفی افندی سلام بسیار بشما گفته اند و اهل خانه

هم بعد از قدم بوسی سلام عرض میکنند و از ساعت بسیار خورسند شدند از حد زیاد از قراریکه تحریر فرموده بودید گویا

در این هفته فکر فی شما را زیارت خواهیم نمود انشاالله جمیع دوستان دست شما را میبوسند و سلام عرض میکنند خصوص

سید عبد القادر افندی مغربی صاحب کتاب محیط المحیط و حسن افندی شیمی و حسن افندی بیهم و سید ابراهیم

افندی اللقانی با جمیع مسلمین والمسلمات والسلام خط ورقه حکومت مصر قدری نو هم نوشته

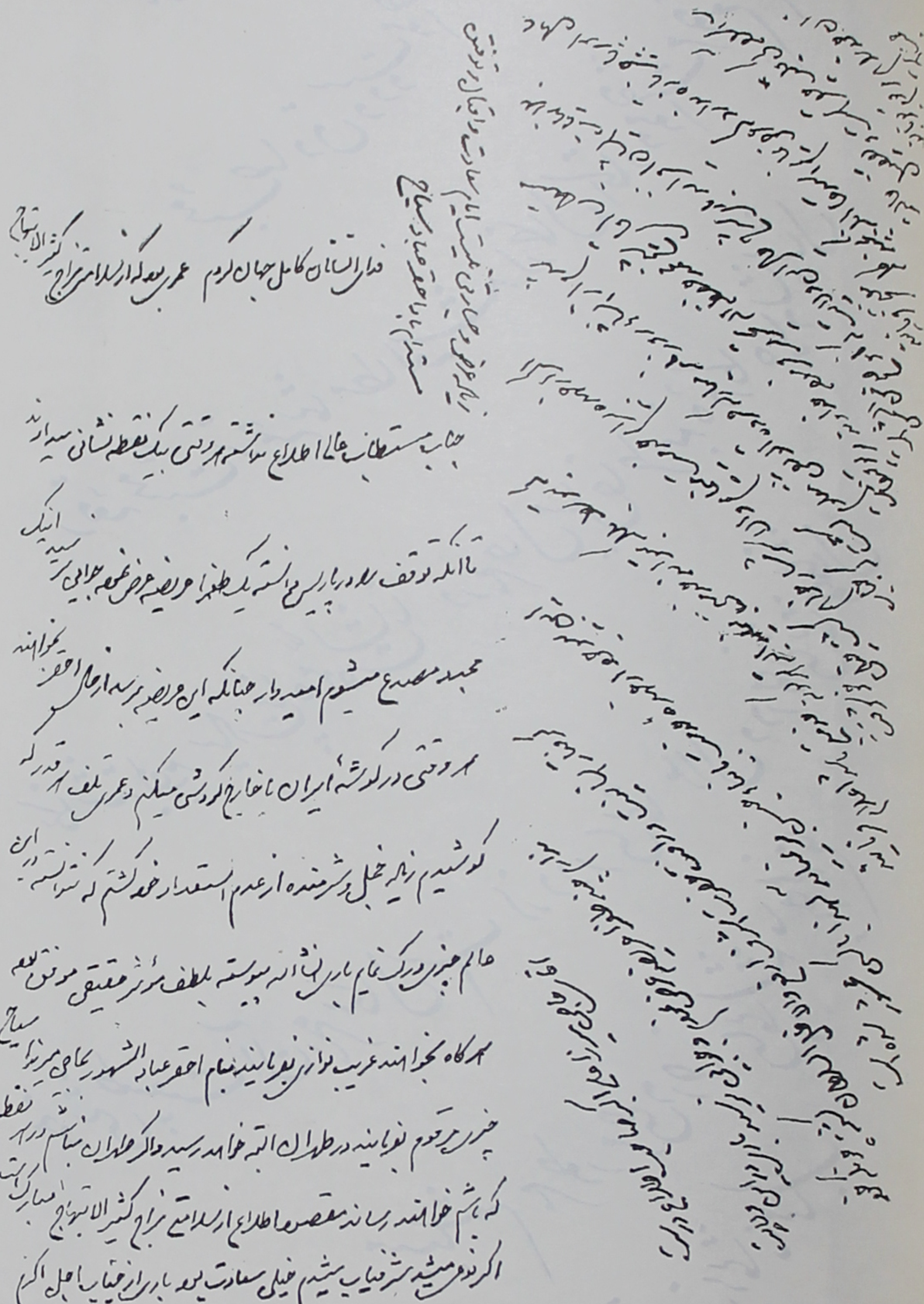
شده است لهذا سید ابراهیم صورت آن ورقه را در کاغذ علاحده نوشته با خود اصل فرستادم اگر از مقالات

جمال الدین خواسته باشند اطلاع بفرمائید تا بفرستم که بر اه چند نسخه از کلکته برای من رسیده است باقی عمرکم طویل عدوکم ذلیل

۱۹ جمادی

بنده کمترین خانه زاد ابوتراب
عارف افغانی

تصویر ۸۶



فدای استانتان کامل جهان گردم عمری بعد که از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج

جناب مستطاب عالی اطلاع حاصل نمودم مرحمتی یک نقطه نشانی سپرده اند

تا الان توقف [illegible] در پاریس داشته یک طغرا عریضه عرض نموده جوابی نرسید اینک

مجدد مصدع [illegible] امیدوار چنانکه این عریضه برسد از حال احقر بخواهند

هر وقتی در گذشته ایران با خارج گردش میکنم در هر [illegible] که

گردشیدم زیاد خجل و شرمنده از عدم استعداد خود گشتم که نتوانستم در این

عالم چیزی درک نمایم بار الها پیوسته بلطف [illegible] موفق نماید

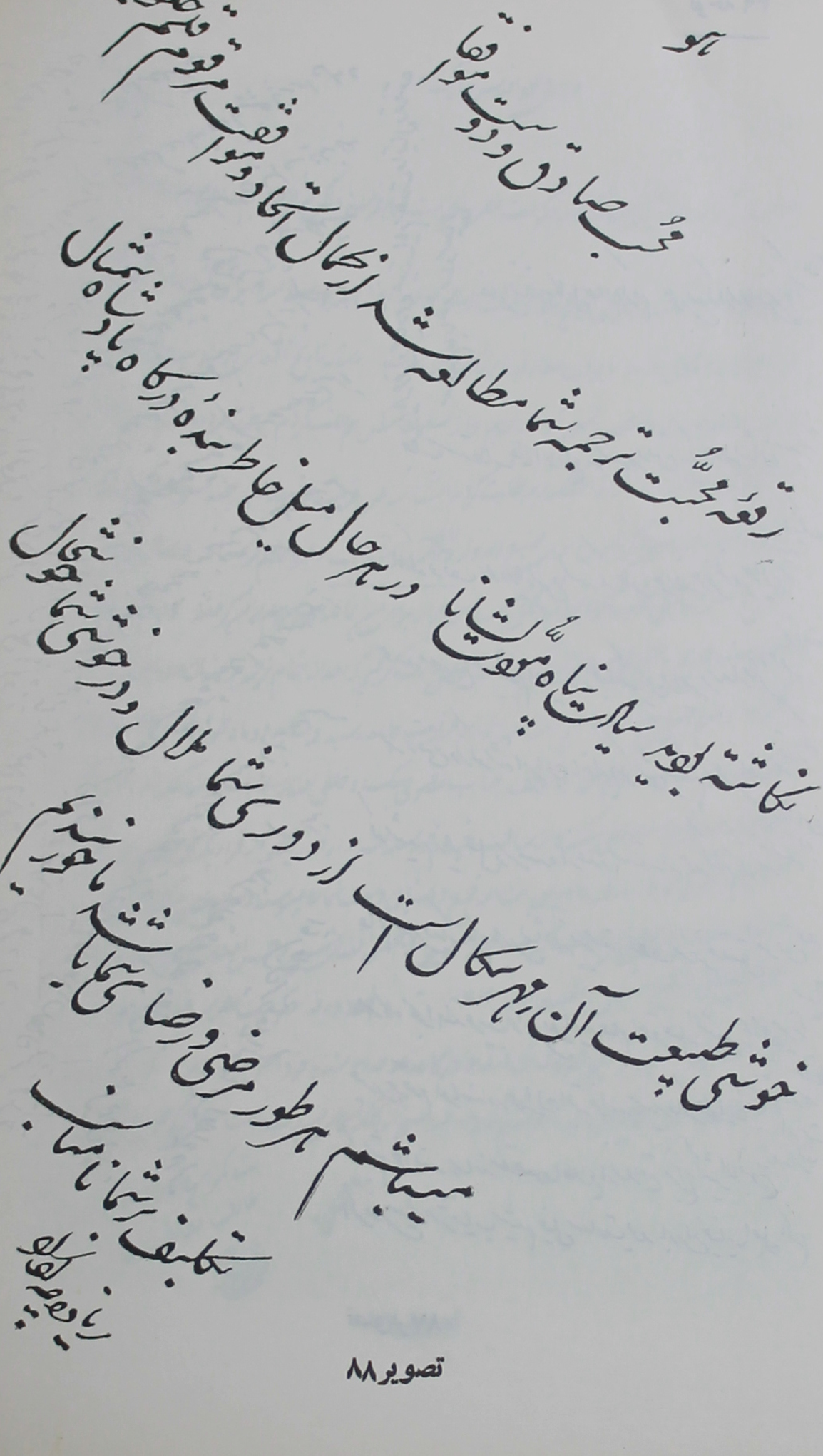
هر گاه بخواهند غریب نوازی نموده باشند بنام احقر عباد الشهید حاجی میرزا سیاح

خبری مرحمت نموده باشند در طهران البته خواهد رسید و اگر طهران [illegible] در [illegible] نقطه

که [illegible] خواهند رساند مقصود اطلاع از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج مبارک است

اگر نوعی میشد شرفیاب میشدم خیلی سعادت بود باری از جناب اجل اکرم

تصویر ۸۷



تصویر ۸۸

البته خواهند که ... [illegible]

ومساعدت شما واقفند اولاً باید بتوسط جگر شما هیچ طرف وقطع

رضا نمیدهد وثانیاً درصورتیکه خود شما بطوع ورغبت

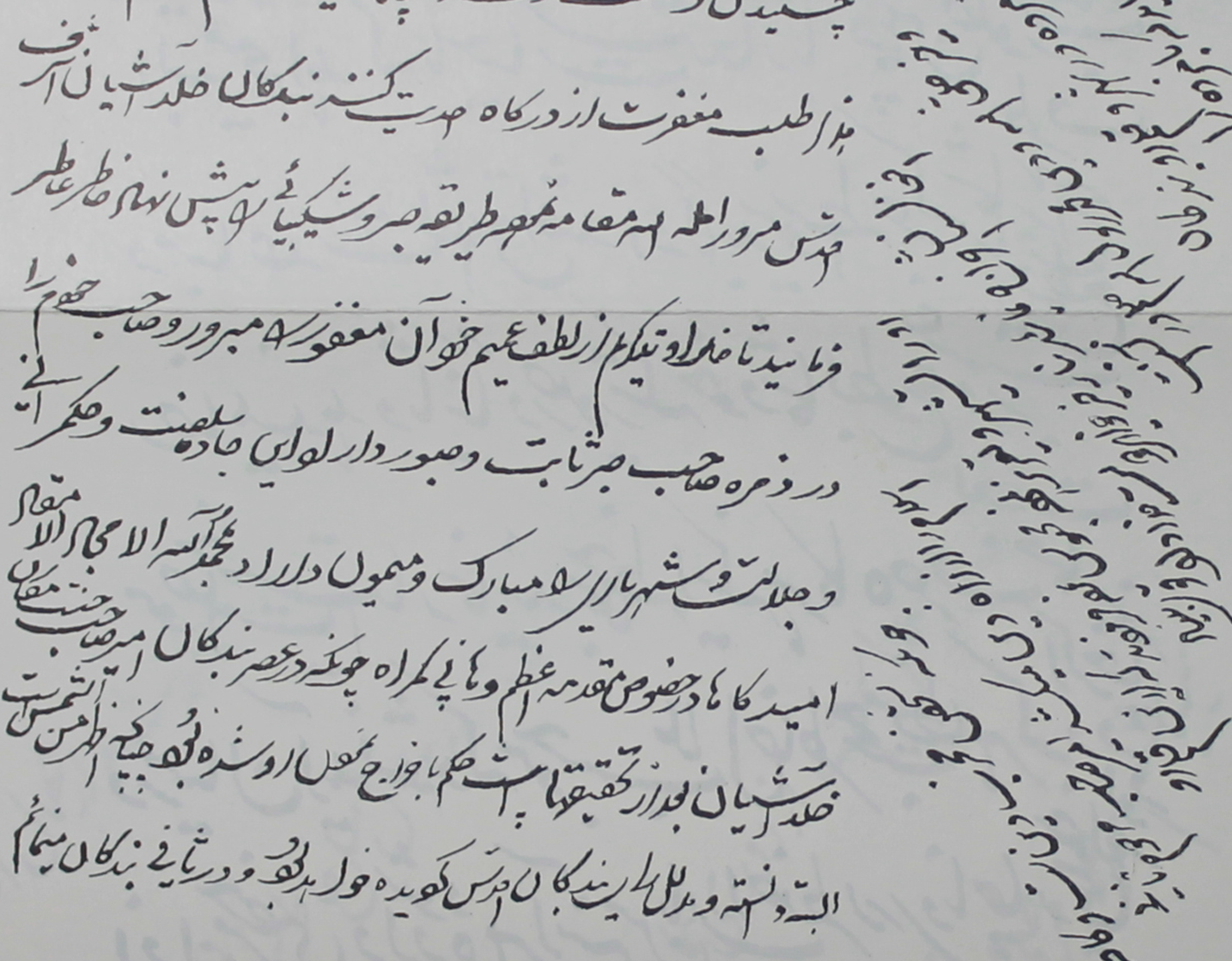
موضع خست استمرار نماید بملاحظه اینکه هرگاه حرف تمام لغت

درمیان آید نشود که موجب ملال خاطر محب ظاهر گردد اگر حیا نخیه

زدن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطرار وناچاری خواهد بود

زیاده چه نگارد فقط

تصویر ۸۹



هزار طلب مغفرت از درگاه حضرت [illegible] کنند بندگان خلدآشیان آن [illegible]

حضرت مرور الله [illegible] مقامه مُهر طریقه صبر و شکیبائی و پوشش نهال خاطر عاطر

فرمایند تا خداوند کریم از لطف عمیم خود آن مغفور مبرور و صاحب خصم را

در زمره صاحب صبر ثابت و صبور دار لوای جاده سلطنت و حکم [illegible]

و جلالت و شهریاری را مبارک و میمون دارد بمحمد و آله الامجاد الاطهار

امید که ما در خصوص مقدمه اعظم و [illegible] گمراه چونکه در عصر بندگان امیر صاحب جنت مکان

خلدآشیان بدار تحقیقات [illegible] حکم با خراج محل او شده بود چنانکه ظاهر است [illegible]

البته دانسته و مدلل رای بندگان اقدس گردیده خواهد بود و در باب بندگان [illegible]

مربوط به سند شمارهٔ ۱۴۶

(درفهرست برای این تصویر شماره گذاشته نشده)

دار السلم لندن

١٨٧٠

337 Burdett Road
Lime house E
22 June 84

الى مدير السياسة جمال الدين الحسينى الافغانى
دام فضله العالي

مرحبًا بمن هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد والبسه درع الغيرة
والانتصار دفعًا لاصحاب العناد ومنحه من العلم والفضل ما يحسن
به حال العباد ويصلح بالهم التقوى وهي لعمري خير الزاد :
ما احسن يومًا رايت في لندن العدد الحادي عشر من العروة
الوثقى لا انفصام لها. شد به ازري. ووضع عني وزري. الذي
انقض ظهري. وعلمت علم اليقين ان الله ما ودع المسلمين وما قلى
وللآخرة خير لهم من الاولى.
طوبى لامة يدعو بعضهم بعضًا الى الخير والصلاح ويتواصون بالحق
ويتواصون بالصبر ولهم امل النجاح : بورك من اوصلك لهذا الباب
وعلمك الكتاب وآتتك الحكمة وفصل الخطاب : ارى بادي الرأي
كل ما تقول وارجو من الله ما ترجو حتى يقول الرسول

العبد الجاني
محمد باقر البواناتي الايراني
M. Bakir of Persia.

ن. ب. ارسل لتقبلكم بعض اقوالي
يشرح حالي

تصوير ٩٠

دار السلم لندن

337 Burdett Rd.
Limehouse E
9 July 84

حبیب لبیب من   نامهٔ گرامی آن دوست امین و خیرخواه جمهور مسلمین مع جریدهٔ فریدهٔ
مسماة بعروة الوثقی که بسواد اوراقش کحل بصرتر کحیل شده بود رسید و از اطلاع مضامین
آنها دل و جان را کمال نشاط و انبساط حاصل گردید   الحق حال بنحویست که
در اظهار آن اجتهاد بلیغ شده و در ابلاغ آن جد جهید بظهور آمده ولی خلق در خواب
و بنیان امر در شرف خراب معلوم میشود مگر اینکه عون سرمدی دستگیری
کند و سوابق غفلت بلواحق انتباه مبدل گردد :

چون این هیچمدان جز رأی اختیار شوق ملاقات آن بزرگ اسلام در سر
و فریضهٔ و امرهم شوری بینهم نیز اهل اسلام را امری مهم و مطلبی معتبر است
استدعا از مرحمت عالی آنکه اطلاع داده شود که چه وقت درک صحبت آنجناب
ممکن است تا بعزم فیض یابی روانهٔ آن صوب گردیده در سه روزی هم یار دیرین را
دیده باشد و هم بفیض ملاقات رسیده باشد

العبد الجانی
محمد باقر ایرانی   M. Baqir
by Persian.

هرکجا عقلی بعقلی یار شد
گلخن آنجا روضه و گلزار شد
هرکجا ماری زیاری دور شد
گلشن آنجا خود نه گلخن گور شد

ای جمال الدین خدا را همتی
تو ز سعیت زنده گردد ملتی
ورنه از اسلام جز نام نیست
خلق در لهوند و لهو اسلام نیست
تیشه بر بیخ درخت دین رسید
وآن درخت آسوده کم تمکین رسید
برگ برگ این شجر در اضطراب
شاخها لرزان ز بیم انقلاب
وآن شجر غافل ز اصل و فرع خویش
گوید آسایم اگر بر هم زنیش
گر نه عون حق خبردارش کند
بیس سقوط صرف بیدارش کند

تصویر ۹۱

لوحه ۴۲

دار السلم لندن

337 Burdett Road
Limehouse E
18 July 1884

خلیل جلیل من و هادی سبیل حضرت ☙ الملن را مدام از شش جهت سلام باد

آنچه شرموده احسان خودی و بر مقدار ممنونیت من افزودی قلبم را شاد

و فؤادم را از اندوه زیاد آزاد کردی . گفته هایت امید وار می داد .

مقصودت طرح محبت نهاد . گر خدا خواهد آنچه ما خواهیم . یک بیک

مهدی هدی التهیم . هادی جمله واحد قهاد . بکتاب محمد مختار . عیسی و

موسی و جمیع رسل . باد بنیان این حوله کل . همه تا زانی بسوی ابراهیم .

هم شایان سلام رب رحیم . همه را احمدیه بولب . همه را فیض سرمدیه

مغلب . متمسک بعروة وثقی . و صف این عروه لا انفصام لها . من

دانهم دای البقا فیهم . زاد حوضا لوردک ما فیهم . من هدوه الی الذی

وحدوه . وجدوه هدی اللذی عبدوه . من رضوا عنه طالبین رضی .

رضی الله عنهم بعوضا . جمله مطلوب و طالب یک یاد . لیس فی الدار غیره

دیار . پارسی گوی و ترکی و تازی . مست صهبای سر هوا زیبی . از زبانه

سوی بیزبانی راه . بیزبانی ز هر زبان آگاه . آگهی زندگی جاویدان . زندگی

جان جان آگاهان . زنده آگه آگه زنده . من بیچاره هر دو را بنده .

چون نه این و نه آن و نه خویشم . گرچه از بهر هر سه دلریشم . بیچم ز آرزوی گل

دارم . زانکه در گل نهان بود یارم . ☙ من این و با دمن هم این . تو بگو

هو نهی ای جمال الدین :

العبد الجانی

محمد باقر ایرانی

علی آقا و سایر یاران ایرانی تحیت و ثنای فراوان میرسانند

م ب

تصویر ۹۲

هو الله تعالی شأنه

خدمت جناب عالم ربانی و مؤید آیات آسمانی نادره دهر و باقعه عصر ادیب محقق و لبیب بر ثقه ینبوع

دانش و منبع بینش سراج وهاج علم محیط مواج فضل شمس فلک معالی فیض بخش ادانی و اعالی لسان

الحق و منطق الصدق ذوالنسب الشریف والحسب المنیف سید جمال الدین الحسینی مدیر جریده فرید عروة

الوثقی ادام الله تعالی پس از تقدیم تحیت و سلام و اهداء درود مالاکلام از زبان ملت ایران و اهالی این

سامان مملکه از زبان کافه مسلمین و سکنه مشرق زمین که برادران دینی و اخوان وطنی آن جناب می

باشد با هزاران شکر و شرف و شادمانی و شعف از ظهور صحیفه شریفه و وجود جریده فریده عروة الوثقی

که فرید فکر آن خدق معانی و نسیج خاطر آن نقاد سخن سنج است تبریک و تهنیت میگوید الحق عالم

اسلام مملکه ما در این ایام را از این مولود فرخ بشارت و امت خیر الانام را بدین ربیع بدیع بشارتها روا

الیوم انجزت الآمال ما وعدت و ادرک المجد اقصی ما تشاء والیوم ردت علی الدنیا بشاشتها

و ارضی الملک والاسلام والله الحق این مبارک نامه کانی است از جواهر نفیسه حکمت و بحری است

ز لآلی ناسفته موعظت محیطی است بی پایان که هر گاه موج زند توده توده گوهر یکی ریزد

و غمامی است سرا کرم که چون متقاطر شود از هر قطره سیلها انگیزد با آنکه این جریده (بالفاظ کالمنظوم

اللئالی و معنی کان کالسحر الحلال این سیاق عبارت را لایق نسبت سحر حلال است و این

تصویر ۹۳

لوحه ۴۳

سلاست الفاظ را جای شبیه با آب زلال الحق در این قرون قریبه و اعصار اخیره از تمام ملتین عرب و عجم
هیچکس نسج چنین عبارات و الفاظ نکرده و در حسن اطناب و لطف ایجاز هیچگونه پا بمقام اعجاب
و اعجاز نگذاشته و تا بدین پایه که هر بلاغت نسفته و تا بدین پایه سخن از در رعایت نگفته اما تلألؤ
لآلی معانی و تشعشع انوار بیانات شریفه از قالب رقیق الفاظ و مشکوة صافی عبارات با شئون و نمایش
دارد چنان اعین و ابصار را خیره نکرده است که دیگر کس الفاظ ساده و سلیس و عبارات سهل و ممتنع شریف را
کما هو حقه التفات کند الحق چندین قرن گذشته است که خفتگان خواب غفلت و نادانان
بستر علت ملت اسلام را چنین پرستار مجدد و منبهی ماهر و خادمی صادق و طبیبی حاذق و ناصحی مشفق
ببستر وقت نیامده بود جزاک الله فی الدارین خیرا خداوند تعالی همه را گوش شنوا دهاد و از ورطه
بدبختی و شباک هراس و هوس و خواب غفلت و دوام ذلت برهاناد الحق شخص ساعی را که از رمی اهرمن بزرگ و اطلاق
فی سبیل الله و از ذابین حوزه اسلام میتوان گفت چه این سلاست تقریر از صرامت شمشیر کمتر نیست بلکه
لا بل از ذلاقت سنان کاری تر و مؤثر تر است و اشارات که قلوب و ابصار کافه مسلمین را
موجب تنبه و آگهی و باعث بصیرت و بینائی شود مگر آنکه العیاذ بالله بدبختانه از فرط غرور و غفلت مصداق
کریمه ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم گردیده باشند بالجمله این بنده که با روزنامه نگاران

تصویر ۹۴

گذاران عالم شرف سلکیت دارم و برحسب صورت و معنی حاکم دولت ایران و خادم ملت

هستم و از صمیم دل طالب و خیرخواه و آرزومند ترقیات این امت مرحومه هستم عالم اسلام را

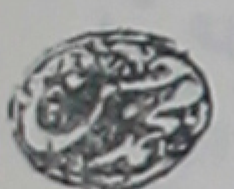
بدین جریده شریفه هزاران تبریک میگوییم و از خدای تعالی طول بقا و مزید توفیق شما را دوام

و عدم انفصام عروة الوثقی که فی الحقیقه امروز بهترین متمسکات و وسایل برای دستگیری و رهانیدن

این ملت ستمدیده از گردابهای بلا و حادثات روزگار مسئلت میکنیم لیله ۲۳ شهر ربیع الاول

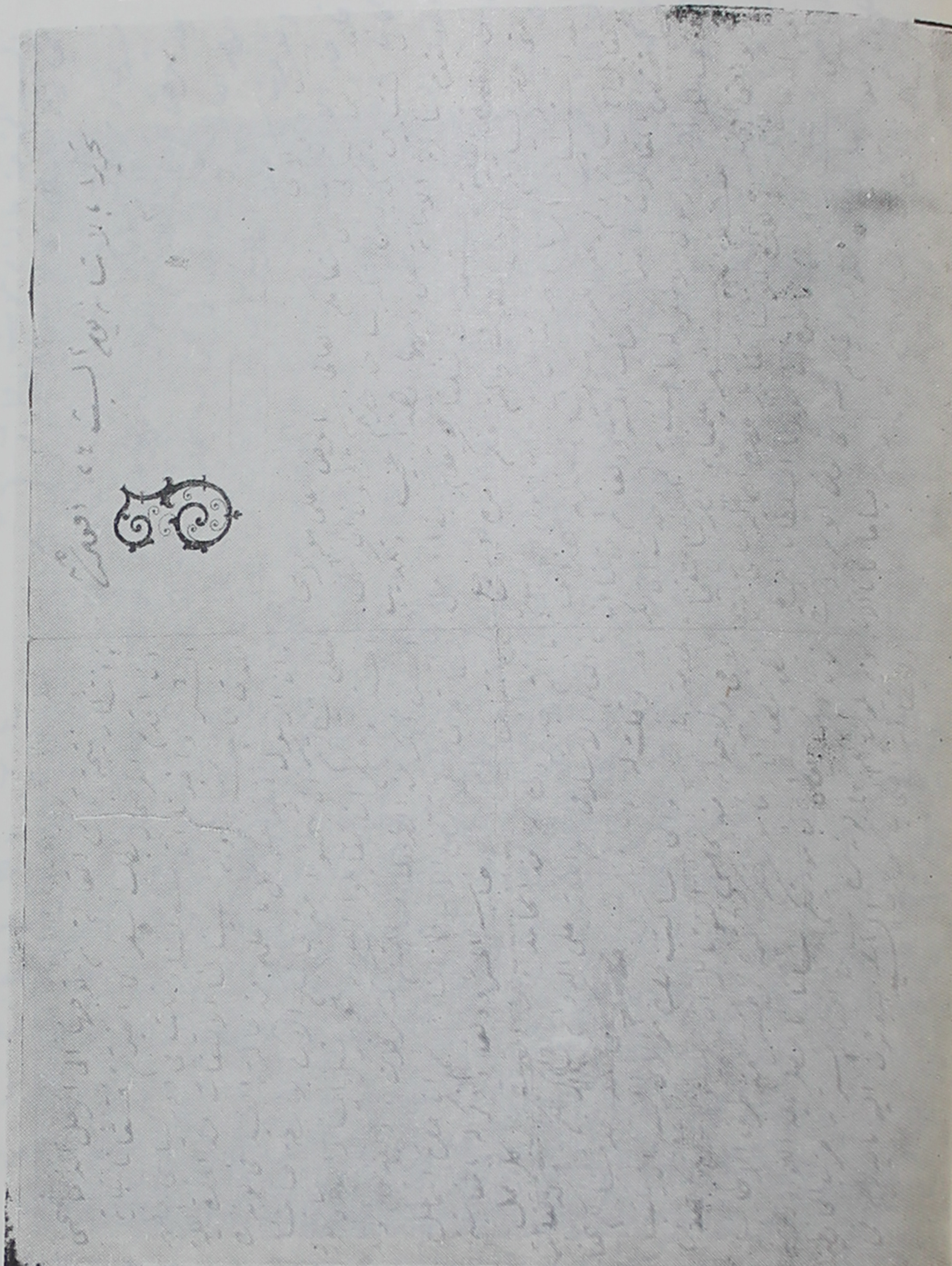
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

العبد الباقی محمد خان ابن علی المراغی مشهور به ... الدوله

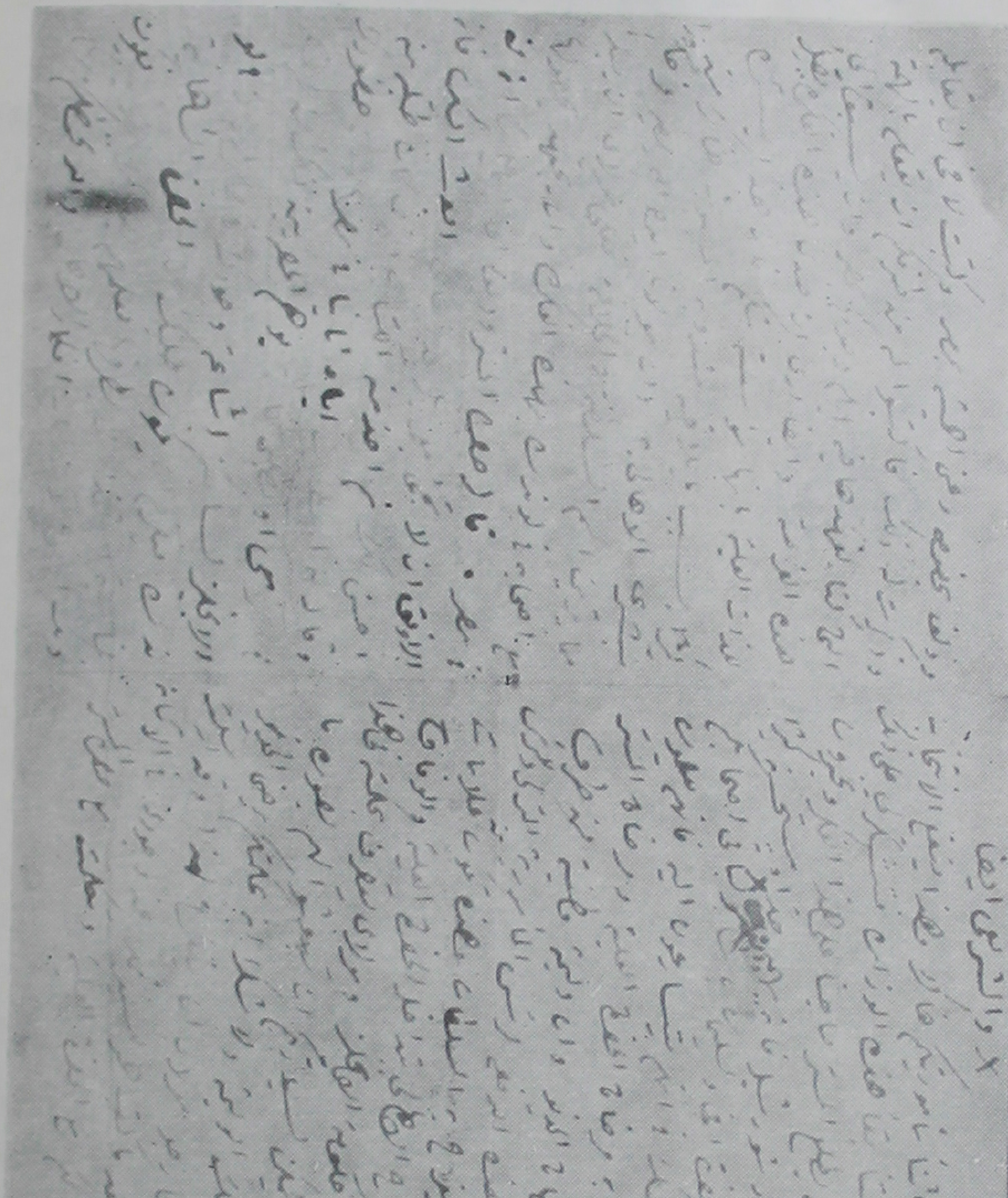


تصویر ۹۵

لوحهٔ ٤٤



تصویر ٩٦



تصویر ۹۷

ارجو ان تبلغ مخصوصا حضرة
السيدة المحترمة مادام مونت
تحياتي وسلامي واني لا انسى كرم اخلاقها [illegible]

سيدي ومولاي
بعد عرض تحياتي على مقامكم العالي اعرض لسيادتكم انه علمت
الصدر العالي قد قدمت ترجمتي وما عملناه في لوندره
وتوجهت مع حضرة اسماعيل بك جودت الى سعادة محمود افندي
فاخذ الاوراق ووعد بعرضها على الاعتاب حالا وهذا
كان في يوم الخميس الماضي في الشهر واخبرنا سعادة الصدر
المشار اليه انها تكون تحت انظار الخليفة وها انا في الانتظار
ولا بد منه ترجمة ما قدمته فيأخذ على ذلك بعض ايام والظاهر
ان سيدنا ومولانا مشغول في هذه الايام بسبب تبديل الوزراء
الاولى او مع الجد العظيم وها انا في منزل حضرة اسماعيل بك
مع محمد علي حسب الطلب فارجو ان تنتظروا النتيجة
[illegible] ان شاء الله وقد بينت له من اجرها واسماعيل
كل ما ينبغي ان نشكر على ذلك ثم انه توجه الى مستر
دولتي فاخبرت سيادتكم كتبته اليه بخصوص [illegible]
على ذلك واسماعيل بك يرجو من سيادتكم ان يتبعوا

له التعليمات اللازمة التي يسلكها مع المومى اليه فانه لا يمكنه ان يتكلم الا لابد
ان يتبعون له اما انا فاري من الموافق بالنسبة لمركزي الحالي ان لا اقابل
احدا مطلقا حتى يصدر عنه سيدنا ومولانا السلطان ما يصدر وارجو ان تبلغوا
مستر بلونت تحياتي وسلامي وتخبروا ان اسماعيل بك جودت دفع له صادق الصحة
كما حققت ذلك اما ما كتب في جرائد الاستانة بخصوصه فانما كان باغراء حليم
باشا لحسن حسني الذي كتب في جريدة الاعتدال هذا ما وقفت عليه بالتمحيص
الذي لا يدخله شك وقولوا لمستر بلونت كما قلت له سابقا ان حليم باشا
اسماعيل بك لا يصدر عنه الا كل فضيلة ولا يستعمل في هذا ثم اني اعرض على مولاي
اني وقفت على كتابات كانت بين حليم وبين الذي كان وانتم عنها نسختها
لسيادتكم وهاهي مرسلة صحيحة هذا فلا حول ولا قوة الا بالله وكذلك ابو نظارة
الخبيث مع كل ذلك ربنا سبحانه وتعالى يوفق لنا الامور وذلك يكون كافيا في [illegible]

ثم ان حضرة اسماعيل بك اخبرني بعد ما تلاقى في قد
المدينة باشارات الشيخ عبث اخذ منه تونس بالحكم
ثمانية آلاف فرنك وان خيرالدين وضع في القائمة
التي كانت ابلغتها موجها في الآف فرنك ولذلك
رستم باشا دفع في الآف فرنك وان خيرالدين باشا
وعد حضرة اسماعيل بك انه يحضر له القائمة بتمامه وبعثوا
للشيخ وعند الحضور عليه ترسلها ليساعدهم فان اهل
تونس ما دفعوا الا لاسكات وجريدتهم ثم ارجو من
سيادتكم ان تبعثوا بجميع ما علمتموه في تلك المدة حتى
اعرضه على الحضرة العلية عند الفرصة وقد كتبوا
في الجرائد بخصوص عالم محمد علي وزعموا انه حكمة مصر
واستبدال الخ بمنه بصر تعيينه بمعرفة السلطان فارى
ان تكتبوا افكاركم في هذا وما يدور بينهم وبينه
الوزراء في هذا الخصوص وليعلم مولانا ان حضرة
اسماعيل بك جودت ليس عنده نقود تقلقه بهذه المصاريف
خارجا وان مولاي يجد حضرة محمد بك وهو ان يرسل
له اشيا منه النقدية وان يكتب للتطاول اذا كان

لغاية الآن ما انتهت القضية في مصر ان يعينه بما
يمكنه ان يعينا ببعضه فان الحالة قاضية بهذا الالحاح
لكنه انتهى المسعد في السراية فان حالتنا لا ترضى
ابدا وانا على امل بقرب الفرج والله يحفظكم
وربما يكم اهـ

سيدي ومولاي
بعد تقبيل اياديكم ارجو من الله ان تعطوني التعليمات اللازمة
بخصوص اجراء مع السلطنة [illegible] حيث انه لا يليق في نفس الحالة
وانا فاضره بالمواعيد [illegible] وحصولي على اوامر [illegible]
الا الاقتدار [illegible] الآن الاهتمام [illegible] اعلم الله [illegible]
للوصية [illegible]
الاثنين ١٠ سبتمبر ١٨٨٥ جودت العبد

[illegible]

هذا الذي [illegible]
الافغاني [illegible]

تصوير ٩٩

لوحة ٤٦

المعروض لسدة مولانا امير المؤمنين

يعرض العبد للحضرة العلية انى كنت كاتب بسر اسماعيل باشا خديو مصر الى بيك فامرني منذ اربع سنوات بتحرير جريدة الاتحاد في باريس وبعد صدور ثلاثة اعداد منها توجهت من تلقاء نفسي الى سفارة الدولة في باريس تقاويا على ذلك العمل ولاتخلص مما امرني به ايضا عند طلبه لي في شيئا من انشاء رسالة وارسالها ماكان يترتب [illegible] الى مكة بصفة سلم ونشرها على الحجاج وعرضت القضية تماما مع يهودي كان عنده في نابولى اسمه سيمون وقد اطلع على المكاتبات والاوامر التى جاءت من طرف اسماعيل على يد لاكى افندي مصلحة جذار الدولة في باريس [illegible] بصدور العفو عنى من الحضرة العلية الشاهانة فانقطعت بخصوص الاتحاد والرسالة ووعدني نقولا لاكى افندي [illegible] اسماعيل باشا لى ايا فارسل لى مخصوصا الى باريس وهو صاحبه باشا حتى رجالى الاحتياج الى تلبيته دعا اسماعيل [illegible] الاخلاص للدولة وقد خدمتها في تلك الامور خدمات التونسى فاحضرني عنده في رومه [illegible] على الاخلاص الدولة والذات كثيرة يشهد لى بها موسيو جيان قنصل جنرال الدولة في [illegible] وشهد على اخلاصى للدولة والذات الشاهانة [illegible] باشا [illegible] النمسو في مصر في ذلك التاريخ والتى منه في حق واضطرابى وعدم قدرتى على الصبر والانتظار [illegible] التخلص منه موقوف لم اجد بدا منه طاعة امره حيث امرنى في هذه الايام بتحرير النمرة الرابعة من الافكار على الكيفية التى هى عليها مع انشاء رسالة تتضمن شروط الخلافة والبيعة ولوازمها وما حصل في الخلافة والبيعة من حين وفاة النبى صلى الله عليه وسلم الى سلم [illegible] وانتقال الخلافة من البيت الاموى الى البيت العباسى بدون تعرض لغرض من الاغراض وقصد كان من هذا ان يهيئ النفوس ويشوش الافكار ويجعلها مستعدة لقبول ما يبعث به بواسطة سلمه او رسائله لاخذ البيعة له شرا ولما تبالغ للسفارة في باريس هذا الجريدة خاف وحمل على كاهلى هذا الذنب الوخيم كما في فداء اعراضه باراقة الناس واعراضهم كما فعل في [illegible] باشا المفتش وغيره ولولا هذا الفكر منى كما يدمى ولما خشى ارباب السفارة فانى كنت اجد بلدة اخرى غير باريس كالسويس او لندره اقدر ان انشر فيها الجريدة والرسالة وغيرهما ولكنى اشهد الله وملائكته انى على نقيض هذا الفكر بالمرة وانى اعلم يقينا ان حياة الاسلام هى حياة الدولة العلية وقد كتبت بنورا كثيرة في الجريدة الوثقى من هذا الباب والله والان قد حضرت ~~[illegible]~~ بعلم انه لولا الاضطرار ما طمعت اسماعيل باشا في كتابة حرف واحد ولله الحمد لم ينشر ما كتبته الى الدولة [illegible] فالتمس من فيوضات امير المؤمنين العفو عنى الذات الشاهانة فاخدمه [illegible] باخلاصى [illegible] واعداء الدولة كثير فكنت اجد ايضا من يساعد

[illegible]

تصوير ١٠٠

ليستعملني لهذه الأغراض

ان العبد كاتب هذه ابراهيم المويلحي في سن اربعين سنة من عائلة بدوية منقسمة
الآن الى قسمين احدهما في مصر والآخر في المويلح بلدة في جزيرة العرب على شاطئ البحر الاحمر
وان جدي السيد احمد المويلحي وفد على مصر [illegible]
فاقام بها واسس بيتاً تجارياً وفي ١٢٨٢ سنة توفي والدي السيد عبد الخالق المويلحي وانا
في سن عشرين سنة وقد اتممت دروسي فاشتغلت مع اخي عبد السلام بك المويلحي بحفظ والدي في
التجارة وصرت عضواً في مجلس التجار وعضواً في مجلس استئناف القاهرة ثم خسرنا مبالغ وافرة
في تجارة القطن، وكان البيت يتزعزع ورأى الخديوي السابق من اللازم في سياسته ان يقيم أود البيت
وقد قال لشريف باشا [illegible]
خدم جدي خدمة [illegible] فجعلني عضواً في مجلس استئناف مصر واعطانا اربعة آلاف ليرة ليستر
اخي في تجارة البيت ومنحني واخي الرتبة الثانية وبعد خدمة اربعة سنوات في المجلس سعى رياض
باشا في عزلي لما [illegible] كانت بيني وبينه [illegible]
ثم ان الخديوي السابق لما سئمت نفسه من الوزارة المختلطة في ١٨٧٩ رأى في سياسته أن
يطلب عزل تلك الوزارة منه بأصوات الأمة بدون مدخل له في التماس الطلب فاستنابني
والسيد البكري نقيب الاشراف [illegible] من القهر وكلفني ان اقنع
العلماء والوجهاء ان يطلبوا عزل الوزارة من السيد المشار اليه بدون ان يكون للخديو يد او اسم في
ذلك فسعيت جهدي حتى اقنعت الناس على هذا الفكر مع ما كان في نفوسهم من النفور من
الخديو وجاءوا افواجاً الى بيت السيد البكري يطلبون عزل الوزراء بكتابة منهم على محاضر ختموا عليها
بانه لا يجوز ان يكون المسلمون محكومين بوزارة اجنبية ثم امرني ان اذهب الى الاسكندرية
وان ادعو وجهاءها وعلماءها للحضور الى بيت السيد البكري يطلبون منه ما طلبه وجهاء القاهرة
فذهبت واحضرت معي جميع وجهائهم فختموا على ما ختم عليه اهل القاهرة ولما تمت تلك
المحاضر عرضها السيد البكري على الخديو ولذلك عرض راغب باشا ما كلف به من تحكيم امر الملكية
والجهادية على هذا المضمون وبناء على ذلك عزل الخديو تلك الوزارة وشكل وزارة وطنية
تحت رياسة شريف باشا ثم امرني الخديو ان احث بعض العلماء والوجهاء ان يلتمسوا منه
منع رياض باشا الذي كان عضواً في تلك الوزارة المختلطة من السفر الى اوربا ومحاكمته لهفوات
نقموها عليه وبعد تهيئة الامر وعلم رياض باشا بسعيي فيه عدل الخديو عن ذلك واعطاه
اذن السفر بعد ان امرني ان اكتب للمومى اليه رسالة اقبح فيها اعماله وقد نشرت مضمونها
بعض الجرائد ولما استقرت الوزارة الجديدة طلب راغب باشا ناظر المالية من الخديو ان يكون
معه في تلك النظارة فجعلني ناظر القلم العربي بها واحال على نظارة قلم القومسيونات مع ملاحظة قلم
ترك المالية وجعلني عضواً في مجلس تسوية الديون السائرة
وفي اثناء الحاح الدولتين الفرنساوية والانجليزية على الخديو بالتنازل بعث لي الخديو الحالي احد
خاصته امين بك الانجليزي يرجوني ان احث السيد البكري ان ينصح والده بسرعة التنازل

تصوير ١٠١

مع ما في هذا من الاجحاف بحقوق الدولة العلية التي هي مالكة تلك المملكة

خوفا من الخطر على الوراثة فاظهرت للرسول ما في تنازل الخديو من الاخطار على القطر المصري بتداخل الدولتين في داخلية البلاد وحقدها على توفيق باشا ولما تولى الخديوية واستعفت وزارة شريف باشا ألزمني اسماعيل ايوب باشا بناء على امر الخديو الحالي بالاستعفا من تلك الوظائف ثم حضر رياض باشا من اوربا مترشحا لرياسة الوزارة فحسن لي شاهين باشا وراغب باشا الخروج من مصر والالتحاق بالخديو السابق واحتجا بان بقائي في مصر يعقبه انتقام رياض باشا مني فاستأذنت الخديو الحالي بواسطة خيري باشا في السفر لتبديل الهوا فخرجت من مصر وجئت الى نابولي عند الخديو السابق الذي تسبب عنه كل هذا فوجدت عنده خلاف ما كنت اؤمله وعلمت ان الزامه السابق لي ما كان طبيعيا
نفيت تلك المدة على مضض حتى لزم له ان يكتب الى مشيخة الاسلام بخصوص دخول حرمه الاستانة فاحتفل لي واستكتبني شكاية حالتهن لمقام المشيخة الاسلامية ولما اختبر بالياس وعلم ان لا امكان لدخولهن الاستانة سافر الى ڤيشي وارسل الى ابنه حسين باشا في نابولي يامره ان يبعثني اليه فلما وصلت أمرني ان اسافر الى باريس وان اسعى لي اغراضه اديب افندي اسحاق محرر جريدة (مصر) بها فسافرت اليها فوجدت الافندي المومى اليه سافر الى بيروت وترك تحرير الجريدة ولما اخبرت الخديو السابق تلغرافيا بذلك أمرني بالرجوع اليه وكلفني ان احرر له جريدة بنفسي بدون ان اضع عليها اسمي واختار لها اسم (الاتحاد) وأملى على افكاره فتوجهت الى باريس واشتغلت بما امرني به
تلك الجريدة ارسل الى ابنه حسين باشا بالتلغراف وكان في باريس يامره ان يبعث بي الى ڤيانا فانتظرته بالقرب من ڤيانا انتظر حضوره من وليمة في ضيعة سفير باشا البحر (جرادس) فانتظرته في محطتها فاخذني معه الى ڤيانا وهناك الزمني ان اكتب له رسالة على حدتها في مضادة الخلافة وأملى على مضامينها
ولما حررتها لطبق أمره أمرني ان اطبعها في باريس سرا وان ابعث بها اليه واخبرني انه سيرسلها مع رجل يهودي كان عنده في نابولي من أهل الجزائر اسمه (سيمون ليبافر) في زي مسلم الى مكة وينشرها هناك على الحجاج في يوم عرفات
عندى المثل الفرنساوي المشهور الذي معناه استعمالي آلة في الخطر لغرض الغير فتنبهت للامر ورجعت الى نفسي وفي اثناء طريقي الى باريس افتكرت في المسئلة طويلا وتحققت الخطر فيها وعلمت اني بهذا العمل أكون ساعيا في شق عصا الاسلام لمجرد أهوا رجل قد كشفت لي حوادث الغربة معه ان ليس في قلبه ذرة من الايمان وانما يستعمل الدين شبكة لصيد اغراضه ورايت ان لا مناص للتخلص من أوامره الا بالانفصال عنه مع الاحتياج اليه في الغربة ولما وصلت الى باريس لم أجد طريقا لحفظ ديني وذمتي الا الذهاب الى سفارة الدولة العلية بها واطلاعها على الامر ولعلي أجد سبيلا للخلاص منه

تصوير ١٠٢

فاظهرت له بأن ما في تسليم المذكورة من الخطأ وعين التكدر المقرر تبادل المرادنيه قوداً من الرزار
عالة لدى تحت السلطنة السنية

فاخبرت نقولاكي افندي سطلة الدار واطلعته على الرسالة والتمست
ان يعرض حقيقة المسئلة على السدة الشاهانية فبشرني بلا ضرر واستحسن هو
والمتوظف الجهارى في السفارة ابراهيم افندي رائف ان اطبع الرسالة وان اسهل
لهم طريقة ضبطها وهي خارجة من المطبعة ففعلت وضبطوها بدون ان يكون منها نسخة
في الخارج حتى سلمت لهم المسودة ايضا ولما بلغ كاني بك كاتب الخديو السابق في باريس
ضبط الرسالة بواسطة السفارة والبوليس أعلم الخديو السابق في الحال فاخذه بعض الشك
في وارسل موسيو قنصان الوسناوي تابعه فنقلني من باريس الى (جنيف) في السويس
مع الكاتب الذي كان عندي نقولا رعد وبعد ايام أعلمني القنصاوي المومى اليه بان استمر
في العمل في جنيف فأبيت ورجعت الى باريس وأحطت علم السفارة بذلك فتحقق الخديو
السابق بان الذي حصل من السفارة في ضبط الرسالة كان متفقا عليه معي فحصر لي راتب
شا من طرفه مسرعا واخبرني ان انتقالي من جنيف بدون اذن أوجب قطع ماهيتي
وأعلمني أنها لاتتجدد الا اذا سلمت له ماعندي من الأوراق واشترطت على نفسي
ان لا اتعرض للخديو البتة وقد أعطاني الحرية في سكنى أي بلد أردتها وعاهدني على ذلك
فسلمته الاوراق واستمر ابنه حليم باشا يصرف لي الماهية مدة شهرين ثم قطعوها
عني وانا لا أزال انتظر مايصدر من السفارة في شأني حتى ضاقت بي المعيشة وكاد الاحتياج
يذل بي الى درجة لا ارضاها لنفسي ولما يئست من نتيجة ماسبق الوعد به من السفارة
كتبت الى شاهين باشا في رومه أبين له غدر راتب باشا بي واعلمه ان الاضطرار سيدعوني
الى عمل ما لا يرضونه من نشر مساويهم وتلاعبهم بالاسلام والمسلمين فاسرعوا بارسال حيدر
باشا التونسي فاعلمني ان الماهية لاتتجدد الا بالرجوع اليهم فاضطرني الاحتياج الى الرجوع
على شرط ان لا اكلف بكتابة ما يخالف ديني ومشربي ورجعت معه الى رومه وبما في قلوبهم
من الضغائن على شرعوا ينتقمون مني هاتكين بانواع التحقير والاهانة حتى حدثت مسئلة
عرابي فابتدأ الخديو يلاطفني ويكلفني ان اكتب الى محمود باشا سامي لعلاقة القرابة بيننا
لاستميله على السماح في دخول حرم الخديو السابق الى مصر وعلمي بالنية السيئة التي
يريدون لأجلها دخول الحرم الى مصر وخوفا من حصول فتنة بواسطتهن تضر وتجور بالديار
سامي وكثير من المصريين أعلمت الباشا المشار اليه بالحقيقة حتى انبنى على ذلك رد
الوابور بالحرم من الاسكندرية ولاجتهاد عرابي في اقناع واسطة الخديو السابق الشيخ
حسن العدوي في عدم دخول الحرم أضاع الحرم وقال له لايجوز ادخال الحرم بعد ماكشفنا
به ابراهيم المويلحي فوصل هذا الخبر الى الخديو السابق فكتموه عني واستشعرت بائتمارهم بشر
يوقعونني فيه وظهرت لي علائم ذلك
فانا استحصلت على الاذن بتبديل الهواء الى (ليفورنه) بلدة في ايتاليا وقد راسلت
موسيو جليات قنصل الدولة العلية في رومه أنبهه على كثير من أمورهم ليعرضها الى

تصوير ١٠٣

لوحه ٤٨

محل اقتصادي واقمت في ليفربول يصرفون لي ماهية الف فرنك بعد ان كانت [illegible] وفي اثناء

في ليفربول حضر السيد جمال الدين الافغاني من الهند الى باريس ولما بيني وبينه من الصداقة ايام كان في مصر

حصلت المكاتبة بيننا فاتفقنا على نشر جريدة العروة الوثقى فنشرها السيد جمال الدين في باريس

يدافع فيها عن حقوق الدولة وامله ويحث على الوحدة الاسلامية تحت اسم [illegible] فكان صدور هذه

الجريدة [illegible] المشرب عصبة على الخديو السابق لما بينها [illegible] واعتقدت ان يد

وربما استدعاني لرؤيته في العام الثاني ولكن عرف بالعموم كثيرا وامرني ان لا ادخل في شيء ولا اكتب شيئا [illegible]

وجمعنا في ليفربول ثانيا وبعد مدة جاء حسين باشا التونسي [illegible] ان مخالفة الخديو السابق

مفروضة [illegible] سيما والانسان في الغربة [illegible] من جهة المعيشة [illegible]

وعرض على [illegible] في ان اكتب للخديو السابق [illegible] كتابته وتحريره [illegible]

السابقة والافغاني الخديو السابق بقطع الماهية حالا وطلب مني ان [illegible]

في باريس واكد لي انه [illegible] وسافر معي الى باريس فاخبرت

السيد جمال الدين هناك مفصلا فاخذ في اكمال ما طبع من الجريدة [illegible]

وعلمت سفارة الدولة العلية بالامر حالا فاستشكل في الخديو السابق [illegible]

[illegible] الى نابولي بقطع ماهيتي وهرب حسين باشا التونسي [illegible]

الامر بالعادى من فرنسا فسافرت الى بروكسل فكتب لي السيد جمال الدين يقول ان [illegible]

[illegible] تذهب الى لوندره وان تعلن في الجرائد حقيقة المسألة وما غدرك به الخديو السابق فتقابلت

فيها [illegible] جريدة [illegible] ورأيت من احتمه [illegible] ما دعاني ان

[illegible] الرضا عني ثم تقابلت مع المستر بلونت [illegible] سياسته

منحرفة لمناصبة الدولة العلية وعلمت منه ومن بعض اولي الشان من الانكليز ان [illegible]

مع الدولة الانكليزية فرأيت حينئذ ان الاشتغال بخدمة الدولة اولى من [illegible]

من عدم نجاحه ولما علم السيد جمال الدين بذلك استحسن [illegible] الخديو السابق

والعالم [illegible] في الشرق بذلك وكان له بعض العلاقات مع حزب المحافظين في لوندره [illegible]

في [illegible] ثم حضر اللورد شرشل من الهند وقد كان [illegible] من السيد جمال الدين [illegible]

الهند اذ كان [illegible] بصفة خصوصية وباعلام اللورد من نفوذ السيد [illegible]

بين المسلمين قربت تلك العلاقات بين السيد وبين حزب المحافظين [illegible] فشرعوا [illegible]

على سياسة مستر جلادستون في السودان ومصر [illegible] مع الدولة العلية واستخدموا [illegible]

لذلك في البرلمنت والجرائد حتى حولوا اغلبية الافكار [illegible] سياسة مستر جلادستون

ولما سقطت وزارته ارسلت الوزارة الجديدة الى السيد جمال الدين يستدعونه من باريس [illegible]

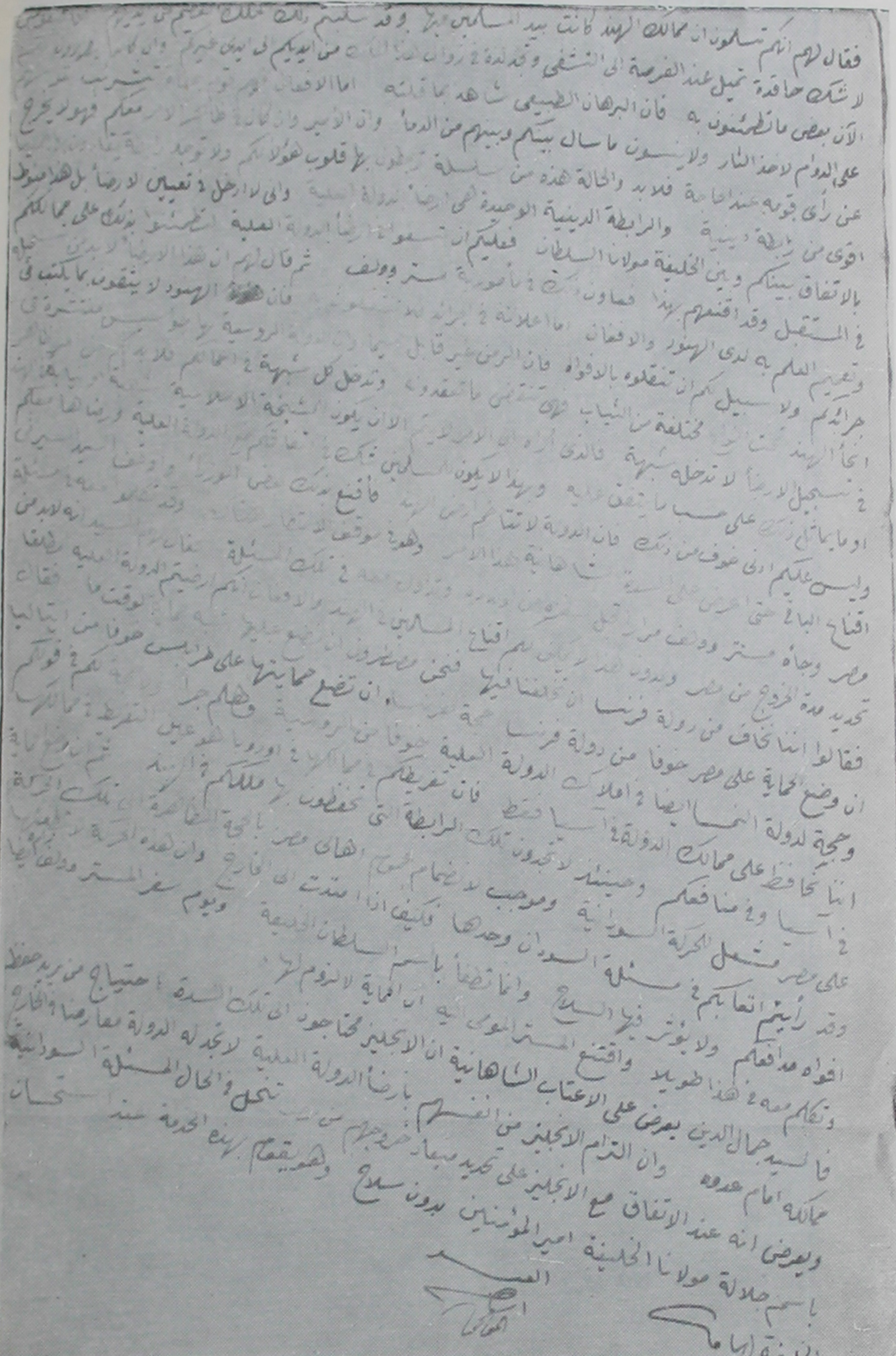
لوندره فكتب انه لا يحضر الا اذا كان حضوره مكفولا بفائدة المسلمين فارسلوا له بعد ذلك [illegible]

حضر معه فزاره يوم حضوره اللورد شرشل ثم زار اللورد سالسبوري وتبادلت الزيارات بينه

وبين بقية الوزراء وكان [illegible] تأخير الوقوف على ما يحصل حتى اعرضه على السدة العلية

سألوا السيد جمال الدين عن افكار المسلمين في الهند وفي الافغان بالنظر الى دولة الروسية

تصوير ١٠٤



فقال لهم انتم تسلمون ان ممالك الهند كانت بيد المسلمين [illegible] وقد سلمتم [illegible] من ايديكم الى ايدي غيركم [illegible]
لا شك حاقدة تميل عند الفرصة الى التشفي وقد لدة في زوال [illegible] اما الافغان [illegible]
الآن ببعض ما تطمئنون به فان البرهان الطبيعي شاهد بما قلته وان الامير وان كان [illegible] معكم فهو لا يخرج
على الدوام لاخذ الثار ولا ينسون ما سال بينكم وبينهم من الدماء [illegible] قلوب هؤلاء لكم ولا توجد [illegible]
عن رأي قومه عند الحاجة فلا بد والحالة هذه من [illegible] وانى لا ادخل في تعيين الارضاء بل هذا موقوف
اقوى من رابطة دينية والرابطة الدينية الوحيدة هي ارضاء الدولة العلية [illegible] بذلك على ممالككم
بالاتفاق بينكم وبين الخليفة مولانا السلطان فعليكم ان تسعوا لارضاء الدولة العلية [illegible] ثم قال لهم ان هذا الارضاء لا بد [illegible]
في المستقبل وقد اقنعهم بهذا فصاروا [illegible] سنتر وولف [illegible] فان الهنود لا ينقضون بما يكتب في
وتعميم العلم به لدى الهنود والافغان اما علانية في جرائد [illegible] الروسية [illegible] منتشرة في
جرائدكم ولا سبيل لكم ان تنقلوه بالافواه فان الزمن غير قابل [illegible] وتدخل كل شبهة في اعمالكم [illegible]
انحاء الهند [illegible] مختلفة من الشبان [illegible] الآن يكون الشبهة الاسلامية [illegible]
في تسجيل الارضاء لا تدخله شبهة فالذي اراه [illegible] الدولة العلية [illegible]
او ما يماثل [illegible] على حسب ما يتفق عليه وبهذا لا يكون [illegible] فاقنع بذلك بعض [illegible] لا بد من
وليس عليكم ادنى خوف من ذلك فان الدولة [illegible] في تلك المسألة [illegible] الدولة العلية [illegible]
اقناع الباقين حتى [illegible] لوقت ما فقال
مصر وجاه سنتر وولف [illegible] اقناع المسلمين [illegible] خوفا من [illegible]
تحديد مدة الخروج من مصر [illegible] فنحن [illegible] ان تضع حمايتها على مصر [illegible] في قولكم
فقالوا انما نخاف من دولة فرنسا [illegible] وهلم جرا
ان وضع الحماية على مصر خوفا من دولة فرنسا [illegible] الدولة العلية [illegible] اوروبا [illegible]
وحجة لدولة [illegible] فان تفرطكم [illegible] ملككم [illegible]
انما تحافظ على ممالك الدولة في آسيا فقط [illegible] الرابطة التي تحفظون [illegible] تلك الحركة
في آسيا وفي منافعكم وحينئذ لا تجدون تلك [illegible] اهالي مصر [illegible] وان هذه [illegible]
[illegible] وموجب [illegible] فكيف اذا امتدت الى الخارج ويوم [illegible] سنتر وولف [illegible]
فتشعل الحركة السودانية [illegible] السلطان [illegible]
على مصر [illegible] مسألة السودان [illegible] باسم [illegible] احتياج من يريد حفظ
وقد رأيتم اتعابكم في [illegible] وانما [illegible] الحماية لا لزوم [illegible] تلك البلدة [illegible]
افواه مدافعكم ولا يؤثر فيها السلاح [illegible] ان الانجليز يحتاجون الى [illegible] لا تجد له الدولة معارضا في الخارج
وتكلم معه في هذا طويلا واقتنع [illegible] الشاهانية [illegible] بارضاء الدولة العلية تنحل والحال المسألة السودانية
فالسيد جمال الدين يعرض على الاعتاب الشاهانية [illegible] من انفسهم [illegible]
حماكة امام عدوه وان التزام الانجليز على تحديد مبدأ خروجهم [illegible] بهذه الخدمة سنة [illegible]
ويعرض انه عند الاتفاق مع الانجليز [illegible] بدون سلاح
باسم جلالة مولانا الخليفة امير المؤمنين [illegible]

تصوير ١٠٥

(١)

من بيروت في ١٥ فبراير ١٨٨٢م الموافق ٢٦ ربيع الثاني سنة ٩٩:

ان زال سواي حظيرة قدس مولاي وأنا لم أفضل فلا عجب ولا عقوق فاني أخص حشم

تلك الحظيرة واقربهم الى قدسها فأنا اشدهم خوفاً من مولاي وابعدهم تصوراً لعظمته وما

تصورت غير العجز عن التصور فكلما ترجح بي الوجد الى المراسلة غشيني من هذا التصور غاشٍ

عمني هيبة ودهشة وأفعمني ذهولاً وغشية حتى لا اعقل الا العجز ولا أعي الا القصور

ولا اسمع الا الزجر ولا ابصر الا الخطة ولا أحس الا الضعف ولا أجد الا الحيرة

بل هذه كلها كلمات الكنى بها عما يعروني حينئذ من الاحوال كما يكنى بما في الدنيا عما

في الجنة على أني لم انهزم من هذه الاحوال لأول صدمة بل اثبت اغالبها وأعاني

تلطيفها بالالتفات الى جانب حلم سيدي وسعة كرمه فلا يجديني هذا الالتفات الا رجاءً

في غفران ما أراني عند النظر الى جانب جلاله قد اقترفته من سوء الأدب بسبب الجرأة

على ارادة مراسلة مولى لا تطاول اعناق الحكماء موطئ نعله من العلياء مولى لا ندري

هل يعلم الحكمة ام الحكمة تعلمه ولا نفقه من المعنى ومن المبنى منهما مولى لا نتحاشى أن

نقول فيه ان روح الطبيعة برزت في ثيابه لتهدي عالمها الى ما تريد من اسرارها وترشد

ابناءها سبيل التمدن الحق الذي ضلوه وحسبوا انهم سلكوه فمن أنا اذاً وماذا اكون حتى

ارفع واتطاول لها فأتاعلى مراسلته وهل لي من العلم الا ما الهمني اياه وهل الهمني الا ما

يلهمه الوالد لطفله من الكنايات التي تلائم ذوق الطفولية كما يكنى له مثلاً عن الجذب

المنوطة به الكواكب بحبال من نور او كما يعبر له عن لذة العلم في ذوق اهله بحلاوة السكر

ونحو ذلك مما اذا شب الطفل وبلغ سن الادراك لا يجد بينه وبين المكنى عنه نسبة ما

وتعقل انه لم يكن متعقلا . هذه هي منزلتي من مولاي بل منزلة جميع العالم منه ولكن

أراني مهما بلغت بالمفاخرة لا يؤهلني إلى مرتبة الاستفادة والاسترشاد وذلك ما أردته
من أولئك هنا ويعلم الله وسيدي أني ما قصدت بما قدمته حسن تنصل من تقصير أو دفع
توهم قصور ولكن وحق المولى يمينا قطع لساني إن حنثت فيها ما حكيت إلا صدقا ولا ذكرت
إلا حقا هذا ولسيدي ما أردت أن أبسطه بعد حكاية حتى يحب مولاي التفكه بذكرها وها هي
بغاية الإيجاز ونهاية الإنجاز
لما نُكبنا ورحنا وفارقنا حياتنا الحقيقية (أستاذنا وسيدنا) أخذ الخوعم الخيعامة
يتربص بنا الفرص لنتلاشينا غير مكتف بذلك ~~الهيجي~~ الهزيع بما فعل من خنا وخيانة
وكان قد نبه الضابط علينا فوكل بنا عيونا لا تكاد تطرف تراقب ما عسى أن يفرط منا من
هفوة أو عثرة نؤخذ بها فلازمتنا تلك العيون ملازمة العرض للجوهر لا تنفك عنا
أينما كنا وحيث حللنا وقد زاد ذلك في نفور الناس منا حتى أصبحنا أجانب منهم وفيهم
وإنما يشار إلينا بأطراف البنان بحيث أننا كنا إذا دخل أحد منا بقهوة انفض جميع
من بها تباعا سراعا لا يكاد يلوي أحدهم على آخر فتخلو القهوة ويكسد سوقها ولا يدري
صاحبها ما السبب وكثيرا ما كنت أنا وسعيد نفعل ذلك لهوا ولعبا ثم امتنعنا إشفاقا
على أرباب القهاوي من الإفلاس وهكذا أصبحنا بين أهل مصر كالسامري في قوم موسى
وأخص بالتشفيه من بينهم كتاب جرائدهم ومن كان يبالغ في الخضوع للسيد فقد كان
هذان الفريقان أشد حدة وأحد لسانا كأنهم يدرأون بذلك عن أنفسهم شبهة
النسبة إلى السيد وهذا بصرف النظر عن صاحب الأهرام فهو لا يزال كلما عنت له فرصة
يملأ جيد أول صحيفة بذكرنا لا سيما عند انتصار الإنجليز فقد دندن وطنطن وصرخ
وصوت وولول ونادى بأن جميع ما جرى في مصر هو ثمرة ما بذره جمال الدين وتلامذته
وأما كتبة الجرائد الأجنبية فلم أذكر لأحد منهم سوءا إلا المكاتب التيمس الذي كان قبلا
مدح السيد إثر زيارته له فإنه أراد أن يقدح فبحث وفتش على معايب فلم يجد وأبى إلا الذم
فرمى المولى بأن عيونه كانت تبرق ولم ندر ماذا أراد بهذا الوصف وكأنه أعمى فرمى السيد
بما هو من أوصاف البصير

(٢)

ولما ذكر جريدة الحكومة وما اتت به فقد قامت وقعدت وكرت وفرت وفكرت ودبرت
وغاصت في بحار السجع وبحث ثم ادركها الكلال فنامت واحتلمت ثم تنبهت وتمطت
و~~تجشت~~ ثم تثاءبت وتجشت ثم لفظت شيئاً لا كنه بعد ان قاءته امعاء اوليائها
ثم كلفت غيرها من الجرائد بأن تلوث وجوهها بتلك الفضلات فأبت مرآة الشرق الا
الطهارة فعوقبت بالتعطيل ستة اشهر واوعدت بالبحث في سوالف اعدادها زاعمين
انهم يذكرون لها الوقيعة في الدولة العلية (وماذا كان اسكتهم عما كتب) فآثرت
المرآة ان تحتجب احتشاما بالشر وتركت امر الوعيد لله

واذ علمنا ما هم يتربصون بنا احرصنا كل الحرص غير مظهرين المبالاة والاكتراث آخذين
باطراف المكر والدهاء والخديعة مع شرف نفس وعلو همة واباء ضيم غير معتمدين ولا معولين
على احد الا فيما حدث لي عند فراق السيد اذ رفعت في حقي شكاوى عديدة الى الضبطية
حين كانت مرآة الشرق تتلو مساويهم فاول طلب جاءني من الضبطية كان في غد رحيل
المولى فايقنت بالشر لجهلي بسر الطلب فبعثني هذا اليقين على التوجه الى موسيو فجرى
وعرضت عليه الطلب فايقن بما ايقنت به ايضا وقال لا تخف وانما استصحب معك احدا
ليعود الي بخبر ما يحصل لك واياك ان تنزعج او تقول اذا سئلت عن شيء الا الحق ففعلت
كذلك ولكني لما وجدت الطلب لاجل الشكاوى المذكورة حمدت الله وصرفتها بكلمتين
ليس الا فلم تبلغ الضبطية مني مرجوها وهكذا لبثنا ستة اشهر نعاني مقاومة الاضطهاد
وقد ظهر سر مولانا في خلول الستة الاشهر هذه بمظهر عجيب وذلك ان جماعة الاسكندرية
الذين ظهر فيهم اثر خطبة المولى وهم آل بيت سرسق وقطه وزغيب والمخلع اجتمعوا
على القيام باعلاء كلمة السيد والنداء بما كان ينادي به وضموا اليهم عصبة من المسلمين
ونصارى وتواطؤوا على اصدار جريدة نصفها عربي والنصف الآخر فرنساوي ينشرون فيها ما
جمع السيد عليه كلمتهم في خطبته ~~[illegible]~~ فأخذت تلك الجريدة من اول يوم صدرت فيه شهرة
لم تأخذها اشهر جرائد اوروبا بعد عدة سنين على انها جانبت التهور والحدة فوق

ما يوجبه عليهم الادب والاعتدال حتى لقد نزلها فتحت على تسوئتها سائر الجرائد المحلية عربية
وافرنجية حقدا عليها وتملقا الى رياض باشا اذ حسبوا ان تلك الجريدة صنيعة شريف
باشا فأخرستهم جميعا بما اوجب الثناء عليها وحببتهم فيها رغم انفهم ولم يكن عمل هولاء
الجماعة مقصورا على تلك الجريدة بل كانوا دونوا لائحة اصلاح وجابها وقدموها الى مصر ورفعوها
الى الخديو وسألوه عزل الجمعية العمل بها فتنغص الخديو من ذلك ولكن لم يستطع الا الاحتمال
والصمت ثم اخذوا ايضا في تدوين لوائح غير تلك بما يرون وجوب اجرائه في القطر ولكن
من سوء البخت ان رياض باشا الذى كان وقتئذ ناظر النظار يرى ان المصريين ليسوا اهلا
لمثل هذه الحرية وهي عقيدته التي يعلمها فيه سيدى والتي هي عيبه الوحيد فتصدى
تلك الجريدة وكلف ناظر المطبوعات الذى كان وقتئذ استاليانيا بتعطيلها فاستعصم
فكلف نفس ناظر الخارجية بذلك ففعل على غير العادة فلم يكن من الجمعية الا ان رفعوا
على الحكومة قضية فقضي لهم وهموا باصدار الجريدة ثانيا لولا ان المسلمين الذين كانوا
في جمعيتهم تفرقوا عنهم بل وتصدوا للانذار انهم نفاقا فجبوا وسخطوا قائلين انما نحن
نخدم بذلك المصريين لا نخدم انفسنا اذ ما من احد منا الا وهو رعية دولة اجنبية
وفي مأمن من استبداد الحكومة المصرية وفي غنى عن حريتها فحيث ابى المصريون الاشتراك
في هذه الحديقة فما لنا ولهذا العنا الذى ليس لاشخاصنا منه فائدة ومن حينئذ ،،
كفوا عن مشروعهم فلا حول ولا قوة الا بالله

ثم لم تمض علينا هذه الاشهر الستة الا وقد تنقل بنا الدهر فاحلنا المكانة العليا
والمنزلة القصوى فتولى الشيخ محمد عبده تحرير الوقائع وضم اليه اخواننا الطلبة كالشيخ
عبد الكريم وسعد زغلول والسيد وفا والشيخ داغر والشيخ محمد خليل وتولى علي بك
مظهر رياسة القلم العربي بمجلس النظار وتولى هذا الخادم وظيفة الكاتب الثاني بنظارة
الاشغال وبالجملة لم يبق احد من المخلصين في محبة السيد الا وقد ظهر شأنه وارتفعت
مكانته حتى اندهش الناس من هذا الانتقال السريع الذى نلنا بعد توقعهم تلاشينا

(٥)

وما منعهم من ان يقولوا علينا سحرة الا تحاشيهم من التظاهر باعتقاد السحر المعدود في
ذوي المتنورين من الخرافات . وكان هذا الانتقال اوقع في افئدة الناس منا رهبة وهيبة
وحملهم على تعظيمنا وتكريمنا ومراعاة الادب والاحتشام في مجالسنا حتى كنا نضحك
من ذلك فيما بيننا واذا خلونا وانا الان ارى ان ذلك الانتقال هو العلة التامة في
تعظيمنا الى حد بحيث كنا لو حل احد منا بمجلس طأطأت له الرؤوس وخرست الألسن
وصاخت له الآذان وتعلقت له بقية الاعضاء وانما ذلك لسر اثمره بزر غرسه
فينا استاذنا وتعهدنا بما اودعه بنا من ماء الحزم فزهى واينع

على ان ثمرة هذا الانتقال لم تسكرنا فتنسينا اخذ الحذر من (خر زنبور) اريد توفيقا
اذ كان لم يزل بنفسه منا ما كان اولا بل زاد تقدمنا حنقا علينا واحبط آمنا
وما غلّ يديه عن البطش بنا الا ما كان مصابا به في عهد وزارة رياض من انحلال
القوة وفقدان النفوذ اذ لم يكن معه مستطيعا حلا ولا عقدا ولا امرا ولا نهيا بل
حجر عليه فحل ما هو من حقوقه كاعطاء الرتب الا برأي مجلس النظار فهيهات ثم
هيهات ان تتم بمصر توفقا لرياض لو بقيت في يد اهلها

وقد زاد حذرنا عند ما ابتدئت الحوادث الاخيرة التي سموها عصيانا فجانبنا الدخول
فيها ما استطعنا سالكين طريقة من ليس له في الامر شيء زاهدين في الثواب زاهدين في العقاب
لا رغبة عن الحرية ولا رضا بأن نواحينا فيها بل لعلمنا بالباعث الحقيقي على تلك الحركة
وجزمنا بضعف القائمين بها وجهلهم بما يجب لها راجين مع هذا ان نسلم من تحميض
نسبتها الينا اذ لم يكن يحصل بمصر ادنى حركة من هذا القبيل الا عدوها من آثار استاذنا
وتلامذته ولهذا فاننا حمدنا الله تعالى حيث لم يكن السيد بمصر ايام هذه الحوادث والا
لكان اول محاسب فلله الشكر والثناء

ثم انتهت تلك الحوادث باستوزار عصبتها فاخذوا في تنقية الوظائف من العنصر
القديم وانتقوا لها من الشبان من رأوه خليقا بها فكنا فيمن وقع اختيارهم عليه

فتولى محمد عبده فوق تحرير الوقائع رياسة قلم المطبوعات الشرقية عربية وتركية وغيرها
(وانه لم يعرف غير الاولى) وصار هذا الضعيف (انا) مفتشا بالداخلية وسعد زغلول معاونا
بها فزاد بذلك ارتفاع شأننا ولكن عُدَّ ذنبا لنا عند حزب الخديو علاننا وعلى الخصوص
ابراهيم لم نخرج عن الحد الذي اوقفنا انفسنا عنده في تلك الحوادث ولم نكن نتظاهر بالميل مع
اي الحزبين ولم يكن لنا فضل في جريان الحوادث غير ما كان يطلب منا من الآراء والمشورة
ولم يكن من رأينا الا اجتناب اسباب الحرب والاجتهاد في دفع دساوس المستر مالت قنصل
انكلترا الجنرال في مداهاته وممالئته واجتذابه

وقد كان الناس جميعا الا النزر اليسير سروا بانتهاء الوزارة الى العصبة المذكورة
وصيرورة الحكومة شورية فاخذوا في اسباب اعلان السرور فكانوا يتسابقون الى
اعداد الليالي لتلاوة الخطب للاسكر والطرب واكثر ما كانوا يعولون في الخطابة على تلامذة
السيد الافغاني فكنا نروع ونحاول الخلاص من ذلك فلا نجد مخلصا خصوصا وقد كان الوزرا
هم الذين يندبوننا غالبا الى ارتقاء المنابر فنحتشم ولكن لا نخرج فيما نقول عن حد الاعتدال
فطار بذلك صيتنا واشتهرنا فعد ذلك لنا ذنبا ثانيا وتم اعتقاد حزب الخديو
بأننا من حزب العصاة

ثم استفحلت الحوادث بدسائس مالت وسقطت تلك الوزارة وآل الأمر الى مفاجأة
انجلترا بضرب مصر ضربا لا يسوغه قانون ولا ترضاه عوائد المتوحشين فضلا عمن
يدعون التمدن ثم انجلت الحرب عن هزيمة (المصرية) بدسائس الخديو وسلطان باشا فأخذت الحكومة
في القبض على رؤس العصبة واعداد المشانق لهم ظنا من الخديو انه سيكون حرا فيما يريد
ويشتهي وان الانجليز ما بذلوا مالهم واراقوا دماهم الا لتأييد جنابه حقيقة عشقا فيه
وشغفا به لشأن ويكتوريا من حسنه وجماله ما قضت عمرها في تمنيه منه ولكن
ما انتبهوا وما ادركه فقد فهم اليوم انهم ما جاؤا الا لتقييده لا لتأييده
وقد كنا في ضمن هؤلاء الرؤس المقبوض عليهم فدخلنا السجن جاءنا بالقتل ولكن

ونعم الذمة ما نبضت لنا فريصة ولا خفق لنا قلب ولا شابنا انزعاج الاولاد جعلنا
من الاشفاق على تيتيم اطفالنا على ان الانجليز لم تدعه يتمكن من الانتقام والتشفي
وانما جارته على هواه الى ان احتلت بانحاء القطر وتغلغلت في احشائه وتمكنت
من القلاع والحصون والثغور وجمعت جميع ما في القطر من انواع الاسلحة ثم تظاهرت
برأيها من انه لابد من المحاكمة لا رأفة منها استغفر الله ولكن استمالة للافئدة بما
توهمه بهذا الفعل من انها عادلة منصفة وجعلت للخديو سبيلا منه نصيبا من هذا
الاوهام اذ بنته على اوامره ليقال عنها انها ايدت رجلا عادلا وحينئذ شكلوا من المجالس
ما شكلوا واجمعوا رأيهم على محاكمة الاشقى فالاشقى فاحصوا اولي الدرجة الاولى
من الشقاوة بحسب انتقاء الخديو ومن بحاشيته من الصفار ونقلوهم من سجن الضبطية
الى محل اعد لسجنهم وزعموا انه على نمط سجن الاشقياء في اوروبا وما اظنهم
صادقين في زعمهم هذا والا لكان حكام اوروبا افظ الناس واغلظهم جانبا واقساهم
واخشنهم قلبا فاني كنت محسوبا من ارباب هاته الدرجة وسجنت في هذا السجن
خمسة اشهر الا اياما وها انا اصفه لمولاي على ما هو عليه بلا زيادة ولا نقصان
ويقينه ان شاء الله على ما هو مشاهد الان في فرانسا . هو عبارة عن حجرة ليس
بها متنفس الا منفذا صغيرا مما يلي السقف عليه شباك من حديد ضيق الابعاد جدا يليه
منسوج من سلك لا تزيد مسامه عن مسام الخرقة بحيث لا يكون الضوء في تلك الحجرة
عند محاذاة الشمس لذلك المنفذ الا بمقدار ما يرى الانسان ان يضع قدمه وفي تلك
مجرح بطوبة لا يمكن اتقاؤها ولا اتقاء ما يصعد عنها من الروائح الكريهة التي اثرت
ببصري تأثيرا لم يزل بي حتى الان ثم هي لا تفتح لا ليلا ولا نهارا الا لحظة عند
الصباح ولحظة عند المساء لقضاء الحاجة على انهم لا يمكنوننا من قضائها على وجه الصحة
بل كانوا يستعجلوننا وربما دخلوا المراحض وانهضونا رغما ولذلك كنا كثيرا ما نضطر
الى قضائها داخل الحجرة وكانوا يحظرون علينا الاستصباح وتناول الدخان ومطالعة

الكتب وتلاوة القرآن والكتابة فكانوا يمنعون وصول شيء من اسباب ذلك
الينا وعلى الخصوص اما كاغد ولزيادة احتياطهم كانوا كل يومين ياتوننا
فيفتشوننا تفتيشا مهينا خوفا من ان يكون قد وصل الينا شيء من المحظور علينا مثل
كبريت او ورق ولو ابيض ثم ينفصلون عنا بعد ان يوسعونا اهانة وتهديدا وايعادا
بالقتل والسلب ونوسعهم تجلدا وثباتا وكانوا ايضا يمنعون وصول اهلنا
وخدمنا الينا وانما اذا جيء لنا بطعام او لباس من قبل اهلنا حمله السجانون
الينا من غير ان نرى من جاء به او نراه وربما جهلوا صاحب الشيء فاعطوه لغيره
وهذا بعد ان يتناولوا منه لانفسهم ما يشتهون ويعطوننا الباقي كصدقة يطرحونه
من بعد فيكسر من الاواني ما يكسر ويتلوث من الثياب ما يتلوث وتنال الارض
من الطعام نصيبها هذا هو مجمل اوصاف السجن فهل هو كذلك في اوروبا. نعم كان
يستطيع تلطيف هذه الشدة من هو يبسط يده بالبذل فقد تحصل بعضهم على العلبة
من الكبريت بليرا انجليزية فلم يكون ثمن غيرها من انواع التلطيف وقد تحصل
محمد افندي الصدر على دواة وقلم بثلاثة عشر ليرا وعلى هذا القياس يا سيدي
وهو قياس ينتج ان مثلي عانى الشدة طول المدة ولم يستطع الى التلطيف سبيلا
وما هي بالمدة القصيرة بل خمسة اشهر الا اياما

على ان الانجليز كانوا عينوا مفتشين منهم للسجون يمرون علينا مرة في كل اسبوع يسئلوننا
عن احوالنا وعما عسانا نشكو منه فكنا نكتم عنهم حقيقة الحال الا ما يضر بالصحة مخافة
ان تقع شكوانا الى مسامع المجرموص (توفيق) بواسطة السجانين الذين هم من اعوانه
فلا يعدم حيلة الى ايذائنا وما ذلك الا لانقطاع اخبار الخارج عنا وجهلنا بما هو
عليه من الضعف وسقوط المنزلة والا لكنا تخلصنا من هول تلك الشدة غير مكترثين
بما كان يصل الينا من التهديد والوعيد ولكن ما هي حيلة الجاهل الذي ما عرف حلول العيد
الا بتوالي اطلاق المدافع اربعة ايام في كل وقت من الاوقات الخمسة

وما كان لنا مؤنس في السجن الانفرادي الا تعليل النفس بقرب حلول دورنا في المحاكمة والامانى والاهواجس بخاطر بماندافع به عن انفسنا وقت المرافعة فكانت تسر وتنشرح من هذه الخواطر وتمنى ذاتها امانى عديدة من الغلبة وكسب الشرف والفخار في مقام المحاكمة وطلب عوض ما لحقها من الاهانة والضرر والخسارة الى غير ذلك من الاماني التي كانت كأنها بين ايدينا ثم استيقظنا فلم نجدها . وذلك انهم رأوا المحاكمة تؤدي الى اهانة الخديو (توفيق) بوقوفه صغيرا ذليلا في مقام المرافعة والى القاء المسئولية بتمامها على عاتقه وهذا يدعو الى فضيحة الانجليز بتأييدها ولدا درقما مثل هذا فاحبت ان تتلافى هذه الفضيحة من وجه وبالخديو تتواقع وترامى على اللورد دوفرين من وجه آخر فبتت المسألة على وجه سياسي لا وجه قانوني وكان قد تواطأت مع عرابي ورفاقه على بت المسألة بهذه الطريقة فخدعته فادعى المجلس ان عرابي وستة معه يستحقوا القتل وان الخديو تنازل الى النفي المؤبد وفوضوا امر باقي المسجونين الى رأي الخديو فاطلق من اطلق وجرد من جرد ونفى من نفى كل ذلك بالاستبداد والهوى لا بالتحقيق والانصاف

وكنت انا والشيخ محمد عبده في ضمن من حكم عليهم بالنفي كل منا ثلاث خارج القطر المصري بعد ان كان محكوما علي بسبع سنين وعلى الشيخ محمد بخمس سنين في توكر وهي بلد بالسودان فوقه مصوع وسبب هذا التخفيف جدال وقع بين سعادة العلامة الفيلسوف علي مبارك باشا وبين شريف باشا اما سعادة الاول فكان يحاول ان نفينا الى حيث لا نتمتع بالحياة ولا نعود جزاء احسانا عليه وتصنيفنا لي التصانيف التي يتيه بها على العلماء فضلا عن الذوات من غير ان تنالنا منه على ذلك ثوابا الا الراتب الذي كنا نأخذه من الحكومة في نظير عملنا بها وكأنه اشفق ان نتم بانتحاله تلك التصانيف في يوم ما من الايام ولو بعد موته فيضيع صيته الباطل سدى فاراد ان يعجل بفقدنا فطلب ان ننفى هذا النفي القاطع للحياة . واما سعادة شريف باشا

حفظه الله فكان يحاول اطلاقنا ولا صلة بيننا وبينه البتة فلا ادري ما الذي بعثه
على المدافعة عنا جزاه الله خير الجزاء فقد كانت مدافعته سببا للطيف بحكم ودفع الاذى
الذي اراده بنا علي مبارك لعنة الله عليه

وفاتني ان اذكر لمولدي انهم ساووا في السجن بين تلامذته ورؤس العصبة اي عرابي وباقي
السبعة الذين استحقوا القتل فافردوا كلا منا في سجن على حدته وزادوا في التشديد عليه فوق
ما عاملوا به عامة المسجونين ولو كان الامر بيد البعض (توفيق) لاستفتح بقتلنا قبل كل من
كان يود الانتقام منهم ولكن الله سلم

ثم بعد حكمهم علينا بالنفي اخذوا يحذفوننا جماعة جماعة الى حيث ما يريده كل شخص من الجهات
فلما جاء دور الجماعة الذين كنت محذوفا معهم ونقلنا الى السجن اسكندرية يتربصون بنا ميقات
سير البوابورات رايت في السجن رجلا اعجميا طويل اللحية عليه سيما المرض اقبل يسلم علي سلام
الاخصاء مع هشاشة اعرفها وبشاشة لي عهد بها وانه مازجها تحمل المريض وتأوه
المظلوم فتأملت طلعته وتفرست هيئته فوجدتني اعرفه فكدت أصيح ولكني دهشت
وطشت وذهلت وغبت عن وجودي فاني وجدته ابا تراب أو ليس اني خليق بتلك
الدهشة كيف لا وهي فرصة لو فاجأت الجبل الصلد لذاب او طار انجذابا ثم بعد ان وقفت
منه على ما فصله لمولاي ومولاه حمدت الله على مصيبته قدر حمدي على مصيبتي اذ كانت
مصيبة كل فائدة لصاحبه واقل ما في ذلك زوال وحشة الانفراد

هذا موجز ما كان مما يتعلق بنا بعد فراق سيدنا وقد اضربت عن حوادث كثيرة جرت
في خلال ذلك وكنت قيدتها واحدة فواحدة فاستوعبت مجلدا لطيف الحجم وادخرته
على نية ان ارفعه فكاهة الى سيدنا عندما يسعد لي الاتفاق بلقياه فاني كنت ولا ازال
أمني النفس برؤيته عاملا على بلوغ هذه الامنية ما دمت حيا فاني وحقه لا ارى
الحياة حياة الا بخدمته .. وهذا المجلد كان قاصرا على ما جرى من عهد فراق السيد الى ابتداء
الحوادث الاخيرة المسماة عصياننا مستفتحا بذكر السيد ومناقبه وما فعله عصره من المواهب

لوحة ٥٤

(١١)

وما نوكد بها من الآثار التي ما خدم بها الاسلام احد قبله والتي لا يقوم بشكره عليها الا الحقيقة المحمدية . واما ما جرى من ابتداء الحوادث الاخيرة الى ليلة القبض علي فقد افردتها بالتقييد وعنيت بها عناية المؤرخ الناقد على قدر ما وصل اليه حولي حاكيا كل حادثة منها على ما ظهر واشتهر ومردفا لها بما بطن من امرها ومقتصرا على ما ينبغي من الضبط والدقة وما يوجبه التطرق فيها من التجريح والتصحيح والتخطئة والتصويب فاستوعبت هذه الحوادث ايضا مجلدا اعظم حجما من الاول وادخرته كذلك ليكون في اوراق مولاي اثرا وذكرا . غير ان الظلم يا سيدي لا يبقي ولا يذر فانهم ليلة ان قبضوا علي اقاموا على المنزل عفرا محافظة على ما فيه الى ان يراجعوه ويضبطوا ما يضبطونه منه كما فعلوا بمنزل الشيخ محمد عبده من قبل بليلة اذ ضبطوا جميع ما به من الاوراق فاوعزتُ الى اختي عندما وقفت على نيتهم في ليلة القبض ان تواري سائر ما عندي من الورق الا ما كان منها مجلدا مطبوعا فلم تتمكن من فعل ما اوعزت به اليها فان العسكر الذين كانوا عفرا على المنزل منعوا خروج كل شئ بل منعوا خروج احد من اهل المنزل ودخول احد منهم اليهم ولهذا فلم تجد بدا من طرحه في المرحاض فذهبت ذكراي فيما لا يذكر

ها انا قد بسطت ما ارت بسطه من حكاية حالنا فلأعرض على مولاي ما اردته بهذه الأولة . قد قضى علينا السجن ببيع امتعة منازلنا حتى الغطاءُ والوطاءُ لسد الرمق باثمانها فلم ينقض السجن الا وقد نفد جميع ما لدينا فتخيرنا ان ننفى الى بلاد دولتنا رجاءَ ان نجد بها ملجأ ونصادف فيها مخلصا فنحصل على ما يقيم أُودنا الى ان يقضي الدهر بما هو قاض تاركين امر عيالنا في مصر الى الله تفضل بهم الصدفة العمياءُ ما هي فاعلة فجئنا بيروت فلم يستقر بنا المقام حتى أمرنا بالخروج منها وان لا نطأ ارضا للدولة العلية مطلقا فحرنا في أمرنا وحملنا الاضطرار على استرحام الباب العالي على النحو الذي ابو تراب لسيدي فصله فاذا لم يستجب الباب العالي دعاءنا فما هي الحيلة وماذا نصنع واين نذهب ولسنا على شئ يوصلنا الى قصد اوربا ولا عندنا من الثروة ما يساعدنا على المقام فيها وما سألنا سيدنا هذا السؤال طالبين منه الجواب

(بقية الحديث في ظهر الرسالة)

الا لأنه هو السبب في ظهورنا وانفتاح بصائرنا وقد كنا أولا نسبح في بحار الغفلة متلذذين باوهامنا متنعمين بخرافاتنا
نقرأ وردنا وننام لاعلينا ولالنا فجئت واستنقذتنا من هذه الاوهام واستخلصتنا من الخمول فاحييت لنا بذلك احساسا
كان فاقدا منا وشعورا لم تكن توجد فينا فصرنا نتألم من كل ما لا يليق ثم هذا الاحساس وتتأذى من كل ما لا يجانس ذلك الشعور
ولا شئ في مصر ما يليق ثم هذا او يجانس ذاك فنحن على الدوام في ألم وتعلل وانت انت السبب في ذلك (وعجيب اننا لا ننفك
نشكرك على ذلك عوضا عن ان نشكوك) فعلى سيدنا ان يهدينا السبيل الذي نشكره فيما نزل بنا من المصاب واسأل الله ان يهدينا سبيلا
يوصلنا الى الاجتماع بمولانا حفظه الله هذا وانى اختم هذا الحديث بلثم اعتاب مجلسه (؟) عن خطكم ابراهيم اللقانى

حضرة الشيخ محمد عبده حفظه الله زاده الله ولو بالوقوف على ...
وما ... علمي وكتب ما أراد الذي ...

هذا رقم خطه الى سيدنا الهمام وما جب علمه من تفضل اقدام
... وعجز عن ما يليق فوق ذلك علم المولى
ولكم الحمد يا ... وفخر

وارجو من السيد ان يتفضل على خادمه الى ان
... عن الكتابة فليكن عنوانه
او عبد ابراهيم بك من عبد القادر افندى القبانى مدير
جريدة ثمرات الفنون

تصوير ١١٧

لوحه ٥٥

من بيروت في ٢٧ فبراير ٨٤

هذه الى خاكپاي سيدنا ومولانا متع الله العالم بطول حياته وقد تقدمها اربع احداها
عجالة من خادمه ابي تراب ارسلها عن طريق باريس باسم ... البصير يخبر فيها علم مولانا
بحلوله بيروت ويعده بتفصيل ما وقع له والثانية هو هذا التفصيل بعث به عن طريق
لوندره والثالثة يخطر فيها سيدنا بارسال هذا التفصيل وارسلها في طي رسالة من عبده
ابراهيم وهي الرابعة وقد بعثنا بها الى باريس رأسا باسم صاحب البصير ايضا
ولم يزل ابو تراب يتوقع ما يرسم به عليه مولانا حيران قلقا لأجله يتروع به الاستفادة
الى ان يبعث الى حضرته بجانب من النقود بواسطة احدى البنوك ثم يمتنع توجسا من
كون ذلك لا يحسن لدى سيدنا ومخافة انه يكون العبد بارح باريس اذ قرأنا في الجوائب
نقلا عن جرائد باريس انه على عزم الذهاب الى لوندره وانه حرضنا بتحريف النقل ولكن
ذلك لم يجزم لم يمنع الخوف المذكور حتى ترجح لديه ولدي جانب الامساك عن الارسال
مع ما هو فيه من اشتغال البال واضطراب الخاطر اشتغالا واضطرابا يكادان يدفعانه به
الى باريس على غير شعور منه لولا انه مقيد بأمر مولانا من انه لا يبرح الا بأمره
ثم هو وان كان لم يزل يتوقع مراسيم مولانا الا انه يخشى ان يكون العبد في شاغل من حيث
اباء الدولة العلية عن قبولنا في ممالكها الشاهانية وتكليفها لنا بالخروج من بيروت على
ما فصله ابو تراب وربما كان ذلك موجبا لتردد مولانا في ارسال مراسيمه الى بيروت لاحتمال
انجلائنا عنها فرأينا ان نعجل باحاطة علم مولانا باننا لم نزل ولا نزال في بيروت غير
منتقلين ولا مزحزحين وانه لم يصدر من الدولة ما ينسخ امرها الاول وانما كنا
ارسلنا الى الحضرة السلطانية بطريق التلغراف نسترحمها ونكشف لها انه الموت ولا
الخروج من ظلها والهلاك ولا مبارحة بلاد الاسلام وبمثل ذلك راسلنا مسند الصدارة

تصوير ١١٨

والباب العالي وعززناه بعريضة طويلة رفعناها الى والي سوريا ثم سكتوا وسكتنا
لحسباننا هذا السكوت اجابة ورضاء وكأن سياستهم في ذلك والله اعلم ان نكون على ريبة
مستديمة في امرنا فنظل بها في شغل شاغل عن الافساد الموهوم فينا بحيث لو رأوا منا
أدنى شيء مما يتوهمون لعاملونا بمقتضى الامر الاول الذي لم ينسخوه نسخا صريحا ليكونوا
مدخرا لنا كعصا الزاجر تهديدا وارهابا وعلى ذكر ذلك اقص على سيدي امرا لا اشك
عندي في انه يملؤه سرورا وهو ان اهل بيروت عند صدور الأمر الاول هاجوا وماجوا
نفورا منه واشمئزازا وغلت رؤوسهم غيرة وحمية فتجمهر الوجوه منهم وساروا الى دار الولاية
متعاونين على نسخ هذا الأمر واستغربوا للوالي عما فعل باشد تهم واشد عموم المسلمين من
التأثير وما عساه يفضي نفوذه بكل مسلم في الكرة الارضية ولم يبرحوا من عنده حتى
رأوه على مشربهم بل ووعدهم بانه يبذل جهده في نسخه ولم يمض غير قليل حتى اوعز الى
بعضهم بأنه بمكروه عنا ولكن لا يسعه الجزاء فيه ففهمنا المقصود واطمأننا فانظر يا سيدي
هذه الهمة وقسها على همة المصريين الذين كانت حكومتهم يوم ان اخرجت مولانا في
غاية الوجل ونهاية الخوف من حصول ثورة تعم القطر وتزعزع اركان البلاد حتى
حملها على هذا التخوف على ان بثت في البلد قوة للبوليس فوق العادة ونشرت
الجواسيس في سائر الانحاء التي توهمت انتشار الثورة فيها وهم اي المصريون لم يكونوا
يومها في شيء مما توهمته الحكومة بل كانوا على عكس ذلك فبلغ الخوف من قلوبهم انهم كانوا يتوارون
ويتحاشون في المنازل بل منهم من بادر في حينه الى السفر وتغيب حتى انقطعت السيرة
وجزم بالأمن فضلا عما كانوا يتظاهرون به من بغض السيد والوقيعة فيه درءا عن انفسهم
الدنيئة وليس ذلك بعجيب على أمة مثل المصريين لبثت كذا وكذا احقابا تحت ضغط
الاستعباد ونير الاستبداد حتى تحولت حرارة دمها الى برودة وتأثرت نفوسها تأثرا
اودى بملكاتها الغريزية واحدث فيها اخلاقا من اضدادها رسخت بتوالي الدهور فصارت
ملكات ثابتة يتوارثها عقب عن عقب وجيل عن جيل فأنى لها بمحو هذه واعادة

تلك الامة ان يمضي عليهم في التربية والعلاج مثل ما مضى عليهم في الاستعباد والاستبداد
وهيهات هيهات فهم على هذه الاخلاق يعيشون وعليها يموتون فانا لله وانا اليه راجعون
ثم ما اعظم مصابهم وما اسوء بختهم ان تركتهم فرانسا تحت ظل انجلترا ونسيت ان انجلترا
هي التي اخرجت نابليون من مصر عنوة بعد ان روّى ارضها من دم رجاله وصرفها ما
صرف من ماله ومن يا ترى للمصريين إن اقعد فرانسا التخوف من بسمارك عن اخذها
بالثار من انجلترا وعن تدارك خطأ سوء سياستها حيث تركت انجلترا تنفرد بالعمل في مصر غير
مندرك خيانتها وهل اكتفت بتونس عوضا عن حقوقها في وادي النيل البهي الخصب ام
بينها وبين انجلترا اتفاق آخر لم يزل وراء حجاب الخفاء ومهما يكن من الامر فقد لعبت سياسة
انجلترا بسياسة فرانسا وساعد الاولى ما حدث من الخلل في داخلية الثانية حتى ولقد كان
لحدوث هذا الخلل من التأثير في قلوب المصريين ما لا أظن وقوعه في قلوب الجمهوريين
من اهل فرانسا فان المصريين لا يرجون خلاصهم من اسر الانجليز الا على يد فرانسا وهم
اذا كان لا بد من استيلاء دولة اجنبية عليهم يفضلون استيلاء فرانسا ولو اماتتهم على
استيلاء انجلترا ولو احيتهم ولذلك تراهم يتوقعون قدومها آناء الليل واطراف النهار
حتى ان الانجليز اجروا يوما من الايام مناورة لاطفاء ثورة داخلية على فرض حصولها
فظن المصريون ان فرانسا قد دهمت الانجليز بخيلها ورجلها وخرج الكثير منهم لملاقاة
رجالها بالفرح والسرور وكثرت القالة فمنهم من يقول انها قادمة من طريق الفيوم
ومنهم من يقول من طريق القصير وهلم جرا حتى اضطر الانجليز الى اتخاذ الوسائل لقطع
هذه الاراجيف ونشرت الحكومة في جريدتها ما يكذب ذلك ايضا فتكدر المصريون كدرا
شديدا لخلف ظنهم وبالجملة فالمصريون في حنق مجرد على الانجليز وان كانوا اذا
انقطع املهم من فرانسا يؤثرون بقاءها على تحقيق السلطة للخديو كما انهم في حنق
اشد من ذلك على ابي نظارة حيث لم تتحقق الى الان نبوة من نبواته وان كانوا لا
يزالون يتفاءلون في الحصول عليه عند وروده كأنهم ليتروحوا بتلاوة ما فيه من ملامح امانيهم

وان لم يجزموا بتحققها فلا يبلغ خصمي اليه ابا نطاق بالاصالة عن نفسي وبالنيابة عن سائر المصريين انا بعد السلام عليه كافرون به
اذ لا يحق الايمان بمن لم تثبت نبوته والا فليأتنا بدليل على صدق تحديه فقد سئمنا معاشر المصريين وآذنت نفوسنا ان تتلاشى [illegible]
تفيض هادئا وما كنا نصدق بحدوث ما حدث فينا من حركة الاجدرة التي سموها عصيانا حتى جاءت الدولة الباغية الطاغية وارغمت
انوفنا بحجتها الدحضة وعضدتها فرانسا الحرة بسكوتها فاضاعتنا واضاعت حقوقها وما ضر فرانسا لو تركتنا نأخذ حريتنا مع
حفظنا لمصالحها كما اخذت حريتها فيما مضى بمثل ذلك كما يقتضي عهدها بذلك ناموس الانسانية والحرية فهل اشفقت منا على مصالحها
ووثقت من انجلترا ام ماذا يا ترى وهل لم تحسب لغدر انجلترا بها حسابا ام حسبت واعدت لذلك عدة ذات تلبح بها شرورها
وضعها واين هذا ومتى يظهر لعل الربيع موعدنا بذلك اللهم حقق ندعو دعاء المضطر الطائش مع علمنا استبعادنا لحصول ذلك نظرا
لما هو في فرانسا من الخلل الذي حدث لمجرد موت رجل واحد كأن الله لم يخلق فيها سواه على كثرة عدد اهلها وكثرة العلماء والاحرار فيها وايم الله
لو كنت انا فرانساويا وشاهدت هذا الخلل لموت رجل وحد لاخذتني العبرة على [illegible] شرف فرانسا ان يقال انها بنت [illegible]
رجل تموت بموته واجهدت النفس على جهلها في انه تحول من الناس محل هذا الرجل وحفظ زمام الامة الجمهورية كما كان حافظا له والا
فما معنى كونه امة عظيمة لفرانسا تحل عرى نظامها لانفراط جوهرة وحيدة من عقدها ولو كانت تلك الواحدة هي الواسطة انه هذا
لمن العجب بمكان عظيم ولعل الحكومة هي التي قصدت ان يبلغ الخلل من البلاد هذا المبلغ لتتخذه عذرا في تقاعدها عن معارضة انجلترا في مصر
معارضة فعلية حتى لا يلحقها عار من هذا التقاعد في تاريخ مستقبلها اذ يقال انها آثرت الاشتغال بداخليتها على الاشتغال بالخارجية اعدا
بالاحرى كما كان الخديوي في اوائل الثورة يرسل حكمدار السودان ان اهمل امر المهدية ودعه يستفحل ليكون ذلك داعيا الى حشد الجند الموجود
في مصر فتتلاشى قوة عرابي وقد كانت عاقبة هذه السياسة تغلب المهدي على اكثر نواحي السودان بل يمكننا ان نقول ان السودان خرج
من يد الحكومة بالمرة ولكن ما اظن فرانسا تفعل هذه السياسة (نؤجل البحث في الحديث الى رسالة اخرى) ابرهم عبدكم

ابو تراب عارف افغاني

تصویر ۱۲۱

لوحه ٥٧

من بيروت في ١٤ مارس ١٨٨٤

لو أذن لي سيدي وأستاذي ورب روحي ومعدل مزاجي ومقوم خلائقي ومحور خلقتي ومحرر
فؤادي أن أبث إليه شكايتي منه أو لو يسمح لي الأدب وكان مكاني في مجلس مولاي رحباً فأشفي
بعتبه ما ضاق به صدري ومن لي لو أذن السيد أو لو سمح الأدب بلسان لا يتلعثم وذهن لا يتزعزع
وأنا بين هول المشتكى منه وجبروت المشتكى إليه وشدة باعث العتاب وجلال المعاتب عليه
أما والله لقد كان لعبارة سيدنا في كتابه الأخير إلي تراب من التأثير ما كاد يخسف بي الأرض ويدكدك
علي السماء هولاً واضطراباً ما كادت تسيل به نفسي ويجمد دمي فرقاً وانزعاجاً ما أوشك أن
يطير بمشاعري حيرة واندهاشاً كأن لشكه في وفائنا وخزاً في فؤادنا لو علم شدة وقعه لرحمنا
من أن يخزنا به وخزاً وددت لو أنه أسال ما أسال من دمي على قدمي سيدي لينظر ماذا يكتب في
أرقته من دلائل الوفاء وبراهين الولاء وخزاً لا أسأل السيد ديةً عليه فوق أن يأمر أبا تراب
بتشريح ذلك الفؤاد عندما يجهز الوخز عليه ليطلع على ما ملأه من الولع والشغف بمحبة
مربيه حفظه الله فيعلم وهو العليم الحكيم أني ما كتبت ولا أكتب إلى جنابه الأقدس إلا عن إملاء فؤاد
هذه صفته وذلك شأنه ولا يأسف على ما عاناه في تربيتنا وعلاج نفوسنا من المتاعب والأوصاب
إذ ليس الذي أصابني من شكه في وفائي إلا كالذي أصابني مما أحسست بأن قد ترك به من
الأسف عند عروض هذا الشك له وهيهات لدي أن أذهب قبل هذا الشك دون أن يورث
مولاي أدنى أسف أو كدر . وليت شعري علام هذا كله وقد قلبت ظاهري وباطني وخبرت
سري وعلانيتي وفتشت جسمي وروحي وبحثت في غرائزي وملكاتي وجربت غيبتي وشهودي
فلم أجد إلا ولاءً ووفاءً وشغفاً ووجداً وطاعةً وامتثالاً واتباعاً وانقياداً وميلاً
وانجذاباً وخضوعاً وخشوعاً وسجوداً وركوعاً كل ذلك للسيد وفي السيد وبالسيد وإلى السيد
ومن السيد وعلى السيد فلم ولماذا هذا الريب بنا وعلام اعتمد في شكه فينا . أعلى أننا مصريون
(وا أسفاه على المصرية من بين الأمم) نعم نحن مصريون (وإن يكن الولد ابن أبيه ظناً) ولكن ألم
نصاحب سيدنا عمراً ألم يربنا ولداناً ألم يعدنا خلقاً جديداً بلى والله لقد كشف عن بصائرنا

تصوير ١٢٢

وجلا صدأ نفوسنا وغسل درن ارواحنا وطهر دنس طباعنا واذهب رجس اخلاقنا

ومهد لنا سبل الفضائل وسد دوننا ابواب الرذائل واودعنا روحا هي بضعة من شعلة نوره

ولا انفكاك للشعاع عن مصدره شرق او غرب . فاي طبع للمصريين او للعفاريت او للمردة

او للشياطين لا يتحول بتلك التربية ام اي جبلة للبهائم او للانعام او للوحوش لا تتغير

بذلك العلاج ام اي نفس بشرية او كلبية او خنزيرية او قردية تعاود مرارة الجفا بعدما

ذاقت حلاوة التهذيب ولا ارى السيد تقدس سره يتمثل هنا احتجاجا علينا بقول القائل

إذا كان الطباع طباع سوء فلا ادب يفيد ولا اديب

فوالله لئن بلغت منا الخسة والدناءة والخبث مبلغا لا نهتدي معه الى جادة لما ضللنا سبيل البر

بسيدنا واستاذنا وولينا فليتق الله فينا ويرحم نفوسنا اما يقنطها صبرا بشكه في وفائها ولا

يحوجها ان تطالبه بظلامتها فيما تنشده

تنشد عن الحب ما حادث وما غفلت بأي ذنب وقاك الله قد قتلت

فنحن جاليون في اي زمان واي مكان وعلى اي حال واي شكل واي وضع واي هيئة

وبأي اعتبار واي حسبان واي نظر وبالجملة فنحن نحن والسلام.

هذا محصل ما كنت اريد ان اجعله موضوع شكايتي وهو باعث عتابي ولم اشك ولم اعاتب رهبة

وتأدبا وحسبي بعدل السيد منصفا لي منه . استغفر الله بل لا اسأله فوق ان يكشف لي عن وجه

الشك لاتوب مما بدر مني وما هو فيما اظن الا ما وقع الى مسامعه الشريفة عن الشيخ محمد عبده فاعتقده

صدقا ثم حمل سائر المصريين في ذلك حكما واحدا (وسرعان ما يصدقنا وسرعان ما يحكم) فان

صدق ظني فها انا عن اذن السيد اكشف عن كذب تلك السعاية كما وعدت في الحاشية التي وضعتها على

رسالتي لابي تراب حملها البريد الى السيد منذ خمسة ايام

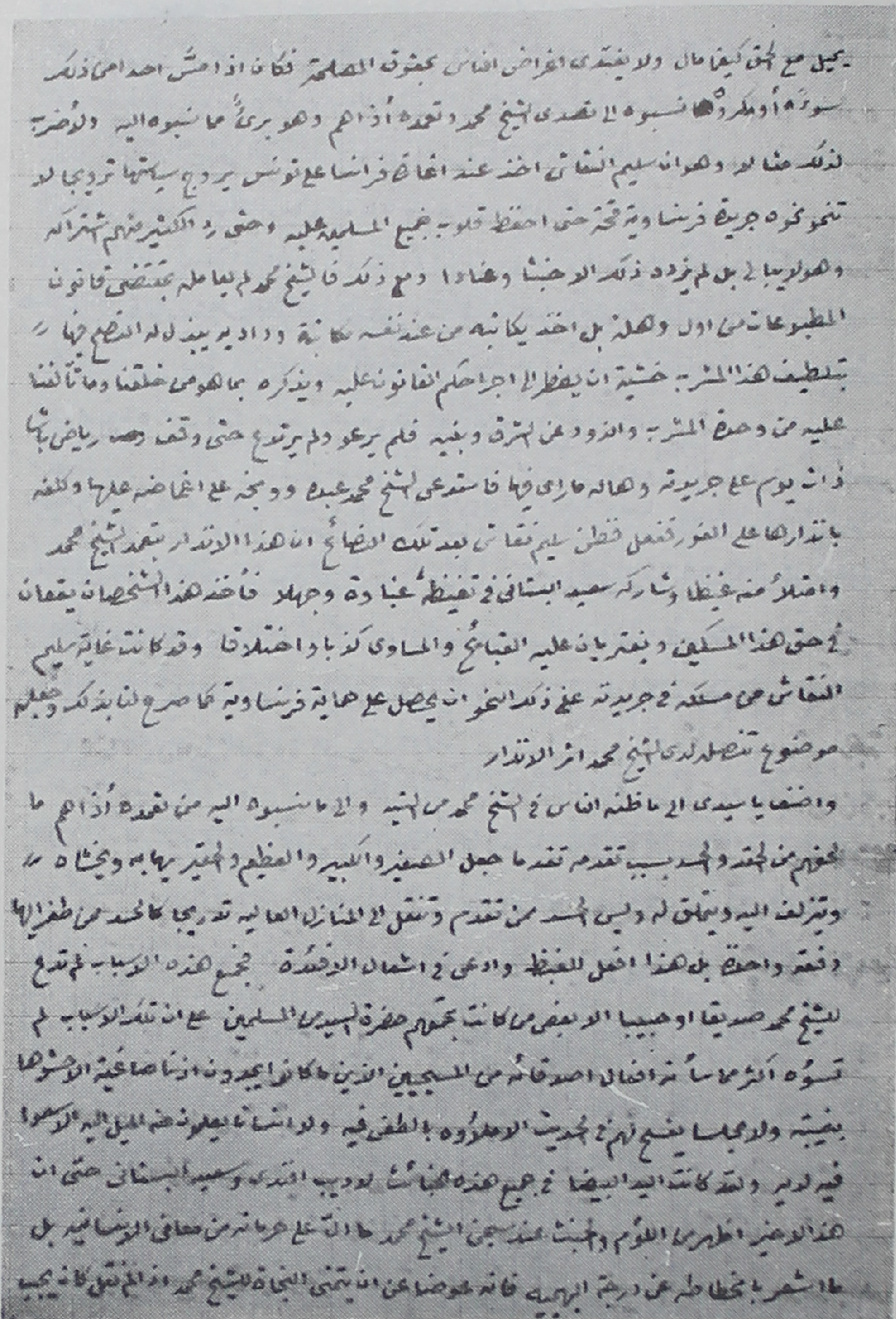
وذلك ان الدهر لما تنقل بنا الى الرفعة والشأن على ما بسطته لمولاي قبل هذا كان الشيخ محمد عبده قد

صادف لدى رياض باشا قبولا واعزازا خصوصا بعد ان علم انه ثمرة من ثمار غرس سيدنا ومربينا

فصار له وثوق به واعتماد عليه بل جعل له حظا من امره ونهيه وحله وعقده مجد في القيام بمـ

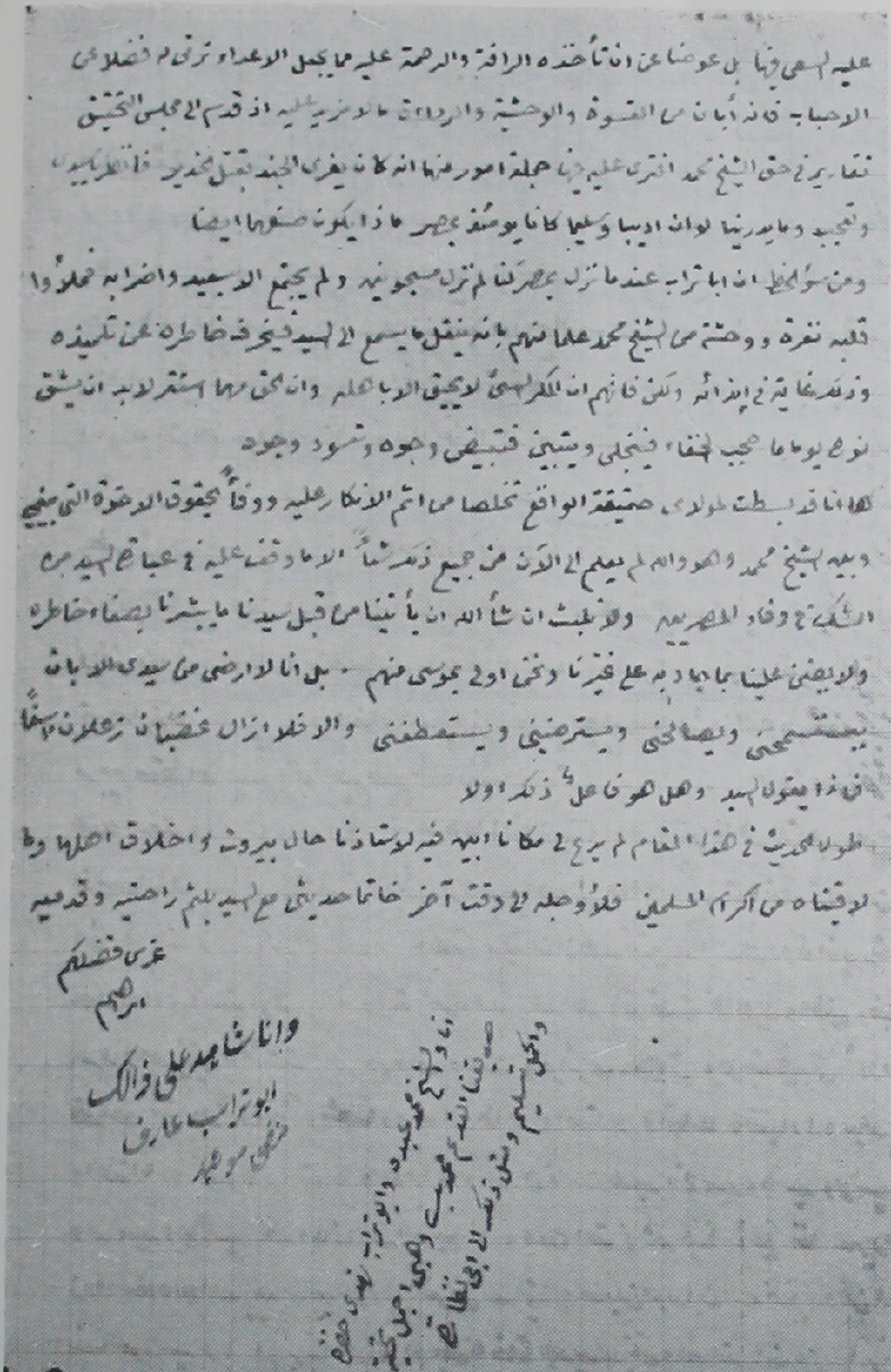
بمقتضى هذه المنزلة جدا اشغله عن الناس واضطره الى الاقلال من زيارتهم فان اوقات فراغه

كان يستغرقها مع الباشا في مصلحة ومنفعة فرمي لذلك بالكبر والتيه ثم اني صدقة في خدمته جعله



يميل مع الحق كيفما مال ولا يقتدي باغراض الناس بحقوق المصلحة فكان اذا احس احد من ذلك
سوءا او مكروها نسبوه الى التصدي للشيخ محمد وتعمده أذاهم وهو بريء مما نسبوه اليه ولاوضح
ذلك مثالا وهو ان سليم النقاش اخذ عند اشغاله في فرانسا على تونس يروج سياستها ترويجا لم
تتمكن منه جريدة فرنساوية حتى احفظ قلوب جميع المسلمين عليه وحتى ان الكثير منهم تهددوه
وهو لم يبال بل لم يزده ذلك الا خبثا وعنادا ومع ذلك فالشيخ محمد لم يعامله بمقتضى قانون
المطبوعات من اول وهلة بل اخذ يكاتبه من عند نفسه مكاتبة ودادية يريد له ان يقطع فيها [illegible]
بتلطيف هذا المشرب خشية ان يضطر الى اجراء حكم القانون عليه ويذكره بما هو من خطتنا وما تأنفنا
عليه من وصف المشرب والذود عن الشرق وبنيه فلم يرعو ولم يرتدع حتى وقف رياض باشا
ذات يوم على جريدته وهاله ما رأى فيها فاستدعى الشيخ محمد عبده ووبخه على اغماضه عنها وكلفه
بانذارها على الفور فحصل فلما علم سليم نقاش بعد تلك الفضائح ان هذا الانذار بتعهد الشيخ محمد
واشتد منه غيظا وشاركه سعيد البستاني في تغيظه عنادة وجهلا فاخذ هذان الشخصان يتقدمان
في حق هذا المسكين ويفتريان عليه القبائح والمساوي كذبا واختلاقا وقد كانت غاية سليم
النقاش من مسلكه في جريدته على ذلك النحو ان يحصل على حماية فرنساوية كما صرح لنا بذلك وجعلهم
موضوع تنصلهم لدى الشيخ محمد اثر الانذار
واضف يا سيدي الى ما ظنه الناس في الشيخ محمد من النهية والى ما نسبوه اليه من تعمده أذاهم ما
يخوفهم من الحقد والحسد بسبب تقدمه تقدما جعل الصغير والكبير والعظيم والحقير يهابه ويخشاه [illegible]
ويتزلف اليه ويتملق له وليس الحسد ممن تقدم وتنقل الى المنازل العالية تدريجا كالحسد ممن طفر اليها
دفعة واحدة بل هذا اشد للغيظ وادعى في اشتعال الافئدة فجميع هذه الاسباب لم تدع
للشيخ محمد صديقا او حبيبا الا بعض من كانت تجمعهم حضرة السيد من المسلمين على ان تلك الاسباب لم
تسوء اكثر مما ساء من افعال اصدقائه من المسيحيين الذين كانوا يجدون [illegible] الا شوهها
بغيبته ولا مجلسا يفسح لهم في الحديث الا ملؤوه بالطعن فيه ولو [illegible] لما لاقوا
فيه لوما ولقد كانت اليد البيضاء في جميع هذه الخباثات لاديب افندي اسحق وسعيد البستاني حتى ان
هذا الاخير اظهر لنا اللؤم والخبث عند سجن الشيخ محمد [illegible] من معاني الرضا [illegible] بل
ما شعر بانحطاط عن درجة البهيمية فانه عوضا عن ان يتمنى النجاة للشيخ محمد وهو في [illegible] كان يجب

تصویر ۱۲۴



عليه السعي فيها بل عوضاً عن ان تأخذه الرأفة والرحمة عليه مما يحمل الاعداء ترى ان فضلاء
الاحباب - فانه ابان من القسوة والوحشة والرداءة ما لا مزيد عليه اذ قدم الى مجلس التحقيق
تقارير في حق الشيخ محمد افترى عليه فيها جملة امور منها انه كان يغرى الجند بقتل الخديو فالاستبداد
والتعجب وما يدرينا لوان اديبا وشيخا كانا يومئذ بمصر ماذا يكون صنعهما ايضا
ومن سوء الحظ ان ابا تراب عندما نزل بمصر كنا لم نزل مسجونين ولم يجتمع الا بسعيد واضرابه فملؤوا
قلبه نفرة ووحشة من الشيخ محمد علما منهم بانه ينقل ما يسمع الى السيد فيخرج خاطره عن تلميذه
وذلك غاية في ايذائه ولكن فاتهم ان الكل يسعى لا يحيق الا باهله وان الحق مهما استتر لا بد ان يشرق
نوره يوما ما ويحجب الخفاء فينجلي ويتبين فتبيض وجوه وتسود وجوه
ها انا قد بسطت لمولاي حقيقة الواقع تخلصا من اثم الانكار عليه ووفاء بحقوق الاخوة التي بيني
وبين الشيخ محمد والهو والله لم يعلم الى الان من جميع ذلك شيئاً الا ما وقف عليه في غيابه السيد من
الشكاية في وفاة المصريين ولا نلبث ان شاء الله ان يأتينا من قبل سيدنا ما يبشرنا بصفاء خاطره
ولا يضن علينا بما لديه على غيرنا ولسنا اولى بسوء منهم - بل انا لا ارضى من سيدي الا بان
يستشيرني ويصالحني ويسترضيني ويستعطفني والا فلو ازال غضبا لا نعلمون اسفا
فماذا يقول السيد وهل هو فاعل ذلك او لا
وطول الحديث في هذا المقام لم يبرح في مكاننا اليه فيه لو شاهدنا حال بيروت واخلاق اهلها ولو
لو قيناه من اكرام المسلمين فلا وجه له وقت آخر فاتما حديثي مع السيد بلغه راحتيه وقدميه

عزي فضلكم
ارحيم

وانا شاهد على ذلك
ابوتراب عارف
منفي موطنه

تصویر ۱۲۵

لوحة ٥٩

بيروت فى ١٥ اذار ٨٤م

سيدى الاستاذ الاعظم

لئن كان لادوار الزمان قضاء نافذ فى الناس فلقد صان الكمال انفس آحاد الرجال عنه فما تنفعل بالحادثات ولا تؤثر فيها التقلبات بل هى فى مقام التجرد الذى تستوى فيه مظاهر عبث الايام بابناء الزمان والسيد لا زال حجة هذا القول ما زلت فضيلة ولا قعد عن مكرمة ولا ضن بمنفعة ولكن قضاء الزمان الذى لم يؤثر فيه قد كان نافذاً فى مريديه فما لاقوا الخير معروضاً من جانبه ولا ذادوا الشر طارئاً من جانب الاحداث وهكذا وقع من بعضهم الاهمال فى مكاتبة من أسلم عن السيد من امراء الهند فانقطعت اخباره عن سائرهم الى هذه الايام فعسى ان يعوضهم المستقبل مما اضاعوه خيراً فيجد الاستاذ تحت سماء الحرية مستقراً طيباً امينا فلا تحتجب بعد ذلك انوار افكاره عن البصائر وان احتجب ضياء وجهه عن الابصار وقد حمل البصير الينا مفتتح مقالة السيد فى الشرق والشرقيين فكانت مقدمتها غذاء للالباب وما يليها مهمازاً للعزائم ولا تزال الانفس مشتاقة الى البقية اشتياق الظماء الى بارد الماء فالمسؤول من كرم السيد ان يرسل الى ما طبع منها دون سواها فى البصير وغيرها من جرائد لندرة وباريس جملة فتلك أمنية للعاجز فيها شركاء كثيرون ممن عرفوا السيد بالخبر او بالاثر ولست اذكر للاستاذ شيئاً مما لدى من اخبار مصر العمومية فانها تصل باريس قبل ورودها الينا بل قبل شيوعها فى مصر ولكنى احسبه مشتاقاً الى الاخبار الخصوصية عن بعض الاصدقاء فهذه اعرف منها ان عبد السلام بك على احسن حال من السلامة والعافية على انه منقطع فى منزله اجتنابا للشبهات

تصوير ١٣٦

الّتي عن بعض الاخصاء وان سليم افندي النقاش سار الى مصر بأذن حكومتها على ان
يصرّف اموره واشغاله ثم يعود فهو الآن هناك يستمنح جلال تلك الحكومة عوضاً مالياً
عما لحقه به من خساره بسبب تعطيل مطبعته وجريدته بلا موجب معلوم وان سعيداً البستاني
عُزل اثر الفتنة ثم اعيد الى الخدمة بمثل الراتب الذي كان له من قبل وهو الآن على حدّ قول
القائل : وخمول ذكراي في الحياة سلامة . اما ابو تراب فقد ابلغت ابنه وعد السيد بأستقدامه
الى باريس عن قريب فكاد يطير بذلك سروراً وهو مقيم هاهنا على الدعة والراحة يترصد
معنا الاخبار ويعدّ الايام ويستبطئ البُرُد فعسى ان يجيئنا كتب السيد بما نتوقع ولا
بأس في تعليلنا بالاماني فما الحياة الّا الامل ولا في تحقيقه رأيه العالي المؤيد وامره
الكريم المطاع ومني على حضرته السلام بالاجلال والاعظام ،

ابو الهدى
الاسطه

الاستانة العليه يوم الاثنين ٢٧ ابريل ٨٥

سيدي ومولاي صاحب الهمة العلية سليل الحضرة النبويه حضرة السيد جمال الدين ابقاه الله للاسلام

بعد تقبيل اياديكم الشريفة احيط علمكم الشريف ومقامكم العالي المنيف انه قد ورد لنا رقيمكم المؤرخ ١٦ الجاري وبعد حمد الله على صحتكم توجهنا الى سراي يلدز يوم السبت الاخير وعرضنا الجواب على الحضرة الشاهانيه بواسطة سعادتلو الحاج محمود افندي امين اسرارها الخصوصية وبعد ساعة رجع الينا وتداول معنا في موضوع افكاركم العالية وما يترتب من المصلحه على اتباعها وبعد ساعتين في محاورة ومداولة كانت نتيجة القول ان اكون انا الواسطة بينكم في المكاتبة مع بقائكم بباريس الآن لحين سنوح الفرصة لحضوركم لان مجيئكم الآن يترتب عليه حصول الشبهة السياسيه وامرت ان استفهم من سيادتكم عن بعض جمل من جوابكم من قولكم (ان الرجل الذي في لندره يضيع كل يوم فرصة لا ينالها الطالب ولا بعد قرن وهو يظن انه يحسن صنعا) ومن حيث ان جميع ما يجريه انما هو بمقتضى تعليمات صادرة اليه من هذا الطرف فنرجوكم ان توضحوا لنا ما تعلموه في ذلك تفصيلا فانه اما ان تكون اعماله مخالفة للتعليمات التي ترد اليه او ان ذات التعليمات مضيعة للفرصة بنفسها لنتدارك الامر وما قولكم (ان وقت العلاقة مع امارة الافغان قد آن) فنحن وان كنا اثبتنا لهم امكانكم الحصول على هذه الغاية التي لا يمكن لغيركم التوفيق فيها المناسبات شتى منها نسبكم الشريف وجنسيتكم وقوة جاه اقاربكم وشهرة اعمالكم في العالم الاسلامي وحصولكم على مبادي الغايات المطلوبة الا انه يرجى من سيادتكم توضيح الطرق اللازمة للحصول على هذا الامر فان كلا الخصمين يريد التقرب الينا وسياسة الافغان يظهر منها التردد بين الطرفين

فالاقدام على طلب محالفتها مع الجهل بحقيقة سياستها وميلها الى احد الطرفين ليس من باب الحكمة بناءً على هذا نرجو ان ترسلوا الينا افكاركم فى هذا الخصوص تفصيلا وفيما ينبغى اجراؤه فى هذه المسائل وما تعلمونه من حقيقة سياسة الافغان مع مراعاة اول كل شيء لزوم صيانة الدولة صيانة تامة وكيفية الطرق المقتضى اجراؤها فى منفعة حال الدولة والاسلام فى الاحوال الحاضرة فقد ثبتت لهم قوة عزيمتكم فى خدمة الاسلام وصداقتكم فى نصيحة الدولة اما مسئلة افندينا ابرهيم بك فقد قالوا اخيرا انه صار العفو عنه لما ظهر لهم من صداقته الباطنة للدولة ولا يهمهم شغل الذى هو فيه لانه شغل يختص بهم وهم ادرى به فلا ان يحضر وعند حضوره يستخدمونه فيما يليق له اما بان يطلعهم على بعض ما فيه منفعة واحتراس من دسائس الغير او ينتفعون بقوة فكره وبلاغة انشائه وان لم يوجد عنده شيء من ذلك ولم يكن له احتياج فيعيش فى عموم الممالك الاسلامية خير له من الاقامة فى البلاد الافرنجية وعلى اى حال اولى لمن كان مثله فى براعة الانشاء ان يكون فى معية مولانا امير المؤمنين وقد كتب له والده حضرة محمد بك بذلك تفصيلا والسلام من محبكم

اسماعيل
جودت
Ismail

تصوير ١٢٩

الى صديقنا العزيز حضرة السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام ان اخبركم من طرف قريني ان حصل مفاوضة في معنى ما تكلمنا عنه وبعض تحريرات والحكومة لا قبلت الاغراض تقدم لها ولا إمتنعت قطعاً اما في المكاتبة الاخيرة التي وردت الينا من طرف مستر غلادسطون قيل هكذا — انه من الممكن حصول إتفاق على إرسال مرسل الذي يعطى له ورقة امان حتى يذهب الى الخرطوم ويخبر المهدي بالتعليمات أمر بها اللورد ولسلي وانها كما يأتي "يجب عليه (الورد ولسلي) يبعث الى الحكومة في الحال اياً كان بلغه من المعروضات من طرف المهدي" — وانا على هذا رديت جواباً إنني ساخبر حضرتكم بقولهم وانما حسب رائي لابد ان يظهر لكم غير كافياً بعد ذلك اظن ان الحكومة تريد مفاوضات في الصلح وانها تريد ايضاً ان لا تكشف مرادها للناس — ولو حصل إتفاق على ارسال فيهل يكون المرسل من التعيينه واردت اشال افكاركم على من احسن هل ابراهيم او عبده او غيرهم ودمتم في حفظه تعالى

والسلام ختام

المحبة المخلصة

علانا بلونت

تصوير ١٣٠

Crabbet Park,
Threebridges,
Sussex.

الى صديقنا العزيز السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام وصل جواب من صديقكم ملكوم خان ويقول فيه انه جداً فرحان على ملاقاتكم وان تفضلوا وتوجهوا الى بيته غداً يوم السبت ساعة ١١ وبيته 80 Holland Park ونحن نسافر من هنا مع القطر في الساعة ٨ غداً ووصولنا في 10 James St. في الساعة (نحو) ١٠ والسلام

المحبة المخلصة

غانا بلونت

١٥ اوغوست ١٨٨٥

تصوير ١٣١

الى حضرة صديقنا العزيز المحترم الفاضل
الامير جمال الدين الحسيني حفظه الله
بعد السلام هذه ترجمة جواب الوزراء
(مضمونه) انهم لا يقبلون امتيازا بين
مسألة مصر ومسألة السودان فان
حسب ظنهم تدل وحدة المسألة على ان
يتعاسر عليهم المكاتبة مع مستر باونت -
ومع ذلك اشاروا على عدم ورود
التماس اليهم او طلبة ورقة امان
من طرف احد من وكلاء المهدى للمرور
اليه بين عساكر الانكليزى بقصد تسليم
اليه رسالة - هذا وقيل ايضا انهم
(الوزراء) لا يقولون وعسى انهم
لا يعرفون اى جواب يردون لو بلغهم
الطلبة المذكورة آنفا ويا صديقنا العزيز
ماذا ينبغى ان يُفعلَ فى الامرِ ومني
ومن قرينى الف الف سلام

المحبة
المخلصة
عانا باونت

٢٢ ابريل
[١٨٨٥]

لوحهٔ ٦٢

الی حضرة الفاضل النحریر المجتهد الفهّام الشهیر جمال الملّة والدین ایّد برهانه

لقد تلوت مقالاتکم الردّیة الغرّاء المندرجة فی جریدة مصر النوراء علی بعض الجرائد الانکلیزیّة فوجدت اجوبتکم مطابقة للحق الرائع وبیانکم مؤیّداً بالبرهان الساطع ثم وقعت فی یدی رسالة من تألیف مدحت پاشا مضامینها مؤیّدة ومصدّقة لتلک المقالة الصحیحة العظمی لذا احببت تقدیمها لجنابکم والله مؤیّد کل حق بالحجج والبرهان والسلام علیکم

الداعی البالی
المسجون فی عکا
عباس

تصویر ١٣٣

مولاي المعظم حفظه الله وايد مقاصده

ليتني كنت اعلم ماذا اكتب اليك وانت تعلم ما في نفسي كما تعلم ما في نفسك صنعتنا
بيديك وافضت على موادنا صورها الكمالية وانشأتنا في احسن تقويم فبك عرفنا
انفسنا وبك عرفناك وبك عرفنا العالم اجمعين فعلمك بنا كما له يحاكي علم من طريق
الموجب وهو علمك بذاتك وثقتك بقدرتك وارادتك فعنك صدرنا واليك
اليك المآب

أو تيت مع ذلك حكمة أقلب بها القلوب وأعقل العقول وأتصرف بها في جوانح النفوس
ومنحت منك عزمة أقتنع بها الثوابت وأذل بها شوامخ الصعاب وأصدع بها صم المشاكل
وأثبت بها في الحق الحقائق حتى يرضى الحق وكنت اظن قدرتي بقدرتك غير محدودة ومكنتي
لا متناهية ولا مقدودة فاذا أنا من الايام كل يوم في شأن جديد تناولت
القلم لأقدم اليك من روحي ما انت به اعلم فلم اجد من نفسي سوى الأخجل وتقلب شكل
واليد المرتعشة والفرائص مرتعدة والفكر الذاهب والعقل الغائب كأنك يا مولاي مفتتني
نوع القدرة دليلا له على قوة سلطانك حصرته في الافراد فاستثنيت منه ما يتعلق به
بالخطاب معك والتقدم الى مقامك الجليل هذا مع اعلمي اني منك في ثلاث ارواح
لو حلت احداها في العالم بأسره وكان جمادا لحال انسانا كاملا فصورتك الظاهرة تجلت
في قوى خيالية وامتد سلطانها على حس المشترك وهي رسم الشهامة وشبح الحكمة وهيكل الكمال
فانها ردت جميع محسوساتي وبها قبست جامع مشهوداتي وروح حكمتك التي أصيبت بها
مواتنا وانرت بها عقولنا ولطفت بها نفوسنا بل التي نطقت بها فينا مظهرة في اشخاصنا
وكنا اعدادك وانت كواحد وغيبك وانت كشاهد ورسمك الفوتغرافي الذي
اقمته في قبلة صلاتي رقيبا على ما اقدم من اعمالي ومسيطرا علي في احوالي وما تركت
حركة ولا تكلمت كلمة ولا مضيت الى غاية ولا انثنيت عن نهاية حتى تطابق في على احكام
ارادتك وهي لا تزال تمضيت على حكمها سعيا في الخير واعلاء لكلمة الحق وتأييدا لشوكة الحكمة
وسلطان الفضيلة ولست في ذلك الا آلة لتنفيذ هواي الملك ومظهرا معنويا لارادة
حتى ينقلب مربعا

تصوير ۱۳۴

عبرات قوای العالية تحلت عني في مكاتبتي اليك وحالت بيني وبين نفسي التزاما لحكم ان المعلول
لا يعود على علته بالتأثير على أن ما يكون الى المولى من رقائم عبده ليس الا نوعا من التضرع و
الابتهال لا احسب فيه ما يكشف خفاء او يزيد جلاء ومع ذلك فاني لا اتوسل اليك في
العفو عما تجد من قلق العبارة وما تره مما يخالف سنن البلاغة بشفيع اقوى من عجز العقل
عن ادراك نظره اليك واطراق الفكر خشية منك بين يديك واي شفيع اقوى من رحمتك بالضعفاء
وحنوك للمغلوبين حياء

اني لا احدثك يا مولاي عن شيء مما اصابنا بعد فراقك فقد تكفل ببيانه اخي في صلحكم ابراهيم
افندي اللقاني سوى بعض ما ترى في كتابه من انقلاب بعض القلوب من خاصتك وتحول
احوالهم بعد نزول ما نزل بك فقد تغلب اعوان الشر وانصاره عقب جلائك بقوة
جاههم وشدة باسهم فارغموا العقول على الاعتقاد بالمحال والجأوها للتصديق بما لا يقال
حتى انهم جردوا قلب دولتلو رياض باشا عليك وعلى تلامذتك الصادقين اياما معدودة زكي
وجه الى العمل بالشدة والاخذ بالمبادرة لحدة ولم يلبث ان وصلت اليه بعد ما كانوا حجروا على في
بلدي وحظروا على الدخول في المدينة نحو اربعة اشهر نفي او التقائي برياض باشا جلوت عليه الامر
وكشفت له من الحقيقة ما خفي حتى زال ما لبس المبطلون وبطل كيدهم وما كانوا يعملون وزلفنا
عنده منزلة حسدتني عليها الكافة من العلماء والامراء ورجال الحكومة بل وكثير ممن كان يدعي الانتماء
الى حضرة مولانا المعظم وقد نفث من كل بر مصعد النفس فلا ينطق الا بما تريد حكمتك
ولا يعمل الا ما تسدد اراؤك فما انك وحتى كنت وانت في الهند بين اظهرنا نسعى بسعيهم
الى مقاصدك العالية طالبا بهم اوج السعادة وذروة المجد والفخار

وهذا جمعت الى كل من كان ينتسب اليك صادقا في الانتساب او كاذبا تحسينا للظن وايثارا لجانب
العفو والكرم لهذا الذي لم اتاخر عن مساعدة او كنت الا شقيا الا دنيا اديب اسحق وسليم النقاش
وسعيد البستاني والبلباوي ومن كلهم من الشام فاصلحت لهم القلوب وفسحت لهم من الصدور
وفتحت عليهم ابواب التقدم الى المنافع الغزيرة لكنهم لم يرعوا عهدا ولا حفظوا ودا ولا حاجة لي الآن
الى ايضاح ما صدر منهم خيانة ولؤما فانا مولاي اعلم بمعنى الشؤم وجميعهم من اصطبل واحد)
والتفت لحبك ممن حرم الشرف بلقائك فنيله ليس بالقليل يجلونا قدرك ويعرفون لك فضلك

وكنا واخواننا من المكانة في قلوب الناس كما شرح لك ابراهيم افندي ولكن هذا لم يلهني عن طلب
ان يتم لك واني قد تباركت من الوعد الاثيم وكقدم الذميم وكدت اصل الى الكعبة مما قصدت
من طريق مألوف ومذهب معروف وغير معروف لولا غلبنا على الامر قطاع طريق نحو الله بسبب ذهاب
الانبياء الكهنة مناهج جبابرة الله فطيني لغاظات العلماء المتبطنين طباع الجاهلين انتحلوا طريقتنا
في الدعوة الى الحرية وتمكنوا بقوة السيف وضعف الحكومة من اقناع العامة بكونهم دعاة الحق وحماة القانون
وهم رسل الفوضى وجرذان النظام وكانوا في بداية امرهم اشد الناس تعصبا عليك وعلى ملتك
واشدهم في التعصب اولئك الانذال الذين قدمنا ذكرهم عند ما راوا ببعض رجال الحكومة يميل الى اهوائهم
وكيدهم في بعض غيرهم غير ان مدتهم في الفساد كانت قصيرة ولم يمض الا قليل حتى محصنا من قلوبهم
وطلونا من بحارهم فكادوا يشيمون ضياء الحق لولا ان احاطتهم ظلمات الغرور ولكن ومع
هذا فكنا نستلهم لما تريد وتدبيرهم كانت تموت لغاية ما تحب فعد ان ... وان الاستطاعة الا انه
غلبت عناصر الفساد وعم الضلال فطلبنا باولئك الاشرار ان تخلص البلاد من الاشقار و
نبعد العباد من طول العناء ورجونا تاييدهم على ذلك من سكان الارض والسماء وكنا ندرك
بخلل صاحبنا واستعمالها شرعيا لكن لسوء البخت كان احدنا على ما وصف الصابي ابا
تغلب ابن حمدان عند ما قاتله عز الدولة ابن معز الدولة وهزمه حيث قال فيه انه لم يلق
لقاء الباخع بالطاعة المعتذر من سالف حتى تفرط ولا ضاعة ولا لقاء المصدق في دعواه
في الاستقلال بالمقارعة المحتف لزعمه في الثبات للمدافعة ولا كان في هذين الا مرتبكا بالبرزخ البغي
ولا الفاجر القوي بل جمع بين نقيصة شقاقه وغدره وفضيحة جبنه وخوره فذهب عنه
الرشاد وضرب بينه وبين الاسداد وازيد على ذلك مع توفر الاسباب وتفتح الابواب
وظهور المرام للعيان واتخاذه من زعماء الصبيان واجتماع جميع القلوب عليه ونزوع الاهواء
علما جاته فكان ما كان من العاقبة السوءى ولسير حادثهم في تلك الحوادث نبأ طويل
اذا اردت يا مولاي لنا اقدم لك به تاريخا مختصرا بما يلونا بعيدا فانا رهين الاشارة
وكنت انا في مدينة بيروت نقضي بها مدة ثلاث سنوات على ما حكم به الشقي الغبي لا لذنب جنيناه
ولا جرم اقترفناه فقد فحصت خاتمك القائمة منا مقام الالهام في قلوب الصديقين ان لنا الحق
ولنا الحجة الباهرة ونصيب الفرج ولنا البراءة الظاهرة والذمة الطاهرة وما ذلك الا لعهد القديم
ونتيجة هوى العقيم ووالله يا مولاي لو جعلنا له من جلودنا ثيابا وصنعنا له من لحومنا كبابا و
صنعنا له من دمنا شرابا لما كان لنا مفر من غدرته عند قدرته قاتله الله فها نحن سالكون في سنتك
وعلى سنتك وكنا كذلك ولا نزال الا انتقام الرجال ولولاها اطفال رضع ونساء الناطوع
ابينا لهم الذل وانفنا لهم الضيم فاتينا بهم معنا الى حيث اقمنا لكنت اول من تلقاك في مدينة
باريس لتسعد بان فاته في خدمتك وانحى بذلك على العالمين

تصوير ١٣٦

وما اعلمه من نفسي وما اتيقنه من يقينك وما ايدته اعمالي واعمالك واقوالي واقوالك لا انكدر
مما اشرت اليه في كتابك الى تراب حيث طعنت به في ثقتك بالمصريين وبالغت حتى سمعت الطعن
الى خادمك كاتب الاحرف وابراهيم افندي وزدت في المبالغة فانفذت طعنك بالداهية الزرقاء
والبلية الحمراء اما اخلاصك وثقتك بالدواعي وكيلها فقد صار في محل فقد نقضت عهدك وما النقض عندك
فانت تبقى في الوجود وانت موجود ارحم الله انفسها وجعلها طوع يدك تلعب بها كما تشاء من احداثك
اما ما يتعلق بنا فاني على بينة من امر مولاي وان كان في توقيعاته ما يشكك الملائكة في معبودهم والانبياء
في وجوه وحيهم ولكن ليس في استطاعته ان يشككني في نفسي ولا ان يمنع عقلي ان يحكم بالمحالات وان
كان في طوعه ان يمنع رجلا من ارادته من كثرتنا وكثيرينا وما حكم به سيدي من سلب ثقته من المصريين
ربما تضافرت عليه الادلة وتشهد لنا ولا علينا حوادث غير انها تحسن لنا اولئك فقد اخرجنا المولى
عن طباعنا وانتسابنا انا صار عربيا لا يقتدى بعد ذلك الارض ولا يجود بهوائها وانما يتضرر حيث
يتبع له القدر من مثل عناصره ما يقوى به قوامه ويزهر زهره ويحلو ثمره والا ذبل وماتت او استؤصلت
جذوره ورمى به الى خارج البلاد واني اعلم ان كله مما لا يزيد في يقيني مولاي شيئا ولكن لا ينقص منه
فلنقف هنا هذا ونستمنح من كرمكم الواسع ان يمن علينا بامرين احدهما ارسال رسمه الفوتوغرافي
الجديد فان هذا الخادم كان عنده نسختان من الفوتوغرافية ارسل في احداهما فذهبت اعوان الضبطية
من بيتي عند ما اودعت السجن كما اخذوا كتاب الكاسونات بخط مولاي المعظم والثانية كان استجداها سعد
افندي زغلول وهو من خواص محبي سيادتكم والمشفقين عليه فتركها لما يليق اعواما والثاني ان يتابع
ارسال ما ينشره من فصوله السياسية والادبية في جرائد انجلترا فقد اعددنا دفاتر متعددة
لنقل ما يوجد منها في جريدة وكتبنا ما نشر في جريدة النخلة واول ما درج في البصير والان لا نجد
في مقالة الشرق والمشرقيين ولم نجدها واضفنا الى ذلك ما كان نشر في جريدة مصر في الايام
السابقة من جميع الجمل التي جاد بها قلم سيادتكم ثم اننا نخبر سيادتكم بزيارته وهو ان
اعيان المسلمين من اهالي بيروت وامراءهم لما يليق بالواجب في اكرامنا والاحتفاء بنا ونخص بالذكر منهم
السيد عبد الغفار افندي الغباني واعضاء عائلته وهم من ذوي البيوت ذات الصلة بزعماء الحاج
الحوائج وحاج يحيى حمدين افندي كاده رئيس مجلس البلدية وحسن افندي بيهم وهم من انبه
الشبان واعلمهم واكتبهم واشدهم ميلا الى الحرية وقد الى على نفسه ان لا يموت حتى يراكم ما لم يقبل حاجا
واما الان من شهير السيد عبد القادر الجزائري فقد امر ولده ان يزور هذا خادمكم واني لزيارتي وما قل هذا الا
من اثار فضلكم فلكم الشكر على كل نعمة وصلت او تصل الينا والى اعقابنا من بعدنا ونرجو من سعة كرمكم
ان تمنوا على خادمكم باسطر من خطكم الشريف يحفظها حيث يحفظ سركم ويودعها مستودع حبك والله
يحفظكم ويتم نعمه عليكم والسلام

خادمكم
محمد عبده
٥ جمادى الاولى ١٣٠٠

تصوير ١٣٧

مولای المعظم ایده الله

الیوم عرفت نفسی وکنت بها سیئ الظن اری ما سبق الی اودیة من الکرامة بین الناس انما هو
من احکام البخت وان نفاق وعروضها من المدیح بنسبتی الی خدمة المولی الجلیل وکنت اتیه علی
علی العالمین بتلک النسبة وهی عنوان الفضل والکمال مکتفیا برسوخها فی نفسی وتقررها فی
الاذهان واقول دعوا الناس فی غفلاتهم یرزق الله بعضهم من بعض اما الآن وقد حسبنی
الجناب العالی نتیجة لوجماله فانی اصدع بافکاری قواعد الملکوت وازعزع بهمتی ارکان سطوة
الجبروت وادعو الی الحق دعوة حکیم واذهب باهل الرحمة مذهب الاب الرحیم خدمة لمعاهد
مولای وان یوم السعادة عندی ان یظهر لهذه الخدمة اثر او ینشر عنها خبر اما ما ینسبه لعبده عن
علو المقام فی الحقوق التی اوضحتها القراح الزکیة فمن حیث صدوره عنه ادب تتجلی فیه ینابیع الخیر والکرم
ولکن من حیث توجهه الی الخادم المسکین فهو من قبیل نهی الحق عن ان یکون باطلا والنور عن ان یکون ظلاما
والکمال عن ان یکون نقصا بل نهی الانسان عن ان یکون جمادا سبحان الله ما اسهل ان نتکلم وایسر ان
ندب به حتی یبلغ الکتاب أجله بلغنا قبل وصول کتابکم الکریم ما نشر فی الدیار من دفاعکم عن الدین
الاسلامی بالبراهین مدافعة ردا علی موسیو رنان فطلبناها من المداعیات الدینیة تحل عند المؤمنین
محل القبول فحصلنا بعض الدینیین علی ترجمتها لکن نحمد الله تعالی اذ لم یتیسر له وجود اعداد الدیار حتی ورد
کتابکم واطلعنا علی الغدر الذی ترجمها لنا حضرة الفاضل حسن افندی بیهم فسررنا وذهب ما بنا
الاول عن ترجمتها وتوسلنا فی ذلک بأن وعدناه ان الی حال الحرب سیحضر فان حضر نشر
ولا لزوم للترجمة فانه دفع المکروه والحمد لله ثم اتوا علی نسختک القویمة لا تقطع راس الدین

تصویر ۱۳۸

ان يبيع الدين ؛ ولهذا لو رأيتنا (الرايت) رهبانا وعبادا ركعا سجدا لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون
ما يؤمرون ما اضيق العيش لولا فسحة الامل اسفت وتكدرت كثيرا مما رأيته في كتابكم الى
والد ابي تراب من اللوم الشديد على ابراهيم افندي وعلمت ان ذلك من سوء تبليغ ابي تراب علما بان ابراهيم
افندي ليس بموضع للتهمة بما يشير اليه المولى في كتابه واني اطلق بحرمة سيدي انه لم يصدر منه ادنى اذى بشانه
او تحمل لحقوق مودته فان انتقاله من البيت الذي كانا فيه لم يكن الا بعد ان ظهر اثر الرطوبة في عينيه وخشي
عليهما من كونه ونصحه الطبيب بان ينتقل فعاش زعلى فاستحسنت ذلك على شريطة ان ينتقل معه ابو
تراب فاستدعا ابا تراب لان ينتقل معه منفصلا بان اهل البيت يحبونه وليس في البيت الجديد من
يخدمه فسهل عليه الامر فابى وصمم على البقاء ولكني تعلله صحيحا في الحقيقة سوى ان العلة الحقيقية هو ما
يعهدونه فيه من الحركات الصبيانية اما السيد ابراهيم فقد قام بخدمة ابي تراب احسن قيام كان ايقاظه
في شدة البرد وكثرة الاوحال الى منازل الحكماء ومعاهد الاطباء مرارا عديدة قبل حضور مصطفى بيك
وكانه يحبه كأخ صديق ينظر اليه ويعامله معاملة الاب ويحن من جميع الوجوه ولم يعرف عنه الكمال الا
ريالين نقدا وبعض دراهم قليلة في ادوية ودراهم وبعد حضور مصطفى بيك كان العلاج مجانا
بدون اجرة ومضى عليه زمن المرض ونحن جميعا نتعهده في اغلب الاوقات وابراهيم افندي
بعد انتقاله كان يأتي اليه من قبل شروق الشمس الى الساعة الرابعة من الليل ولا يتركه الا
وقت النوم وكانت ثياب ابراهيم وكتبه وجميع لوازمه في اودة ابي تراب ولم يكن في اودته
الا فرش النوم لا غير ثم ان ابا تراب معنا في جميع الاوقات الا ما قل وانا نعده كواحد
منا منزلته منزلتنا امامه ثقة مكلمة حسبها هاني اعراضنا اما ما ذكرتم في شان اديب افندي
وما ذكره ابا تراب بالتردد عليه فلعل فيه حكمة تخفى عن عقولنا ورايكم اعلى وارفع على ان ارى في ابن قساء
عليه خطر النفس ابي تراب من حيث تغلب الشهوة الحيوانية على القوة العقلية فالاولى به ان يكون بعيدا
عن مقام الشهوات . ودارني كدرا ان ابا تراب عندما ذهب ليبلغ او يراسله فكم اطلعه على المكتوب
تقريبا منه ما ذكرتم في شان ابراهيم افندي وكان كدر ابراهيم على هذه اشد من كدره على سوء ما بلغ عنه
ابو تراب بجهوله في اخباره لم يخل من طيش الشرفين فالامل ان لا تثقوا بما يكتب لكم
فيما يتعلق بشان اتباعكم فقد يغضبه ما لا يغضب ويرضيه ما لا يرضي وليس بين غضبه
ورضاه الا كما بين ضحكه وبكاه وهو ما بين لمحات البصر اليس عجيبا انا ما نقلنا اليكم عنه

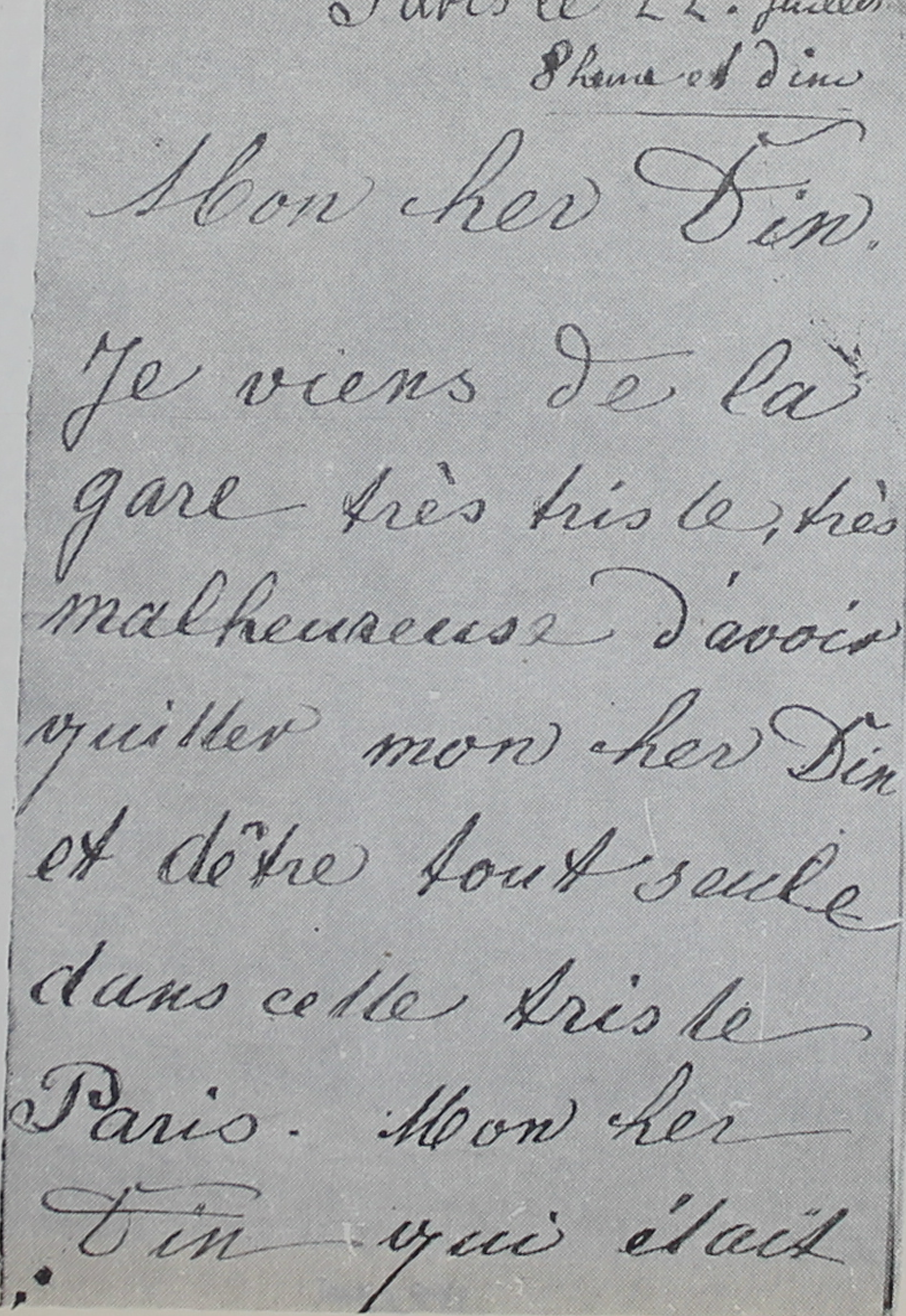
وانا في حبس الحكومة المصرية قبل ان يراني كان متعلقا به عن محبس هجر اربع اي ما رأيته ۸
من نحو ثلث سنين ثم بعد ان كتب اليكم ما كتب جاء لزيارتي في الحبس ولم يسألني عن شيء يتعلق
بسيادتكم واظن انا حالة ابي تراب في ان يضار الذي يكون من هذا القبيل لا تخفى على الطف نيتكم
فالرجا ان لا تعتمدوا عليها ولا تعجلوا بتصديقها فليس يسهل على الصادقين في ان يثنا اليكم ان
يشير وابان شيئا يكدر خاطركم من جهتهم بدعوى وان كان غير منطبق على الواقع ونلتمس من واسع
كرمكم ان لا تقطعوا اغضا ما تعطفون به على خدمتكم والله يحفظكم

محمد عبده
۱۳۰۰
۸ شعبان

يهدي لسيادتكم مزيد السلام ويقبل ايديكم ابراهيم افندي علي اللقاني والشيخ ابراهيم ابو يوسف من اهالي ...
شيخ في حوادث المصرية والشيخ احمد القباني من افاضل بيروت والشيخ احمد عباس من نبهائها وارباب
الافكار الحرة وحسن افندي بيهم وكلاهما له ميل الى الحرية وانتم في حفظ الله

محمد
۱۳۰۰
۸ شعبان

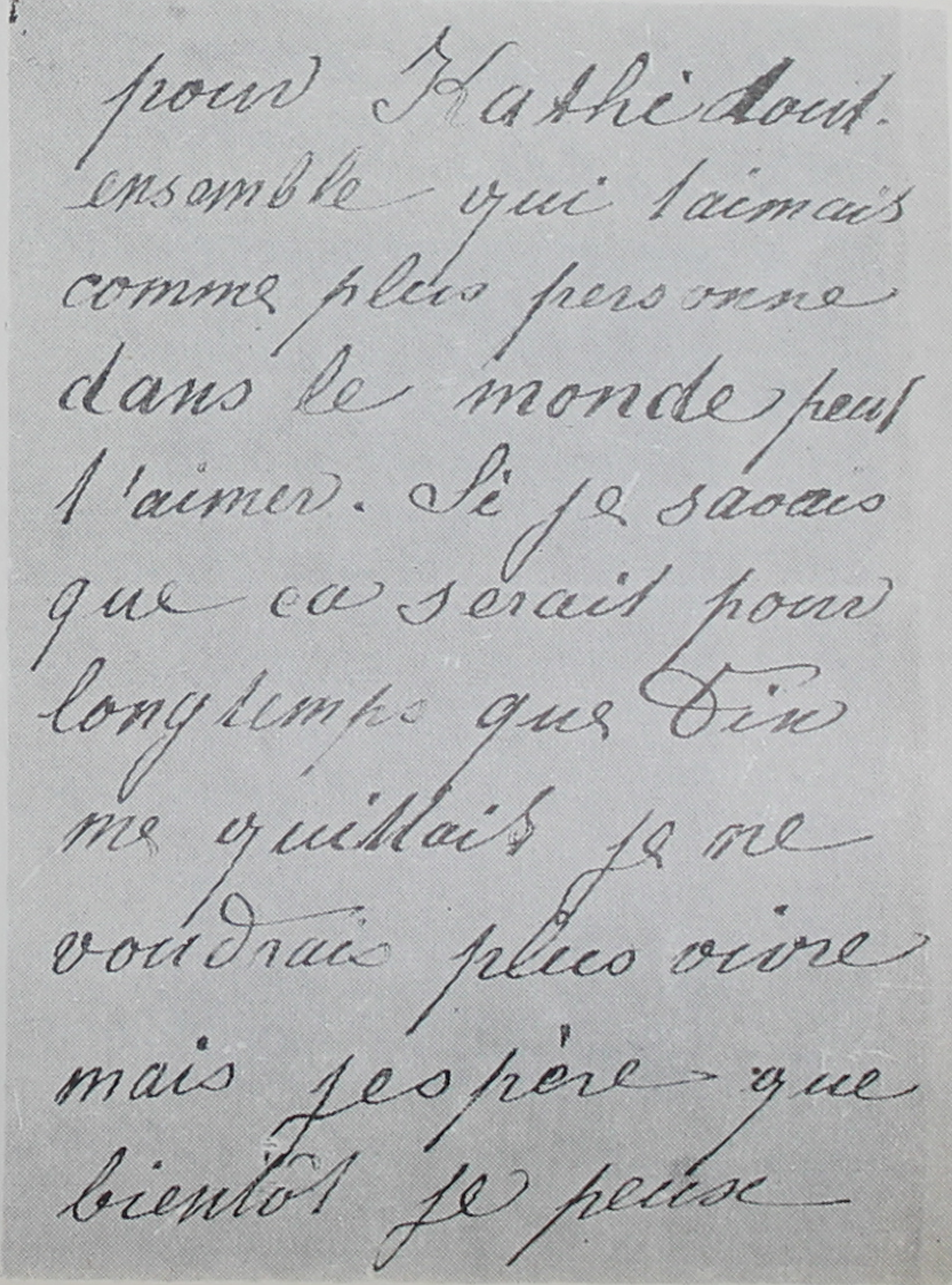
تصویر ۱۴۰


Paris le 22. juillet
8 heure et dix

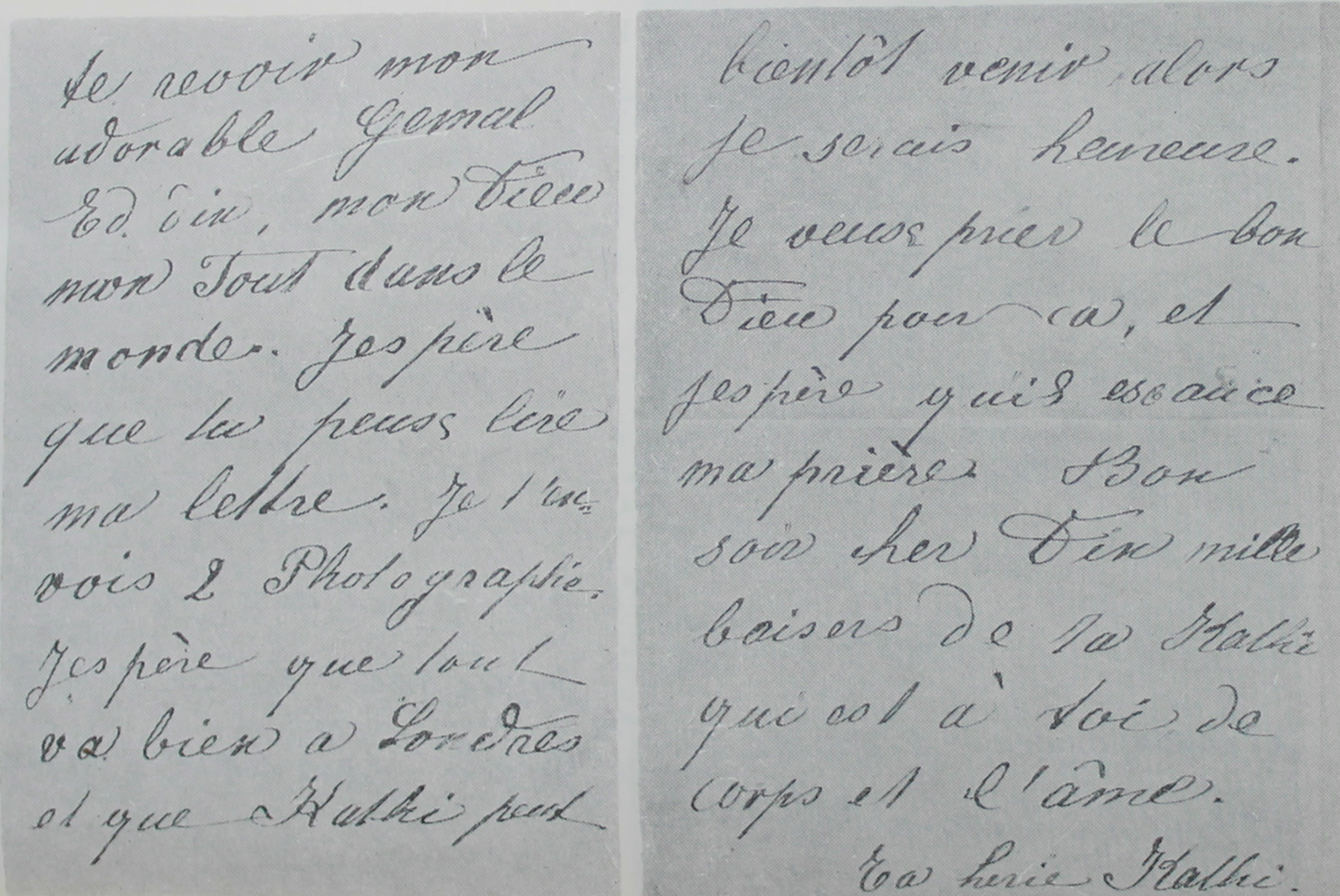
Mon cher Din.

Je viens de la
gare très triste, très
malheureuse d'avoir
quitter mon cher Din
et d'être tout seule
dans cette triste
Paris. Mon cher
Din qui était

تصویر ۱۴۱


pour Kathi tout
ensemble qui l'aimais
comme plus personne
dans le monde peut
l'aimer. Si je savais
que ce serait pour
longtemps que Din
me quittait je ne
voudrais plus vivre
mais j'espère que
bientôt je peux

تصویر ۱۴۲



de revoir mon
adorable Gemal
Ed. din, mon Dieu
mon Tout dans le
monde. J'espère
que tu peux lire
ma lettre. Je t'en-
vois 2 Photographie.
J'espère que tout
va bien à Londres
et que Kalki peut

bientôt venir alors
je serais heureuse.
Je veux prier le bon
Dieu pour ça, et
j'espère qu'il exauce
ma prière. Bon
soir cher Din mille
baisers de ta Kalki
qui est à toi de
corps et l'âme.
Ta chérie Kalki.

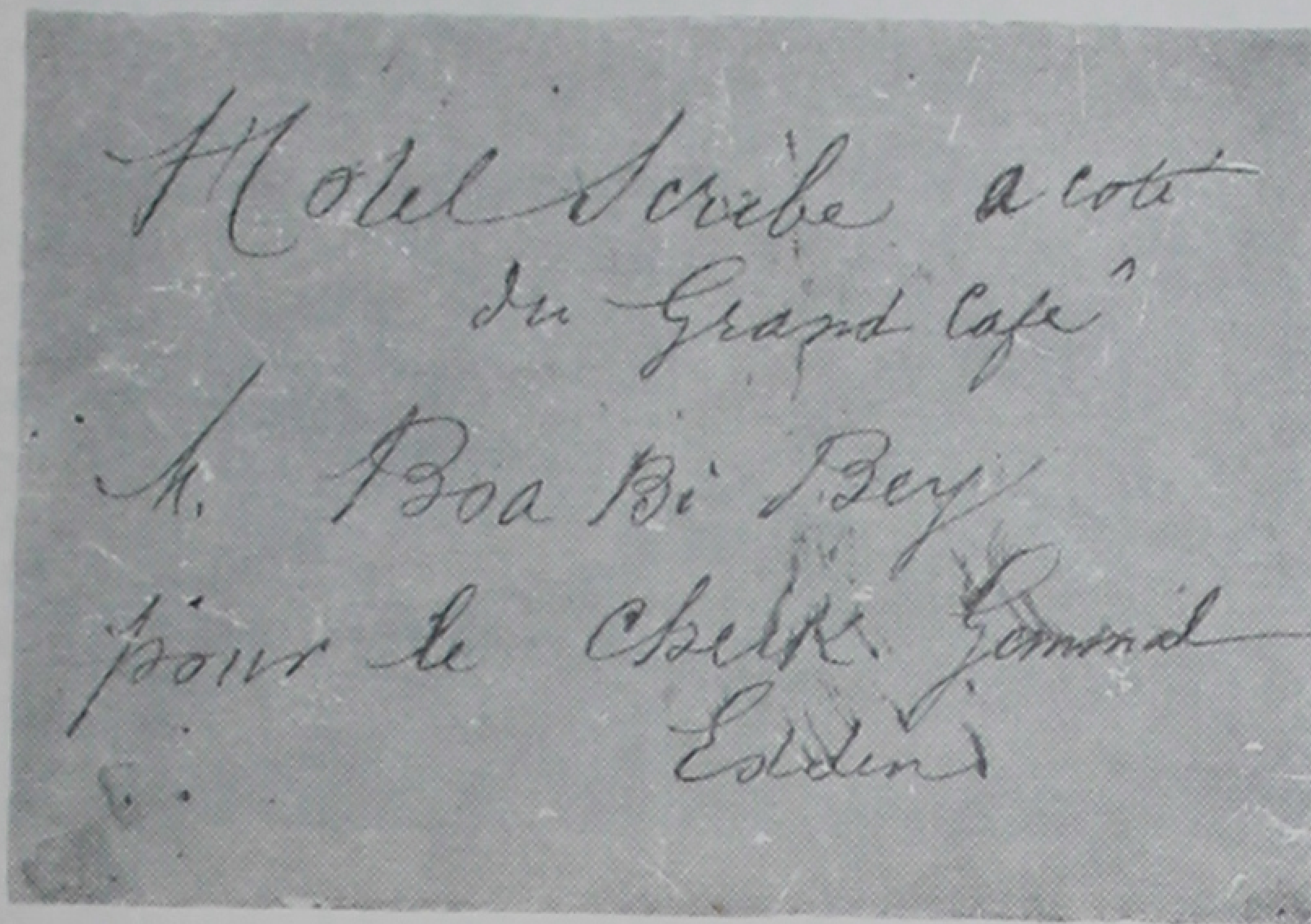
لوحه ۶۷



تصویر ۱۴۶

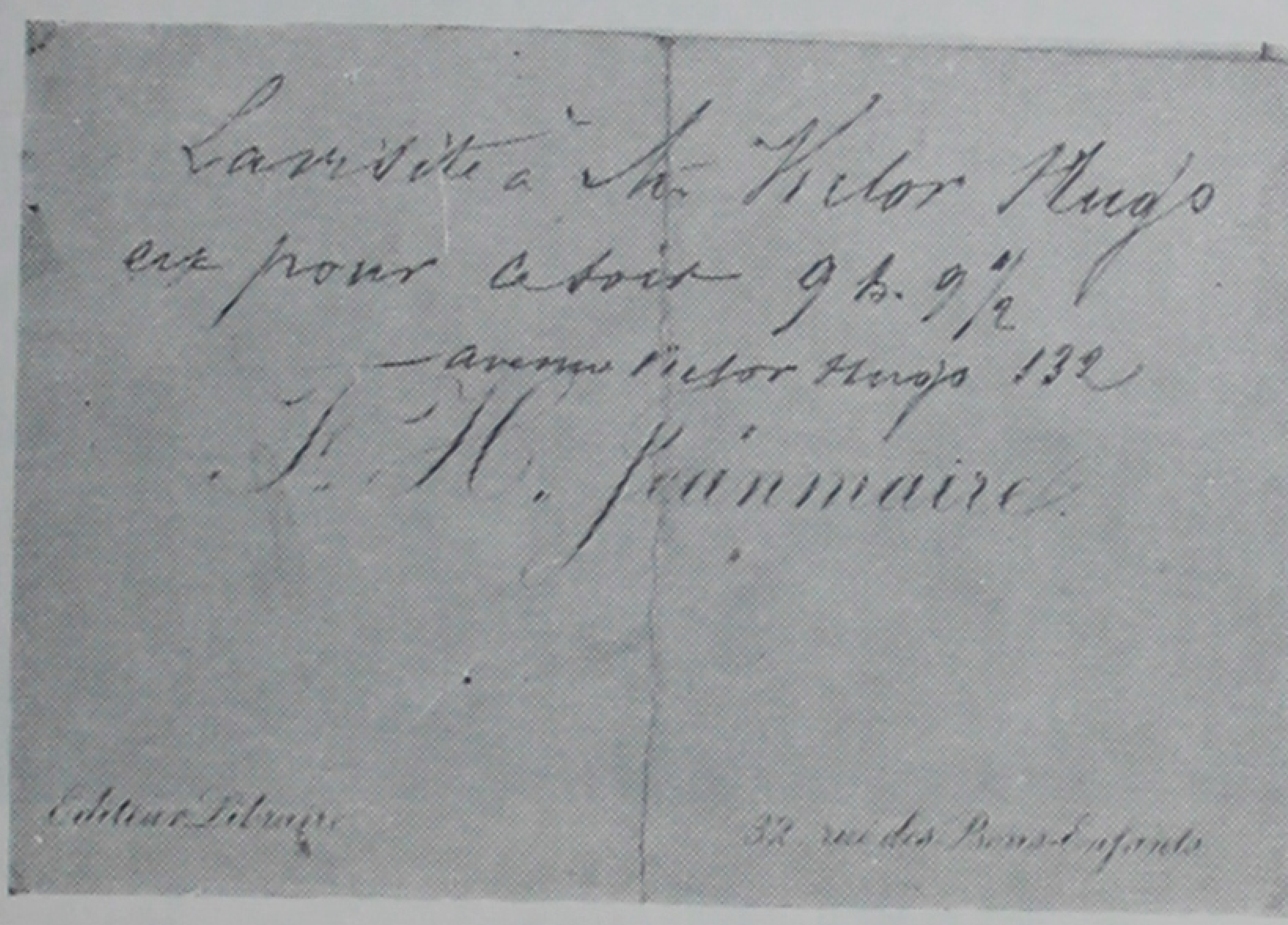


تصویر ۱۴۵



Hotel Scribe à coté
du Grand Café
M. Boa Bi Bey
pour le Cheik Gemmal
Eddin

تصویر ۱۴۷



La visite à M. Victor Hugo
est pour ce soir 9 h. 9½
— avenue Victor Hugo 132
J. H. Jeanmaire

Editeur Libraire — 32 rue des Bons-Enfants

تصویر ۱۴۸



تذکرهٔ مرور

نمره ۱۵۹

اشکال

سن

قد

چشم

سیاه

ابرو

سیاه

ریش

سبیل

سیاه

نشان مخصوص اشکال

از بابت شهبندریت دولت علیهٔ ایران در مصر

دارندهٔ تذکره دولت علیهٔ ایران تبعه سندن السید محمد عبدالله ... اسلامبول

جانبنه عزیمت ایده جکندن دولتین علیتین میانه‌لرنده موجود

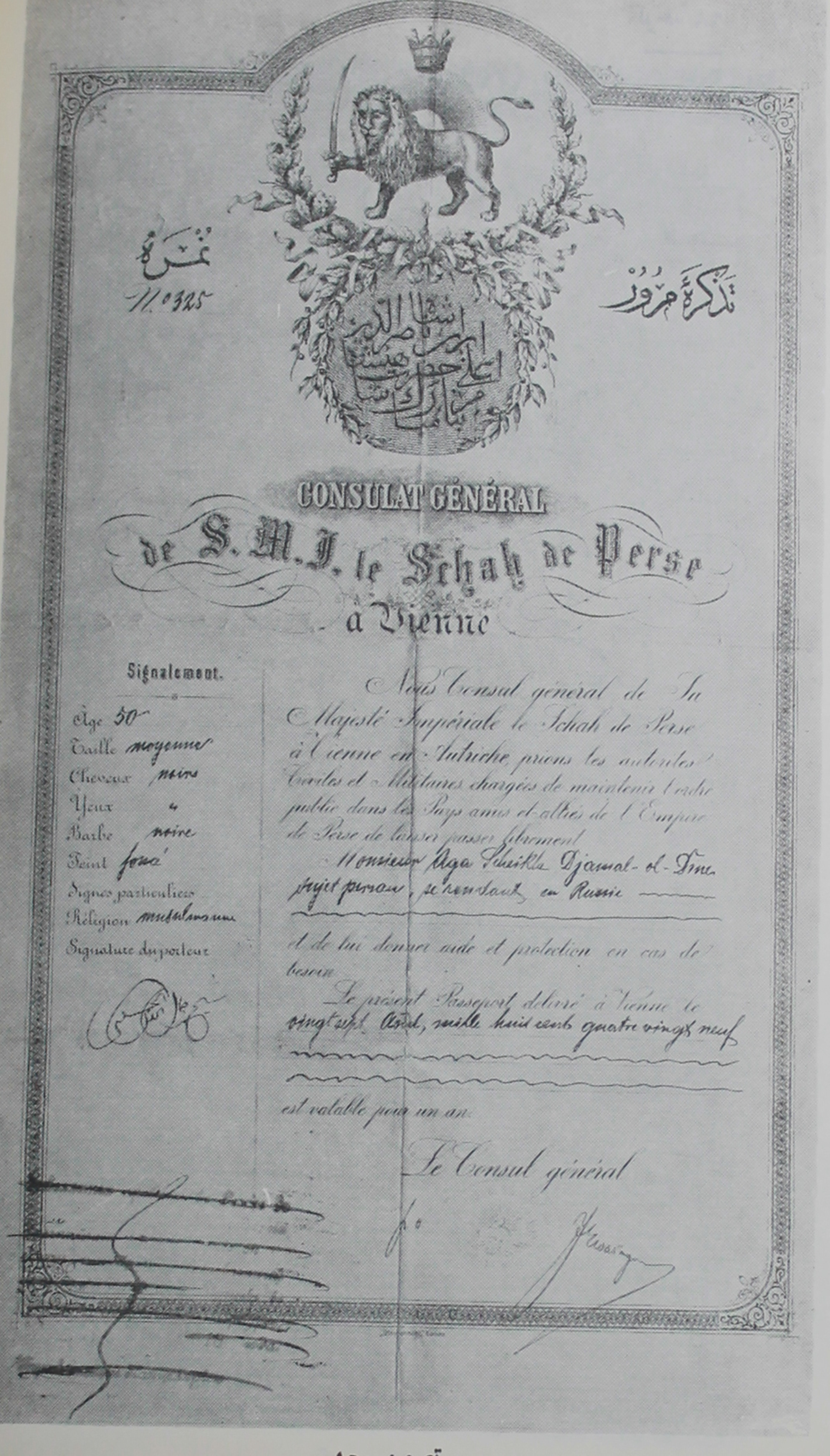
و بر دوام اولان دوستی و مودت کامله اقتضاسنجه ضابطان

و مأمورین دولت علیهٔ عثمانیه طرفلرندن ممانعت اولنمیوب

ولدی الحاجه حمایت و رعایت و مدد و معاونت اولنمق

بابنده اشبو تذکره یه مرور اعطا اولنمشدر

تصویر ۱۴۹


نمره

N° 325

تذکرهٔ مرور

CONSULAT GÉNÉRAL

de S. M. I. le Schah de Perse

à Vienne

Signalement.

Age 50

Taille moyenne

Cheveux noirs

Yeux "

Barbe noire

Teint foncé

Signes particuliers

Religion musulmane

Signature du porteur

Nous Consul général de Sa Majesté Impériale le Schah de Perse à Vienne en Autriche, prions les autorités Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre public dans les Pays amis et alliés de l'Empire de Perse de laisser passer librement

Monsieur Aga Scheikh Djamal-ol-Dine sujet persan, se rendant en Russie

et de lui donner aide et protection en cas de besoin

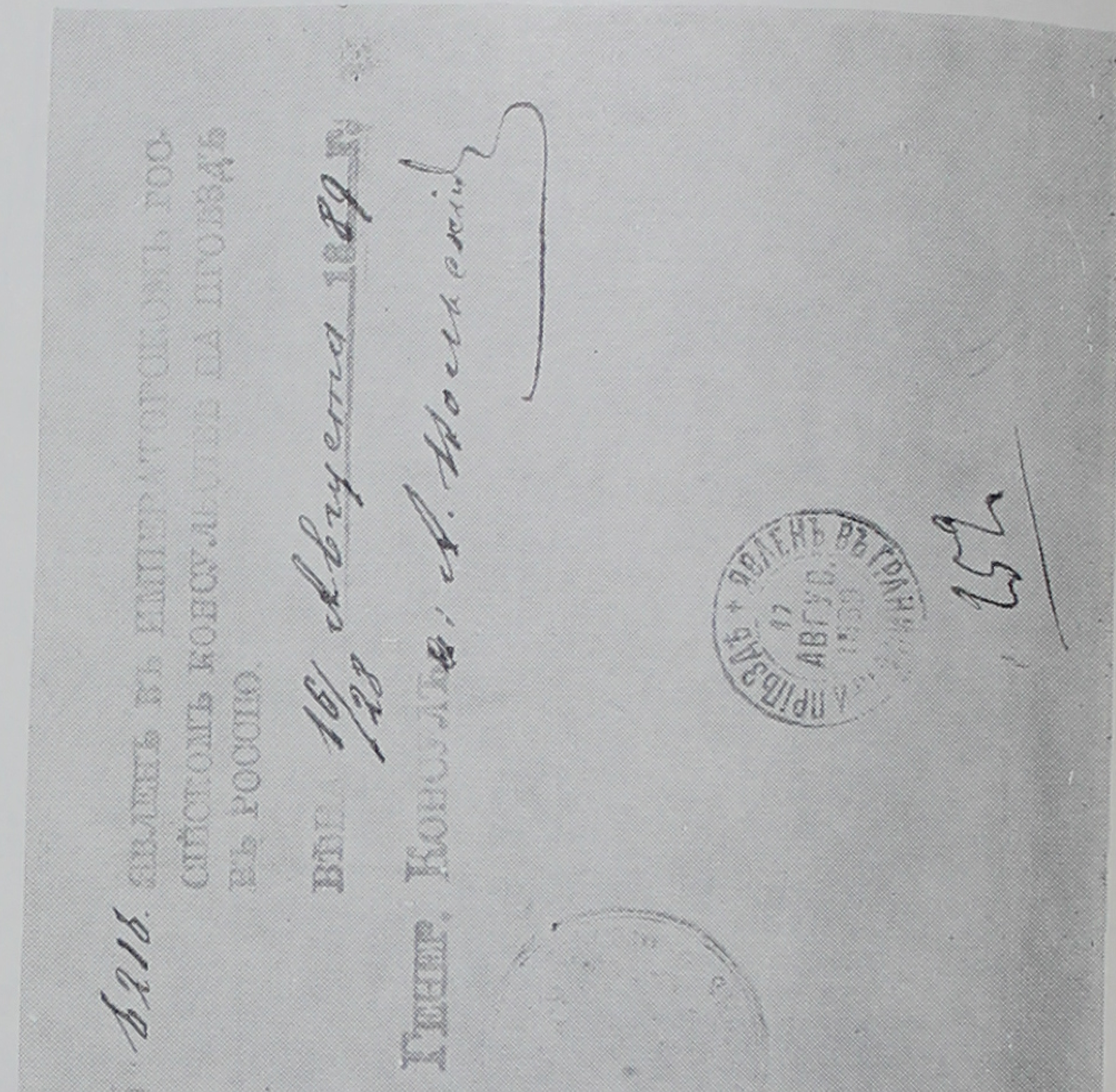
Le présent Passeport delivré à Vienne le vingt sept Avril, mille huit cents quatre vingt neuf

est valable pour un an.

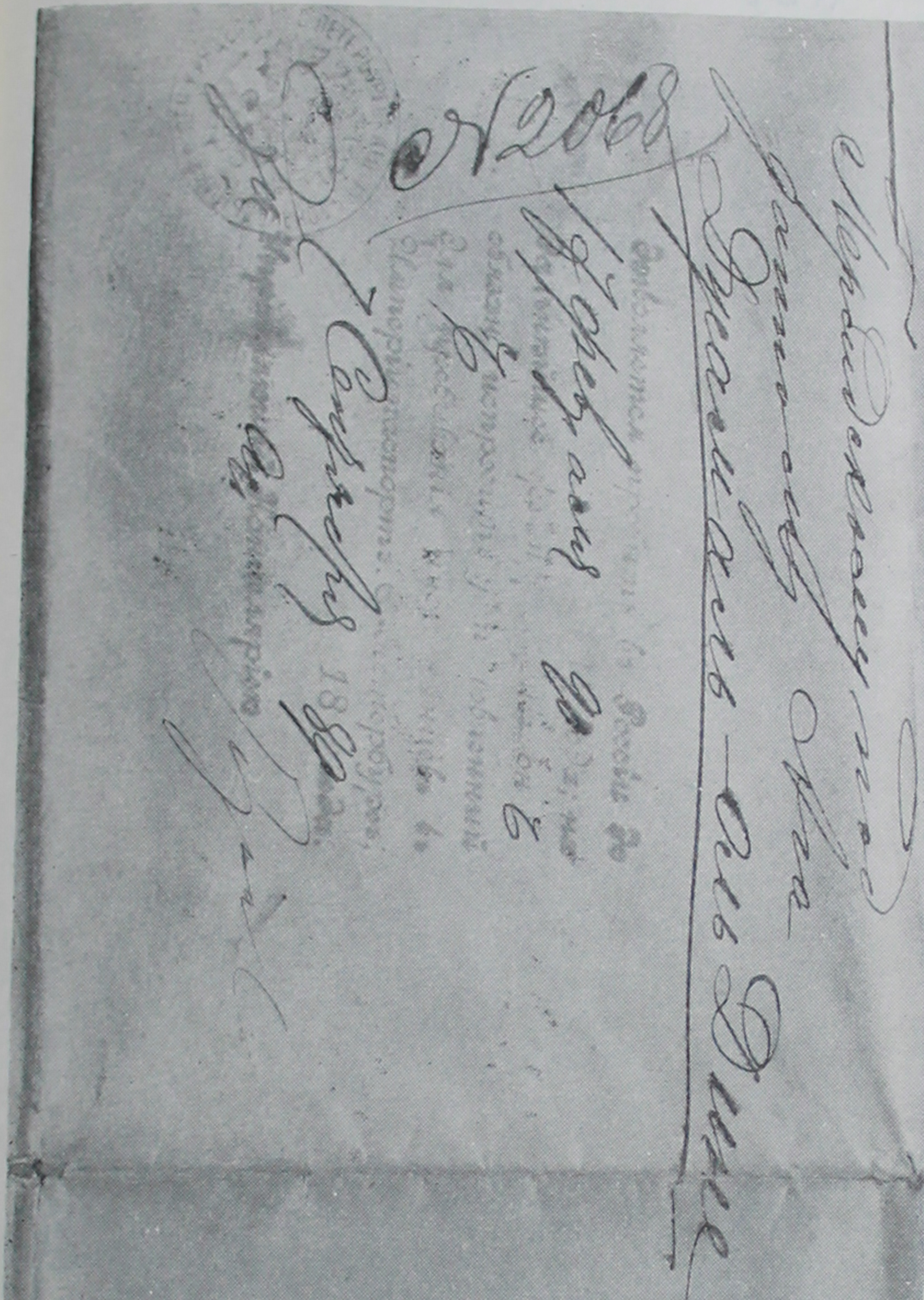
Le Consul général

تصویر ۱۵۰

لوحهٔ ۶۹

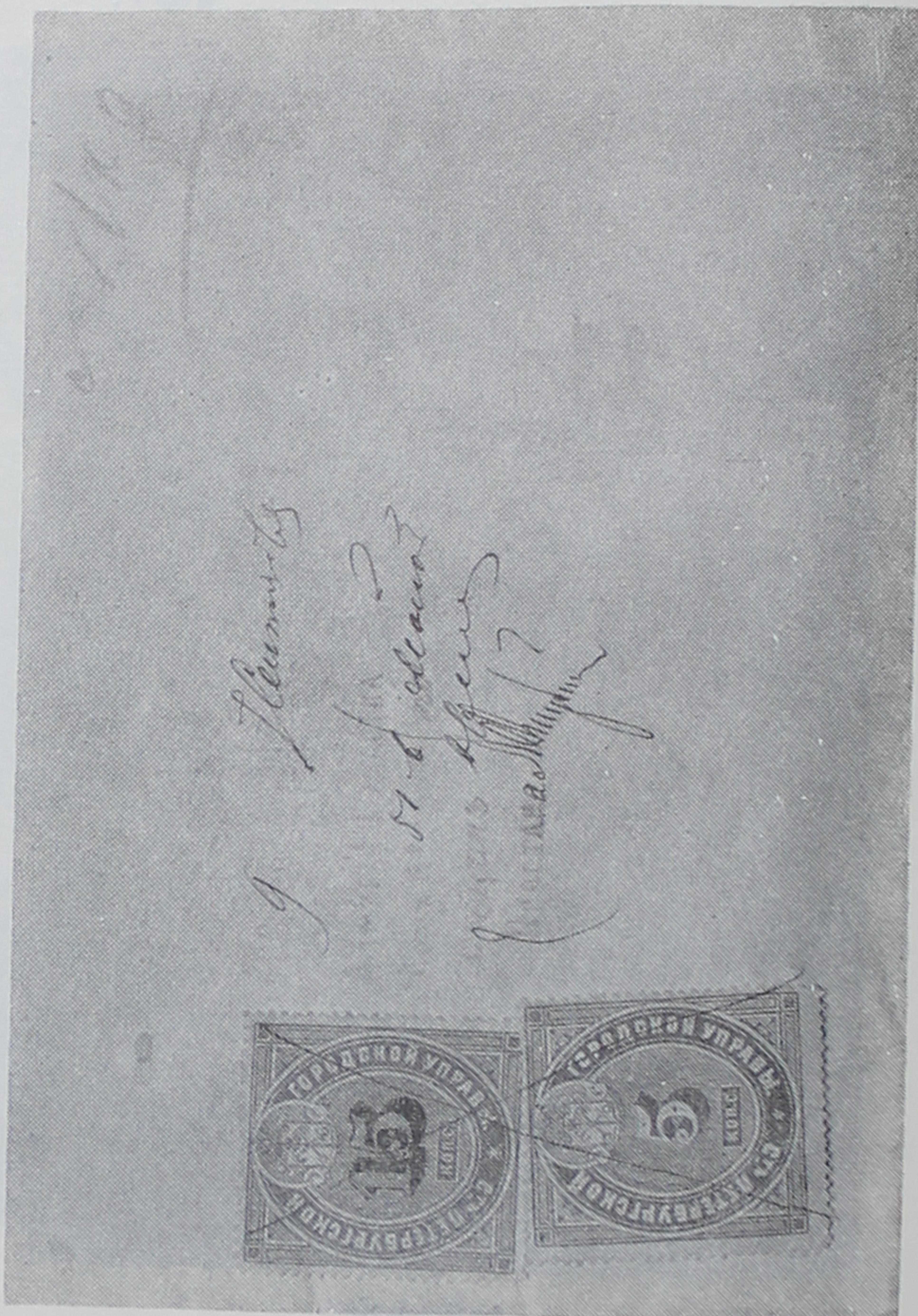


تصویر ۱۵۱



تصویر ۱۵۲

لوحه ۷۰



تصویر ۱۵۳



تصویر ۱۵۴

لوحهٔ ۷۱



تصویر ۱۵۵

تصویر ۱۵۷



تصویر ۱۵٦



لوحهٔ ۷۲

LA CORRESPONDANCE PARISIENNE

ORGANE RÉPUBLICAIN INDÉPENDANT

Directeur: A. E. BADAIRE.

Bureaux: 40, rue Caulaincourt, 40
(Paris - Montmartre.)

Abonnements: 10f par mois. 25f pour 3 mois. 80f par an.

Première Année

N° 38. Paris, le 20 mai 1885.

Une conversation du directeur de la "Correspondance Parisienne" avec le scheick Djemal-Eddin.

Nous avons eu la bonne fortune, hier, de causer pendant trois heures avec le seul Afghan résidant actuellement en Europe, le scheik Djemal Eddin.

Djemal Eddin habite rue Vignon dans un hôtel de famille. C'est là qu'il nous a reçu avec une grande cordialité.

C'est un homme d'une quarantaine

d'une barbe noire courte et peu fournie et d'une chevelure crépue et grisonnante. L'expression de cette physionomie est des plus sympathiques. Les yeux expriment l'intelligence et la bonté. Nous croyons volontiers que le scheikh dit vrai, quand il affirme, dans son langage un peu haché, que les Afghans sont doux et bons. Il ne leur est pas difficile, d'ailleurs, d'être plus doux que les Anglais, leurs ennemis irréconciliables. Lors du dernier conflit, les Afghans avaient des prisonniers anglais. Trois fois par jour, un scheikh (prêtre afghan) leur rendait visite, pour les exhorter à prendre patience, à ne pas se tourmenter. Le scheikh faisait des efforts touchants pour relever le moral des prisonniers, lesquels étaient traités avec la plus grande bonté. – A la même époque, les Anglais traversèrent un village afghan, où il n'y avait que des femmes, des vieillards et des enfants. Ils massacrèrent ces femmes, ces vieillards et ces enfants, au nombre de trois mille, et incendièrent les maisons.

"Voilà la différence, nous a dit Djemal Eddin, entre les Anglais, peuple civilisé par excellence, et les Afghans, qui n'ont pour ainsi dire aucune instruction. Mais les Anglais sont un peuple méchant et cruel par nature; l'instruction ne peut pas changer leur caractère, tandis que les Afghans, les Hindous sont bons et humains. L'ignorance dans laquelle ils sont plongés, par la faute des Anglais, qui veulent les abrutir, n'a pas pu modifier leur manière de penser et de sentir."

تصویر ۱۵۹

Récemment, un Anglo-Américain, rédacteur d'un journal de New-York, se présentait chez Djemal-Eddin, et entama la conversation en parlant des Russes. "Maintenant, dit-il, les Afghans vont sans doute vouer aux Russes, qui leur ont fait la guerre, une haine semblable à celle qu'ils ont vouée aux Anglais".

"Vous vous trompez", lui répondit

de lâche cruauté) autant de barbarie, à l'égard d'un peuple conquis — J'ai vu l'Algérie; le gouvernement français y a eu des agents qui ont commis des actes blâmables, mais jamais les bureaux arabes eux-mêmes n'ont approché des exactions commises par les Anglais, partout où ils règnent en maîtres. Aussi, la population tout entière des Indes anglaises est-elle décidée à secouer ce joug abhorré. Toutes les classes sont d'accord là-dessus: rajahs, nababs, ulémas, riches et pauvres, tous veulent en finir avec l'oppresseur infâme, avec la pieuvre. Un soulèvement général aura lieu au premier signal, et alors, il y aura des massacres. L'Anglais a, en effet, tellement exaspéré ce peuple si bon et si doux, ce peuple chez lequel il est interdit de tuer même des serpents, l'Anglais a si bien appris, par des exemples sanglants, aux Hindous qu'il est permis aux hommes de tuer leurs prochains, qu'à la première occasion, les indigènes noieront leurs oppresseurs dans des flots de sang." — —

Après avoir causé pendant quelque temps encore des affaires de l'Afghanistan et des Indes, nous parlâmes d'autres questions, telles que le mouvement socialiste, le groupement des partis en Europe, etc.

A mon avis, dit le scheik, il faut se garder comme de la lèpre des doctrines de cosmopolitisme aussi absurdes que le fameux axiome : "j'aime mieux ma famille que moi-même, ma patrie que mes famille, et l'Univers que ma patrie". Oui, on peut aimer sa famille plus que soi-même ; oui, on peut aimer sa patrie

Djemal-Eddin, la blessure que nous a faite la Russie est légère. Les Russes ont commencé la guerre afin que nous ne croyions pas qu'ils ont peur des Anglais. Mais bientôt ils ont dit : "nous ne voulons pas nous battre avec vous" et le combat a été terminée. - La blessure que nous ont fait les Anglais, elle, est une plaie gangrénée, que rien ne peut guérir. C'est comme le mal fait aux Français par les Russes et par les Allemands : le premier est oublié, l'autre ne le sera jamais." -

Parlant des Indes anglaises, le scheik s'est exprimé en ces termes :

Les Anglais n'ont pas le droit, je le répète, de se dire un peuple civilisateur. Ils ont tout pris aux Indes, sans leur donner quoique ce soit en échange. Ils ont tout fait pour abrutir et pour démoraliser les Hindous. Tous les moyens leur

ont semblé bons, pour atteindre ce but infâme. Les indigènes sont voués à la misère, à la faim. Si on a besoin d'engager un serviteur, aux Indes, cent se présentent et vous offrent leurs services à raison de cinq francs par mois. Dans les écoles, d'ailleurs de création récente, on n'enseigne aux enfants qu'à craindre l'Angleterre et à mépriser leurs ancêtres, qu'on leur représente comme ayant été sauvages et cruels, avant la venue de l'Anglais "civilisateur".

"J'ai vu beaucoup d'administrations, beaucoup de gouvernements", a continué Djemal-Eddin, "mais jamais je n'ai vu de gouvernement agir avec autant de perfidie, autant

plus que sa famille, mais on ne peut pas, on ne doit pas aimer l'Univers plus que sa patrie. Ce n'est là, d'ailleurs, qu'une phrase vide de sens; – le cosmopolitisme est une plante qui ne peut pousser que sur un sol décidé à ne rien produire, à ne rien donner. — Un peuple où le cosmopolitisme peut devenir la doctrine de la majorité, ce peuple-là est perdu. Voyez la Grèce, voyez la Perse!" —

Pendant que le scheikh prononçait ces dernières paroles, on lui apporta les journaux du matin. Djemal-Eddin les ouvrit aussitôt, pour avoir des nouvelles de la maladie de Victor Hugo.

Hugo, nous dit-il, est une gloire pour la nation française. C'est un soleil qui rayonnera toujours. On l'a dit cosmopolite, mais il ne l'est pas. Il est Français, il est patriote. Son idée d'États-Unis de l'Europe est une fantaisie de poète."

Djemal-Eddin nous raconta alors, qu'ayant rendu visite, il y a deux ans, à l'auteur des Châtiments, il lui demanda :

"Quelle est la chose que vous avez le plus admiré, dans le cours de votre existence, la chose que vous avez trouvé la plus parfaite, la plus belle, la meilleure de toutes ?"

"C'est la rose", répondit Victor Hugo.

Cette conversation, dont nous ne publions ici qu'un résumé succinct, avait duré de 10 heures du matin à une heure et quart. Nous nous retirâmes, bien décidé à user de l'autorisation que nous donna le scheikh de venir le voir aussi souvent que possible.

Une indiscrétion, pour terminer : Djemal-Eddin se propose de publier un long travail politique et philosophique dans l'excellente publication de M. Marbeau, la "Revue française".

تصوير ١٦٣

هذه مقالة ترجمة [illegible]

ان العجب يدعو الناس الى الكبر والكبر يصير سببا للنظر الى سائر الناس بالحقارة وتعلم افعالا
غير مطبوعة والعجب من خواص النفوس الصغيرة ومن لوازم عقول ضاقت دائرة ادراكها
لان من يكون ادراكه وسيعا وافكاره عالية يعلم ان للشئون مراتب الانسان في كل مرتبة من
المراتب معنوية كانت او صورية غير متناهية ولما انكشف هذا الامر على احد في كل مرتبة
كان لما ينظر الى ما فوقه لم يحصل له الا القصور والاعتراف على نقصانه ان الذين
لم يكن لعلمه اعتمادا ولا القوة نهاية ولا للغناء وثروة نهاية ثم ان لكن احد عجب
متكلا بنفسه ليتبدل الى البغض والمراتب لم يكن سببه الا الغباوة وعدمه لانه يكن
يزعم بكون عقله فوق جميع العقول فلهذا التفوق نفسه على غيره وضعف جوانب
والخطط انفسه يصير شيئا الى نيله ببعض من الامراض للانسان ويحصل له النشوان والكبر
بحيث يفعل اعمالا غير مستحسنة ويحقر ويوهن سائر الناس ما دام بمقام هذا العجب والكبر
وما يحصل للانسان بسببه المضرة ان اول مضرته انه يمنع للانسان من وصوله الى مدارج
كمالات غير متناهية ويرد النفوس والعقول من طلب المعالي ومتى يوجد في الانسان هذين الخصلتين
يجبره على الوقوف ومضرة اخرى انه يدعو جميع الناس على العداوة ولا يقطع سلسلة الكبر
من اساس حياته ويدلو بطلها هذه السجية الدنية في زاوية الوحشة والدهشة مغلول اليدين
يحبس والعجب انا نرى في بلدنا كثيرا من الناس من التكبر لا يمكنهم القيام في عالم ومن
~~على السماء والارض في اعطاء~~ الفخر والعظمة على السماء والارض ومع هذا لا وجه
فيهم مزية داعية الى هذه الكلمة الا النظر الى هذا الكبر الملابس في الكرة واصبعي
رجلهم على رجلهم وتجاوز من اللذة والسوق والانتظار الى الذين جلبوا لابس على الغير
ودفعوا فلتشوه على راسهم عمرا ونظرة مستكبرا في حال العبور على السماء والنار
لان كسب يفعلون كما ان فخرا مملكة هاهب افتخرنا امرا بديعا وما لو جد لا علاما جبرا.

ويذكر كشفوا سرا من للدار سبأ ان اثر هل هو مارئي لملك وهل هو لكو ام هل

لرسال دي ام هو سبارك ام هو بلستان او عرشلك او نبطي ام انكلتر

او اكبلبلوا ام لا بل اخترع تلك البرق او الكتابة كهيئة او نشر الكتابة كمن هذا العجب

وهذا التكثير الذي لا يصدق به وان كان للدنيا شغوزا او كان الكشف عنده يثرب

في النخلة واما الحق نفسه في زاوية حيث لا يعرف غيره وهذه الصحبة السنية يوجب قليلا

الا في الشرق

مقاله فارسی که باید در ادبیات عرب بنویسد حقیر ... جناب جلال

تمدید آن

جاهل بجلف اخم میکند و به خشونت و درشتی می‌تازد و بعوق صحت مباهات می‌کند جاهل دشمن خود و دشمن

همه عالم خیر خود را در گزند می‌جوید و زهر را تریاق [تصحیح] گمان میکند و از راه سهل و عرض سهل و آسان

می‌گذرد و فاره را در طریق خود پنهان گمان میکند و در دائره وجود حرکات رجوعی باز آورده

چون کار و عصاری گمان میکند قطع مسافت می‌نماید انتقام در جای اقدام احجام می‌کند

و چون قصد احجام کند به پیش روی خود هجوم می‌آورد از مزاق ... بی ضربت و با حرکت ... آن

معامله کند ... ابتدا ... و خود معامله می‌نماید و با اتفاق ... آن کند ... آورد حقوق

طبیعیه را درک نمیکند و حقوق شرعیه از ... نزارد ... هیچ دلیلی ...

بلا سبب در غضب می‌شود و چون در خشم شود از بیش از حیوانات درنده‌تر می‌گردد

چه بگه صاحب حیوانی را ... از برای ... و اما جاهل ... و مسکنت ... از ... بیرون انگیز

... از برای ... که ... بی شفقت ... و بی رحمانه ... و خود ...

و با زنان ... و درشتی ... با ... دانایان ... آن جا آورد ... مروت را

چه ... میکند و شفقت را صفت زنان ... گمان ... صبر و حلم را از ... ضعف نفس

حمل میکند و صیانت حقوق را ... از نامردی و بزدلی می‌داند از لذت عفو آگاه نیست

و فضیلت رقت در لوح نفس ... عقلش تا ... و نفسش ... چه بسیار ... ارا

ترتیب جاهل ... قادر بر ادراک ... و نفس ... فهم و نور ... قادر بر ترقی

... طلعت ... و کمالات ... لطیف ... عقل ... چون ... نفوذ ...

... از ... صفت دنیه و ... اخلاق ... و ... آنها مکارم

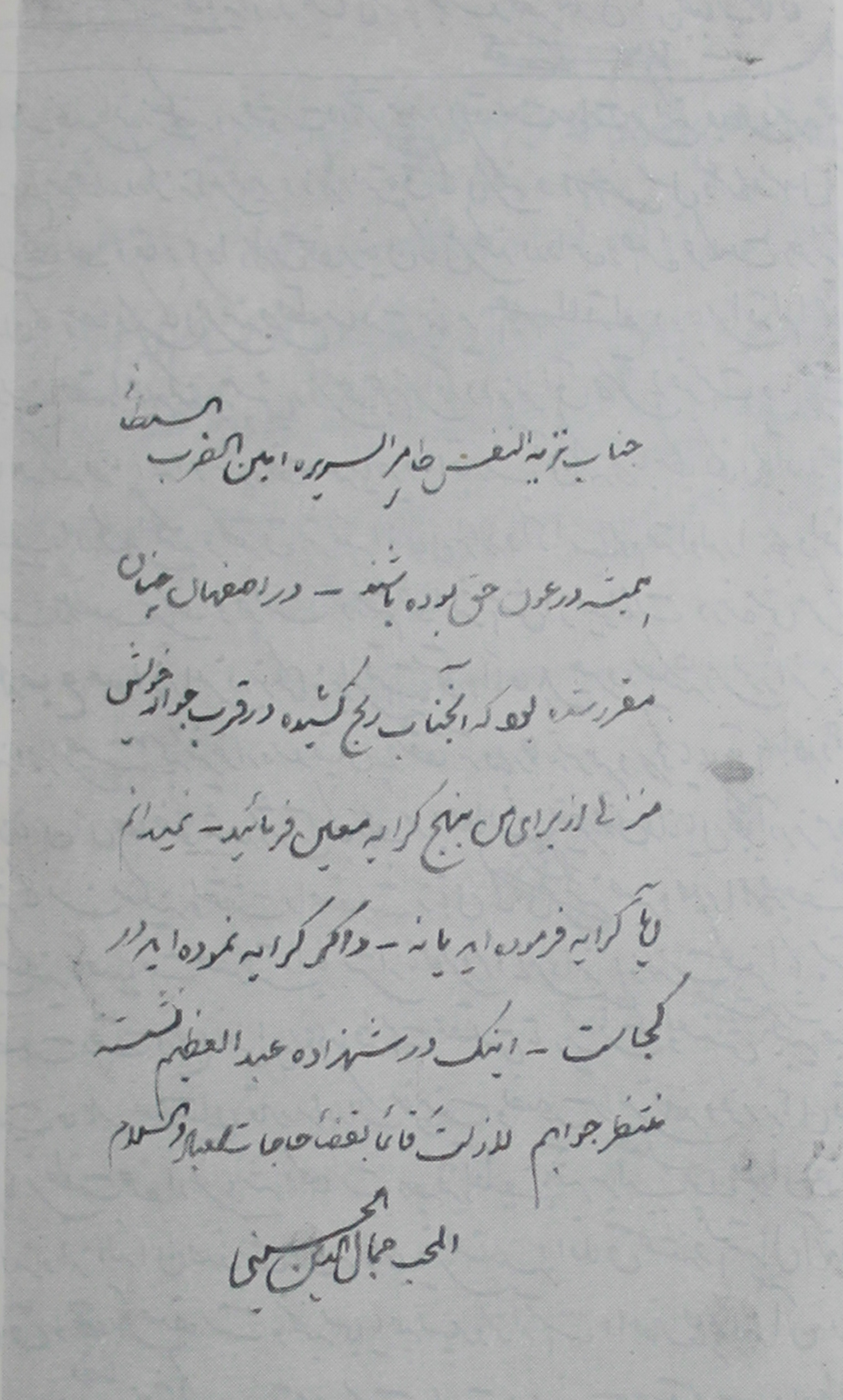
اخلاق و ... صفت و ... بسیار ... از ... آن را

محول به ... فضا ... صفت عقل است چون طریق ...

چه ... را به رقت ... را به مروت انتقام را به عفو صلابت را

... را به حلم و ... را ... را ... بسیار ... را

تصویر ۱۶۶


سلمه الله
جناب نزیه النفس طاهر السریره امین الضرب

همیشه در عون حق بوده باشید — در اصفهان چنان

مقرر شده بود که آن جناب رنج کشیده در قرب جوار خویش

منزلی از برای من بنحو کرایه معین فرمائید — نمیدانم

آیا کرایه فرموده اید یا نه — و اگر کرایه نموده اید در

کجاست — اینک در شهزاده عبدالعظیم نشسته

منتظر جوابم لازالت قائماً بقضاء حاجات العباد والسلام

المحب جمال الدین الحسینی

٥٤

تصویر ۱۶۷

VIENNE

۲۳ ذیقعده

سالک مسلک حق و راستی جناب حاجی محمد حسن امین لازال محفوظاً عن سوء القضا

در تلغراف خبر داده بودید که جواب در یک مکتوب پست خطاب بملکم نموده‌ایم

در شما بغیر از راستی گفتاری گمان نکردیم — مکتوب نرسید — بچه باید حمل کرد

— مسلکی که با میرزا نعمت الله پیموده‌اید از راه عدل و انصاف بسیار دور است

= اگر در حق ایشان شبهه دارید و یا یقین در هر حال نباید از سنت الهیه

منحرف شوید — خداوند تعالی با احاطه علم ازلی اش باز در محضر ملائکه

و انبیا وضع میزان و بسط حساب و اقامه شهود حتی جوارح

و اعضا جانی معذبش نمیکند — از سنت الهیه سر باز زدن

در هیچ حال خوب نیست — و لیس بعد الحق الا الضلال — شما معصوم نیستید

شاید خطا کرده باشید — با خلق خدا آن کنید که چشم داشت از خدا دارید

= و اگر مقصود شما اینست که این منفعت بخویش نبرد

چرا میگذارید از آن متمتع شود — این خلاف مروت است که شخصی سالهای

دراز از شما خدمت کرده باشد و شما حقوق آنرا ملاحظه نکنید و یکبار

بملاحظه منافع خویش در فردای آن بلا سبب بکوشید البته باید دانست

که با قدری این قدرتهای ضعیف قدرت غیر متناهی مقام خداوند است

پس ممکن است که آن قدرت کامله بحکمت دل شکستگی شخصی خانه چندین

ساله را بر باد فنا برد = و اگر از برای اینست که نمیخواهم کسی

تصویر ۱۶۸

منفعل شود چه جهت (چنین گمان در حقت ندارم) البته در آن وقت باید بداند که

هدف تیر انتقام الهی خواهی شد (استجیر بالله) — مخرج نفس طامع همیشه در

قبضه قدرت خداوند است — اگر پرورده نعمت حسد ببری (استعیذ بالله)

باید خود علاج کنی پیش از آنکه مورد سخط گردی (هیچگونه این گونه توهم در حق شما

نمیکنم — در هر حال بمن در شهر مسکوف قول دادی و بلفظ مشافهه

کردی — بشما این گونه امید داشتم — بسیار رنجیده شدم — و اگر از عزم

خود منصرف نشوی رنجش بر دوام خواهد بود — بلی محاسبه بکن اثبات

غش و اختلاس بنما پس از آن هر چه خواهی بکن — و در آن وقت در نزد خدا

و خلق بری الذمه خواهی بود — والا نه در آنجا شما را عذری خواهد بود و نه در اینجا

از ملامت خلق خواهی رست — با کاتکوف ملاقات کردم بسیار مسرور شدند

و مرا تکلیف نمودند که پیش امپراطور بروم بعد از چند روز خواهم رفت

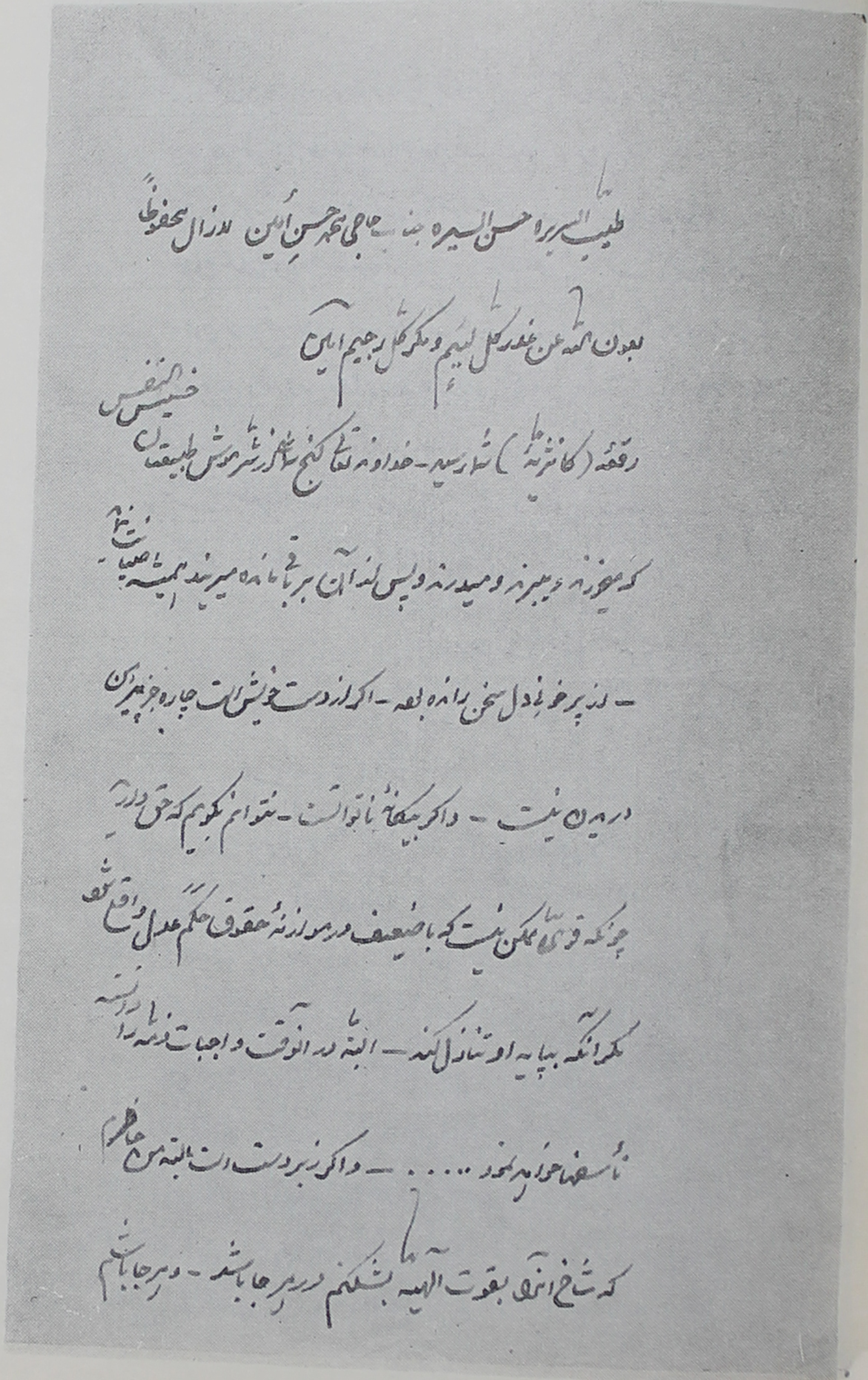
— و در روزنامه‌های مسکوف و پطرسبورغ ترجمه حالم ثبت شد و جرائد

پاریس هم بنهج تلغراف ذکر شد والسلام

دوست حقیقی شما

جمال الدین الحسینی

تصویر ۱۶۹



طیب السریره حسن السیره جناب حاجی محمد حسن امین لازال محفوظا

بعون الله عن غدر کل لئیم و مکر کل رجیم امان

رقعه (کانتریه ها) شما رسید - خداوند تعالی گنج شاهان را از شر هوش طبیعتان خسیس النفس

که میخورند و میبرند و میدرند و پس لذات آن بر باقیمانده میرسند همیشه اصحاب نجات

— دزد پر خورند دل سخن را نه بفهم - اگر از دست خویش است چاره جز پرهیز کن

در میان نیست — و اگر بیگانه با توانست — نتوانم بگویم که حق دارد

چونکه قوی‌ها ممکن نیست که با ضعیف در مبارزه حقوق حکم عدل واقع شود

مگر آنکه بپایه او تنازل کند — البته در آنوقت واجبات ذمه را

ناسفها خواهد نمود ..... — و اگر زبردست است البته من حاضرم

که شاخ ابتدا بقوت الهیه بشکنم در هر جا باشد - و هر جا باشم

تصویر ۱۷۰

— والحق چند روز است فراموش نخواهیم کرد — اگر عقده‌ای پیش رفت بیان کن

— از مضامین مکتوب شما چنان ظاهر شد که گمان کرده‌اید که میرزا نعمت الله

محل برادر شما که چنان مکتوب سختی بشما بنویسیم — بسیار کم حافظه شده‌اید

همان مضامین را بتمامها در عتاب میرزا نعمت الله لسانا بشما گفتم

— من برای خیر شما گفتم — مکتوب غریب العبارة فهمیدم و خواهم بیاید —

خوشنودم خدا ایشان را نگاه دارد و همراه بلندش برساند — و من یک مکتوب

ده روز قبل به او نوشته بودم — و امیدوارم که دوست عزیز آقا میرزا جعفر

همیشه در ظل عنایت شما مسرور باشند — و سلام دوستانه بدیشان میرسانم

و فردا به (پطرسبورغ) خواهم رفت و السلام

دوست شما جمال الدین الحسینی الافغانی

یکشنبه ۲۴ ذی القعده [۱۳۰۶]

همین روز در خانه [illegible] مهمانم

و فردا خواهم رفت

تصویر ۱۷۱

۷۸

۹ جریده فرنگی

پطرسبورغ

جناب محتشم حاجی محمد حسن ایلچی دربار سلطنتیه

نفسیه و بهیه در کمال اعتدال باشند

همیشه در حالات

خیر تا چه میشود شمارا - سپر اسلام بر روی دست و شمشیر ایمان را از نیام کشیده باید
- خدا کند که در مقابل حق نباشد - قوه واهمه اگرچه از کمال عقل و اشتغال آن
به ترتیب و تربیه اجساد بوجود آمده است - ولی او را قوتی بسیار شدید
که در غالب نفوس بشریه با عقل در نبرد آمده بر وفاق میگردد - و جمیع ضلالات
عالم انسانی از و نشئت نموده است - و اوست که حق را مشتبه نموده بصورت باطلش
ظاهر میسازد - و باطل را از زوق ساخته بهیکل کمالش بر عالم جلوه میدهد - اوست
که در خیر مطلق بوساوس خود امنیات نشئه شرور را بابصار نمایش داده بیچارگان را
محروم مینماید - و شر را بزیب و زینت دلربائی آرایش نموده نفوس را بران ترغیب میکند
- و حکما این قوه واهمه را شیطان عقلش میخوانند - ولکن فرق بعید است میان
آن دو - چونکه شیطان بیچاره اگرچه انسان را از سلوک سبل حق و حقیقت
باز میدارد ولکن او را در تمتعات و لذات دنیویه و شهوات بدنیه مساعدت مینماید
- واما قوه واهمه انسان را از سعادت دنیا و آخرت هر دو باز میدارد - در عین
غنی وجود توانگران را از خوف فقر میکاهد - و در حین شادمانی ابواب احزان
گذشته و اکدار آینده را بروی باز مینماید - و از برای تلخ کردن زیست انسانی
در اعوان و اصحاب و اهل و عیال و خدم و حشم شخص شبهها القا میکند تا آنکه همیشه
معذب بوده باشد - از دست این دشمن دیوانه باطنی درین عالم ابداً احتراز
کاملین را هم بسیار دشوار است که بالمره خلاصی و نجات حاصل کنند

تصویر ۱۷۲

– و با وجود این امید آن دارستم که تا بدین درجه واهمه بر شما چیره شد – من که
بهمت و غیرت و جسارت و اقدام ستودم – و این اوصاف همان اوصافست
که از نهایت شرف انبیا و اولیا با آنکه معارج عالیه و جنبهٔ لاهوتیت بدانها
فخر بنمودند – و اگر در اعدای ایشان همان صفات یافت شد از ستایش آنها بدان
سجایای کریمه استنکاف نمیکردند – و شما قوهٔ واهمه بران داشت که آنها را بر اخس
اوصاف عجزه (یعنی دروغ گوئی) حمل نمودید – این یکی – دوم آنکه چنان
گمان کردید که من با شما و یا غیر شما بکنایات و تعریفات سخن میگویم – من
چرا با شما بکنایه چیزی را بیان کنم – و من چرا به شما دروغ نسبت بدهم عجیب
– سبحان الله – بلی عقائدیکه از وهم آید از وهمی زائل شود – خطرات قلبیه
و تمام را هیچ اعتباری – من این سفر شما را بونکتهٔ آن و آن نیت خیر شما را از آثار
همت و جسارت شمرده بودم – دل خود را اصلاح کن – چرا باید وهم تو را الخیالات
فاسده باز دارد – شما بمن نوشته بودید که من در باطن دروغ از برای استعمال آن
سعی کنم با الجی خبر فرستادم ایشان جواب داده برای شما نوشتم – پس چرا باید توهم کنی
که با تو بکنایه سخن میگویم – جناب عمی دل خود را اصلاح کن – من هر چه میخواستم
با شما بنهج صراحت بیان میکردم – اگر آن شما تغییر بیابد من همانم ..... – واما
مدح نعمت – من با مدح نعمت الله مخالف نیستم – من میخواستم که جمیع افعال
شما بر نهج حکمت بوده باشد – از جهت شما است که نامه و کتابه گفتم اولاً باید حساب کرد
– حالا خوب تصور کن چون اولاً حساب نکردی اگر حق هم بطرف شما باشد هیچ گونه
اثبات نتوان کرد – اگر دست برداری خواهند گفت که خواست ظلم کند ولکن
عاجز شد و نتوانست دست بردارد – و اگر بخط ثانی داوه برای حساب بطهران
بکشی خواهند گفت بجور و ستمکاری بیچاره نعمت الله میخواهند خراب کنند – اینست

تصویر ۱۷۳

بتجربه آنکه از اول نصیحت مرا پیروی نکردید — من هر چه نعمت که در خانهٔ شما دیدم و محبتی که
با شما درجات بیشتر است از معاشرت باد — و با این همه او و تمام شما را از من شاید
اکمل از بیشتر ایرانیان میدانم — خیال فاسد نکنید — شما خارج نیستید — از این
درگذریم — اما فاضل بسیار عجیب است که چرا در مدت مکتوبی نمینوشته بلکه
خدای نخواسته در این جوانی او سوء هم و تشتت غلبه کرده است — باید هر وقت مکتوب
بنویسید گاهی عربی و گاهی فارسی — و بدعا و سلام تنها اکتفا نکنند بلکه بعضی تفصیلات
بنویسند تا آنکه قوهٔ کتابت و انشاءش افزون گردد و فکرش وسعت گیرد و منتظر
آن نباشد که من مکتوب او جواب بدهم — البته من گاه گاه برای تشویق او جواب
خواهم نوشت ولی در وقتیکه مضامین مکتوبش عالی بوده باشد — جمیع متعلقین
و وابسطه‌ها و احباء خود مرا سلامها برسانید — باز بشما میگویم دل خود را
اصلاح نمائید — و دائماً بر غم چیره نسازید — خداوند عون شما باد در کارهای خیر

والسلام

دوست شما جمال الدین الحسینی

بطرسبورغ

۳۰ اوری فرنگی
شعبان

جناب مستطاب محتشم مکرم حاجی محمد حسن از مصائب غیر منتظره مصون باشند

سطری که در حاشیه مکتوب سابق نوشته بودم گویا از خاطر محو شده بود — شخص چون حیوان
همیشه مقهور حالات طبیعیه است — نه عقل را بر فرحت و حزن و غضب آن
حکمیست نه دین را — کمال عقل و تدین حقیقی که انسان را در شیخوخیت حاصل میشود
باید از سطوت طبیعت اش رهائی بخشد و حالات طبیعیه را منضبط گرداند — تا که
فرحت و اندوه و خشم آن همه در دایره عقل و دین بوده باشد — ازین راه میتوانم
بگویم که شما را بیش ازین نمیسزد که از موت والده و فوت کریمه اندوهناک شوید
— بلکه باید درین عمر پس ازین همه تجربه‌ها و معاشرت با اصناف عالم از صالح و طالح
اندوه شما بر ارتکاب رذیله و یا ترک فضیلتی باشد — و فرحت شما باصلاح ذات شخصیه
و تکمیله آن بصفات حسنه و اخلاق کریمه که اعاظم افراد انسان بر انها فخر میکرده‌اند
بوده باشد — نه بغیر آن — و اصلاح ذات خود (چون تجارت) بعد از عطیه الهیه
موقوف بسعی و اجتهاد است — و فکر شبانه روز میخواهد — و حساب باید کرد
— و همیشه باید در خوف و وجل بود که مبادا در حساب خطا شده باشد — و افکار
عقلیه و اخلاق نفسانیه را (چون بضاعت تجارت) باید تجربه‌ها کرد و با اهل خبره
فن‌ها داد و سؤال کرد و تفتیش نمود — البته اهتمام انسان در قوام ذات خود
اشرف است از سعی آن در خارج از خود — و چنان گمان نشود که باید از کار
جهان دست کشید — نه نه — بلکه باید کار جهان را بر نهج حق و عدل
از برای (خدا) کرد چنانکه (خدا) میخواهد — و خداوند تعالی میخواهد

تصویر ۱۷۵

که در عوالم سفلیه چون عوالم علویه همه کمالات و زیب و زینت خود را در همه چیز و در همه جا شما ببینید
و همه برومندی و قدرت شما در خردانی و صنایع و آثار آن ظاهر گردد — و از شما در همه
حالات خود مظهر کمال حق باشید تا آنکه در هر طوری شاهد کمالات غیر متناهیه او باشید — و بدین شما را
جوهری که شما را کمال تمجید کرده نه تنها شما قابل که بغیر از تقطیع اصوات و تموج هوا چیز دیگری
نیست — خداوند یاری کند — و همه پاک پرستان و جلوه گاه کمال و جمال حق نماید آنکه
— و اما در نعمت که در مکتوب خود شما شکر بر شما عرضه کرده بود — البته شما بر نهج
حق و عدل بلکه از آن شعبه را قبول خواهید نمود — و امیدم چنان است که هیچگاه شما بتعدی
و اجحاف که صفت جباران است راضی نخواهید شد — جواب جناب جلالتمآب اجل
امین سلطان را در جوف مکتوب شما بعنوان خود شما روانه طهران نمودم — اگر ممکن است
دوستی برسد سلام برسانید — همیشه شاد و از شما خانه و متعلقین شما سلامت بوده باشید والسلام

دوست شما جان الکسینی

تصویر ۱۷۶

بهوالمعشوق ۱

۱۰

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین دار الضرب سلطانی — مظهر عنایات خاصه الهیه باشد —

چه مغتنم است که میخواهم جواب مکتوب شما را بنویسم ولکن بعضی خطرات مانع میشود

و این لذا آن طرف باشد — جود مطلق الهی در هر طبیعت و ماهیتی بنوعی جلوه میکند

— آب زلال خوش گوار در هر نخلی بر حسب سرشت آن بطعم دیگری در مذاق

ظاهر میشود — پس انسان در عالم افاضه و استفاضه بمنزله دو کفه ترازو میزان است

— معامله حق با انسان بر وفق معامله اوست با خلق — پس باید همیشه عنایات

غیر متناهیه حق و قصورات اندازه خویش را در پیش نظر داشته با خلق خدا همان گونه

معامله کرد — از خداوند تعالی علی الدوام بلا استحقاق نعم عظیمه دنیویه و اخرویه

خواستن و همیشه طلب غفران ذنوب صغیره و کبیره نمودن با وجود این

خلق را از خوان نعمت محروم داشتن و بر زلات حقیره با نهایت خشم

عقاب کردن بسیار جای شگفت است — انسان باید مستمراً در دعوات خود

بگوید که — ای خداوند من — من بدین عجز و ناتوانی بر زیردستان

رحم میکنم و گناهان آنها عفو میکنم — پس اگر تو با آن قدرت مطلقه و رحمت

نامتناهی بر این عاجز رحم کنی و از ذنوبم درگذری و مورد عنایات خاصه ام

سازی چه عجب باشد — اینست عدل — و خداوند تعالی عین عدل است

— برای همه ترقیات باید بیشتر و باکم در حالت ترازو گری نباید عاجز را

حبس کرد — باید انسان خودمان کمال سعی کند که خود را مظهر صفات

تصویر ۱۷۷

بابا

کمالیه حق نوید — انسان طالب رشادت باید که خود بازی دهد — اگر ذره‌ای در طبیعت آن
قابل غفران نیست از خدای خود چگونه میخواهد — اگر کسی احسان حرف خود نکرده شاید
و بدون سابقه عملی و اتفاقی بکسی نمیدهد و در آنوقت از خداوند تعالی طالب احسانها صوری
و معنوی بود بشاء الله در بین خودش یا خود میخواهد بازی بدهد و این علی نقص است
و یا خود و این جای خنده است — هر چه نعمت الله از اطاعت شما سر بخواهد بخیر
و شما هم نباید کاری بکنید که باعث تباهی آن شود — هر چه محمد رضا اگر مجذوب است
و اگر مجنون در هر حال بسته بشما است — نباید سخت گیری کرد — در حالتیکه خداوند تعالی
شما در مملکت ایران مظهر یکی از صفات خود کرده است شما هم شکرانه همین نعمت
همیشه در کار درویش بنده‌گان او بکوشید — با خلق خدا آن کن که میخواهی از خدا
با تو کند — فاضل چه شده است — ماشاءالله — ماشاءالله — هیچ کاغذ نمینویسد
حاجی محمد ابراهیم و سایر خانه‌زادها متعلقان خود همگی را سلام برسانید والسلام

دوستت جان [illegible]

تصویر ۱۷۸

۵ سبتامبر فرنگی — پطرسبورغ

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه درین آخر الزمان

(که زمان نه باری وفا و اخلاق متلبسین بلباس اسلام است)

مظهر عجائب قدرت حق بوده باشند — درین مکتوب جز چند کلمه

اینکه نخواهم نوشت — اگر دل را تغییری و فکر را تبدیلی حاصل نشده است

برسیدن این مکتوب باقرب وسائل که ممکن است زمان

پنجهزار منات را که بمیرزا علی حواله کرده بودید که بمن بدهد

و در آن وقت من قبول نکردم — اکنون زمان پنجهزار منات را

به لامحه جواد حواله کنید که در پطرسبورغ بمن بدهند و من

آن مبلغ را بازپس خواهم داد لامحاله — و میگویم اگر شاه

درین حواله قلقی و یا اضطرابی حاصل شود و چنان گمان کنید که وجه

[illegible]

تصویر ۱۷۹

بطرسبورغ   کران هوتیل   ۳ نومبر فرنگی

جناب فخیم غیور و مقدام جسور حاجی محمد حسن امین السلطان دام شوکته

مکتوبهای شما همه رسید — و از سیر و سلوک خفی و ظاهری شما در عالم

آفاق و انفس و از آن ملاحظات دقیقه شما در تطورات

وجود بسیار خوشنود شدم — البته نباید که از تبع با وصف این نیت در این

جهان چون حیوان از همه غفلت کشیده زیست نمایم و ابداً هیچ کلمه

از کتاب الهی که عالم است نخواند — و اما آنچه در حق میرزا نعمت الله

نوشته بوده اید همه را قبول میکردم اگر قول شما شنیده اول

محاسبه میکردید و اما سالهاست [illegible] ام را قبول نخواهم کرد — و اما کیفیت

رسید به اراضی آسفیدی که در بطرسبورغ است میکوید که بهیچوجه

حاجی امین چیزی [illegible] نخریده است و ناظر و دلالت علیه

[illegible]

غره ژانویه فرنگی

بها بها

جناب محترم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مظهر عنایات خاصه حق بوده

خورسند باشند

هیچکس در هیچ امری از امور نتواند دعوی آنکند که بر جمیع حقوق آن
چنانکه باید و شاید قیام نموده است و بایستی بلکه در آنوقتیکه از اهمال در آنها
ضایع رنج سابقی و یا تصور ضرر لاحقی بخاطرش خطور کند — اینست فطرت
انسان — به بهار اگرچه مار احیانا باشد در نفوس بهانیست — شخص امین
هر قدر متدین باشد در صیانت امانت آنگونه اهتمام نخواهد نمود که در حراست
مال خویش بنماید — و نه فقدان آن بر آنسان محزون میگردد که از خود
— اینست طبیعت بشر — خادم هرچه صادق باشد نتواند چون مولای خویش
در حفظ اموال و حقوق آنگوشد — بل اگر ضامن خسارت باشد بهمان گونه وقایت
آنها خواهد کوشید که گویا از آن خود است — اینست سرشت بنی آدم — پس
اگر کسی بخواهد که خود را از نقائص اهمال و تفریط در حقوق مبرا و منزه سازد
و طبیعت بر قیام بواجبات آنها مجبور نماید و نفس را بر مسابقت و مسارعت
وادارد — باید امینی — تقدیم کند — اینک شما از برای آنکه
در تمهید سبل حق کوتاهی نکنید و در واجبات تهیه اسباب آن تساهل
نورزید مبلغ پنجهزار منات بهیچ امین تقدیم نموده اید — والحاصل
مبلغ دو هزار منات هم چنانچه نوشته بودید از [illegible] جواد گرفتم شکر شما
با خدا است — این دین است بر ذمه من شما خواهید رسید — تفصیل
از میرزا نعمت الله [illegible] در مکتوب علی نوشتم البته بشما رسیده

تصویر ۱۸۱

۲ مارس فرنگی

جناب مستطاب مکرم حاجی محمد حسن امین دارالضرب سلطنه بهیه

خورسند و مسرور و بهجه باشند

مکتوب شما که از روی حصول فرصت از برای گله گذاری (جای التماس دعا را گرفته بود) رسید — جناب حاجی من آنچه گفته‌ام و میگویم و کرده‌ام و میکنم همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود — و بهیچ جهه اغراض ربانیت مرا در آن مدخلی نبوده است — و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده‌اند و نه دیده‌اند انکار نمایند — امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست میگویم — و چون خداوند تعالی از حقیقت کیش و روش من مطلع بود لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از دریای نفت باش درآمد گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست — و خدیویت مصر را پس از آنکه ممالکش را پاره پاره کرد پای سنگین انگلیس را بر گلوی آن نهاده که نزدیکست که نفسش قطع شود — و شیر علی خان و عائله اش را تارومار کرد — اکنون میگویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون بجهت گناهان سابق اش گوش و دماغ کرده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را طعمهٔ شیرها و عقابها خواهد نمود — و بسیار زمان طول نخواهد کشید — خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاهلیت و رسوم وحشیها که بر سر آنها عمامه اسلام و دین نهاده‌اند — اینکه من چهار سال پیش میگوییم و عالم هم در این نزدیکی خواهند دید — نوشته بود...

تصویر ۱۸۲

که پس از ورود من بطهران همه چیز آماده و حاضر بود — حاجی جان چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود

— من صدر اعظم نمیخواهم بشوم — من وزیر نمیخواهم بشوم — من ارکان دولت نمیخواهم بشوم

— من مواجب نمیخواهم — من وظیفه نمیخواهم — من عیال ندارم — من ملک ندارم و نمیخواهم

که داشته باشم — پس چه حاضر بود و چه آماده — جناب حاجی بسبب رشحات بواسطه مرتبه

بیکی و یا بثانی رسیده اند — و بسبب رشحات بتوسط بمنزلهای بلاواسطه رسیده اند — ولکن خودم

همیشه بیک حالت بوده و خواهم بود — جز نفع و اصلاح مقصد دیگر ندارم — و آنکه دل شما را

تغییر داد اگر قلندر اصفهانیست و یا قلندر طهرانی و آن زنیکه را طلبیده و آن [illegible]

تهاون و [illegible] خداوند تعالی از همه کس بهتر میداند — از شما چون کسی کشف حقایق نتواند بکند

جزای همه در اینجا و در آنجا در دست حق است — نگاشته بودید که جناب علاءالملک از عمل خودشان

باوج اقتدار رسیده اند اگر در آن نفع خلق است باعث مسرت و خشنودی است — اگر قسم

من در خیر عموم عباد است که [illegible] گو بر باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشید

از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت بیچاره قدمی نزند شکسته گردد — این است

مذهب من و این است مشرب من — و امید دارم که جناب علاءالملک اهل بقدر اقتدار خود

در خیر ایرانیان بیچاره و ستمکشان فلک زده بکوشند — فرمانفرما [illegible] نعمت همه سو را دیگر

که از برای نثار وانه کرده بود پیش من فرستاد — والبته بکلی از آن وجوه ثلثه که اشتباه

عرضه کرده بود قبول خواهید کرد و از راه عدل و انصاف منحرف نخواهید شد — از فاضل

چیزی ننوشته بودید — جمیع اهل خانه و متعلقین شما را و حاجی محمد ابراهیم را

از طرف من سلام بگوئید و آتش سوزان برزخ این جهان را بر خود

بملاحظه قیومیت الهیه برد و سلام نمائید — و جناب [illegible] خلیل را بخصوصها سلام بگوئید

والسلام

جمال الدین الحسینی

عبدالغفور حالش چگونه است

تصویر ۱۸۳

بطرسبورغ

۱۰ مای فرنگی

جناب مجلالت‌شیم مکرم حاجی محمد حسن امین دار الضرب السلطانه

همیشه خورسند و از مصائب و آلام دنیویه مصون و محفوظ باد

اگر شما را دوست بشمارم گویا آنقدر خطا خطیر نکرده باشم (انسان

از خطا خالی نیست) و محبت به لوازم بسیار است — و حقیقة

چون ملاحظه شد اگر کسی در رتبه چون شما بخواهد و مراعات

حقوق آشنا نکند نمیتوان او را دوست شمرد — بلکه آنگونه شخص

با آشنا کلفت — و دوست دشمن دوست است — لهذا میگویم که

جناب الامیر جعفرخان قنصل (بلغاریه) دوست من است

در باره برسیادت نسبی قلبش مطهر و اخلاقش مستقیم است

تصویر ۱۸۴

پطرسبورغ — ۳ ژوئیه فرنگی

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مورد عنایات حجه باری
الهیه و مظهر فیوضات ربانیه جلت خورسند باشند آمین

پس از آنکه مکتوب تلگرافی روانه نمودم کاغذی از طرف شریعتمدار رسید و فاصله
بین صدور آن و ورود این بیش از پنج ساعت نبود — صداقت
این مملکتها جامه دوختن و تمیده را تجسس میکنند ولکن آن بلاد
عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث میگردانند چونکه
بیچاره ها بجهت تفاوت آراء فاسده و تمدن از طماع که بوده
در میان اخلاق رذیله ابالسه محتاج میشوند که دروغ گویند
و تدلیس و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم
منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب
حاجی اگر در نفس خود ملاحظه کنند (تا آنکه طالب صلاح و فلاح دور
اصلی فطرت نیز همه ایرانیانی که از نظام گذشته است برخوردند)
همین امور را خواهند یافت (چاره نیست چه باید کرد) لکن
ممکن است که از ترک حقیقت حال برخی از آنان ملتبس گردد
و زشت را زیبا شمارد (نعوذ بالله)... نوشته بودید که بمشهد مقدس
بروم و خلق را علم بیاموزم (بسبب رغبت) ولی در مملکتی
که اکثر انفس را مزدورانند و دروغ گوئی را کار دانند

تصویر ۱۸۵

دیدیم که بیشتر خود شمارند و بدین صفات شیطانیه در بعضی جوامع مباهات و مفاخرت
نمایند و خویشتن بزرگ میستایند چه قدر دشوار است سخن از حق راندن و حقیقت
علم و دانش را گفتن خصوصاً با جاهلی که خود را دانا شمارد و کوری که خویش را بینا انگارد
— و با همه اینها چنان کمال میکنیم که شما در آن چند ماه که شب و روز و در هر ساعت
با هم بودیم به فطانت فطریه و به نور ایمانیه که کمال شناخته باشید و دانسته باشید
که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصودی نیست جز آنکه در اصلاح
دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم و آخر آرزویم این است که چون سهروردی و حلاج
خونم در این راه ریخته شود ولی در حرکات خود مجبورم و از اراده الهیه سر باز زدن
نتوانسته در گذرم... (در وقت ورود مسکو به شما) برسم فرنگستان بهر
یک از آشنایان (کارت) خود را فرستادم و با آقای اعتضاد الدوله و منیع الدوله
و اعتماد السلطنه چنانچه میدانید ملاقات حاصل شد چونکه وقت معین کرده
— و کاغذی به اعلیحضرت سلطان نوشتم و خواهش کردم که وقتی از برای ملاقات
معین کنند و در ضمن مکتوب بیان کردم که میخواهم در این وقت کذب ایشان
به برهان واضح بیان کنم ایشان رافع ورقه را سه ساعت معطل کردند
و در هر نیم ساعت که از حجره خود بیرون آمدند برای کاری به رافع ورقه گفتند
که اکنون جواب خواهیم نوشت (آخر رافع مأیوس شده بازگشت) و سبب با کثرت
اشتغال و یاد و مساوی شیطانیه هرچه آدم میخواهد مشود (دست خدا بالای دستهاست)
— نوشته بودم که یک دوره تمام زد از غرب به شرق و از شرق به غرب
ولی بعضی از رجال دولت روسیه از من استدعا نمودند که چندی توقف
نمایم تا نتیجه سفر شمائید معلوم گردد و لهذا چندی دیگر هم در این

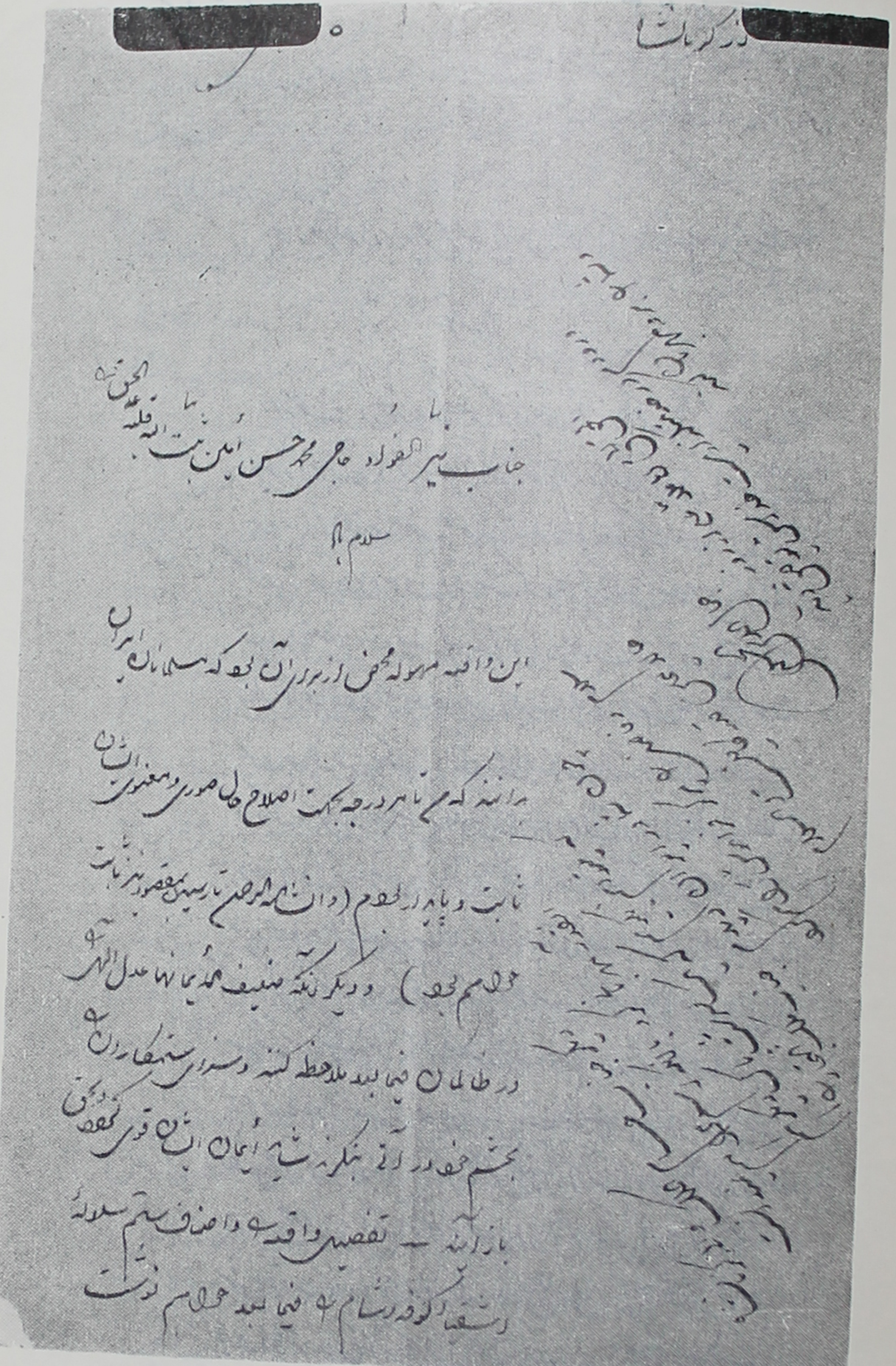
شهر خواهم ماند و جواب اگر بنویسید در اینجا (یعنی بطرسبورغ) بمن خواهد رسید

در هر حال سلامت و خورسند باشید و السلام

دوستتان جمال‌زاده

[illegible]

تصویر ۱۸۷



تصویر ۱۸۸

کرمانشاه ۲۳ جمادی الثانی

جناب بزرگوار حاجی محمدحسن امین لازال تأییداته علی سیبی کرمانشاهی

سلامها بار

روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم که از بیماری قادر بر حرکت نبودم بیست نفر
جلاد (فراش) عمر سعد (مختارخان) به تعقیب منزل (معین التجار هم
بودند) مرا بنهایت غضب و حدت که نمونه از حقد و کینه عساکر ابن زیاد بود
کشیدند - چون خوف آن داشتند که مبادا از رگ اسلامی در قلوب اهالی
شهرزاده عبدالعظیم مانده بسبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال
باطل و فکر محال است چونکه اسلام و دین و غیرت و حمیت مدتیست که از ایران رخت هجرت
نموده چنانچه همیشه میگفتم) آنقدر مرا بسرعت میبردند و بشتاب میکشیدند
که دکمه های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده
بزمین افتادم - پس از آن بهیچگونه ندانستم که مرا بچه نحو
بدار الاماره عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نمیفهمیدم
که در کجا هستم چون بخود آمدم و عمر سعد و شمر (حسن خان قزوینی
سرتیپ سوار کشیک خانه) در حضور خود دیدم و مدت سه ساعت هم
بی عمامه بی ردا نشسته بعلاوه اتصال آب بنوشیدم چونکه بسبب حبس
نفس حرارت شدیده مرا در جگر حاصل شده بود که تا کنون که فی این تاریخ هشت
روز است چهل بار آب بنوشیدم) پس از آن شمر گفت دو ساعت
بیش بغروب نمانده باید سوار شد در بین به مختار خان گفتم بگوئید
کیف مرا که در آن قدری پول است بیاورند ایشان برآشفته

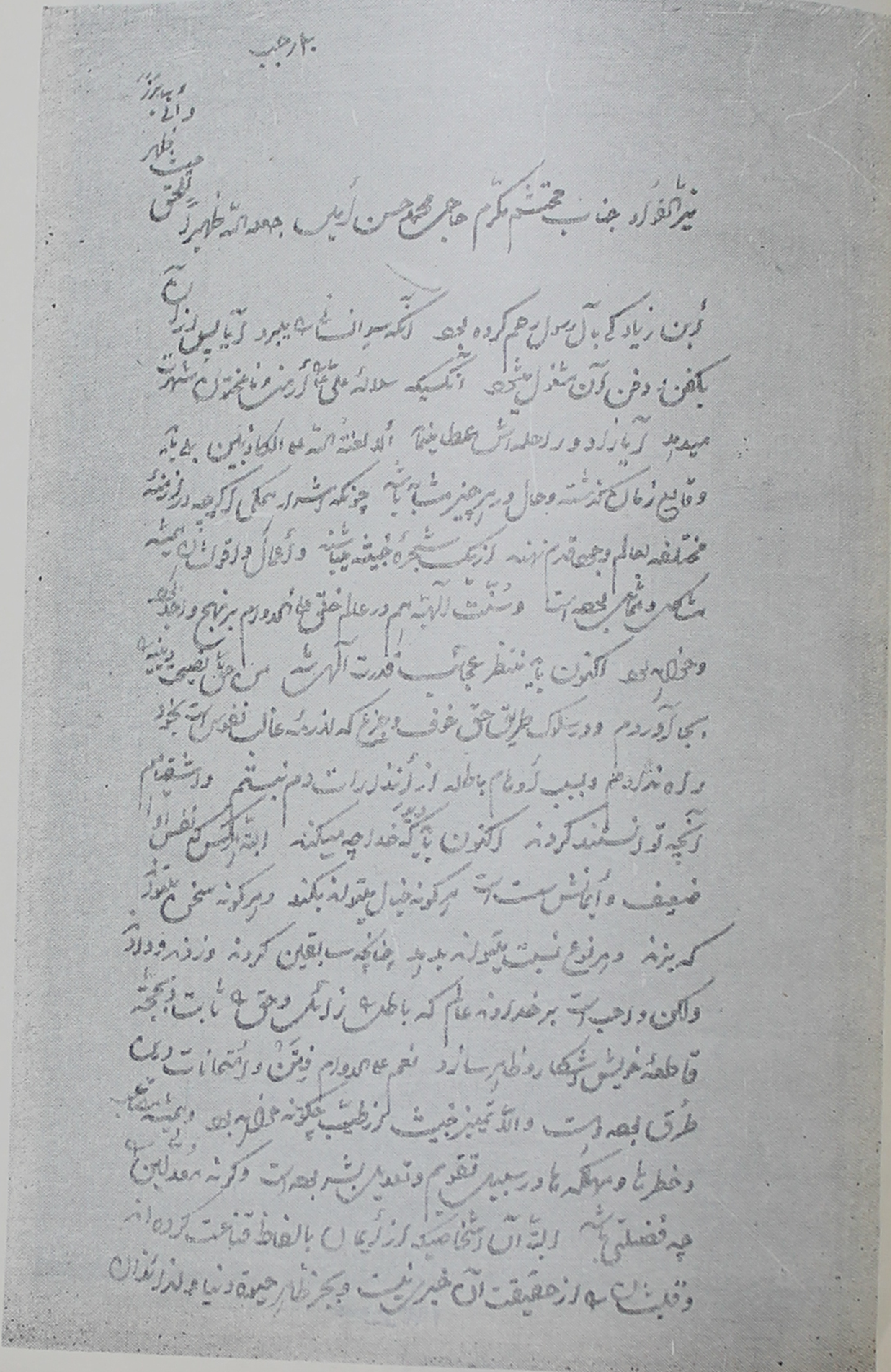
تصویر ۱۸۹

رفتند و کیفها را هم که در آن بعض مبلغی و پارهٔ اوراق و کتب بود بردند و دادند
هرچه گفتیم به ایشان خبر رسید کسی هم به ایشان خبر نداد آخر هنگام سحر گفتند وقت
میگذرد ما کیفها را برای شما تقدیم روانه خواهیم نمود - پس یک بقچه لباس ما را آورده
با قلمدان و اسباب چپق و ولکن یک قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق
و سیگار چوب دست را والحاصل در محضر خودم آن چیزهای حقیر را هم تاراج کردند اما
عبا و لباده و دو قبا در جوال گذاشته ما را با یک یابوی کلکتی سوار نمودند تا یک نیم ساعت
ستی سوار با ما همراه آمدند - پس از آن ما را در حالت بیماری و تنگی نفس و حرارت کبد
به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن انس که حمید خان سرهنگ باشد سپردند
دیگر در این راه بی بالاپوش بی شلوار با همهٔ آن برفها و آن سرماهای شدید و آن خشونت
اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزلگاهها اصطبلها فرود آمدن آن عفونتها
آن دودها دیگر خودتان تصور کنید که چه گذشته است و از همه شگفتتر اینکه چند قران
که در جیب بود شمر ابن سعد یزید بردند از حضرت عبدالعظیم تا کرمانشاه یکبار گوشت مرغ
و انهم در منزل دستگرد که در آنجا از عجایب اتفاقات با حاجی تاجر اتفاق ملاقات افتاد
والحق ایشان با کمال صفا بجا آورده اسبی و آشتی و خورشیدی از روی خلوص نیت
بما بدهند ولی ما قبول نکردیم خدایش پاداش دهد اینهمه را گذشتیم تا اینکه بدانید این مصائب
همه بر بدن ما وارد آمد ولی در همهٔ این حالات روح ما مسرور بود و
و خرم بود و لاینکه بعضی ایرانیان خردمند دانسته که ما برای اصلاح احوال
صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستاده که داریم آنچه میگفتیم نه از برای اضرار دولت
و کمری مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه هائله را یکی از اسباب فرج
قرار دهد و بدین مقصد عالیه برساند و دلهای پاک منور با ایمان را شادکام کند از اینکه
- کاغذی به ملاعلی نوشته بودید خوانده ام هیچ وقت در صفای روح و نقاوت نفس
و علو نسب شما از یوم اول ملاقات شبهه نکرده بودم شکر که شما با حدت و جرأت
از دست اللهم علی الحق حیران ملاعلی همیشه در خدمتکاران حاضر است والبته آنچه

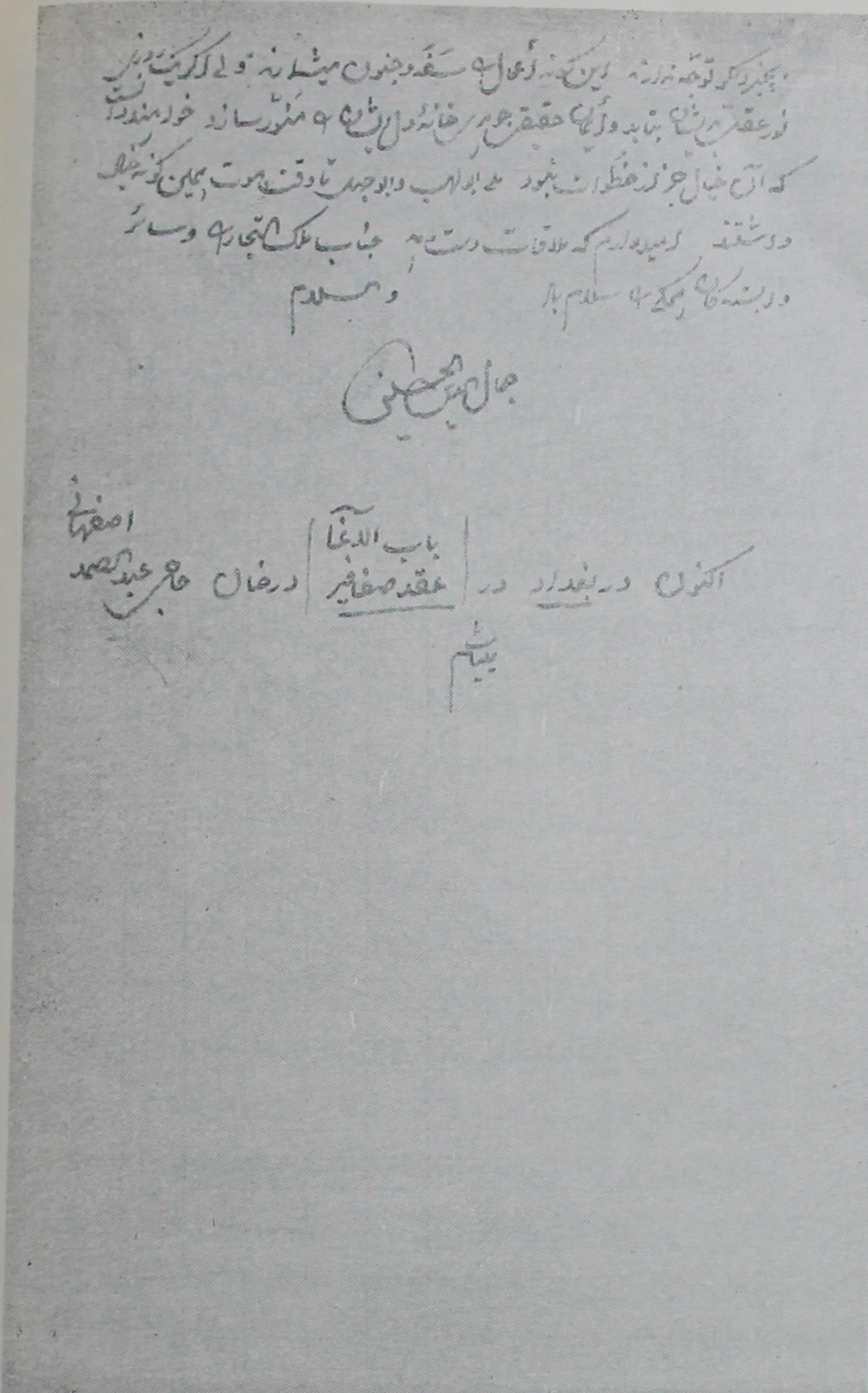
لازم باشد از ایشان گرفته خواهد شد. جناب حسام الملک تا امروز بسیار مرحمت
نمایانیده الحق اینهم عجیب است — اکنون بیمارم و لهذا از رفتن ماه نو سخن بمیان
نیاورده است — و امیدوارم که نه در عزم شاه وهن و نه قصور در رتبت ایشانیه شد
نقص حاصل شود بلکه باید بسبب این واقعه مهوله مترقب آن باشیم که علاء الدوله
عجایب قدرت الهیه را در اعدای دین و دولت مشاهده کنیم و بر مراتب ایمانیه خود
بیفزائیم و عدل خدا را بدیده تحقیق بنگریم — وکیل الدوله هم پیش من آمده
و اظهار نمودند که هرچه بخواهید از ارباب و نقدینه حاضرم تشکر نمودم الحمد لله
میگفت که امین الدوله به بانک بستگی نداشته است که هرچه بیاید لازم باشد
کارسازی کنند ولی تا حال کتابت نزد من نیامده است. حاجی ملک التجار سلام و فاطمی
خدمت در ورسانم. والسلام
جمال الدین الحسینی

تصویر ۱۹۱

لوحهٔ ۸۸



۲۰ رجب



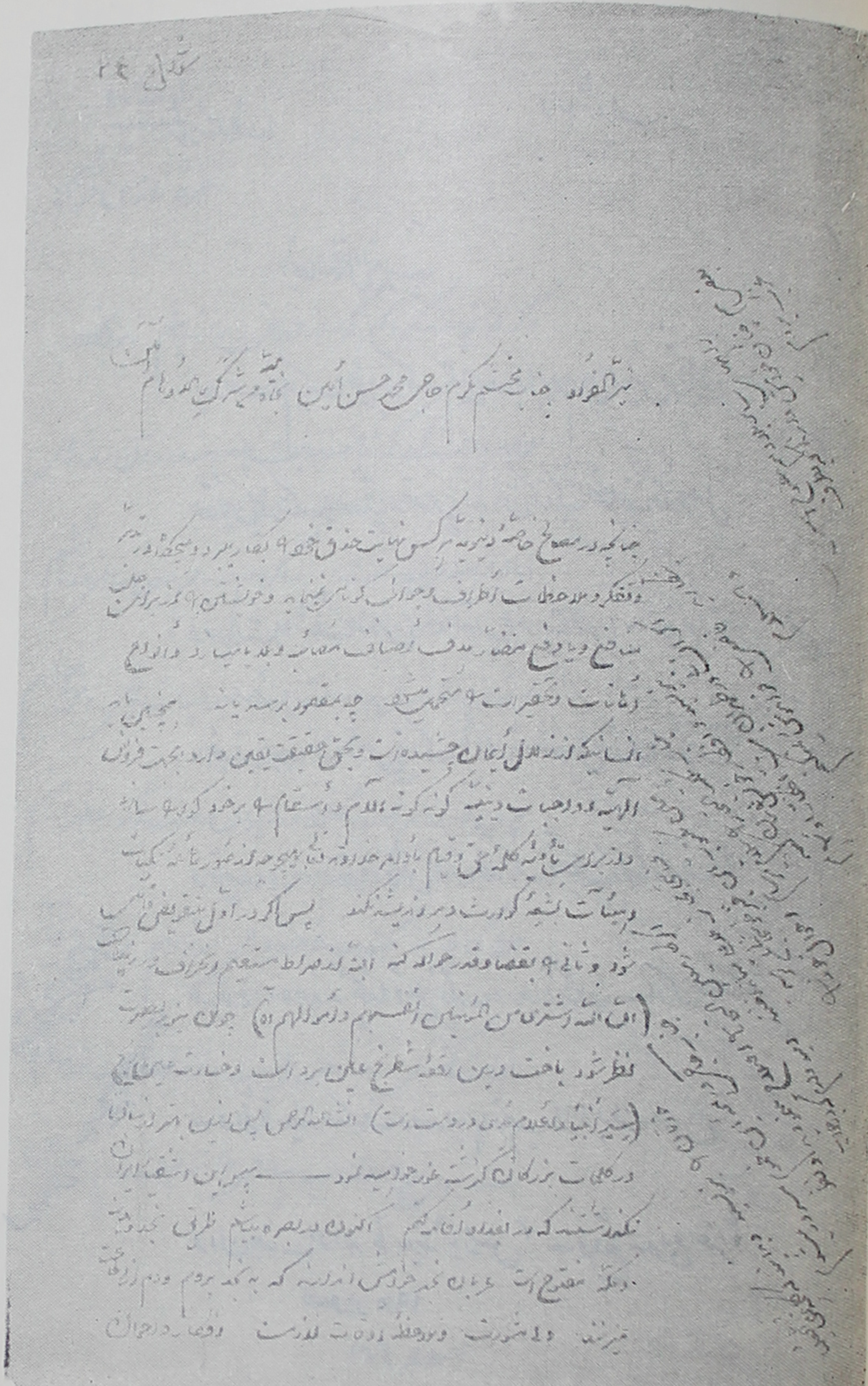
بچیز دیگر توجه ننمایند زیرا که اعمال این سفه و جنون میشمارند ولی اگر کسی در این
نور عقل درخشیدن بتابد و انوار حقیقت جوهر خانه دل او را منور سازد خواهند دانست
که آنچه خیال خود نمودند خطوات نبود مثل ابولهب و ابوجهل تا وقت موت همین گونه خیال
داشتند امیدوارم که ملاقات دست دهد جناب ملک التجار و سایر
و بستگان را همگی سلام بار والسلام

جمال الدین الحسینی

اکنون در بغداد در باب الآغا عقد صفافیر در خان حاجی عبدالصمد اصفهانی

[illegible]

تصویر ۱۹۳



تصویر ۱۹۴

شهر مسکوف ٢١ ذوالقعده

ايها الفاضل النجيب

بعد السلام عليك وعلى اخوانك الحاج محمد ابراهيم وعلى الحافّين حولك

القائمين بخدمتك بصدقٍ وخلوصٍ — ان كتابك الظريف قد وصل

وسررت بما كشف عنه من صفاء القلب ونزاهة السجايا — وزاد فرحي

ما اخبرني به ميرزا نعمة الله من قيامك بادارة اشغال التجارة وترتيب المعامله

وحل مصاعبها والنظر في دقائق نكاتها كانك خلقت لها وصرف عمراً

طويلاً في اصلاحها — فكذا املي فيك ورجائي منك — بارك الله عليك

— واني في مدينة مسكوف وبعد ايام اذهب الى بطرسبورغ)

وان جناب الوالد في مدينة پاريس — وبلغ سلامي واحترامي

[illegible]

تصوير ١٩٥

لوحهٔ ۹۰

غرهٔ مارس فرنگی

اگر از تو شکوه کنم گویا از خویشتن رانده باشم زیرا که

خواهم اندیشه کرد که شما در تربیت چند ماهه و در آن اندرزهای

تنتا یا قصوری بوده است و اگر دوم در زنهم بدین راضی شده باشم

که تو هم در اخلاق و عادات چو سایر ایرانیان باشی و من میخواهم

چون آرزوهم آنست که شما در ایران مصدر امور عظیمه بشویم

چرا که ما - مکتوب فرخنده بالی بتو نوشتم بعوالش [illegible]

خجالت کشیدی در سنن طبیعت و قانون شریعت شرمنده کی باشد

- باری میرزا ابوتراب ساوجی که بتو میسپارم مغنی این

[illegible]

تصویر ۱۹۶

٣٠ ابريل الافرنجي
شعبان ١

حبيبي الفاضل

جائني منك كتاب سلكت فيه المسلك القديم - كأنك اخذت

على نفسك أن لا تغير عادة ولا تبدل مشربا - افما كان عليك

أن تبث فيه خطرات قلبك وتنوعات حالات نفسك وتحولات

قوى عقلك حتى يكون كتابك مرآة تحاكي ما تمثلت به في طي قناطر الحوادث

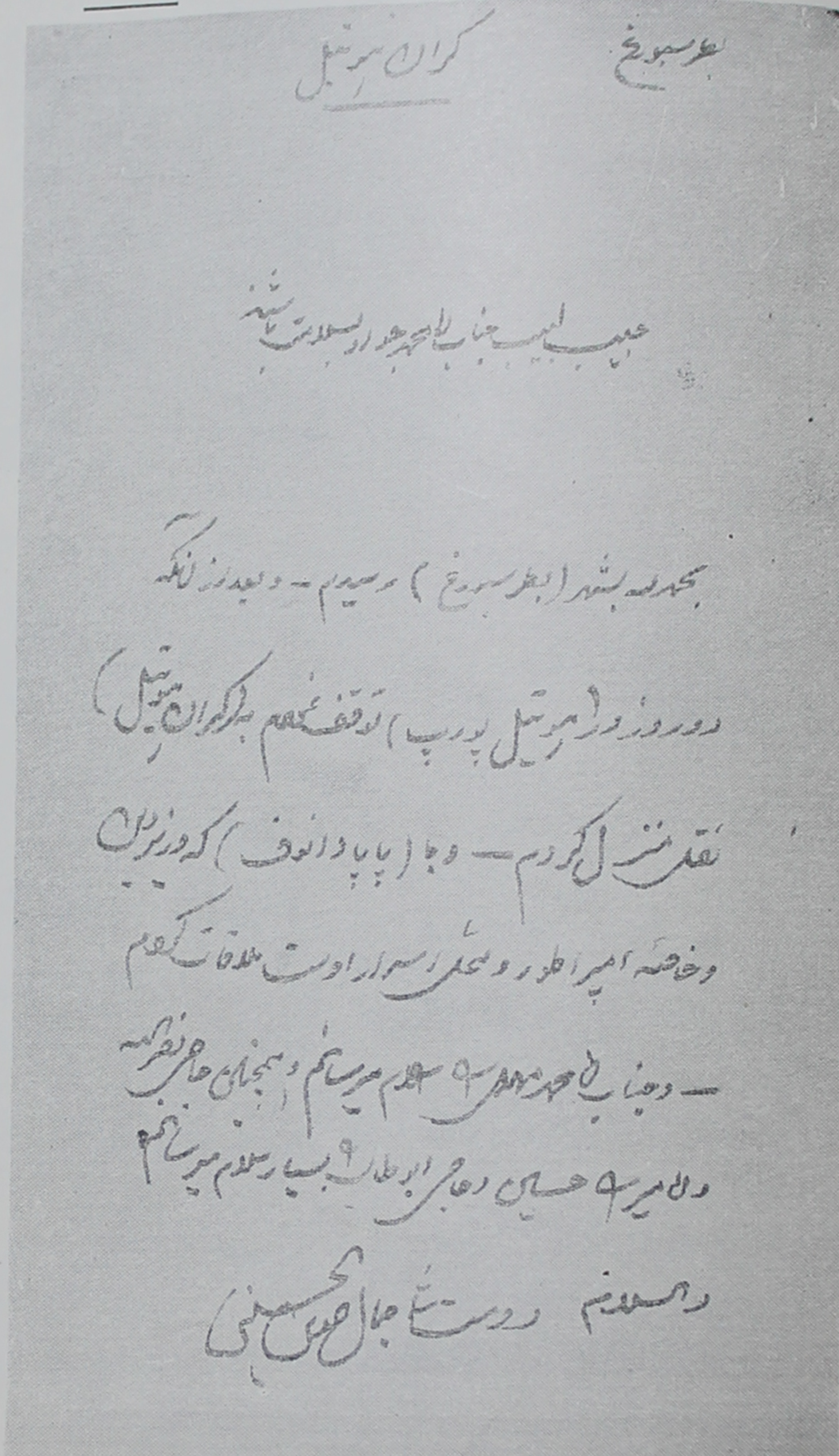
التي طرأت عليك في مدارج السن - افما كان عليك أن تبسط ما طرى

عليه عالم ادراكك بعد رشدك - هل تغير نظرك - هل رأيت

من الناس ما كان مخفيا عليك من قبل - وكيف ذهلت

عن بيان افكارك سالكنيك في موطنك - ولم صمت عن ذكر

تصوير ١٩٧

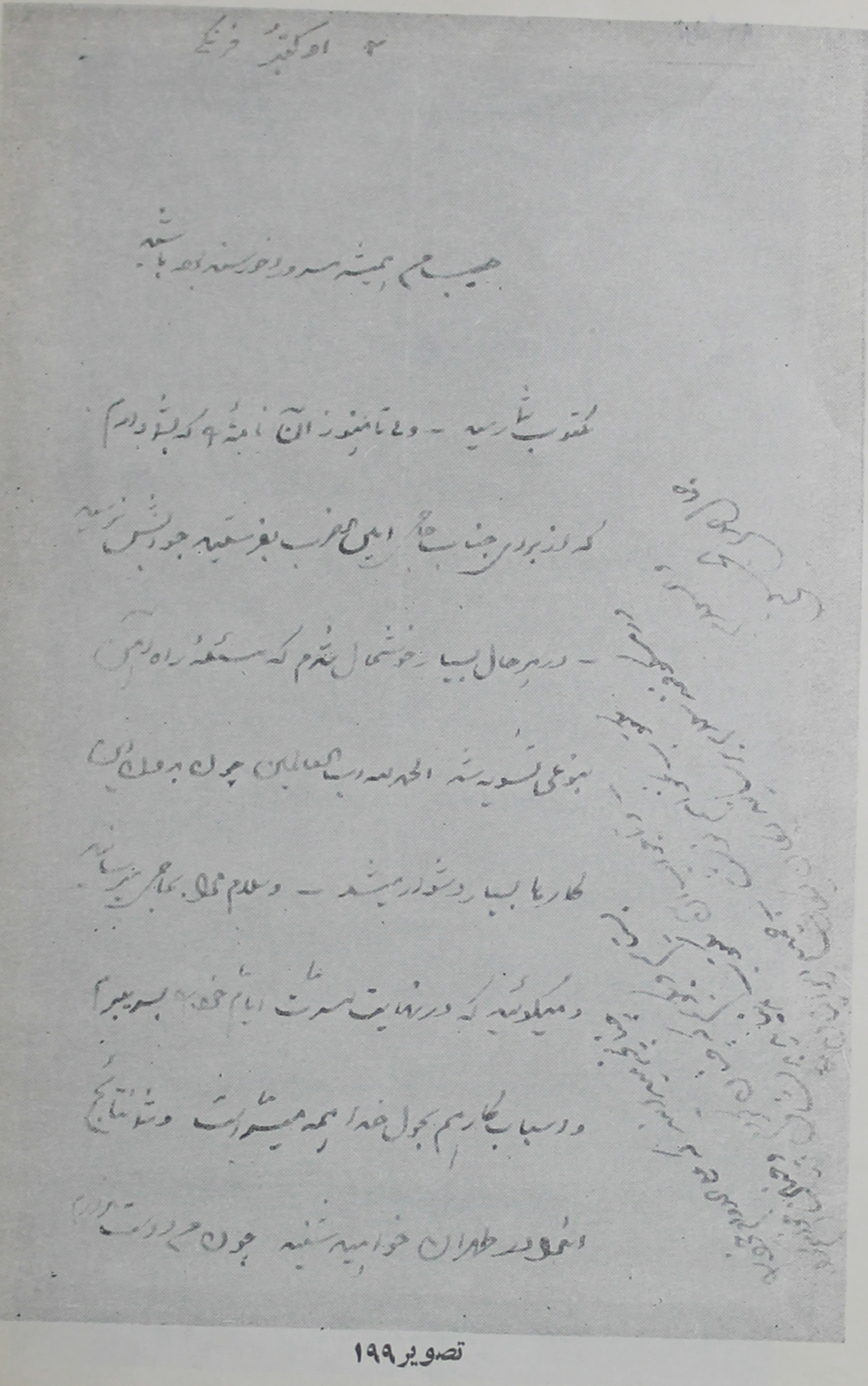


بطرسبورغ — کراون هوتیل

حبیب لبیب جناب آقا محمد رضا سلامت باشند

بحمدلله بشهر (ابطرسبورغ) رسیدم — و بعد از آنکه
دو سه روز در (هوتیل یورپ) توقف نمودم به (کراون هوتیل)
نقل مکان کردم — و با (پاپادانوف) که وزیر دین
و خاصه امپراطور و یکی از اسرار اوست ملاقات کردم
— و جناب آقا محمد مهدی را سلام میرسانم و همچنین حاجی نصرالله
و آقا میرزا حسین و حاجی ابوطالب را بسیار سلام میرسانم

والسلام دوستتان جمال الحسینی



۴ اکتبر فرنگی

حبیب من همیشه مسرور و خرسند بوده باشید

مکتوب شما رسید — ولی تا هنوز آن نامه‌ای که نوشته بودید

که از بردن جناب حاجی امین‌الضرب به مشهد خبر داشتید نرسیده

— در هر حال بسیار خوشحال شدم که مسئلهٔ راه آهن

بنوعی تسویه شد الحمدلله رب العالمین چون بر علاوه

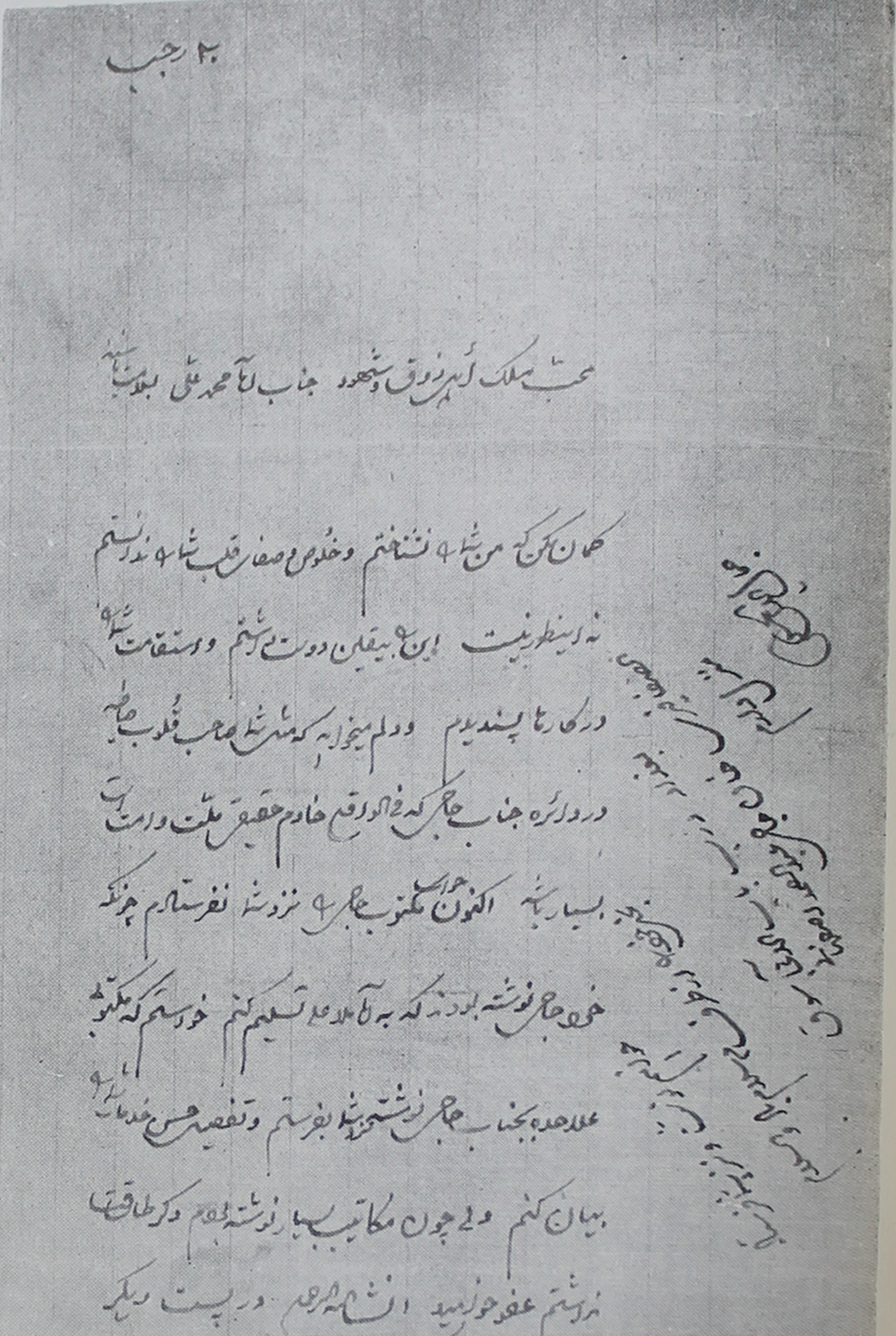
کارها بسیار دشوار میشد — و علاوه ممکن بود

و معلوم شد که در نهایت مسرت ایام خود را بسر میبرید

و اسباب کار هم بحول خدا همه مهیا است و شما تاکی

در تهران خواهید ماند چون هر وقت

تصویر ۱۹۹



۲۰ رجب

محب سالک گرامی ذوق و شهود جناب آقا محمد تقی بلاغت پناه

گمان نکن که من شما را نشناختم و خلوص و صفای قلب شما را ندانستم
نه این طور نیست این حقیقت را دوست می‌داشتم و استقامت شما
در کار را پسندیدم و دلم می‌خواهد که مثل شما صاحب قلوب پاک
در دایرهٔ جناب حاجی که فی الواقع خادم حقیقی ملت و امت است
بسیار باشد الآن عین مکتوب حاجی را نزد شما فرستادم چونکه
خود حاجی نوشته بودند که به آقا علاء تسلیم کنم خواستم که مکتوب
علاحده به جناب حاجی نوشته شما بفرستم و تفصیل حسن خدمات شما را
بیان کنم ولی چون مکاتیب بسیار نوشته‌ام دیگر طاقت
نداشتم عفو خواهید انشاءالله در پست دیگر

تصویر ۲۰۰

ذی‌حجه ۱۵

جناب محتشم مکرم دام‌ظله‌العالی صاحب سلطنت [illegible]

مکتوب شما رسید بسیار موجب پریشانی خاطر گردید

سبب کشتن میرزا محمدرضا را نوشته بودید و دیگر

در این هفته شنیدم که حاجی سیاح را هم گرفته‌اند

و حاجی را جریمه کرده‌اند و بسیار دیگر را

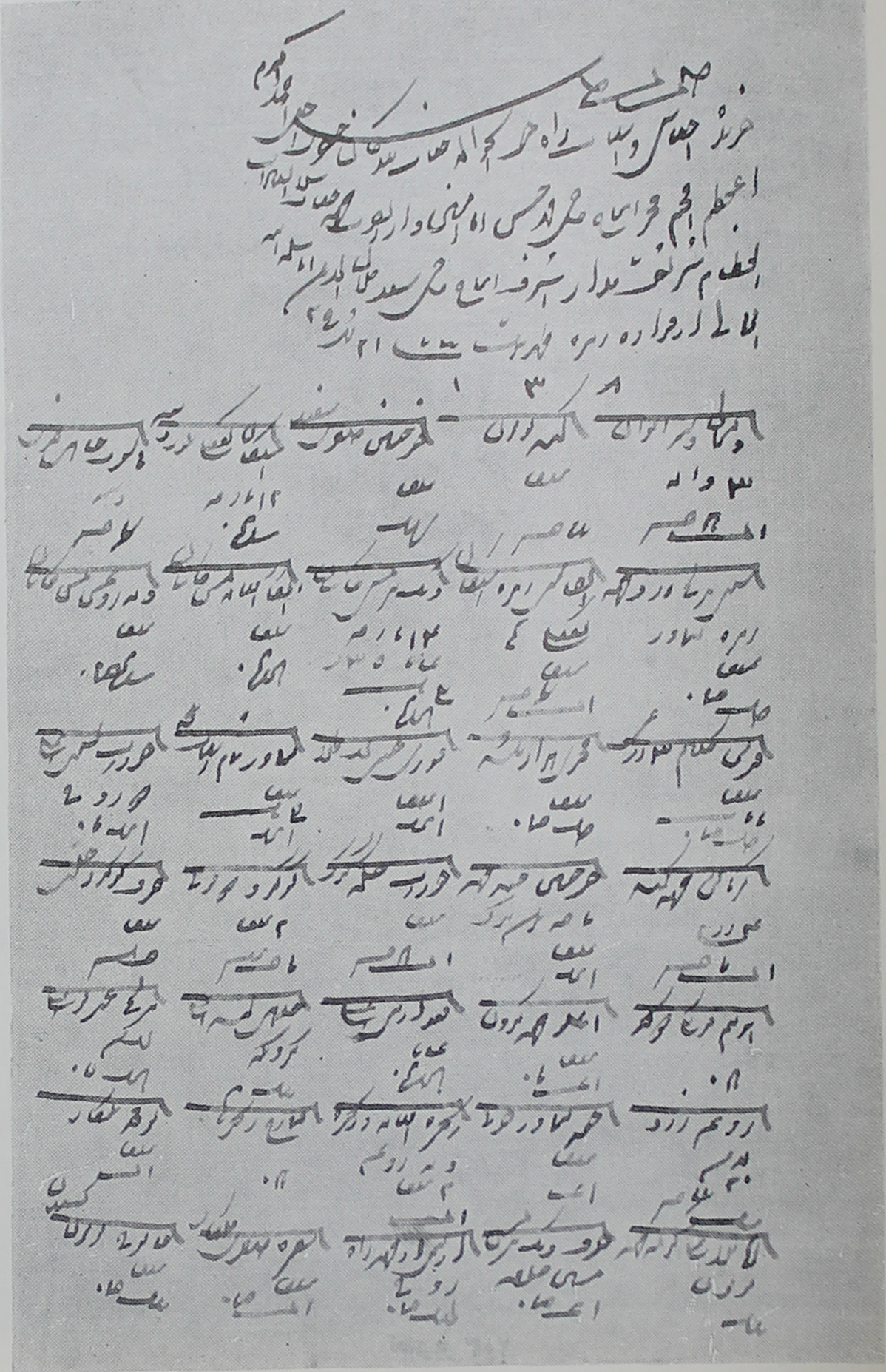
در حبس نهاده‌اند امیدوارم که بزودی

تفصیل این وقایع را بنویسید و چگونه شرح دهید

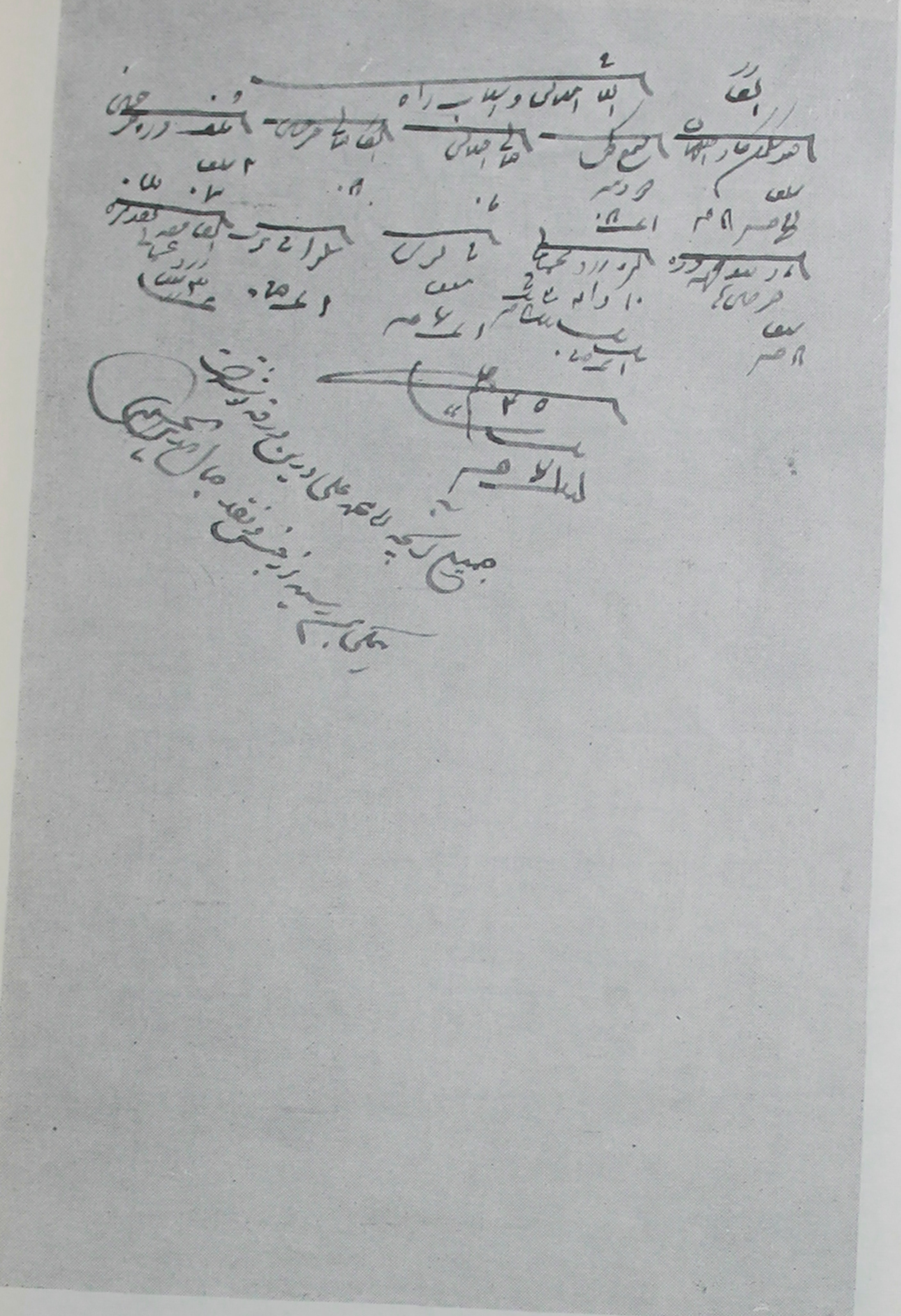
که در دارالخلافه چه واقع شده است البته البته

تفصیل را بزودی بنویسید والسلام جمال‌الدین الحسینی

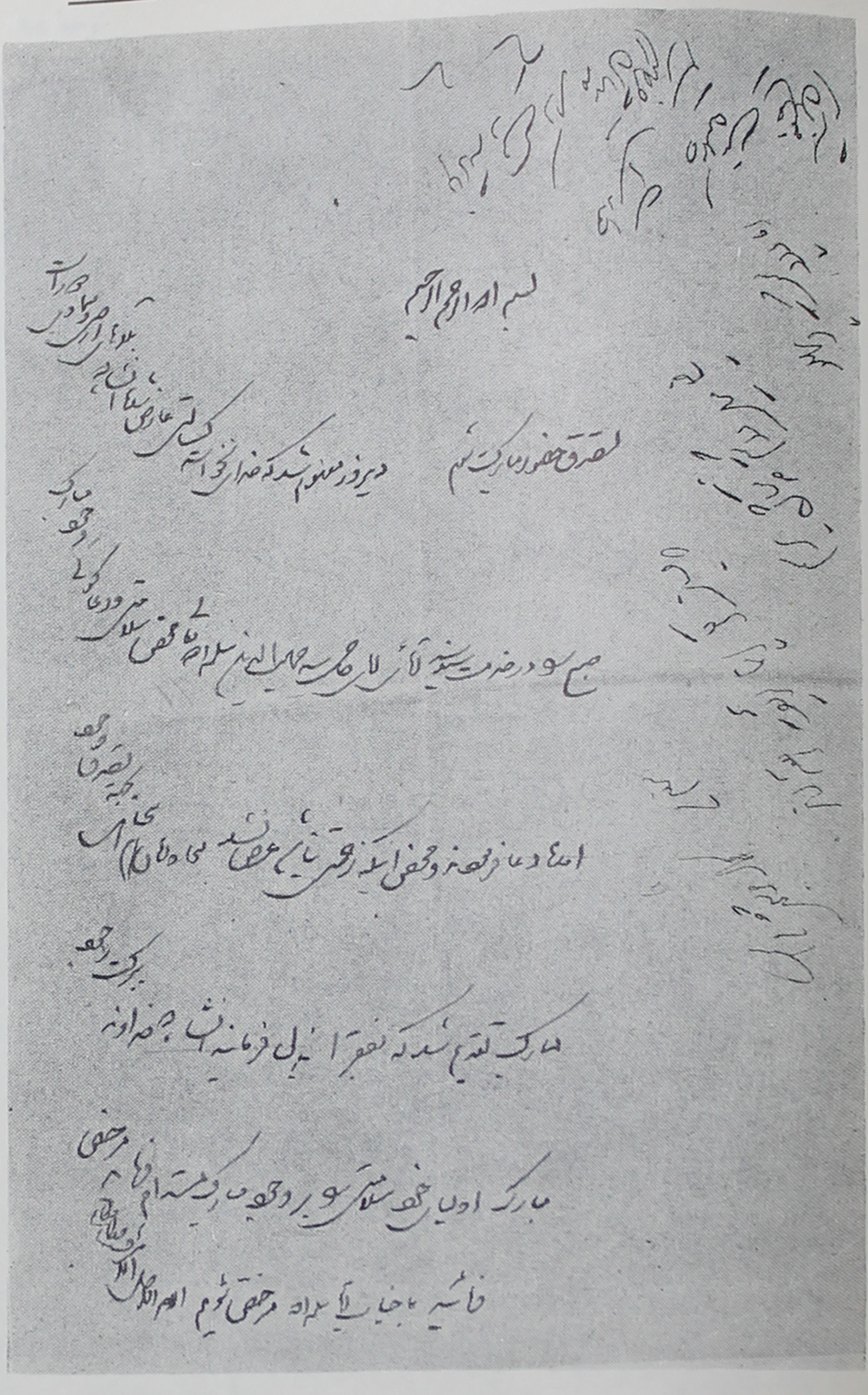
تصویر ۲۰۱



تصویر ۲۰۲



تصویر ۲۰۳



بسم الله الرحمن الرحیم

تصویر ۲۰۴

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه

سنه ۲۲ شهر ذی قعده الحرام ۱۳۰۷

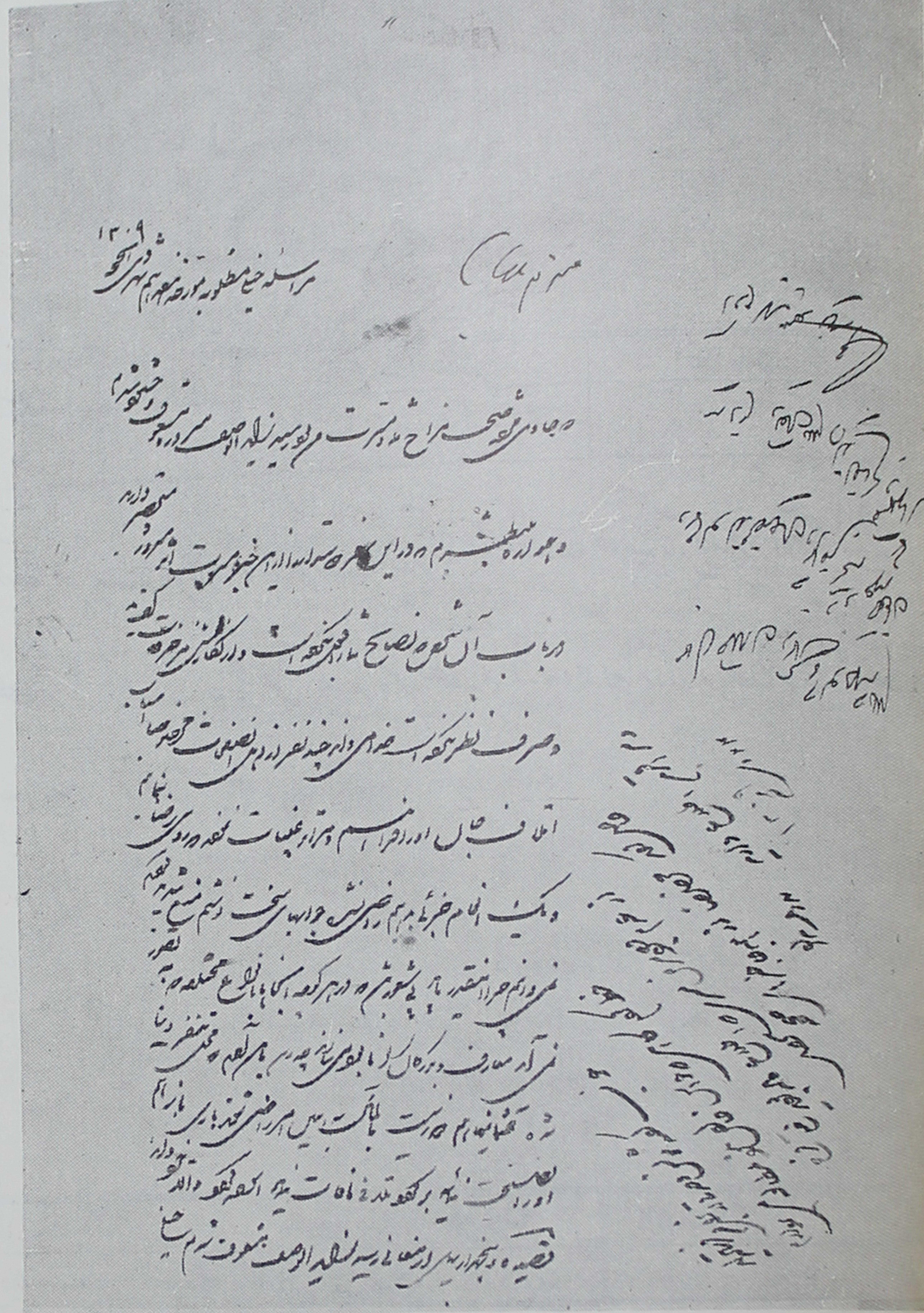
جناب امین السلطان

[illegible] سید جمال الدین [illegible]

روانه قم کنید اگر هنوز در طهران است

دو نفر فراش همراه بکنید که البته

او را هم روانه قم کنید



تصویر ۲۰۶

سنه ۱۳۰۴

اداره تلگراف دولت علیه ایران

از اصفهان به

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

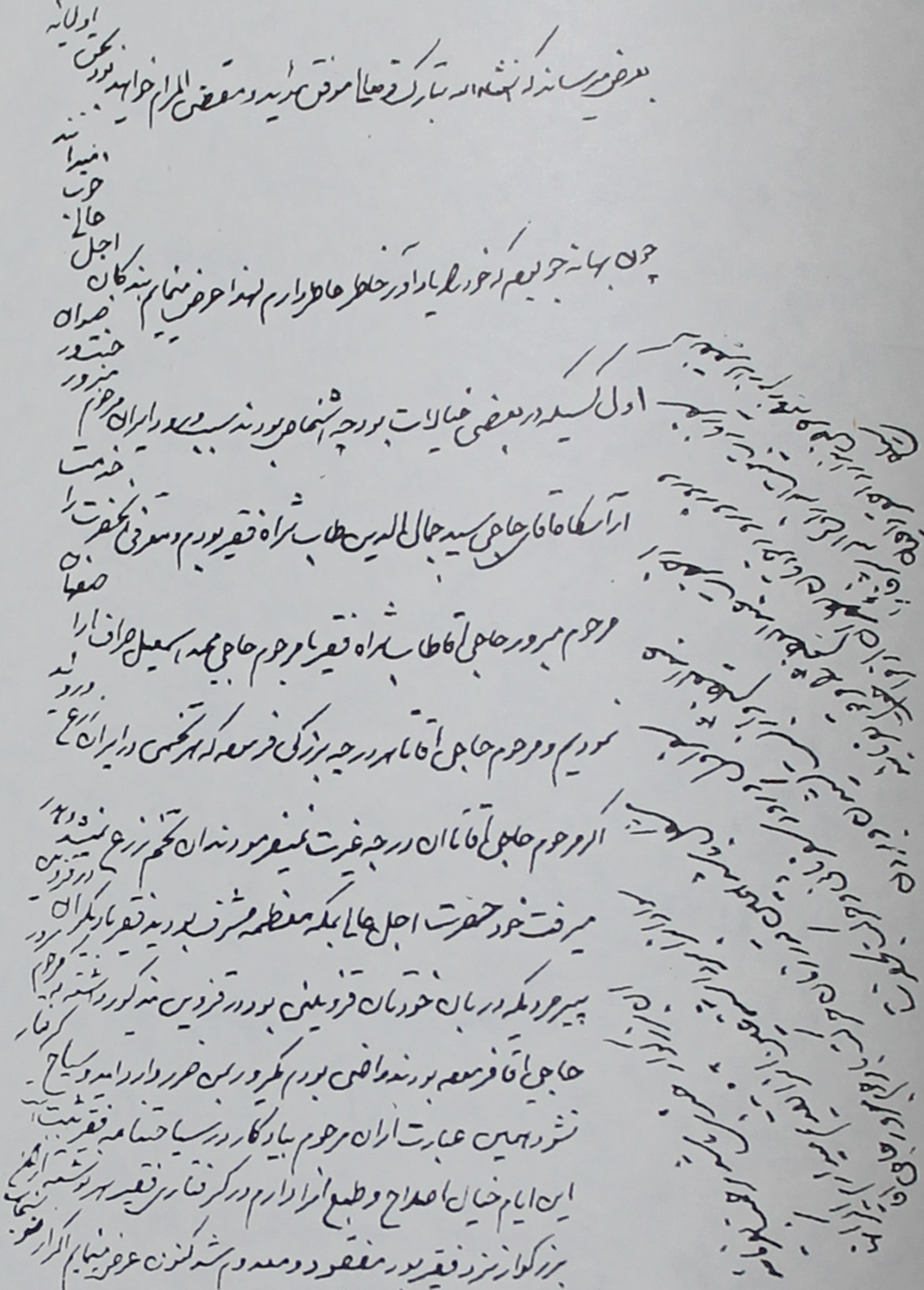
بتوسط جناب آقای حاجی [illegible] حضور حضرت جناب آقای [illegible] [illegible]

[illegible]

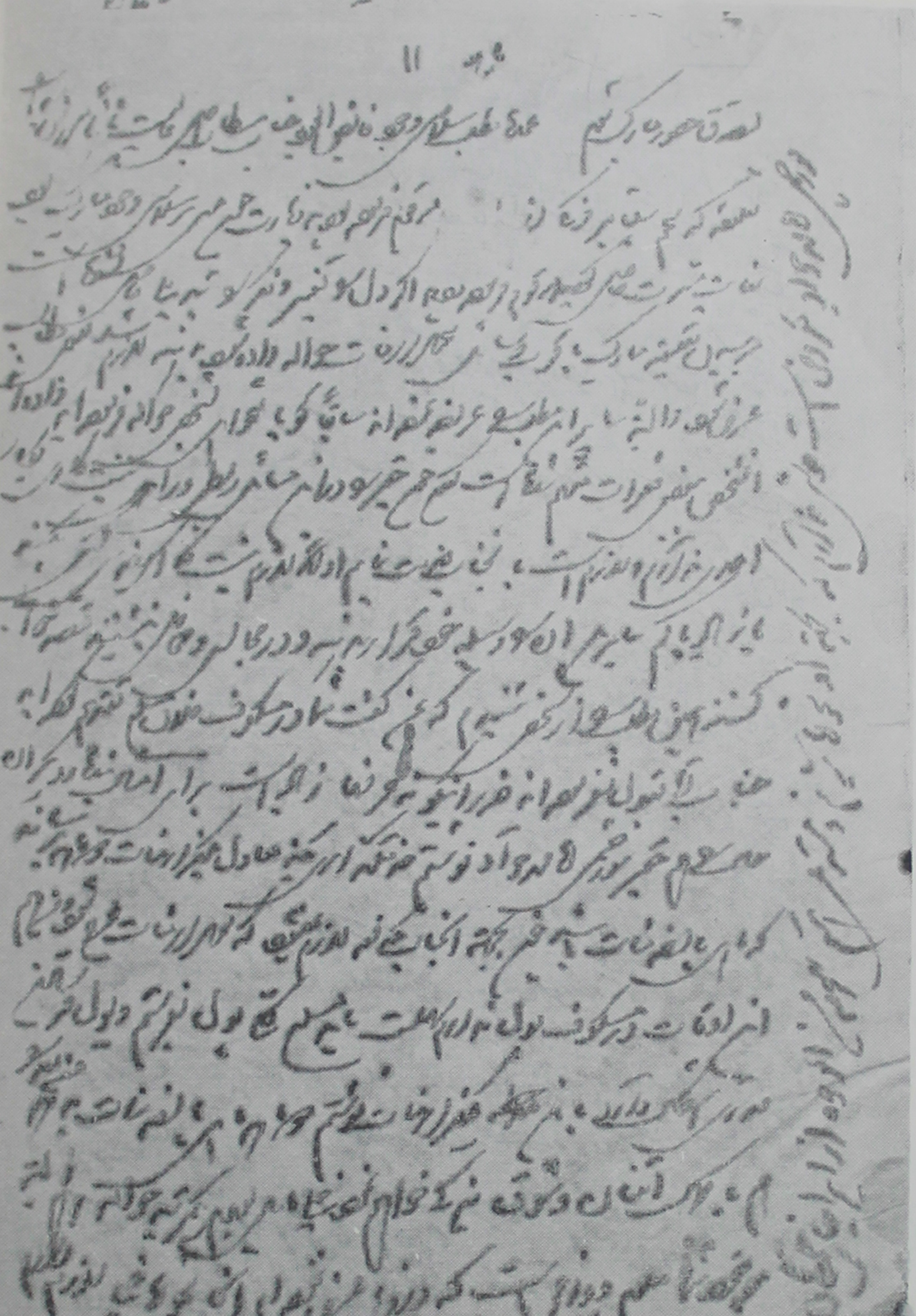
[illegible]

بواسطه تلگرافخانه	گرفته شده	گیرنده مطلب
تاریخ ۲۳ شهر [illegible] ساعت	دقیقه	

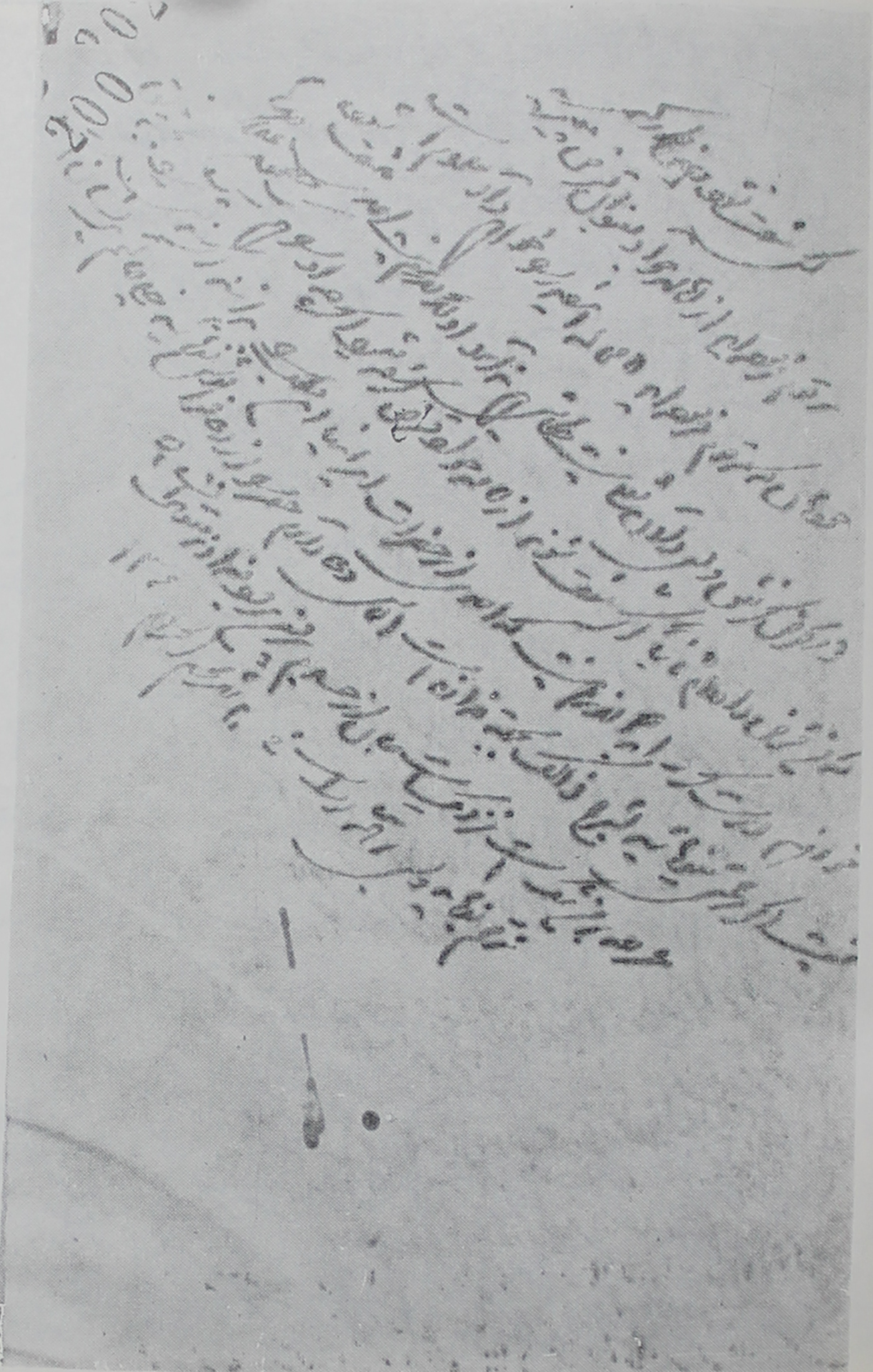
تصویر ۲۰۷

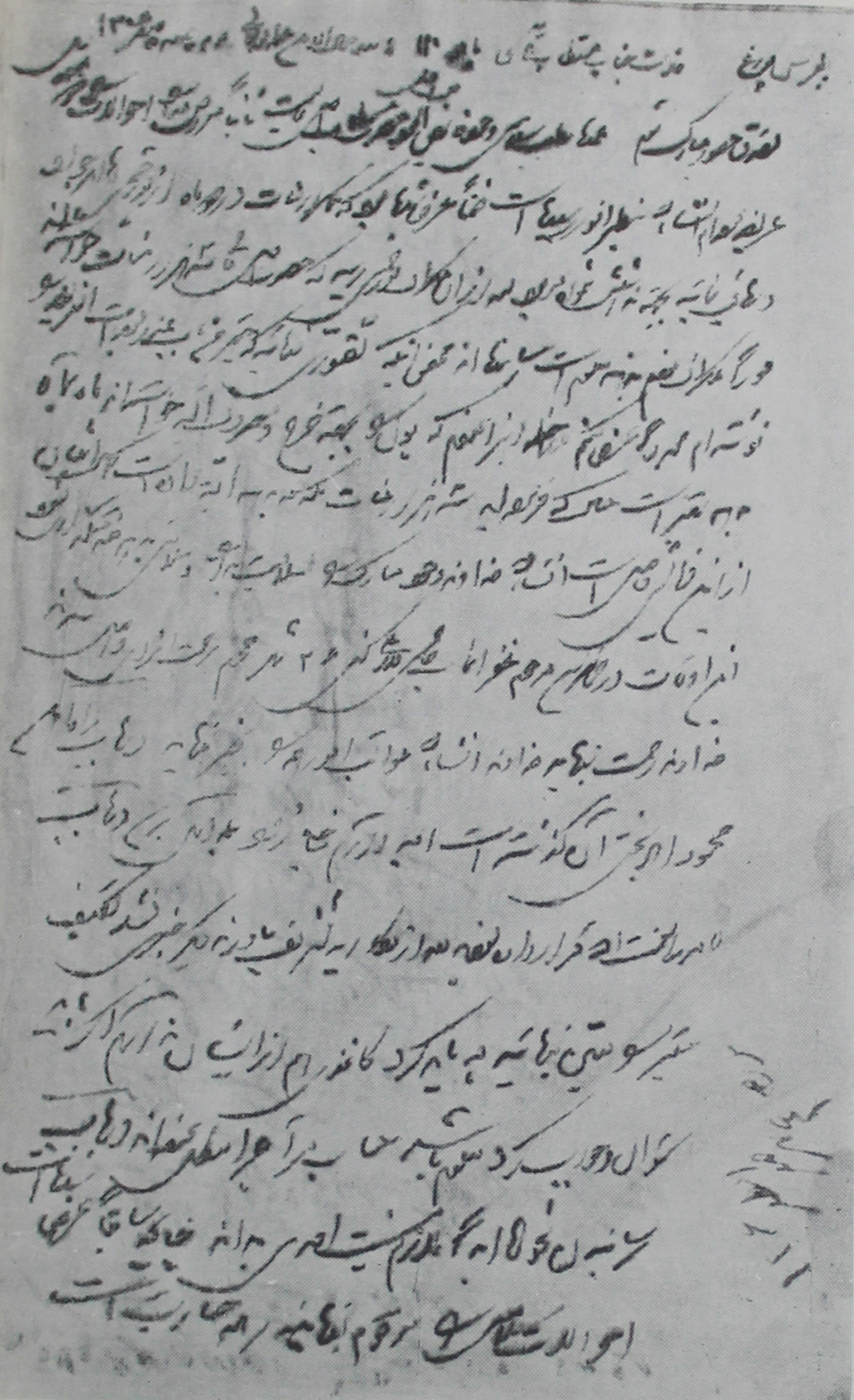


تصویر ۲۰۸



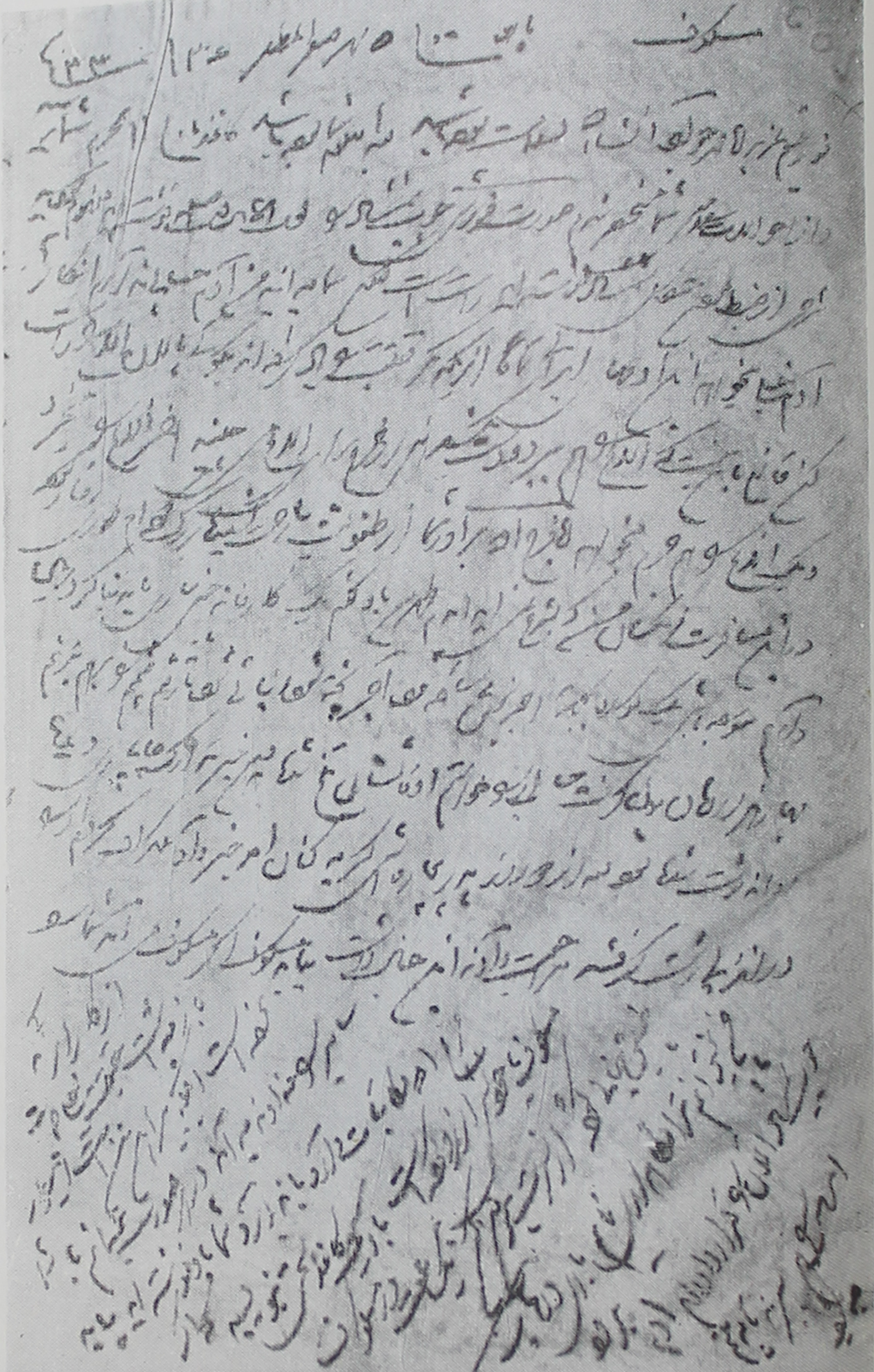
تصویر ۲۰۹

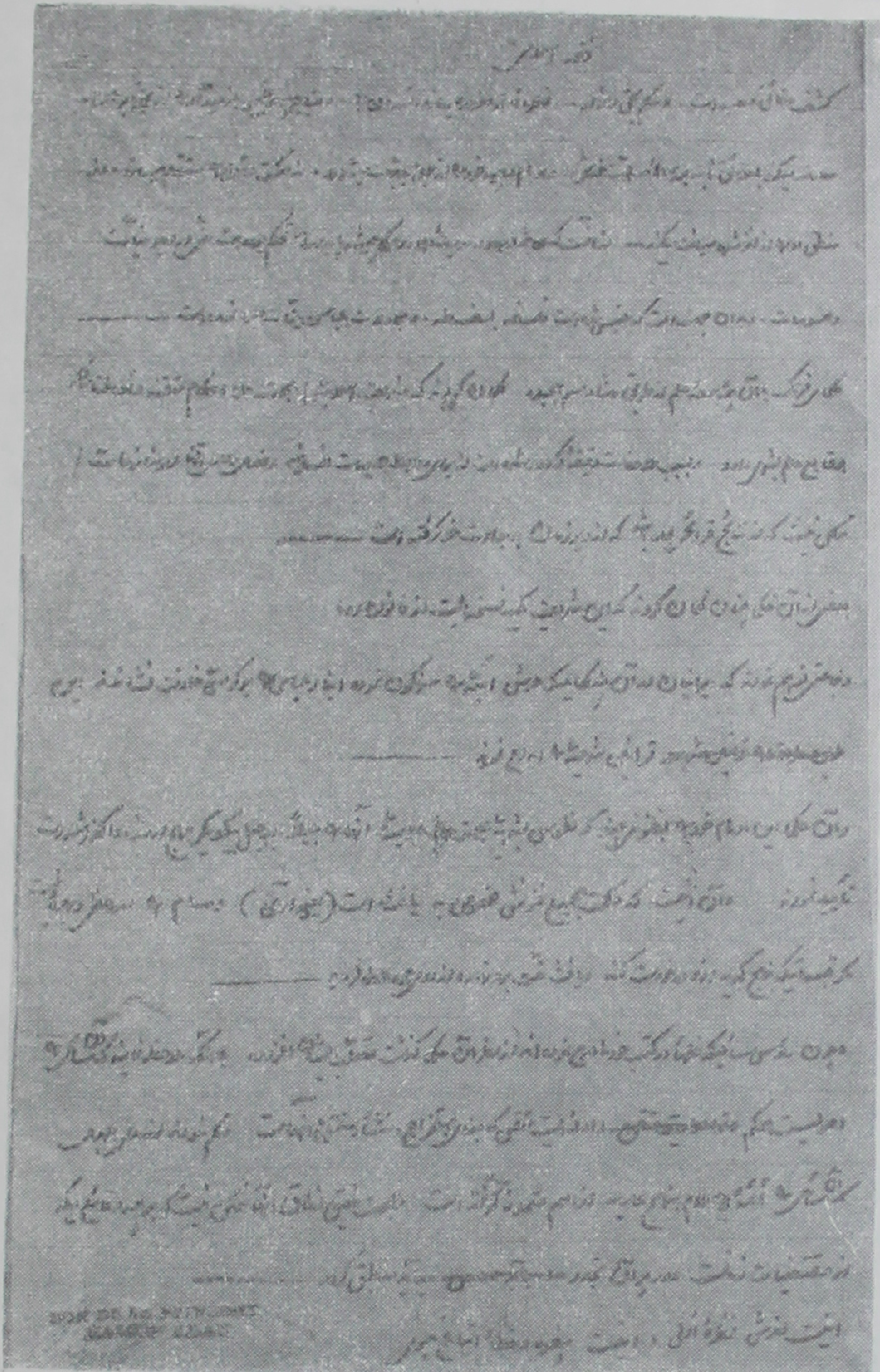




تصویر ۲۱۱

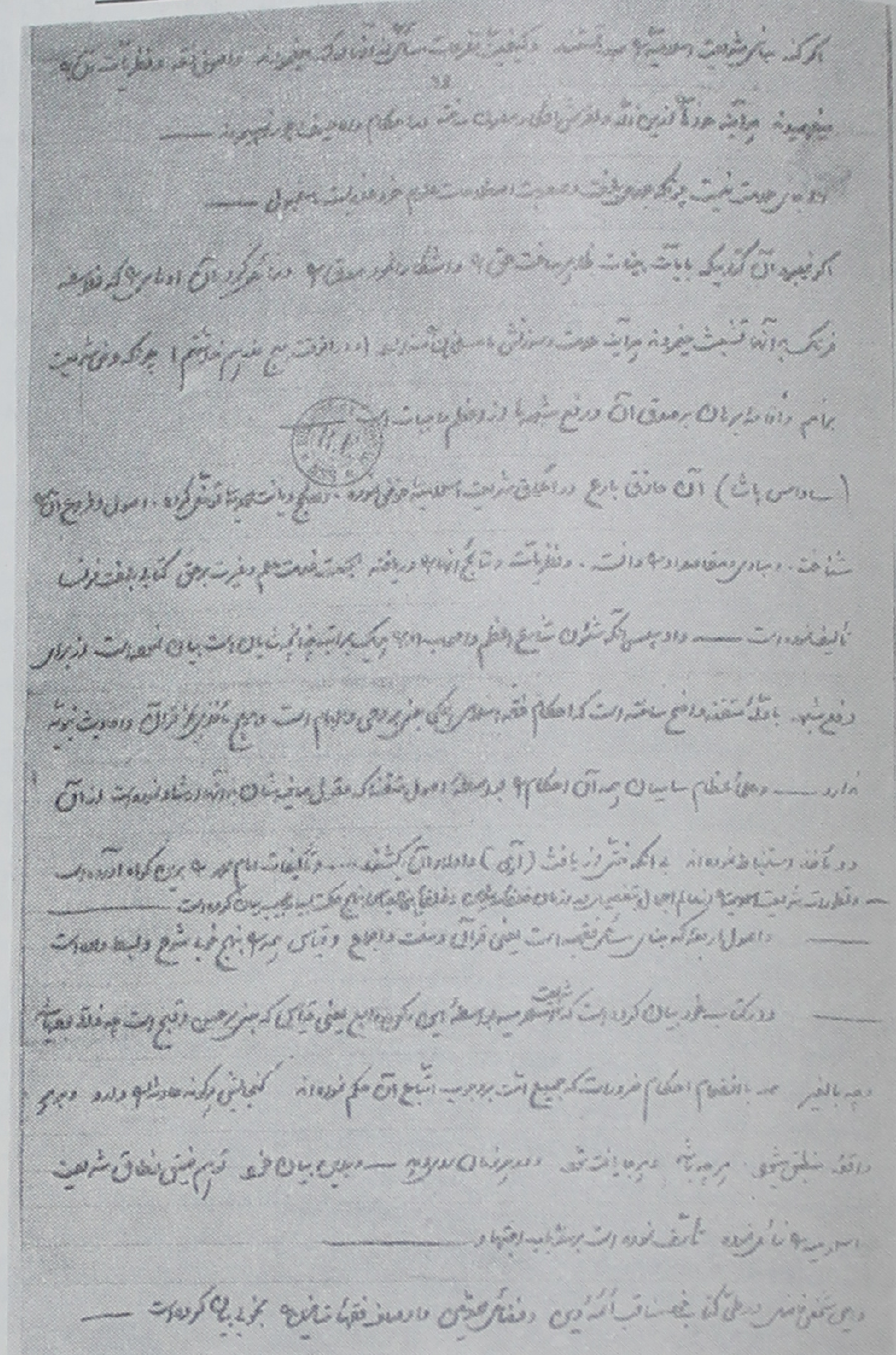
لوحهٔ ۹۸



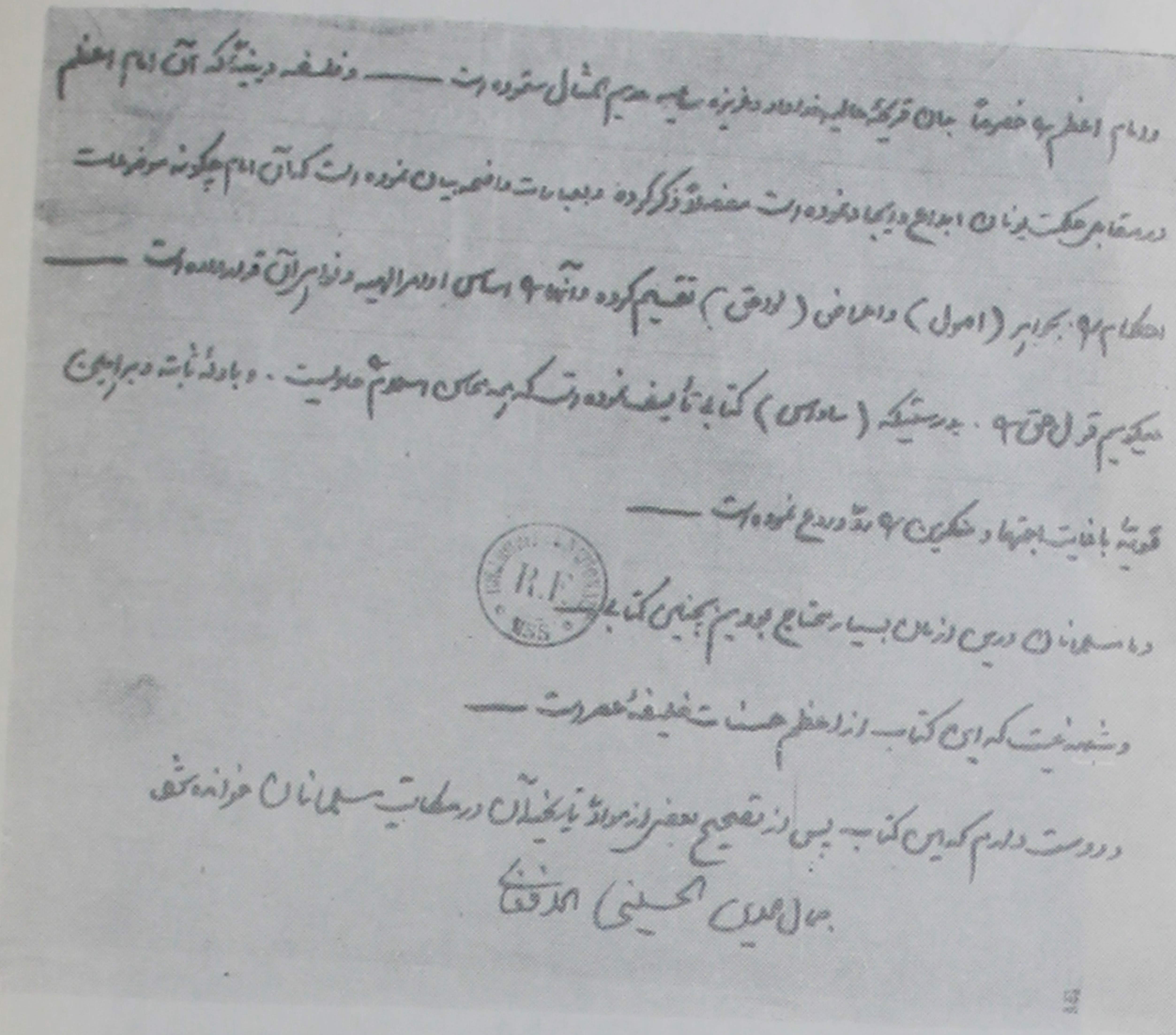


تصویر ۲۱۳

لوحهٔ ۹۹



تصویر ۲۱۴



و امام اعظم و خصوصاً جان قریکه حالیه خداداد و غزنه سایه عدم امثال مشهور است ——— و فلسفه در شیئیکه آن امام اعظم
در مقابل حکمت یونان ابداع و ایجاد نموده است مفصلاً ذکر کرده و بعبارات واضحه بیان نموده است که آن امام چگونه موشکافی
احکام را بجاهای (اصول) و اعراض (فروع) تقسیم کرده و آنها را اساس اوامر الهیه و نواهی آن قرار داده است ———
همچنین قول حق را . بجهتیکه (سادس) کتاب را تالیف نموده است که بجهتهای اسلام عقلیست . و باید ثابته و براهین
قویه با غایت اجتهاد و تمکین را مقدر و مدلل نموده است ———
و مسلمانان در این زمان بسیار محتاج بوده به چنین کتاب
و شبهه نیست که این کتاب از اعظم حسنات خلیفه عصر است ———
و دوست دارم که این کتاب پس از تصحیح بعض از مواد تا نخبه آن در مکاتب مسلمانان خوانده شود
جمال الدین الحسینی الافغانی

تصویر ۲۱۵

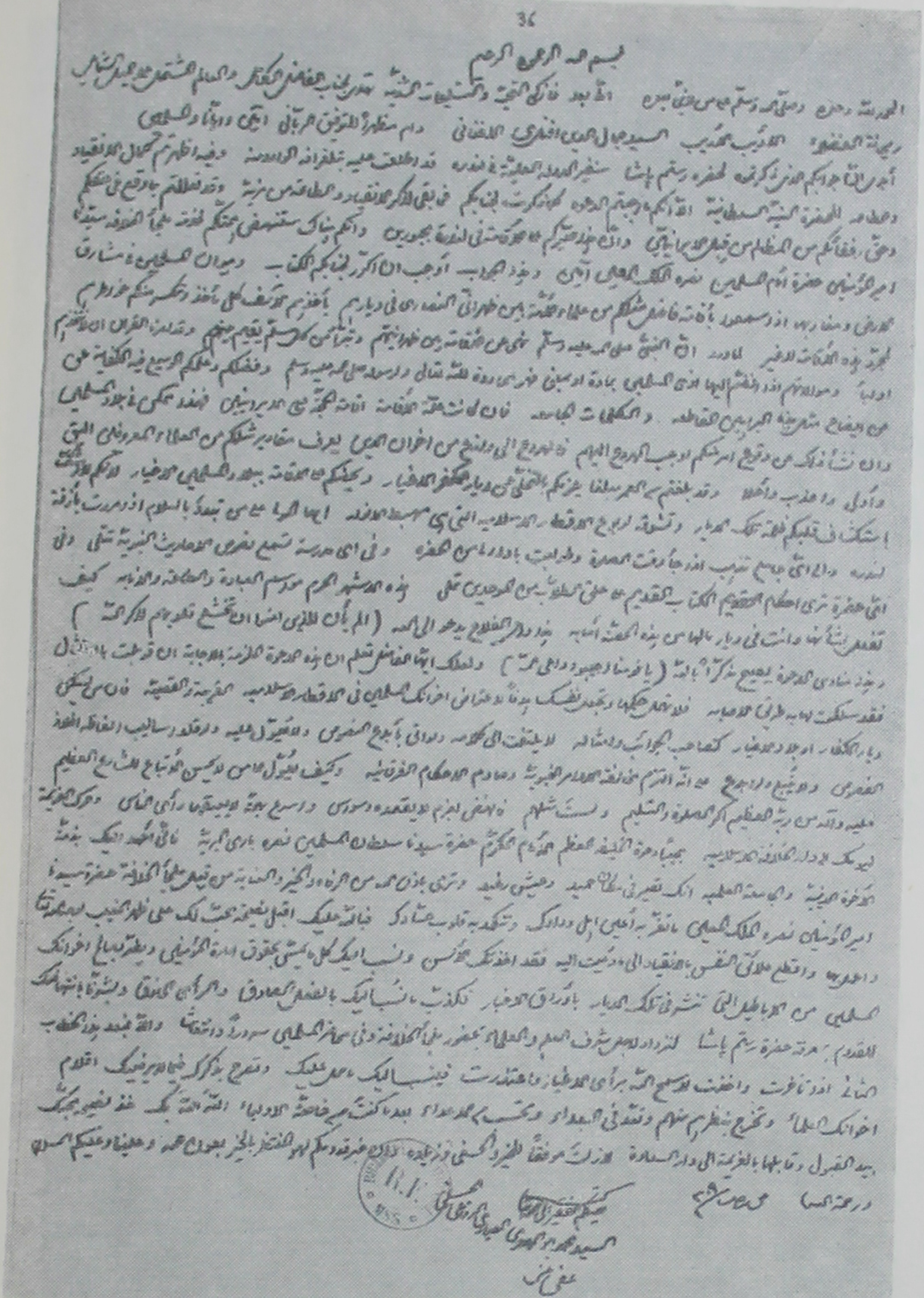
35

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبيه الاعظم والرسول الاكرم سيدنا اشرف المرسلين ...

[illegible]

تصوير ٢١٦


36

بسم الله الرحمن الرحيم

تصویر ۲۱۷

Publications de l' Université de Tehran, No. 841

Donation de Dr. Asghar Mahdavi , No 2

DOCUMENTS INEDITS

CONCERNANT

SEYYED JAMĀL - al - DĪN AFGHĀNĪ

réunis et mis en ordre

par

Iraj Afshar **Asghar Mahdavi**

Tehran – 1963